

نقدی جامع بر تصوف

تألیف: شیخ حرّ عاملی قدس سرہ

ترجمہ: عباس جلالی

نقدی جامع بر تصوف

ترجمة رسالة الإلثني عشرية في الرد على الصوفية

جمعہ داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۴۳۴۹

ش. اموال

تألیف: محدث فرزانہ خیر عابدی

ترجمة: عباس جلالی

حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ ق.
نقدی جامع بر تصوف ترجمه رساله الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة/تألیف حر عاملی؛
ترجمه عباس جلالی. - قم: انتشارات انصاریان، ۱۴۲۸ - ۱۳۸۶.
۲۷۹ ص.

ISBN: 978-964-438-587-2

۱. تصوف - دفاعیه ها و ردیه ها. ۲. تصوف - احادیث. الف. جلالی، عباس.
ب. عنوان.

۲۹۷/۳۴۲

BP۲۹۵/۲/ح/۴

نقدی جامع بر تصوف

ترجمه رساله الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة

مؤلف: محدث فرزانه حر عاملی

مترجم: عباس جلالی

ناشر: انتشارات انصاریان

چاپ اول: ۱۳۸۳ - ۲۰۰۴ - ۱۴۲۵

چاپ دوم: ۱۳۸۶ - ۲۰۰۷ - ۱۴۲۸

چاپخانه: ثامن الائمه (ع)

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

تعداد صفحات: ۲۸۰ ص.

قطع: وزیری

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۸-۵۸۷-۲

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است



انتشارات انصاریان

قم - جمهوری اسلامی ایران

عیان شهدا - کوچه ۲۲

ص. پ ۱۸۷

تلفن: ۷۷۴۱۷۴۴ (۲۵۱) (۹۸) دورنما: ۷۷۴۲۶۴۷

پست الکترونیک: ansarian@noornet.net

www.ansariyan.org & www.ansariyan.net

ISBN-964-438-587-X



9789644 385872

کتابخانه	
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی	
شماره ثبت:	۳۴۹۵۶
تاریخ ثبت:	





مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

فهرست

فهرست	۵
یادداشت مترجم	۱۱
مقدمه مؤلف	۱۵
هدف از این مباحثه	۱۷
نکته	۱۹



باب نخست

بطلان و نگوشتن صوفی گری ۲۳

آیا راوی صوفی مورد وثوق است؟	۲۳
صوفی پاسخ می دهد.....	۲۶

باب دوم

بطلان مسلک تصوف ۳۹ |

باب سوم

خط بطلان بر اعتقاد به حلول و اتحاد و وحدت وجود ۸۷

فصل نخست: بیان دلایل عقلی	۸۷
فصل دوم: دلالت آیات	۹۱
فصل سوم: دلالت روایات	۹۳
فصل چهارم: روایات اهل بیت	۹۸
فصل پنجم: مفاسد حلول و اتحاد	۱۰۳
فصل ششم: جسم دانستن خدا	۱۰۵
فصل هفتم: اجماع بر فساد این مسلک	۱۱۰۵
فصل هشتم: توجیه عبادات	۱۰۶
فصل نهم: چگونگی توجیه	۱۰۷
فصل دهم: روایات جواز تاویل	۱۰۸
فصل یازدهم: توجیه حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ...»	۱۱۳
فصل دوازدهم: توجیه حدیث قدسی	۱۱۵

باب چهارم

بطلان کشف	۱۱۹
-----------------	-----

باب پنجم

حصول کشف و اسقاط تکلیف	۱۲۷
------------------------------	-----

توجیه حدیث جمعی «مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ»	۱۳۰
دلایل عقلی و نقلی:	۱۳۳

باب ششم

چله نشینی	۱۳۹
-----------------	-----

۱۴۹	روایات مربوط به خوردن گوشت :
۱۵۱	روایات خاص:
۱۵۳	ارزش فرآورده‌های غذایی در احادیث:
۱۵۶	توجیه روایتی ضعیف:

باب هفتم

۱۵۹	صوفیان و برترین عبادات
-----	------------------------

۱۶۲	توجیهاتی واهی:
-----	----------------



۱۶۵	رقص و پاهکوبی
-----	---------------

مرکز تحقیقات حقوقی و پاسخگویی

باب نهم

۱۶۹	کسب روزی
-----	----------

۱۷۳	توجیهی غیر صحیح:
-----	------------------

باب دهم

۱۷۵	تحریم غنا
-----	-----------

۱۸۱	صحت روایت:
-----	------------

۱۸۳	دلالت حدیث:
-----	-------------

۱۸۷	ادعایی واهی:
-----	--------------

۱۸۹	روایات تحریم غنا:
-----	-------------------

۱۹۳	حرمت غنا در قرآن:.....
۱۹۴	قرآن خواندن با آوای خوش:.....
۱۹۸	دلیل صحت این روایت:.....
۱۹۹	توجیه حدیث یاد شده:.....
۲۰۴	ضعف حدیث و عدم حجیت:.....

باب یازدهم

۲۰۷	ذکر خفی و جلی
-----	---------------

باب دوازدهم

۲۱۳	عدم جواز دوستی با دشمنان خدا:.....
-----	------------------------------------

مرکز تحقیقات کلامی و فلسفی اسلامی

۲۲۰	حرمت پیروی از دشمنان دین:.....
۲۲۲	حرمت بدعت در دین:.....
۲۲۷	اهمال رشت و ناپسند صوفیان:.....
۲۳۴	محمی الذین عربی کیست؟.....
۲۳۶	حسن بصری:.....
۲۴۱	سفیان ثوری:.....
۲۴۶	عمرو بن عبید:.....
۲۴۷	منصور حلاج:.....
۲۵۰	بایزید بسطامی:.....
۲۵۱	صفات نکوهیده:.....
۲۵۲	وجوب امر به معروف و نهی از منکر:.....
۲۵۷	حرمت ترک امر به معروف و نهی از منکر:.....

۲۶۰ وجوب بحث و مناظره:
۲۶۰ ضرورت جهاد با نفس:
۲۶۳ قطع رابطه با اهل بدعت:
۲۶۷ وجوب لمن بدعت گذار:
۲۷۱ تحریم تعصب بی مورد:
۲۷۲ عدم جواز پیروی از مخالفان:
۲۷۶ وجوب توبه از کفر و بدعت:



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

یادداشت مترجم

در عصر رسول اکرم ﷺ نه تنها نام و نشانی از صوفی و افکار و مرام و مسلک صوفی‌گری وجود نداشته بلکه آن حضرت با شعار «لا رهبانية فی الاسلام»^۱ بر ریاضت کشی و انزواگری، خط بطلان کشیده و اسلام را دین جهاد و تلاش و مسؤولیت معرفی نموده است. پس از رحلت آن بزرگوار به دلیل محروم شدن مردم از نور ولایت و انحراف مسیر خلافت، رفته رفته افکار و اندیشه‌های نادرست و غیر اسلامی میان مسلمانان راه یافت که این خود سبب پدید آمدن عده‌ای زاهدنما شد که در زهد و ترک دنیا و گریز از اجتماع به افراط و زیاده روی کشیده شدند و در اوائل قرن دوم هجری ابراز وجود نموده و به تدریج آداب و رسوم برای خود ایجاد و نام صوفی بر خویش نهادند و به عبارتی روشن‌تر، راه خود را به گونه‌ای از سایر مسلمانان جدا کردند.

زهد و بی‌رغبتی به دنیا که در آیات و روایات بر آن تأکید فراوان شده در اثر بی‌توجهی و عدم شناخت صحیح آن، می‌توانست به افراط و زیاده روی انجامیده و به صورت ریاضت‌های نامطلوبی جلوه گر شود چنانکه نمونه هایی از آن را در زمان حیات نبی اکرم ﷺ و امیرمؤمنان علیه السلام در سرگذشت معروف عثمان بن مظعون و عاصم بن زیاد سراغ داریم که افراد یاد شده به شدت مورد نکوهش و اعتراض این بزرگواران قرار گرفته و بخرقة ریاضت الکنندند.

با نگاهی گذرا به حالات صوفیان اولیه نظیر: حسن بصری، فضیل بن عیاض، محمد بن واسع، مالک بن دینار، حتی سفیان ثوری که رسماً صوفی شناخته شده و صوفیان سند خرقه به آنان می‌رسانند در کتبی چون «حلیة الاولیاء و طبقات شعرانی و...» می‌بینیم صوفیان اولیه سخن از بهشت و جهنم بر زبان می‌راندند و از نظر فکر و اندیشه به صوفی هایی چون بایزید و حلاج و شبلی و مولوی و... شباهتی نداشته‌اند با این که بنا به روایت متقول

۱. گروه دیشینی و انزوا در اسلام جایی ندارد.

از امام صادق علیه السلام، ابوهاشم کوفی نخستین کسی است که نام صوفی بر خود نهاد ولی صوفی‌گری به معنای رایج آن با طرح موضوعاتی چون «حلول و اتحاد و جذبه و سقوط تکلیف و دم زدن از عشق...» از دوران ذوالنون مصری و سپس پایزید بسطامی آغاز شد. رموز و اسرار طریقت تصوف در کتب و نوشتارهای فراوانی تبیین شده که می‌توان از الهی نامه و دیگر سروده‌های عطار نیشابوری، آثار سنایی، نوشته‌های عین‌القضاة همدانی، احمد و محمد غزالی به ریزه کتاب «احیاء العلوم» آثار نجم‌الدین کبری، کتب خواجه عبدالله انصاری، تألیفات شهروردی، روزبهان شیرازی، قشیری و ده‌ها مُرشد و پیر و صوفی دیگر، افزون بر نوشته‌های محی‌الدین عربی که خود را خاتم‌الاولیاء دانسته، به عنوان فرهنگ مکتوب صوفیان نام برد.

حمایت سیاسی فرمانروایان و موقوفات و کمک‌های مالی صاحبان قدرت و ثروت، تصوف را به صورت قطب‌های قدرت و ثروت در آورد تا آن جا که برخی از سران صوفی نظیر شیخ شهاب‌الدین شهروردی شیخ المشایخ صوفیه به عنوان واسطه و سفیر از سوی خلیفه وقت به دربار پادشاهان سلجوقی آمد و شد داشتند و پادشاهان به دلیل میدان دادن به صوفیان و جلب حمایت آنان، خود نیز خرقه می‌پوشیدند و در این توفان صوفی‌گری تنها حوزه تشیع از رخنه تصوف، در امان مانده بود.

علمای شیعه در جهت حراست و حفاظت از حوزه تشیع و مکتب اهل بیت در برابر تصوف، تلاش‌های خستگی‌ناپذیری انجام داده‌اند و با وجود تبلیغات گسترده صوفیان، شیعیان تا قرن هفتم در این وادی پر ماجرا وارد نشده بودند و در جایی نیز چنین گرایشی دیده نشده است. تا آن جا که علامه حلی رحمته الله علیه در کتاب «نهج الحق» موضوع حلول و اتحاد و جذبه صوفیه را از مذهب اهل سنت شمرده و سید حیدر آملی از عرفای قرن هشتم در آغاز کتاب «جامع الاسرار»، تصوف را تا قرن هفتم، نشانه تسنن دانسته است.

این مسلک یکی از پدیده‌های فکری و اجتماعی بود که در جامعه اسلامی و دیگر جوامع رخ نمود و حوادث و جریان‌هایی به وجود آورد و تاریخ پر عبرتی را به خود اختصاص داد.

خرقه پوشی که امروزه به شعار صوفیان تبدیل و میان آن‌ها رایج است در جمع هندوها، علامت فقر اختیاری و انزواگری و ریاضت‌کشی بوده که به ارث صوفیان رسیده و هشمینه پوشی را به عنوان شعارشان از رهبانیت گرفته‌اند و الفاظی چون قطب و پیر و

مُرشِد و امثال آن از اصطلاحات ساختگی صوفیه است. صوفیان در ستایش و بزرگ جلوه دادن سران خود بیش از حد زیاده روی می کنند و با گستاخی و جسارت خاصی اوصافی فراتر از تصور، برای آنان می تراشد. آن ها پیر و مُرشِد و قطب خود را خدای مجسم می بینند و هر گاه جمله «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را بر زبان می آورند، قطب و مُرشِد خویش را در نظر می آورند و از او چنان به عظمت یاد می کنند که مرید و سالک باید خود را نظیر مرده ای که تسلیم غسل می شود، تسلیم وی نماید و دستور مُرشِد را هر چند گناه و معصیت باشد بی چون و چرا و با کمال رضا و رغبت انجام داده و حق هیچ گونه اعتراضی نداشته باشد.

بنا به عقیده بسیاری از صوفیه، سالک پس از گذراندن منازل و مقامات و از بین بردن تشخص و تعین فردی، در نام ها و صفات الهی فانی و مستغرق می گردد تا آن جا که در حق، فانی می شود، سپس خدا در او تجلی می کند به گونه ای که از خود فانی گشته و دیگر او، او نیست بلکه «نعمود بالله» بکپارچه خداست.

در پاسخ به این یاوه گویی ها اندیشمندان بزرگ و برجسته جهان تشیع نظیر شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی، مقدس اردبیلی، شیخ بهایی، محقق صاحب قوانین، مجلسی، محدث قمی و دیگر اوتاد و بزرگان «اعلی الله مقامهم» دست به تألیف کتب ارزنده ای زده اند. از جمله چهره های بارز و درخشان که در این زمینه داد سخن داده علامه بزرگ محمد بن حسن حُرّ عاملی رحمه الله از مفاخر تشیع و صاحب کتاب گران سنگ «وسائل الشیعه» است. وی در کتاب «رسالة الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیة» که ترجمه آن را با عنوان «نقدی جامع بر تصوف» پیش رو دارید بر آموزه های واهی این مرام و مسلک ساختگی خط بطلان کشیده و با براهین دندان شکن عقلی و نقلی آن را از پایه و اساس مردود دانسته است که شما خوانندگان گرامی را در این خصوص به داوری می طلبیم. با عنایت به نیاز جامعه اسلامی و لزوم شناخت مسلک های جدای از خط اهل بیت علیهم السلام ترجمه این کتاب شریف از سوی انتشارات انصاریان به این جانب محوّل شد امید است صاحبان قلم و اندیشه، کاستی ها را با دیده اغماض نگریسته و با رهنمودهای خویش، مترجم را مرهون العطف خویش نمایند.

قم - عباس جلالی

اول بهمن ۱۳۸۲



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه مؤلف

سپاس خدایی که ما را در مسیر تمسک به ریسمان محکم خود موفق گرداند و در انجام اعمال نیک و ماندنی تر و رهایی بخش تر از عذاب دردناکش، تشویق و ترغیب و به پیمودن راه شیعیان راستین رهنمون گشت و هدایت ها و عنایاتش را بر ما فزونی بخشید و در سبک شیعیان، تنها گروه رها یافته از هلاکت که خدای سبحان از برترین اندیشه و خرد برخوردارشان ساخته است، در آمده‌یم. آنان که با پیروی از سنت اهل بیت نبوت و مشعل های روشنایی بخش تاریکی ها، سوار بر کشتی نوح شدند که هر کس بر آن سوار گشت، از نابودی رهایی یافت^۱. و صلوات و درود بر پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله ﷺ و خاندان بزرگوارش باد که حجت های الهی بر مردمند، هم آنان که به تشریح احکام اسلام و بیان حلال و حرام خدا پرداخته و دستورات دین الهی را از ناحیه خدای متعال، به اجرا درآوردند و راه رسیدن به سعادت را به ما ارائه نموده و فرمان دادند تا تسلیم دستور خدا بوده و از او پیروی کنیم و از لجاجت و بدعت گذاری و اختراع احکام، باز داشتند. از این رو، آنان که عنایات الهی شامل حالشان گردید، از ورطه سقوط رهایی یافته و با پیروی از آن بزرگواران، به فراترین خواسته ها و برترین اهداف خویش رسیدند و از پیروی دشمنان شان پرهیز نموده و با خواسته ها و آراء آنها به مخالفت برخاستند.

هان! این بنده نیازمند خدای محمد بن حسن خرم عاملی به امید عنایات و الطاف نهانی خدای بی نیاز، مشاهده نمودم بسیاری از شیعیان ناآگاه در مسائل دینی خود، از راه و روش پیشوایان دین و بزرگان پیشین خود منحرف شده و راه و رسم آن دسته از دشمنان کینه توز خویش را پیموده اند که در احکام دین به دستورات پیشوایان اهل بیت، تن در ندادند و با اختراع نامی دینی برای خویشتن، صوفی نام گرفتند و از دستورات نبی اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام بهترین انسان های روی زمین، سر باز زدند و لازمه عمل این دسته از

۱. اشاره به حدیث مستطیلسی که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند: «مثل اهل بیتی کسفینه نوح، من ركبها نجاه و من تخلف عنها غرق».

مردم ناآگاه، همسویی آنان در عقیده و رفتار، بادشمنان شقاوت‌مندی بود که با اظهار پارسایی و بی‌رغبتهی به دنیا، خود را فراتر از ائمه علیهم‌السلام تلقی کرده و بدین سان، به فریب مردم پرداختند و همین عمل خود، در تباهی و بطلان پیمودن چنین راه‌هایی بسنده است. برخی دوستان از من خواستار بیان حدیثی در مورد ترجیع^۱ (گرداندن صدادرگلو) شدند. زیرا موضوع یاد شده از جمله شبهاتی بود که این گونه افراد بدان متوسل می‌شدند. من نیز، در این باره به تألیف رساله‌ای همت گماردم که راه‌گشای حل این مشکلات باشد و برخی رهنمودها را در آن ارائه دادم و به بعضی از حقه‌بازی‌هایی که افراد یاد شده بدان اتکا نموده و آن را باور داشتند، خط بطلان کشیدم. دوستان با اطلاع از این ماجرا، درخواست نمودند در این زمینه به تألیف رساله‌ای بپردازم تا از بیشتر خیالبافی‌ها پرده بردارد و بر امور محالی که ساخته و پرداخته‌اند، خط بطلان بکشد، هر چند به سبب علاقه سرشار نامبردگان به این گونه بدعت‌ها، امیدی به دست برداشتن بیشتر آن‌ها نیست و بازگشت و خودداری آن‌ها از این قبیل کارها باور کردنی نمی‌باشد، ولی به جهت روشن شدن این موضوع برای برخی از هواداران‌شان و جلوگیری از فرو افتادن سایر شیعیان در این دام، به این امید که خداوند آنان را از پیروی این گونه افراد، محافظت نماید و در جهت بی‌اعتنایی به خواسته‌های پست دنیوی موفقیان بدارد و به سعادت و مجد و عظمت آخرت نائل آیند، انجام این کار را از بزرگترین وظایف لازم بر خود شمردم. هر چند در این راستا دشواری‌ها و موانع فراوانی بر سر راهم قرار داشت.

دیگر بار دوستانم برای انجام این کار نردم آمده و این بار جز پذیرش خواسته آنان چاره‌ای نداشتیم. از این رو، با آرزوی دست‌یابی به توفیقات الهی در جهت انجام هر چه بهتر این وظیفه، کار خود را آغاز نمودم.

۱. علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن حمزه، از ابویسیر نقل کرده که گفت: خدمت امام باقر علیه‌السلام عرضه داشتم: «إنا قرأت القرآن فرغت صوتی جائتی الشیطان فقال: انما ترأی بهذا اهلك و الناس، فقال: یا ابا محمد: اقرأ قرائة بین القرائین تسمع اهلك و رجع بالقرآن صوتک فان الله عزوجل یحب الصوت الحسن یرجع به (لیه - ح ل) ترجیعاً، وقتی به قرائت قرآن پرداخته و صدایم را بلند کردم، شیطان نردم آمد و گفت: با این نوع خواندن در مورد خانواده خود و مردم ریاکاری می‌کنی، امام علیه‌السلام فرمود: ای ابومحمد! قرآن را به گونه‌ای قرائت نما که صد وسط دو قرائت به شمار آید و آن را به گوش خانواده ات برسان، و هدایت را به خواندن قرآن بلند کن. زیرا خداوند صدای زیبا را با آواز خوش دوست دارد. کفای ج ۴، ص ۴۳۰

به کفای مؤلف: استناد به این حدیث در مورد جواز بخشی از غنا آن گونه که آن‌ها مدعی‌اند باطل است و مباحث مربوط به سند و دلالت آن خواهد آمد.

این رساله را «رسالة الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة» نامیدم و از خدای متعال مسألت دارم زمینه اتمام این کار را به بهترین وجه ممکن عنایت فرماید و ره پویان هدایت را، بدین وسیله به نور هدایت رهنمون گردد.

رساله یاد شده بر اساس ابواب و فصل‌هایی دوازده گانه تنظیم گشته که بیان فهرست آن‌ها برای استفاده بهینه و سهولت دست‌یابی به موضوعات آن، خالی از لطف نیست.

نخست: بیان بطلان و نکوهش نسبت صوفی‌گری.

دوم: بیان بطلان و نکوهش تصوّف به نحو کلی.

سوم: بیان بطلان اعتقاد به حلول و اتحاد و وحدت وجود.

چهارم: بیان بطلان و بی‌اعتباری و اسقاط حجّیت مکاشفه‌ای که صوفیان مدّعی‌اند.

پنجم: بیان بطلان ساقط شدن تکلیف به هنگام مکاشفه.

ششم: بیان بطلان چله‌نشینی و بدعت ریاضت، که آن را عبادت می‌شمرند.

هفتم: بیان بطلان عریده کشیدن و داد و فریاد و بر زمین افتادن و تشویش و پریشانی.

هشتم: بیان بطلان رقص و پایکوبی و دست افشانی و عریده کشیدن.

نهم: بیان اثبات لزوم تلاش در جهت به دست آوردن روزی و کسب معاش و تجمل که افراد یاد شده آن را بیهوده دانسته و از انجام آن خودداری می‌کنند.

دهم: بیان حرمت غنا که آن را روا دانسته و نوعی عبادت می‌شمرند.

یازدهم: بیان بطلان بدعت ذکر خفّی و جَلّی.

دوازدهم: بیان بطلان دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان او که به شعار آنان تبدیل شده است.

هدف از این مباحث:

فصولی را که به اهداف مورد نظر و آن چه متناسب با آن‌هاست، ارتباط دارد در دوازده فصل می‌توان عنوان کرد:

نخست: بیان تحریم پیروی از دشمنان دین الهی و مشابهت و همانندی با آنان.

دوم: بیان تحریم بدعت گذاری در دین.

سوم: بیان برخی افتراها و افعال زشت و فضااحت بار سران و قطب‌های صوفی.

چهارم: بیان وجوب امر به معروف و نهی از منکر.

پنجم: بیان حرمت ترک و کناره گیری از انجام امر به معروف و نهی از منکر.

ششم: بیان وجوب بحث و مناقشه و مناظره در جهت بیان واقعیت.

هفتم: بیان وجوب مبارزه با دشمنان دین و بدعت گذاران، در صورت موجود بودن شرایط.

هشتم: بیان وجوب پرهیز از معاشرت با اهل بدعت و بیان وجوب ترک هرگونه آمیختگی با آنان.

نهم: بیان جواز بلکه وجوب لعن بدعت گذاران و اعلان بیزاری از آنها.

دهم: بیان حرمت تعصب ورزی در باطل گرای.

یازدهم: بیان عدم جواز خوش بینی به اهل سنت و عدم جواز پیروی از شیوه خاص آنها.

دوازدهم: بیان وجوب مبارزه با نفس و توبه و بازگشت از کفر و بدعت و فسق و فجور که به خواست خدا در کلیه ابواب و فصل ها در بحث و مناقشه پیرامون هر یک از این مطالب و اصول دوازده گانه، به بیان برخی ادله عقلی و نقلی خواهیم پرداخت.

از آن جا که تقدّم دلایل عقلی بر نقلی میان متأخرین معروف است، من نیز همین شیوه را برگزیدم، زیرا بحث و مناقشه با این قبیل دلایل در حقیقت بر ضد مخالفان و با کسانی که در اعتقادات زشت و ناپسند خود، با دشواری به دستورات معصومین علیهم السلام تن در می دهند و به مراتب بدتر از مخالفان اند، صورت می پذیرد. پوشیده نیست که بسیاری از مطالب یاد شده اجتناب ناپذیر و چه بسا برخی از آنها از بدیهیات شمرده شده و نیازی به دلیل و بیان نداشته باشند و هیچ فرد با ایمانی در آنها تردید نمی کند، بلکه از نظر دانشمندان برجسته و مؤمنان با اخلاص نیز همین گونه اند، زیرا بدیهیات و مسائل علمی نسبت به چشم انداز ناظران، با هم بسیار متفاوت اند، به این معنا که برخی از مسائلی که از دیدگاه جمعی، علمی شمرده می شوند، از نقطه نظر دسته ای دیگر بدیهی و واضح اند.

اکنون برای روشن شدن حق از باطل و تشخیص میان زشت و زیبا به بیان آن چه پیرامون بحث و مناقشه در کلیه موارد یاد شده در ذهنم خطور می کند، خواهیم پرداخت. در واقع شک و تردید و شبهات زیادی از ناحیه جمعی از تابعین در مورد دینداران و اهل ایمان صورت گرفت و به پایه ای رسید که ظلمت و تاریکی ظن و گمان ها، روشنائی و نور خورشید یقین را در آستانه محو شدن قرار داد، در این زمینه می توانید نوشته های

گذشتگان را با نوشتارهای زندگان مقایسه نمایید. از خدا پروا داشته باشید به راستی که خداوند پرواپیشگان را دوست می‌دارد.^۱

نکته:

در این جا علل و اسباب و مواردی که به طور غالب پای بندی به عدد شریف دوازده (۱۲) و تِیْمَن و تِیْرَک به آن را ایجاد کرده، یاد آور می‌شویم و جمعی از دانشمندان جهت بیان شاهد و استدلال بر موضوعاتی برتر از این مطالب، به بیان برخی از این موارد پرداخته‌اند و اینک خود، در بیان پای بندی به این عدد شریف به دوازده مورد اشاره خواهیم کرد:

نخست: اسلام و ایمان بر دو رکن اساسی استوارند که هر یک به دو کلمه لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حاصل می‌شوند و هر یک از این دو اصل، از دوازده حرف تشکیل شده‌اند.

هم چنین سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «آله لا یتبی بعدی» پس از من پیامبری نخواهد آمده نیز از دوازده حرف تشکیل یافته است.

تعدادی از نام‌های شریف پیامبران ﷺ و ویژگی‌های آنان دارای دوازده حرف‌اند. نظیر: آدم خلیفه الله، نوح خالصه الله، ابراهیم الخلیل، داود نبی الله، سلیمان بن داود، موسی کلیم الله، عیسی روح الله، محمد حبیب الله ﷺ.

دوم: خدای متعال در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَلَقَدْ اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ۚ خُذُوا مِنْ دَوَازِئِهِمْ نَقِيبًا﴾ خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و ما دوازده نقیب (سرپرست) از آن‌ها برانگیختیم. در این آیه شریفه، خداوند تعداد نقیبان دارای این فضیلت را دوازده تن قرار داده است.

سوم: پیامبر اکرم وقتی در شب عقیقه با انصار بیعت کرد، بدانان فرمود: «أَخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا عِدَّةَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَآئِيلَ؛ دوازده نقیب به تعداد نقبای بنی اسرائیل نزد من بفرستید» و انصار نیز بدین کار اقدام نمودند و این شیوه از آن پس، شیوه‌ای پذیرفته شده و عدد یاد شده، عددی مناسب و پسندیده تلقی شد.

۱. اشاره به آیات ۵ و ۸ سوره توبه «ان الله یحب المتقین».

۲. مائده، آیه ۸۱.

چهارم: خدای سبحان فرموده است: ﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى اِئِمَّةٌ يَبْعُودُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ و از قوم موسی گروهی اند که به سوی حق هدایت می کنند و به حق و عدالت حکم می نمایند. در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿وَقَطَعْنَاهُمْ اِثْنِي عَشْرَةَ اَسْبَاطًا اُمَمًا﴾^۱ ما آن ها را به دوازده گروه هدایتگر به حق که هر شاخه ای (از دودمان اسرئیل بود) تقسیم کردیم. بنابراین، خدای تعالی، گروه های هدایتگر به حق را دوازده دسته قرار داده است.

پنجم: خدای متعال فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ اِئِمَّةً يَبْعُودُونَ بِاَمْرِنَا﴾^۲ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کردند. گفتنی است که دو کلمه نخست یعنی «وَجَعَلْنَاهُمْ اِئِمَّةً» و دو کلمه بعد یعنی «يَبْعُودُونَ اِلَى الْخَيْرِ» با ملاحظه تشدید میم «ائمه» هر یک از دوازده حرف تشکیل شده اند و روایاتی^۳ که درباره ائمه علیهم السلام وارد شده آنان را دوازده تن دانسته و نیز نام ها و یا بخشی از القاب و ویژگی های آنان، هر یک دوازده حرفی اند. نظیر: امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب، فاطمه بنت محمد، الحسن المجتبی، ابو محمد الحسن، الحسین الشهید، الحسین بن علی، الحسن و الحسین، علی بن الحسین، سید العابدین، الامام الباقر، ابو جعفر بن علی، الامام الصادق، جعفر بن محمد، الامام کاظم، ابوالحسن موسی، ابوالحسن الرضا، علی بن موسی الرضا، محمد بن علی تقی، ابو جعفر بن علی، علی بن محمد تقی، ابوالحسن علی، الحسن العسکری، ابومحمد الحسن، القائم المهدی محمد بن الحسن علیه السلام.^۴

ششم: مصالح گیتی، نیاز به زمان دارد و هر یک از شب و روز آن گاه که یکسان و مساوی باشند، هر کدام دوازده ساعت اند. بنابراین، پی می بریم که نظم جهان هستی به عدد ۱۲ بستگی دارد.

هفتم: نور خورشید و ماه که سبب راهنمایی مردم به مسیر حرکت شان و دست یابی به منافع خود می شوند، هر یک در برج هایی ۱۲ گانه در حرکتند. از این رو، نیاز جهان هستی

۱. اعراف: آیات ۱۵۰ - ۱۶۰.

۲. انبیاء: آیه ۷۳.

۳. تعدادی روایت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که به نام امامان دوازده گانه تصریح کرده است. کسانی که علاقه مند آگاهی بیشترند به احقاق الحق ج ۱۳ ص ۳۹ - ۷۴ مراجعه کنند و در کتب دیگر نیز آمده است.

۴. در انوار الرشاد ص ۷۷ می گویند: عدد دوازده (۱۲) بیشتر اشیاء را در گزانه های جهان و درون جهان ها و نیز بیشتر نام های خدا را در بر می گیرد. زیرا جمله: لا اله الا الله، الرحمن الرحیم، الحمید المجید، الرؤف الرحیم، العنان المنان، الخالق الباری... هر یک از دوازده حرف تشکیل شده اند: احقاق الحق ج ۱۳ ص ۴۲.

به این عدد کاملاً روشن است.

هشتم: رسول گرامی اسلام فرمود: «الائمة من قریش»^۱ امامان از قرایش‌انده این حدیث شریف از ۱۲ حرف تشکیل شده است و نسب شناسان معتقدند که: هر کس دودمانش به نصر بن کنانه برسد از قریش به شمار می‌آید^۲ و فاصله میان او و رسول اکرم ﷺ دوازده پشت است که اصل و تبار این دودمان شریف و با عظمت را تشکیل می‌دهد و شاخه‌های آن نیز دوازده تن‌اند که پیشوایان اهل بیت ﷺ به شمار می‌آیند.

نهم: خدای سبحان فرموده است: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ»^۳ به راستی تعداد ماه‌های سال در کتاب الهی (قرآن) دوازده ماه است. بنابراین، پایه و قوام جهان هستی را دوازده ماه سال تشکیل می‌دهند که تکالیف بندگان و عبادات آنان، در این ماه‌ها قرار گرفته است.

دهم: خداوند در قرآن فرموده است: «وَإِذَا اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»^۴ و به یاد آورید زمانی را که موسی برای قوم خویش درخواست آب نمود، به او دستور دادیم (عصای او را به آن سنگ مخصوص بزن) ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید. قوم موسی دوازده گروه را تشکیل می‌دادند که تعداد چشمه‌های آب نیز دوازده چشمه به همان تعداد بود.

یازدهم: از معصومین علیهم‌السلام روایت شده که تعداد جانشینان حضرت موسی و عیسی علیهما‌السلام و نیز جانشینان جمعی از پیامبران، دوازده تن بوده‌اند و جانشینان حضرت مهدی علیهم‌السلام نیز در عصر خود دوازده تن خواهند بود.

دوازدهم: بنا به نقل برخی دانشمندان، پادها نیز دارای دوازده قسم‌اند و کالبد آدمی از

۱. متنی‌هایی که از این حدیث متواتر روایت شده گوناگون است. هر متنی از آن‌ها جداگانه به طریق خود در کتب دانشمندان نقل شده کسانی که در پی منابع و آگاهی بر مصادر آن‌ها باشند به احقاق الحق ج ۱۲ ص ۱-۲۹ مراجعه کنند.

۲. اهل لغت و نسب شناسان و تاریخ نگاران در این که منظور از قریش کیانند؟ دچار اختلاف شده‌اند. آن چه از مجموع سخنان اهل تحقیق برمی‌آید این است که مقصود از قریش نصر بن کنانه و نواده‌اش فهر بن مالک بن نصر بن کنانه یا نصر بن کلاب بن مرثد بن لوی بن غالب بن فهر یاد شده هستند، آنچه میان قدامی اهل خبره معروف است، نسب نخست و معروف بین متأخرین نسب دوم است که مرحوم آیه الله نجفی مرعشی آن را در حاشیه عروه ص ۲۹۶ یاد آور شده است.

۳. توبه، آیه ۳۶.

۴. بقره، آیه ۶۰.

دوازده رگ اصلی (شاهرگ) تشکیل یافته که سایر رگ‌ها شاخه‌های آن‌ها به شمار می‌آیند از این رو، راز عظمت عدد ۱۲ پدیدار و پایه و ارکان دین و دنیا و نظام هستی به این عدد وابسته است. به همین دلیل برخی از دانشمندان در موضوعات کتب خویش به ذکر این عدد پای بندند، والله اعلم.

اکنون زمان آن رسیده آن چه را خلاصه بیان داشتیم به گونه‌ای مشروح ارائه دهیم و سخن را از ابواب این رساله آغاز می‌کنیم که دقیقاً بیانگر اهداف ماست و با آرزوی توفیقات الهی، در این زمینه سخن را پی می‌گیریم.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

باب نخست:

بطلان و نکوهش صوفی‌گری

در این باب از ابطال و نکوهش نسبت صوفی‌گری سخن خواهیم گفت به این معنا که در آیین اسلام انتساب به صوف «پشم» و صوفی «پشمینه پوش» مردود است و بر عدم جواز این نسبت دوازده دلیل اقامه می‌شود:

۱ - هیچ گونه دلیل شرعی بر وجوب نسبت «صوف» آن گونه که صوفی‌ها ادعا می‌کنند و بر استحباب و مزیت و حتی بر جواز آن وجود ندارد، با این که از دیدگاه صوفیان، این نسبت یکی از دستورات مهم دین تلقی شده و احکام و اعتقاداتی کلی و اساسی مخالف با اعتقادات شیعه، بر آن مترتب است. بنابراین، چگونه روا خواهد بود که این افراد خود را به چنین نسبتی «صوف» منتسب سازند و احکام و لوازمی بر آن قید کنند و بدون دلیل، مدعی وجوب آن شوند؟!

در حجیت و اثبات این دلیل، دوازده وجه قابل یادآوری است:

۱ - عقل و تجربه با جزم و یقین حکم می‌کنند که سخن گفتن بدون دلیل و ادعای بدون بینه پذیرفتنی نیست.

۲ - اجماع عقلا بر این است که باید از گوینده سخن، دلیل و از مدعی، بینه خواست و تفاوت این مطلب با قبلی واضح و روشن، بلکه هیچ ملازمه‌ای بین آن دو وجود ندارد و عقل بر بسیاری از امور مورد اتفاق، دلالت ندارد.

۳ - خدای متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ اگر راست می‌گویید دلیل و برهان خویش را ارائه دهید. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُكْتَابَ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲ بگو، کتابی از پیشگاه خدا بیاورید و دیگر آیاتی که مضمون آن‌ها درخواست حجّت و

۱. بقره، آیه ۱۱۱، النبیاء، آیه ۲۳، نحل آیه ۶۲.

۲. قصص، آیه ۳۹.

دلیل از مدعی است.

۴ - موضوع یاد شده از دیدگاه تصوف یکی از بزرگترین دستوره‌های دینی و از برجسته‌ترین ارکان ایمان شمرده می‌شود و مدعی‌اند که تنها، این عمل می‌تواند سبب نجات و رهایی از آتش دوزخ باشد و همه حق پویان، قائل بدان هستند. بنابراین، اگر چنین موضوعی حقیقت داشت، قطعاً و به طور عادی دلیلی بر حقانیت آن ابراز می‌شد با این که جمعی از علماء و دانشمندان از جمله محقق در «المعتبر»^۱ با تصریح به این مطلب، لازمه عدم دلیل این موضوع را عدم مدلول آن در چنین صورتی دانسته است.

۵ - با توجه به مهر و علاقه نبی اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام به شیعیان و عنایت فوق العاده آنان به دین، معمولاً غیر ممکن به نظر می‌رسد که آن بزرگواران متعرض چنین موضوع مهمی نشده و آن را بدون دلیل و برهان، به خود وانهند و به بیان مسایلی از قبیل آداب و احکام بول و مسائل زناشویی و دیگر احکام جزئی پردازند و چنین چیزی با عقل سازگار نیست. بنابراین، از این مطلب پی می‌بریم که برای چنین موضوعی، دستوری از شرع نرسیده و گرنه قطعاً از معصومین علیهم‌السلام ابراز می‌شد. زیرا نه مانعی از آشکار شدن چنین دلیلی وجود داشت و نه جنبه تقیه در کار بود.

۶ - سخن امیرمؤمنان علیه‌السلام به فرزندش محمد حنفیه نیز دلیل بر همین مدعاست آن جا که اظهار داشت: «و اعلم یا بنی اَنَّهُ لو کان اله آخر لانتک رسله و لرأیت آثار ملکه؟»^۲ پسرم بدان! اگر معبودی غیر از خدای یکتا وجود داشت بی‌گمان فرستادگانش به سوی تو آمده بودند و آثار ملک و قدرت او را دیده بودی.^۳ ملاحظه می‌کنید که این سخن دلالت و اشاره بدین معنا دارد که آثار امور بسیار با اهمیت، باید آشکار گردد و اخبار مربوط به آن، همه جا منتشر شود و همین سخن دلیل بر این معنا و هر یک از آثار و اخبار، دلیل بر اصل مطلب‌اند.

۱. چاپ اول، ص ۶

۲. نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۹۰۹ در وصیت‌های امیرمؤمنان به محمد حنفیه.

۳. این فقره با عبارت فوق در نهج البلاغه نیامده بلکه در وصیت امام علی علیه‌السلام به فرزندش امام حسن مجتبی به این عبارت وارد شده است «و اعلم یا بنی اَنَّهُ لو کان لربک شریک لانتک رسله؛ پسرم بدان: اگر پروردگارت شریکی داشت بی‌گمان فرستادگانش به سوی تو آمده بودند.

۷- روایات مربوط به باب امر به طلب علم و دانش و وجوب آن و عدم جواز گفتار و کردار بدون علم و آگاهی، به نحو تواتر نقل شده است.^۱

۸- نهی از عمل به ظن و گمان، ثابت شده و گمان هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.^۲ بنابراین، چگونه در اعتقادات و دیگر احکام الهی عمل بدون دلیل جایز است؟^۳

۹- آن گونه که در جای خود ثابت شده، رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در تمام احکام و دستورات، واجب است. بنابراین، پی می‌بریم که انجام هیچ گونه عملی بدون دلیل جایز نیست. و روایتی دال بر امر به این نسبت (صوف) نیز از آن بزرگواران نرسیده است.^۴

۱۰- چنان که ثابت شده، تقلید در اصول دین جایز نیست. بنابراین، صوفی‌ها در متسبب ساختن خود به این نسبت (صوف)، تحقیقاً بر تقلید متکی‌اند که در این صورت تقلید در اصول است و چنین چیزی جایز نیست و مباحث مربوط به آن به خواست خدا یاد آوری خواهد شد.

۱۱- در جای خود ثابت شده که رجوع به راویان حدیث در روایاتی که احکام را از ائمه علیهم‌السلام نقل کرده‌اند، واجب است.^۵ همه این راویان، نسبت (صوف) را مردود دانسته و دلایل موجود در روایاتشان، گفتار و کردار بدون دلیل را جایز نمی‌دانند.

۱۲- آن گونه که ثابت شده در تمام مسایلی که حکم آن‌ها مشخص نیست و در آن ایجاد شبهه شده، واجب است توقف و احتیاط شود. بنابراین، پی می‌بریم که در چنین جاهایی انجام کار بدون دلیل جایز نیست. والله اعلم.

۲- بر این نسبت زشت دینی (صوف) که صوفی‌ها بدان متسبب‌اند، مفساد زشت و پلید فراوانی مترتب است و بسیار بدیهی و روشن است عملی که بر آن یک مفسده دینی ترتب یابد شرعاً، عملی قبیح و زشت به شمار آمده و ترک آن واجب است تا چه رسد به این که انبوهی از مفساد بر آن مترتب گردد؟^۶ این گونه مفساد فراتر از دوازده مورد است که

۱. کافی ج ۱ ص ۳۰.

۲. اشاره به فرموده طحای سبهان «ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً».

۳. به کافی و بحار، در باب نهی از سخن گفتن بدون علم و آگاهی مراجعه شود.

۴. اشاره به فرموده حضرت صاحب الامر مهدی (عج) که فرمود: «فانما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا» در روایتهایی که در آینده رخ خواهد داد به راویان احادیث ما رجوع کنید.

نیازی به بیان تعداد آنها نیست و در فهرست ابواب و فصل‌ها بدان‌ها پی بردید و به خواست خدا، مشروحاً یادآوری خواهند شد.

۳- در واقع، نسبت یاد شده صوف (پشم) به دشمنان خدا و دشمنان معصومین علیهم‌السلام و در آمدن به شکل و شمایل آنها و پیمودن راهشان و پیروی از آنها، نسبت دارد. بنابراین، آیا برای کسانی که از خدا بیم و پروا دارند رواست که در امور دینی، به دشمنان خدا متسبب باشند و در کردار و گفتار و آراء و اندیشه، از آنان پیروی و تقلید کنند؟ به خواست خدا، دلایل تحریم این موارد، در مباحث آینده خواهد آمد.

۴- در امور مربوط به دین و آیین الهی باید از شیوه و گفتار و کردار پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام پیروی نمود و آن جا که دستور به ترک عملی داده و یا به انکار و اعتراض آن برخاسته‌اند، به آنان اقتدا شود، زیرا هیچ یک از ائمه علیهم‌السلام و یا یکی از پیروان واقعی آنان تا این زمان به چنین نسبتی «صوف» متسبب نبوده‌اند و دستور به چنین عملی نداده و آن را جایز ندانسته‌اند و در این زمینه نه تنها اجماع آن بزرگواران بلکه اگر سخن یک تن از آنها نیز این کار را روا دانسته بود برای ما حجت به شمار می‌آمد.

۵- پیشوایان دین با کسانی که خود را صوفی خوانده‌اند به احتجاج و بحث و مناقشه پرداخته و آنها را مورد نکوهش قرار داده‌اند و در هر زمانی، دشمنی خود را نسبت به این قبیل افراد ابراز داشته‌اند. چنان که در این جا و در باب بعدی به بیان برخی از این موارد، خواهیم پرداخت و تفاوت بین این دلیل و دلیل قبلی آشکار است. زیرا استدلال به دلیل قبلی در موردی بود که راه و روش اهل بیت علیهم‌السلام با روش و شیوه‌ای که این افراد دنبال می‌کنند متفاوت است. ولی این استدلال به صراحت، بیانگر احتجاج و بحث و مناقشه و اعتراض ائمه علیهم‌السلام نسبت به این افراد است.

۶- خدای متعال فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...^۱ تنها ولی و سرپرست شما خدا و رسول او است و آنان که ایمان آورده‌اند...» شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که شأن نزول این آیه شریفه در حق امیر مؤمنان علیه‌السلام است. و این فرموده خدا: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۲ از خدا پروا کنید و با راستگویان همراه باشید» بنا به نقل هر دو فرقه در مورد اهل بیت علیهم‌السلام فرود آمده است و آن جا که فرمود: «مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَبَّأُكُمْ

۱. مائده، آیه ۵۵

۲. توبه، آیه ۱۱۹

المسلمین^۱ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید، خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در قرآن مسلمان نماید^۲ ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۳ و تا پایان عمر باید ایمان خویش را حفظ کنید^۴ ﴿وَلَا يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۵ و از راهی غیر از راه مؤمنان پیروی نماید^۶ ﴿لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ﴾^۷ مَحْرَم رازی جز خویشانش انتخاب نکند^۸ ﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولَهُ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ﴾^۹ غیر از خدا و رسولش و آنان که ایمان آورده‌اند، کسی را مَحْرَم اسرار خود برنگیرد^{۱۰} و موارد دیگر، همه در شأن اهل بیت نبی اکرم ﷺ وارد شده است.^{۱۱}

به هر ترتیب، از این آیات مبارکات به ویژه آیه شریفه نخست که ولایت و رهبری را منحصر در خدا و رسول و مؤمنان دانسته و نیز از موارد دیگری از کتاب و سنت به کمک روایات یاد شده، چنین بر می‌آید که در دین و آیین الهی منتسب بودن به غیر اهل بیت ﷺ جایز نیست.

۷- همه شیعیان دوازده امامی بر ترک نسبت «صوفی» و پرهیز از آن، اتفاق نظر دارند و آن گونه که از تحقیق و بررسی کتب روایی و رجال و اخبار سماعی به دست می‌آید، از عصر ائمه علیهم السلام و بعد از آن دوران تاکنون، هیچ یک از شیعیان در سبک «صوفی گری» قرار نداشته‌اند، بلکه در کتب شیعه و سخنان ائمه هر کجا از تصوف و صوفیان یاد شده همراه با مذمت و نکوهش آنان بوده است و علمای شیعه در ردّ صوفیان کتب متعددی نوشته‌اند که برخی از آن‌ها را در فهرست کتب شیعه یاد آور شده‌اند.^{۱۲}

۱. حج، آیه ۷۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۲.

۳. نساء، آیه ۱۱۵.

۴. آل عمران، آیه ۱۱۸.

۵. توبه، آیه ۱۶.

۶. به احقاق الحق ج ۲ ص ۳۹۹ تا ج ۶ مراجعه شود.

۷- ۱. ردّ بر صوفیه، از محقق قمی (قدس سره)

۲- ردّ بر صوفیه، از مولا احمد بن محمد تونی [خ] مولی عبدالله تونی صاحب «الواقیه»

۳- ردّ بر صوفیه، از مولی اسماعیل بن محمد حسین مازندرانی مشهور به خواجهری.

۴- ردّ بر صوفیه، از سید اعظم علی، بنگوری

۵- ردّ بر صوفیه، برگزیده‌های از کتاب حدیقه الشیعه «مفیس اردبیلی» که برخی معاصرین وی آن را استخراج کرده‌اند.

۶- ردّ بر صوفیه، از برخی سران سپاه دوران فتحعلی شاه.

۷- ردّ بر صوفیه، از محمد رفیع تبریزی به زبان فارسی که نسخه آن در کتابخانه دانشمند فاضل سید مهدی حسینی

برخی از پژوهندگان و بزرگان معاصر ما اظهار داشته اند: نام «تصوف» در مورد گروهی از حکما که از راه راست منحرف شده بودند، کاربرد داشته و پس از آن‌ها بر جمعی از ملحدان و بی‌دینان و مخالفین و دشمنان خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند حسن بصری^۱ و سفیان ثوری^۲ و نظایر آنها اطلاق شده است.^۳ پس از افراد یاد شده بر رهروان آنان نظیر غزالی که در رأس دشمنان اهل بیت علیهم السلام قرار داشت، اطلاق می‌شد و هیچ‌یک از شیعیان در زمان ائمه علیهم السلام و پس از آن بزرگواران تاکنون واژه «تصوف» را به کار نبرده‌اند، تنها برخی از شیعیان با مطالعه کتب صوفیان، در آن‌ها به مطالبی برخوردده‌اند که مغایرت چندانی با احکام و دستورات دینی نداشته، به همین دلیل به مطالعه دیگر کتب نپرداخته‌اند. سرانجام برخی از شیعیان به طور کلی به راه و رسم آنان درآمده و عمل برخی از افرادی که به شیوه آنان درآمدند برای دیگران سند تلقی شد و بدان جا منتهی شد که عناو

لاچوردی وجود دارد.

- ۸- ردّ بر صوفیه، از امیر محمد تقی کشمیری.
- ۹- ردّ بر صوفیه، از مولی حسن بن محمد علی یزدی.
- ۱۰- ردّ بر صوفیه، از سید دلدار علی، از سید بحر العلوم.
- ۱۱- ردّ بر صوفیه، از حاج محمد رضی قزوینی.
- ۱۲- ردّ بر صوفیه، از مولی محمد طاهر بن حسین شیرازی نجفی قمی.
- ۱۳- ردّ بر صوفیه، از شیخ علی بن میرزا فضل الله مازندرانی.
- ۱۴- ردّ بر صوفیه، از سید محمد علی بن محمد مومن طباطبایی.
- ۱۵- ردّ بر صوفیه، از سید فاضل ابن سید قاضی هاشمی، به زبان فارسی.
- ۱۶- ردّ بر صوفیه، از شیخ محمد بن عبدعلی قطیفی.
- ۱۷- ردّ بر صوفیه، از مولی مطهر بن محمد مقدادی به زبان فارسی.
- ۱۸- ردّ بر صوفیه، از مولی فتح الله متخلص به «وفاهی» و دیگر کتب چاپی و خطی.

۱. ابوسعید حسن بن یسار بصری در سال ۲۱ هجری متولد و در سال ۱۱۰ هجری درگذشت. زمانی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، طی نامه‌ای به حسن بصری نوشت: اینک مسئولیت زمامداری به عهده من نهاده شده، از این رو، در اندیشه پارانی برای من باش که مرا در این امر خطیر یاری رسانند حسن بصری در پاسخ وی نوشت: دنیا طلبان را که تو درست‌نمایی و علاقه‌مندان به آخرت علاقه‌ای به تو ندارند، بنابراین از خدا کمک بخواه.

۲. ابو عبدالله سفیان بن سریق ثوری از قبیله ثور بن عبدمناة تیره‌ای از خزرج می‌باشد که در سال ۹۷ ه. متولد و در سال ۱۶۱ هجری از دنیا رفت و کتاب‌های جامع کبیر و صغیر از اوست.

۳. ابوحامد، محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن غزالی طوسی شافعی در سال ۳۵۰ هجری متولد و در سال ۵۰۵ درگذشت و کتب: «سرر الانوار الالهیه بالآیات المستقره»، «سرر الحروف و الکلمات» و «سرر الملکوت» اثر اوست و دارای تألیفات دیگری نیز هست.

موسیقی و رقص و دست افشانی، از دیدگاه آنان برترین عبادات به شمار آمد و به اعتقاد اینان، دشمنان اهل بیت و پی دینان و ملحدان، افرادی برحق اند و بدین ترتیب، دست از احکام دین شستند و راه و رسم صوفی گری را برای توده ناآگاه، شیوه ای پسندیده جلوه دادند و در این راستا دو مسأله به آنان کمک کرد: یکی برداشتن رنج و رحمت فراگیری علوم دینی و بیشتر تکالیف الهی از خود، تا آن جا که به چهل روز نشستن تنها در یک مکان (چله نشینی) اکتفا نموده و به هیچ یک از امور دین احساس نیاز نمی کنند.

دیگری تمایل به لذت جویی حتی نگاه کردن به چهره پسر بچه های زیبا و لذت جویی از آن، به آن ها کمک کرد.

بدین سان، افراد یاد شده در تحمیل ریاضت هایی که در شرع مقدس ما از آن نهی گردیده، خویششان را به رحمت و مشقت و می دارند تا ذهنشان جلا و صیقلی یابد و ای کاش می دانستم اگر واقعاً چنین چیزی برای آنان حاصل می شود چه تفاوتی بین مؤمن و کافر وجود دارد؟ زیرا کفار هند و دیگر جاها نیز همان گونه که صوفیان مدعی اند، بلکه به مراتب برتر از آن ها، به پیشگویی می پردازند و از تسخیر کنندگان و شعبده بازان کارهایی فراتر از آن چه صوفیان مدعی اند، به ظهور می رسد و از اهل کشف و کرامات اموری غیر از این ریاضت ها ظاهر می شود. ولی انسان های باتقوا و پروا پیشه، هیچ گاه مدعی چنین اموری نشده اند.

از آن پس، کار بدان جا منتهی شد که گرایش تصوف مشروط به بهره مندی از علم و دانش نبود. بلکه به مجرد تغییر لباس معمول میان مردم و ظاهر آرایشی به این کار، عملی می شد و باطن را یا عاری از علم و دانش رها می کردند و یا مدعی بودند بخشی از علم خدا را با خود دارند. و کسانی که از طریق آیین مقدس اسلام در وادی زهد و پارسایی و صلاح و وارستگی گام نهند، از دیدگاه صوفیان افرادی منفور تلقی می شوند. زیرا هرگاه از چنین شخصی پرسشی شود در پاسخ می گویند: رسول خدا ﷺ چنین و چنان فرمود، در صورتی که خود آقایان مدعی شده و می گویند: خداوند بدون واسطه چنین و چنان فرمود و چه بسا اظهار دارند که رسول خدا ﷺ چنین و چنان فرمود و نیز مدعی اند آن حضرت چهره به چهره با آنان سخن می گوید با این که زمانی بیش از هزار سال میان آنان و رسول خدا ﷺ فاصله است.

۸ - به نقل جمعی از دانشمندان در کتب مورد اعتماد، رسول خدا ﷺ فرمود: «یا علی

أنا و أنت موليا هذه الامة فمن انتهى الى غير موالیه فعليه لعنة الله^۱ ای علی! من و تو مولا و سرپرست این امتیم. هر کس به غیر مولا و سرپرست خود انتساب و گرایش داشته باشد، لعنت خدا بر او باد»

از جمله روایاتی که در این زمینه وارد شده روایتی است که شیخ صدوق رحمته الله بزرگ محدثان در آغاز کتاب «من لا یحضره الفقیه» نقل کرده و همین روایت در این زمینه پسندیده است. کلینی نیز روایت یاد شده را در کتاب «دیات» آورده است.

همان گونه که ملاحظه می‌کنید این حدیث شریف به صراحت منتسب شدن هیچ یک از آحاد امت را به غیر مولا و سرپرست خویش، جایز نمی‌داند و کسانی را که به دار و دسته‌ای غیر از مولای خویش انتساب داشته باشند، سزاوار لعنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و دیگران دانسته است.

بنابراین، چگونه انتساب دینی به «صوفی» و «صوفی» که دشمنان خدا و رسول و ائمه معصومین علیهم السلام بوده‌اند، جایز است؟ بلکه آن گونه که از این حدیث و دیگر ادله برمی‌آید، اگر این افراد حتی در هیچ موردی دشمنی و مخالفتی نیز با اهل بیت علیهم السلام نداشتند، انتسابشان به «صوفی» و «صوفی‌گری» جایز نبود.

۹ - دانشمند جلیل القدر شیخ بهاء الدین محمد عاملی (شیخ بهائی) در کتاب کشکول از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «لا تقوم الساعة حتی ینخرج قوم من امتی اسمهم صوفیة لیسوا منی و انهم یهود امتی... هم اضل من الکفار، و هم اهل النار، رستخیز به پا نمی‌شود تا آن گاه که دسته‌ای به نام «صوفی» از امتم پدیدار شوند که از هواداران و پیروان من نیستند، اینان یهود امت مرا تشکیل می‌دهند... آنان گمراه‌تر از کفار بوده و اهل دوزخ‌اند». به عقیده من، اگر کسی در روایاتی که پیش از این و بعداً به صراحت وارد شده بنگرد، بی‌شک خواهد برد که در بسیاری از احکام و دستورات دینی تا این پایه تصریح و مبالغه وارد نشده و آن را اقتضای حکمت شرع مقدس اسلام باید دانست. زیرا ائمه علیهم السلام به خوبی می‌دانستند که این فتنه برای برخی از شیعیان ناآگاه، از بزرگترین فتنه‌های دینی و قوی‌ترین شبهات، تلقی می‌شود. زیرا صوفیان از دوران گذشته، هم چنین متأخرین آن‌ها، همواره با تظاهر به زهد و پارسایی و ورع و تقوا و عبادت، مردم را به گمراهی کشانده و طریب

می دادند تا تصور کنند این قبیل امور از برترین علل و اسباب سعادت آدمی است. در همین اثنا بدعت‌هایی نظیر حلول و اتحاد و دیگر مواردی که آنان را از دین استوارشان بیرون کند و از راه راست منحرف سازد، برایشان زیبا جلوه می دادند به گونه‌ای که موجب شد شیعیان به دو دسته تقسیم شوند و هر یک دیگری را گمراه بشمرند در صورتی که پیروان هر دسته با سران هر دو گروه معاشرت دارند و سخن هر یک از آنان را می پذیرند و دسته دیگر را به طور کلی از دین خارج می دانند. از شُرّ چنین مصیبتی به خدا پناه می بریم!

۱۰ - فاضل کامل و دانشمند عامل استاد بزرگمان ملا احمد اردبیلی (مقدس اردبیلی)

در کتاب «حدیقة الشیعه»^۱ آورده است که: شیخ مفید (اعلی الله مقامه) محمد بن محمد بن نعمان، از محمد بن حسین بن ابوالخطاب حدیثی طولانی از امام هادی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «الصوفیة کلهم مخالفونا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و إن هم إلا نصاری او مجوس هذه الامة صوفیان، همه مخالف ما و راه و رسم آنان متفاوت با شیوة ماست. اینان، نصارا و یا مجوسیان این امت به شمار می آیند».

به اعتقاد من، از این روایت به روشنی پیداست که پیروی از صوفیه و انتساب به طریقت و مسلک آنان، به هیچ وجه جایز نیست.

۱۱ - روایتی را مقدس اردبیلی در کتاب یاد شده^۲ به اسناد خود از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة»^۳ و اما من سَمی نفسه صوفیاً للتقیة^۴ فلا إثم علیه؛ هر کس قائل به تصوف باشد یا برای فریپکاری و یا در جهت به گمراهی کشاندن دیگران و یا حماقت است، ولی کسی که به جهت تقیه خود را صوفی بنامد، گناهی مرتکب نشده است».

همین روایت را به اسناد^۵ دیگری آورده و در آن افزوده است: «و علامته یکتفی بمجرّد التسمیة و لا یقول بشی من عقائدهم الباطلة؛ نشان و علامت کسی که به جهت تقیه خود را صوفی می نامد این است که به صرف نامگذاری اکتفا کند و قائل به هیچ یک از اعتقادات

۱. ص ۲۵۰، چاپ سال ۱۳۶۵ هـ.

۲. همان ۲۵۱.

۳. در بعضی نسخه‌ها: لخدعة او ضلالته او حماقة آمده است.

۴. در برخی نسخه‌ها: لتقیة وارد شده است.

۵. ص ۲۵۱.

فاسد آنان نباشد».

به نظر من در این حدیث به تحریم و عدم جواز وابستگی به «تصوف» در غیر مورد تقیه، تصریح شده است و روایت نیز قابل تأویل نیست و با عنایت به نهی آغاز و پایان حدیث، افرادی را که در غیر مورد تقیه خویش را «صوفی» بنامند گناهکار می‌داند و آیا گناه، جز بر انجام کار حرام مترتب می‌شود؟

بنابراین، روایت یاد شده به روشنی دلالت دارد که صوفیان مخالف حق‌اند و اگر چنین نبود، بیان تقیه در روایت معنا نداشت.

۱۲ - نسبت «تصوف» در اصل و ریشه به جهت انتساب به صوف (پشم) وضع شده، در صورتی که پوشیدن لباس پشمینه در آیین اسلام نکوهیده است.

کلینی رحمه الله و دیگران از ائمه معصومین علیهم السلام نقل کرده‌اند که فرموده‌اند: «لایلبس الصوف و الشعر الا من علته»^۱ پوشیدن لباسی که از پشم و یا مو تهیه شده، جز به جهت مداوای بیماری، جایز نیست». نیز از ائمه علیهم السلام روایت شده که فرمودند «خیر ثیابکم القطن الابيض فلیلبسه احمایکم و کفثوا فیه موتاکم»^۲ بهترین لباس‌های شما، پارچه‌های سفیدی‌اند که از پنبه تهیه شده باشند. چرا که زندگانتان آن را به تن می‌کنند و مردگانتان را در آن کفن می‌کنید». بدین سان، از روایت فوق چنین برداشت می‌شود که لباس پشمی، عنوان بهترین لباس را دارا نیست. از این رو، پوشیدن آن نکوهیده و مکروه است^۳ و یا از اولیوی برخوردار نیست. بنابراین، مفاسدی که بر همراه داشتن (پوشیدن) و یا انتساب به پشم و لباس پشمی مترتب است، در نکوهش و شوم بودن آن کفایت می‌کند. پس چگونه جایز است به چیزی که از دیدگاه شرع مقدس نکوهیده و مذموم است، انتساب و به فضیلت و برتری آن اعتقاد و باور داشت؟ آیا چنین عملی مخالف با شرع و تغییر و تبدیل احکام دین و آیین الهی نیست؟^۴

شگفت آورتر از آن، این است که صوفیان، زهد و پارسایی را تنها در پوشیدن و ظاهر ساختن خرقه پشمینه می‌دانند و آن را شعار خود قرار می‌دهند و با نقل روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آن آمده است حضرت لباس پشمینه پوشید و یا همواره لباس پشمینه به تن

۱. کافی ج ۶ ص ۴۴۹.

۲. مستدرک ج ۱ ص ۱۰۷.

۳. به کتاب وسائل حدیث ۱ و ۲ «احکام ملایس و باب کراهت پوشیدن لباس پشمی و موی» مراجعه شود.

می‌کرد، در مقام توجیه این عمل برمی‌آیند. در صورتی که اگر چنین چیزی فرضاً ثابت شود دلالتی بر جواز این نسبت ندارد تا چه رسد به رجحان و برتری و وجوب آن. و اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره چنین لباسی می‌پوشید بدان لباس متناسب می‌گشت و به پوشیدن آن فرمان می‌داد و تردیدی نیست که پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام بیشتر لباس‌های مباح را به اقتضای حال پوشیده‌اند و هدف آنان از این کار، بیان جواز و تصریح به عدم تحریم پوشیدن این قبیل لباس‌ها بوده است. زیرا بیان عملی به مراتب برتر از سخن و گفتار است. پیامبر و ائمه علیهم السلام غالباً با پوشیدن این گونه لباس‌ها خواسته‌اند بین پوشیدن این دو نوع لباس را جمع کنند. بنابراین، در مباح بودن لباس‌های یاد شده هیچ گونه سخنی نیست بلکه سخن در رجحان و انتساب ویژه به این گونه لباس‌هاست.

آیا راوی صوفی مورد وثوق است؟

اگر بگویید: با سخن شیخ صدوق رحمته الله علیه در «عبرون الاخبار»: و دیگر کتب چه می‌کنید که می‌گوید: فلان شخص صوفی برایمان روایت کرد و در برخی روایات اظهار می‌دارد: فلانی، از فلان صوفی روایت نمود. بنابراین، صدوق برخلاف سخن گذشته شما که گفتید: هیچ یک از شیعیان، صوفی نبوده‌اند، سخن گفته است!

در پاسخ باید گفت که: سخن شیخ صدوق رحمته الله علیه دارای چند احتمال است:

نخستین احتمال: کلمه صوفی در عبارت صدوق منسوب به پشم فروشی یا پشم ریزی و نظیر آن باشد. زیرا بیشتر راویان و دانشمندان، دارای حرفه‌های گوناگونی بوده و انواع بازرگانی‌ها داشته‌اند که خود، به آن حرفه‌ها منسوب بوده‌اند تا از دیگر کسانی که با آنان تشابه اسمی داشته‌اند، متمایز گردند و در این خصوص نه قصور و کوتاهی صورت گرفته و نه نسبتی دینی به شمار می‌آید و نه بر آن مفسده‌ای مترتب است و به یقین چنین نسبتی جایز است و برخی از بزرگان ائمه علیهم السلام به چنین حرفه‌های منسوب بوده‌اند. نظیر: صیرفی «صراف» طاطری «کرباس فروش» شمیری «جو فروش» طایلسی «پوستین فروش» قلانسی «کلاه فروش» و صاحبان دیگر حرفه‌ها که این خود دلیل بر رد صوفیه است که مانع کسب روزی‌اند. با این که ائمه علیهم السلام جمعی از این صاحبان حرفه‌ها را مورد مدح و

ستایش قرار داده‌اند.

احتمال دوم: کلمه «صوفی» منسوب به پوشیدن لباس پشمینه باشد. بی آن که فرد در اعتقادات خود، موافق با صوفی‌ها باشد. زیرا آن گونه که با تحقیق و بررسی به دست می‌آید چنین چیزی معروف و شناخته شده نبوده و مشخص است کسی که با چیزی زیاد سروکار داشته و ملازم با آن باشد، در لغت و عرف انتساب به آن چیز، بسیار نیکو و بجاست. بنابراین، کلمه «صوفی» نسبتی دینی نیست. بدین ترتیب، از محل بحث ما خارج است.

احتمال سوم: کلمه «صوفی» در عبارت مرحوم صدوق به یکی از قبایل عرب منسوب باشد. چنان که صاحب کتاب «صحاح اللغة» گفته: صوفه ابوحی، تیره‌ای از قبیله مُضَر است. وی غوث بن مراد بن طاحه بن یاس بن مُضَر می‌باشد. اینان در دوران جاهلیت خدمتگزاری کعبه را بر عهده داشتند و به حاجیان خدمات رسانی می‌کردند و در موسم حج همواره گفته می‌شد: صوفه، خدمت رسانی کرد و شاعر در این زمینه گفته: «حَتَّى یَقَالَ أَجِیزِ الصَّوْفَانَا»

نظیر این سخن «در قاموس اللغة» نیز آمده است. ولی جوهری در خصوص استناد به بیت شعر یاد شده، به اشتباه رفته است. زیرا عبارت صحیح، «صفوانا» است نه «صوفانا». احتمال چهارم: کسانی که در رجال سند روایت از آنان یاد شده صوفی به معنای مشهور کنونی بوده ولی از توده ناآگاه مردم باشند، زیرا چنین افرادی به شیعه گری و عدالت، معروف نیستند و بسیاری موارد از این دست، از ناحیه مخالفان و افرادی ناآگاه نقل می‌شود زیرا بیشتر این موضوعات احکامی شخصی، نظیر فضایل ائمه علیهم‌السلام و یا ثواب و پاداش اعمال و مانند آن را در بردارد.

احتمال پنجم: به فرضی اگر از همه موارد یاد شده صرف نظر کرده و بگوییم: امکان دارد صوفیان شیعه باشند. در این صورت نیز اینان انسان‌هایی ناآگاه و غیر قابل اعتمادند و به منزله جمع اندکی هستند که هیچ گونه حکمی بر آن‌ها بار نمی‌شود و اگر تصوف آن‌ها ثابت نیز شود بر صحت و درستی تصوف دلالت ندارد و نمی‌توان آن را به عنوان سندی قطعی تلقی نمود زیرا این افراد، مصون از گناه و اشتباه نیستند. بنابراین، سخنانشان نیز

حجت نیست. با توجه به آن چه بیان شد آیا این افراد به منزله «واقفیه»^۱ «طاحیه»^۲ «زیدیه»^۳، بلکه «خطابیّه»^۴ و «نصریّه یا نصیریّه»^۵ نیستند؟

اگر بگویید: شیخ مفید^{رحمه الله} بر ردّ طرفداران حلاج که شیعه نیز بوده‌اند، کتابی نوشته و این عمل، خود برخلاف ادعای شماس است.

در پاسخ می‌گوییم: اینان نیز جمعی اندکند و شیعیان همه اتفاق نظر دارند که این گروه خارج از دین‌اند و از آن‌ها بی‌زاری هسته و این گروه و سرکرده آن‌ها را به دستور ائمه^{علیهم‌السلام} مورد لعن قرار می‌دهند. چنان که به خواست خدا به بیان آن خواهیم پرداخت. در مورد این گروه کار بدان جا رسید که رئیس آن‌ها به فرمان امام^{علیه‌السلام} کشته شد و این جمع منقرض گشته و تنها اندکی از آن‌ها باقی مانده است.

اگر بگویید: صوفی‌ها طریقت خویش را از ائمه^{علیهم‌السلام} نقل کرده و به امیرمؤمنان^{علیه‌السلام} می‌رسانند و این موضوع را علمای اسلام و حتی شیعیان در کتاب‌های کلامی خود، یادآور شده‌اند. در پاسخ می‌گوییم: نه تنها این عمل بر صحت طریقت آن‌ها دلالت ندارد بلکه دلیل بر بطلان آن است. زیرا آنان بر این باورند که هر بخشی از علوم و صاحبان هر علوم و فنون و مسلکی به علی^{علیه‌السلام} انتساب دارند و مسلک و حرفه خویش را به آن حضرت نسبت می‌دهند. ولی انتساب صوفی‌گری و نظیر آن به امام^{علیه‌السلام} ثابت نشده است و یاد و

۱. واقفیه کسانی اند که در مورد امامت امام موسی کاظم^{علیه‌السلام} قائل به توقف شدند و سببش این بود که پس از رحلت امام^{علیه‌السلام} بیشتر هواداران وی اموال هنگفتی از حضرت در اختیار داشتند که به بهانه خودداری از بازگرداندن این اموال به فرزند وی حضرت رضا^{علیه‌السلام}، قائل به توقف امامت آن حضرت شدند.

۲. این گروه قائل بودند که پس از امام صادق^{علیه‌السلام} امامت، مربوط به فرزندش عبدالله معروف به افطح برادر اسماعیل است و از امام صادق^{علیه‌السلام} روایت کردند که فرموده است: امامت، مربوط به فرزند بزرگ امام است چنان که از آن حضرت نقل کردند که فرموده امام و پیشوای پس از من کسی است که در جایگاه من قرار گیرد و امام را پس از رحلت، غیر از امام کسی غسل نمی‌دهد به ادعای اینان، عبدالله فرزند امام از این صفات برخوردار بوده ولی به اعتقاد شیعه در سند و دلالت این روایت اشکال است.

۳. این افراد قائل به امامت زید بن علی بن حسین^{علیه‌السلام} اند این گروه، در دورانی که زید بن علی^{علیه‌السلام} به جایگاهی برجسته رسید و به عنوان یکی از بزرگان و رهبران اصلاح طلب مطرح شد، پدید آمد.

۴. اینان پیروان ابوالخطاب محمد بن ابو زینب اجدع را تشکیل می‌دهند. وی همان کسی است که خویشانش را به امام صادق^{علیه‌السلام} انتساب داده زمانی که امام صادق^{علیه‌السلام} از فقر ابوالخطاب درباره خود اطلاع حاصل نمود از وی بی‌زاری هست و او را مورد لعن خویش قرار داد و یارانش را در جریان بی‌زاری جستن خود، از وی قرار داد. ابوالخطاب مدعی شد که ائمه^{علیهم‌السلام} پیامبر هستند و به خدا پرین جعفر بن محمد و پدرانش قائل شد (به نقل از ملل و نحل).

۵. نصیری و اسماعیلی از جمله غلات شیعه‌اند که میان خودشان در چگونگی نسبت خدا دادن به ائمه^{علیهم‌السلام} اختلاف وجود دارد.

نامی از آن در نهج البلاغه و غیر آن وجود ندارد. اینان در این خصوص گفته‌اند: معتزله و اشاعره و سران مذاهب چهارگانه اهل سنت، همه به علی علیه السلام نسبت دارند و علم و دانش همه آنان به آن حضرت می‌رسد، آیا واقعاً این سخن دلیل بر صحت ادعای همه آنان است؟ اگر چنین باشد اجتماع دو نقیض به وجود می‌آید و هر دو طرف حق‌اند و پوشیده نیست یاد کردن از صوفی‌گری در مقابل شیعه امامی دلیل بر متفاوت بودن مسلک و مرامشان با آن هاست و شیعیان از جرگه آنان بیرون‌اند و ادعای آن‌ها باطل و بیهوده است.

صوفی پاسخ می‌دهد!

برخی از مطالب گذشته را برای یکی از سران صوفیه بازگو کردم وی دو گونه پاسخ داد: نخست گفت: صوفیان نه به «صوف» انتساب دارند و نه به بزرگان صوفی، بلکه به اهل صفة منتسب‌اند.

دوم: اظهار داشت در انتساب داشتن و صرف نامگذاری هیچ گونه مانعی وجود ندارد. من نیز بدو پاسخی دادم که خلاصه‌اش این است:

وجه نخست: از حیث لفظ و معنا باطل است و بطلان آن بر کسی که کمترین آشنایی به لغت عرب داشته باشد، روشن است. افزون بر این، هیچ یک از آنان تاکنون ادعای وابستگی به اصحاب صفة نکرده‌اند بلکه خلاف این ادعا از آنان سرزده است.

اگر صوفیان به اصحاب صفة منتسب بودند، از شیوه سران صوفی پیروی نمی‌کردند و به مطالعه کتب آن‌ها نمی‌پرداختند و اعتقاد به برحق بودن آنان نداشتند در صورتی که در جمع اصحاب صفة عالم و دانشمند و یا نویسندگانی وجود نداشته که بتوان به او منتسب شد و دستورات دین را از او گرفت. چنین سخنی درست مانند این است که پیروان مذهب حنفی بگویند ما به ابوحنیفه منتسب نیستیم ولی به دین حنیف پای بندیم و پیروان مذهب شافعی بگویند ما به شافعی منتسب نیستیم بلکه به شفیع و یا شافع که رسول خدا صلی الله علیه و آله است منسوبیم، با این که کردار و رفتار و روش آنان، ادعایشان را تکذیب می‌کند.

گذشته از این، اگر نسبت چنین امور مخالف شیوه اهل بیت علیهم السلام به اصحاب صفة صحیح باشد بنابراین، تفاوتی میان انتساب این امور و یا مطلق اشیاء به اصحاب صفة و انتساب به صوفیه وجود ندارد.

بطلان وجه دوم نیز آشکارتر از وجه نخست است زیرا طبق روایات رسیده و وجود اجماع و دلایلی که درگذشته یاد آور شدیم به روشنی ثابت شد که اطلاق چنین نسبتی جایز نیست و اگر دادن چنین نسبتی روا بود، انسان می توانست بی آن که ضرورتِ تَقِیّه در میان باشد خویش را کافر یا یهودی یا فطّاحی و یا حنبلی بنامد. نسبت یاد شده (صوفی) تنها نامگذاری لفظی نیست، بلکه نامگذاری معنوی و نسبتی دینی است و مفاسدی کلی بر آن مترتب می شود. بنابراین، چنان که پوشیده نیست وجه دوم این گوینده، تازه آغاز سخن است و مضمون این فصل و فصل قبلی را ضمن رساله ای که در مورد حدیث «ترجیع» به تناسب بحث به تحریر درآورده ام، یاد آور گشته ام. واللّٰه الّٰهادی.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بطلان مسلک تصوف

موضوع بحث در این باب، کشیدن خط بطلان بر مسلک تصوف و به طور کلی نکوهش آن است که نخست باید مسلک‌های دوازده‌گانه آن را یاد آور شد.

شیخ نجم الدین عمر نسفی از دانشمندان و آگاهان بر حقایق مسلک صوفی‌گری، در کتاب «بیان مذهب التصوف» چنین می‌گوید:

«بدان که صوفیان دوازده دسته برده و یک دسته از آنان برحق راستین و بقیه بدعت‌گذار و گمراهند. آنان که در گمراهی‌اند عبارتند از: حبیبیان، اولیائیان، شمراخیان، اباحیان، حالیان، حلولیان، حوریان، واقفیان، متجاهلان، متکاسلان و الهامیان.

نخستین دسته حبیبیان‌اند که قائل‌اند: بندگان، خدای متعال را به عنوان دوست برمی‌گزینند و از محبت به آفریده‌ها دست برمی‌دارند و تکلیف و دستورات مربوط به عبادات، از بندگان برداشته و حرام خدا بر آنان حلال می‌شود و ترک نماز و روزه از دیدگاه آنان جایز است و هیچ گاه عورت خود را نمی‌پوشانند که این خود کفر محض است و مردم آن‌ها را نه با گفتارشان بلکه با کردارشان می‌شناسد، بنابراین، از معاشرت با این گونه افراد بپرهیزید.

دوم اولیائیان: و بر این باورند که بندگان، به رتبه ولایت می‌رسند و خطاب الهی در امر و نهی، از آنان برداشته می‌شود که این عقیده، خود کفر و گمراهی است.

سوم شمراخیان: آنان قائل‌اند هرگاه بندگان، خدای خویش را شناختند، امر و نهی از آنان برداشته می‌شود و به گوش فرا دادن به صدای دایره و طبل و نئی علاقه‌مندند و می‌گویند: زنان به دسته‌های گل می‌مانند و بوییدن گل‌ها برای همه آزاد و مباح است. این دسته، طرفداران عبدالله بن شمراخی را تشکیل می‌دهند که در پوشش انسان‌های نیک کردار در جهان می‌گردند و گیتی را به فساد و تباهی می‌کشانند.

چهارم ابا حیان: این گروه می‌گویند: ما قادر بر بازداشتن خویشتن از انجام معاصی نیستیم. میان این دسته، امر به معروف و نهی از منکر معنا ندارد و قائل‌اند که: اموال و دارایی و آبرو و نوامیس مسلمانان بر یکدیگر حلال است و می‌گویند: کلمه «لَا» کفر است و اذیت و آزار، مانعی بر سر راه است و امر به معروف و نهی از منکر نوعی آزار و اذیت به شمار می‌آید. این دسته تبه‌کارترین آفریدگان خدا در روی زمین‌اند.

پنجم حالیان: این جمعیت معتقدند که گوش فرا دادن به آواز و رقص، جایز است. آن‌ها در اثر شنیدن آواز از هوش می‌روند به گونه‌ای که هیچ گونه تحرکی در بدن آن‌ها وجود ندارد. در صورتی که این شیوه برخلاف سنت رسول اکرم ﷺ تلقی می‌شود. بنابراین، بدعت و گمراهی است.

ششم حلولیان: که قائلند نگاه کردن به سیمای پسر نوجوانی که در صورتش مو نرویده و به چهره زنان، حلال است. آنان در حال نگاه کردن به چهره‌های یاد شده به رقص درمی‌آیند و در حالت رقص می‌گویند: صفاتی از صفات خدای متعال در ما حلول کرده است. بنابراین، در چنین حالتی بوسه زدن و معانقه کردن پرایمان حلال است با این که این عمل، کفر محض شمرده می‌شود.

هفتم حوریان: شیوه اینان نیز مانند حلولیان است و می‌گویند در حالت رقص، صفاتی از صفات خدا در ما حلول کرده و حوریان بهشتی نزدمان می‌آیند و ما با آنان همبستر شده و عمل زناشویی انجام می‌دهیم، البته این شیاطین‌اند که در خیال و وهم آنان نزدشان می‌آیند، این دسته هنگامی که از رقص و پایکوبی فراغت یافتند، غسل جنابت انجام می‌دهند.

هشتم واقفیان‌اند: که قائل‌اند بندگان، از شناخت خدای متعال عاجز و درمانده‌اند و در حقیقت چنین چیزی برای آنان محال است و این بیت شعر فارسی را بر زبان می‌آورند:

تو را تو دانی تو را نداند کس تو را که داند که تو را تو دانی و بس

و این سخن، گمراهی محض به شمار می‌آید.

نهم مشجاهلان: اینان افرادی در پوشش فاسقان‌اند و می‌گویند: مقصود ما از انجام این قبیل کارها دفع ریاکاری است در صورتی که این خود، نوعی گمراهی تلقی می‌شود.

دهم مشکاسلان: افراد یاد شده، دست از کار و کسب کشیده و دست نیاز نزد مردم دراز می‌کنند و از زندگی خود به شکم پرستی دلخوش‌اند و اموال زکات را به ناحق می‌خورند. با این که این عمل، برخلاف سنت رسول خدا ﷺ است.

یازدهم الهامیان: اینان گروهی اند که از قرائت قرآن و آموختن علم و دانش روگردانند و تنها به مطالعه کتب حکما و فلاسفه و بدعت گذاران قناعت می کنند و بر این اعتقادند که: قرآن سد راه و اشعار حکما بازگشاینده راه است. با این که چنین سخنی کفر محض است. دوازدهم اهل حق: این گروه از سنت نبی اکرم ﷺ پیروی نموده و فریضه نماز را در وقت آن همراه با اهل سنت و جماعت برگزار می کنند و از نوشیدن شراب و عمل منافی عفت و گوش دادن به آواز و رقص و پایکوبی و انجام هر عمل حرامی، خودداری می کنند. آن گاه «نسفی» صاحب کتاب «بیان مذهب التصوف» به مدح و ستایش این گروه می پردازد و به پیروی از آن ها فرمان می دهد تا این که می افزاید:

گروه های یازده گانه یاد آوری شده همه بدعت گذارند، از پیروی آن ها پرهیزید. زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «من اهان صاحب بدعة آمنه الله تعالى يوم القيامة من فزع الاكبر»^۱ هر کس فرد بدعت گذاری را مورد ناسزا و نکوهش قرار دهد، خدای متعال وی را از بیم و هراس بزرگ روز قیامت مصون نگاه می دارد.

به اعتقاد من، گروه دوازدهم را در زمره تصوف مورد بحث نمی توان دانست ولی اگر در زمره آنان قرار گیرد از حکم آن ها نیز برخوردار است و مطالبی که قبلاً یاد آور شدیم و موضوعاتی که از این پس بدان خواهیم پرداخت، دلیل بر همین معناست و در این جا اموری بدان افزوده می شود از جمله:

نخست: بنا به گفته «نسفی» و مدح و ستایش آنان، گروه یاد شده (دوازدهم) از اهل سنت اند و پیروی شیعه از آنان با عقل سازگار نیست.

دوم: آن گونه که از ظاهر حال این گروه برمی آید، آنان لفظ «تصوف» را به معنای زهد و پارسایی به کار برده اند. در صورتی که این لفظ بر چنین معنایی دلالت ندارد.

از سویی به فرض این که این دسته هیچ گونه مخالفتی با شرع مقدس نداشته باشند، نسبت آن ها به تصوف، نسبتی فاسد است و نه تنها از معنای صحیحی برخوردار نیست بلکه از آن، معنایی فاسد متصور است.

سوم: به هر حال این نسبت با ارائه دلایلی که دلالت بر منع از آن داشت، نسبتی غیر جایز است و برخی دانشمندان نام گروه های صوفی را بیش از آن چه «نسفی» ذکر کرده،

یاد آور شده‌اند از جمله:

وحدتی، واصلی، حبیبی، ولانی، مشارکی، شمراخی، مباحی، ملامی، حوری، جمالی، تسلیمی، کاملی، تلقینی، الهامی، خوری، عشاقی، حلولی، ذوقی، جمهوری و زراقی.
شهید ثانی (اعلی الله مقامه) در شرح «بداية الدراية» می‌گوید: فرقه کرامیه و برخی از بدعت گذاران صوفی بر این اعتقادند که برای تشویق و ترغیب مردم به اطاعت و بیم دادن آنان از معصیت، می‌توان به جعل حدیث پرداخت.

مرحوم علامه و دیگران در کتب کلامی به بیان بسیاری از اعتقادات فاسد صوفیان پرداخته‌اند که به خواست خدا یادآوری خواهد شد.

بنابراین، صحت مسلک «تصوف» با وجود دسته‌های مختلف و مسلک‌های متفاوتش و همسر بودن همه آن‌ها در مخالفت با شرع و پیروانش و دشمنی با شیعه و ائمه علیهم‌السلام، چگونه برای فردی شیعه قابل تصور است؟ و این معنا برای کسانی که به مطالعه کتب آن‌ها بپردازند، کاملاً روشن است پس چگونه می‌توان به آنان خوش بین بود؟

با ثابت شدن موضوع یاد شده باید گفت: اموری که بر ابطال «تصوف» و نکوهش آن به طور کلی، یعنی کشیدن خط بطلان بر تمام امور یادآوری شده مربوط به آن‌ها و آن چه یادآوری خواهد شد، دلالت دارد مواردی بسیار است که تنها به دوازده مورد آن اشاره می‌کنیم.

۱ - دلیلی شرعی بر صحت چنین مسلکی ابراز نشده با این که صوفیان، آن را از دستورات مهم دینی تلقی کرده‌اند و بنا بر معمول و شرع اگر چنین چیزی واقعیت داشته باشد محال است از وجود نصی شرعی برخوردار نباشد در صورتی که [نه تنها دلیلی بر حجت آن وجود ندارد] بلکه بر بطلان آن روایات فراوانی موجود است و تحقیق و بررسی پیرامون این دلایل قبلاً در باب نخست این کتاب، یادآوری شد.

۲ - به خوبی روشن است که ایجاد بدعت در دین، حرام است و به یاری خدا به بیان برخی از روایات دال بر این معنا خواهیم پرداخت. از سویی مشخص است مواردی که بدان‌ها اشاره کردیم از همین قبیل‌اند (یعنی بدعت) زیرا هیچ گونه دلیلی برای آنان ثابت نشده و انجام این قبیل کارها مخالف شیوه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. چنان که از تحقیق و بررسی هر دو طریق، به وضوح و روشنی پیداست. بدین ترتیب، اوج تفاوت بین آن‌ها به خوبی آشکار و کاملاً واضح است.

۳- با دلایل عقلی و نقلی ثابت شد که در کلیه احکام شرع، پیروی از معصومین علیهم السلام و رجوع به آنان واجب است و این موضوع بر تمام مواردی که قبلاً بدان اشاره کردیم خط بطلان می کشد. زیرا به گواهی تحقیق و بررسی، امور یاد شده «تصوف» با شیوه اهل بیت علیهم السلام در تناقض است و تفاوت این مورد با مورد قبلی روشن و همیشه ملازمه‌ای میان آنها وجود ندارد. زیرا آن مورد شامل کارهای انجام شدنی بود، نه امور دست برداشتنی ولی این مورد، هر دو بخش را شامل می‌گردد.

۴- روایات وارده، نسبت «تصوف» و عدم جواز ابراز و شعار قرار دادن آن را حرام دانسته است. در باب نخست این کتاب در این زمینه به استدلال پرداختیم که کافی به نظر می‌رسد و به توفیق الهی تحقیق و بررسی بیشتر را در این خصوص، یادآور خواهیم شد.

۵- روایاتی را که بر کلیه امور مربوط به «تصوف» خط بطلان می‌کشد به یاری خدا در ابواب و فصل‌های کتاب مشروحاً بیان خواهیم کرد و این مورد به اعتبار تمام دلایل یاد شده، به نحو کلی و به اعتبار هر یک از مطالب، به نحوی خاص بر مسلک «تصوف» خط بطلان می‌کشد.

۶- آیات شریفه قرآن دارای اقسام فراوانی‌اند که بخشی از آنها در باب نخست بیان شد.

بعضی از آن آیات بر وجوب حکم، طبق دستورات خدا و بر حرمت حکم و عمل به غیر دستورات الهی دلالت دارند، مانند آیه شریفه: ﴿وَمَنْ لَّمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، کافر است ﴿قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ﴾^۲ بگو آیا خداوند به شما چنین اجازه‌ای داده یا بر خدا افترا می‌بندید؟^۳

برخی از این آیات بر وجوب پیروی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حرمت مخالفت با آن حضرت و ترک سنت وی دلالت دارد. نیز آیه شریفه: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۴ بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد و

۱. مائده، آیه ۴۴.

۲. یوش، آیه ۵۹.

۳. آل عمران، آیه ۳۱.

نیز ﴿اعطیہوا اللہ ورسولہ ان کنتم مؤمنین﴾^۱ اگر ایمان دارید از خدا و فرستاده‌اش اطاعت کنید ﴿و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نہاکم عنہ فانتهوا﴾^۲ دستوراتی را که پیامبر برایتان آورده انجام دهید و از انجام آن چه نهی کرده پرهیزید ﴿

واعطیہوا اللہ و اعطیہوا الرسول و اولی الامر منکم﴾^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و پیامبر و اولوالامر خود اطاعت کنید ﴿

و من یطع الرسول فقد اطاع اللہ﴾^۴ کسی که از پیامبر اطاعت نماید در حقیقت از خدا فرمان برده است ﴿اتقوا اللہ و کونوا مع الصادقین﴾^۵ از خدا پروا داشته باشید و با راستگویان همراه باشید ﴿

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون﴾^۶ اگر نمی‌دانید، از آگاهان پرسید ﴿وجعلناہم ائمةً یہدو بامرنا﴾^۷ آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند ﴿

فمن ینہدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا ینہدی الا ان ینہدی﴾^۸ آیا کسی که به سوی حق رهنمون می‌شود سزاوارتر به پیروی است یا آن کس که تا هدایتش نکنند هدایت نمی‌شود ﴿

ولو ردّوہ الی الرسول و الی اولوا الامر منہم لعلمہ الذین یتنبطونہ منہم﴾^۹ اگر آن را به پیامبر و پیشوایان خود - که قدرت تشخیص کافی دارند - باز گردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد ﴿و ما یعلم تأویلہ الا اللہ و الراسخون فی العلم﴾^{۱۰} تفسیر آن‌ها را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند ﴿و آیات دیگری از این دست در این زمینه وجود دارد. ۷ - سنتِ ارزشمند و پاک رسول خدا ﷺ و احادیث شریفه فراوانی که از آن بزرگوار و معصومین علیہ السلام رسیده در احتجاج بر ضد صوفی‌گری و نکوهش شیوه آنان تصریح دارد

۱. انفال، آیه ۱.

۲. حشر، آیه ۷.

۳. نساء، آیه ۵۹.

۴. همان، آیه ۸۰.

۵. توبه، آیه ۱۱۹.

۶. نحل، آیه ۴۳.

۷. انبیاء، آیه ۷۳.

۸. یونس، آیه ۳۵.

۹. نساء، آیه ۸۳.

۱۰. آل عمران، آیه ۷.

و بر آن خط بطلان می کشد و به آن ها نسبت ریا و بدعت گذاری می دهد؛ آنان حرام خدا را حلال و حلال او را حرام شمرده و با ذات مقدس الهی ابراز دشمنی نموده اند. بلکه این روایات حکم به کفر آن ها کرده و فرمان داده از آنان دوری شود و از پیروی راه و رسم آنان عموماً و خصوصاً، به صراحت یا کنایه، به شیعیان هشدار داده است که در این زمینه به نقل دوازده حدیث می پردازیم:

۱ - روایتی را استاد بزرگ، ملا احمد اردبیلی (قدس الله روحه) از شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، از محمد بن حسین بن ابوالخطاب در کتاب «حديقة الشیعة» نقل کرده که گفته است: من در مسجد رسول خدا ﷺ خدمت امام هادی ﷺ شرفیاب بودم که جمعی از یارانش از جمله ابوهاشم جعفری که فردی بلیغ و سخنور و نزد امام ﷺ از جایگاه ویژه ای برخوردار بود، بر آن حضرت وارد شدند. پس از آن، گروهی صوفی وارد مسجد شده و در گوشه ای از مسجد حلقه زده و به گفتن «لا اله الا الله» پرداختند. امام ﷺ به ما فرمود:

«لا تلتفتوا الى هؤلاء الخداعين فانهم خلفاء الشيطان و مغربوا قواعد الدين يتزقنون لراحة الاجسام و يتجهدون لصيد الانعام يتجوعون عمراً حتى يدبخوا للايكاف عسراً لا يسهلون إلا لغرور الناس و لا تقلون الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس قلوب الدفناس. يكلمون الناس باملائهم في الحب و يطرحونهم باذليلهم في الحب، اورادهم الرقص و التصدية و اذكارهم التزيم و التغنية فلا يتبهم الا السفهاء و لا يعتقدهم الا الحمقى (الحمقاء - خ) فمن ذهب الى زيارة احدهم حياً و ميتاً فكأنما ذهب الى زيارة الشيطان و عبادة الاوثان و من اعان احداً منهم فكأنما اعان يزيد و معاوية و اباسفيان؛ به این فریبکاران توجه نکنید که جانشین شیطان و ویرانگران پایه و ارکان دین اند. در جهت راحت طلبی و تن آسایی، تظاهر به زهد و پارسایی می کنند و برای شکار چارپایان شب ها بیدار می مانند، عمری به خود گرسنگی می دهند تا الاغ هایی (توده ناآگاه) را برای پالان نهادن رام نمایند، کلمه لا اله الا الله را جز برای فریب مردم بر زبان نمی آورند و از غذای اندک استفاده می کنند تا ظرف های بزرگ خود را پر از غذا کنند و دل های مردم پست و فرومایه را مجذوب خود سازند. با مردم مهربانانه سخن می گویند و با گمراهی های خود آنان را به درون چاه می افکنند. وزد آن ها رقص و پایکوبی و دست افشانی و ذکرشان نغمه و آواز است. تنها نابخردان از آنان پیروی می کنند و جز افراد نادان و احمق، کسی آنان را باور ندارد. آن کس که در زندگی یا مرگشان

به دیدار آنان رود، گویی به دیدار شیطان و پرستش بُت روآورده است و هر کس به فردی از آنان کمک رسانده گویی به یاری یزید و معاویه و ابوسفیان برخاسته است. یکی از یاران امام عرضه داشت: [اماما] هر چند آن فرد حقوق شما را بشناسد؟ راوی می‌گوید: امام علیه السلام چونان فردی خشمگین بدو نگریست و فرمود: «دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوبنا أما تدری انهم اُخس طوائف الصوفیة، و الصوفیة کلّهم مخالفونا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری او مجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطلاق نورالله بافواههم والله ممّن نوره و لو کره الکافرون؛ کسی که حقوق ما را بشناسد هیچ گاه نافرمانی ما نمی‌کند. آیا نمی‌دانی که اینان فرومایه ترین فرقه‌های صوفی‌اند و همه صوفیان با ما مخالفند و شیوه آنان با راه و رسم ما متفاوت است آن‌ها نصارا یا مجوسیان این امت‌اند و کسانی‌اند که می‌کوشند با دهانشان نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند نور خویش را کامل می‌گرداند هر چند ناخوشایند کافران باشد»

با آشنایی به موارد یاد شده گفتنی است که: اگر غیر از حدیث شریف یاد شده که با این الفاظ بلیغ و مفاهیم زیبا وارد شده و به دوری گزیدن از «تصوف» و هوادارانش هشدار داده است و به گمراهی و نابخردی هر یک از صوفیان تصریح نموده، حدیثی وارد نشده بود، برای تشریح و بیان حال صوفیان و پرده برداشتن از نیرنگ گمراهان، کافی به نظر می‌رسید. این روایت در کمال روشنی به بیان فسادِ روش صوفیان پرداخته و همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید در اوج صراحت، برآن خط بطلان کشیده و میان صوفیان اهل سنت و شیعه، تفاوتی قائل نشده است. زیرا هر گروه و دسته‌ای که باشند، از شیوه‌ای نکوهش‌آمیز و زشت پیروی کرده و اعمالشان با دستورات ائمه علیهم السلام مغایرت دارد و حکم به کفر آن‌ها و خروج از اسلام شده و این موضوع برای اهل خرد واضح و روشن است.

باید توجه داشت که اکنون برخی از صوفیان و کسانی که به راه و رسم آن‌ها تمایل نشان می‌دهند گاهی در پی کاستن از ارج و مقام استاد جلیل‌القدر مقدّس اردبیلی برمی‌آیند، باین که وی از مقام و منزلتی والا تر از این برخوردار است و بعضی از آنان نسبت کتاب «حدیقة الشیعه» را به وی منکراند که این طرز تفکر از چند جهت محکوم به بطلان است.

نخست: گواهی این افراد، شهادت بر نفی است و چنین گواهی قطعاً پذیرفته نیست. زیرا محدود به این گواهی نمی‌شود، از سویی عدم آگاهی کسی که در مقام نفی کتاب برآمده دلیل بر عدم وجود چنین کتابی نمی‌تواند باشد.

دوم: از فراوانی نسخه‌ها و شهرت کتاب «حدیقة الشیعه» می‌توان نام برد زیرا کتاب یاد شده با این که زمان چندانی از تألیف و نگارش آن سپری نشده تنها به مؤلفش نسبت داده می‌شود نه دیگران.

سوم: برای این کار نظیری نمی‌توان یافت زیرا هیچ گاه در خصوص نسبت دادن کتابی به مؤلفش اختلافی به وجود نیامده با این که روزگار درازی بر آن‌ها گذشته است. بنابراین، چه انگیزه‌ای سبب می‌شود که کتابی جعل گردد و با این که زمان نه چندان دوری از آن سپری نگشته به چنین دانشمند شایسته‌ای نسبت داده شود؟

چهارم: ملاحظه خواهید کرد که هیچ کس غیر از صوفی‌ها و علاقه‌مندان و هواداران آنان منکر این معنا نشده‌اند بنابراین، انکار آنان جنبه تهمت دارد و پذیرفته نیست. پنجم: در این کتاب (حدیقة الشیعه) موضوعی که قابل اعتراض باشد وجود ندارد. بلکه کتابی تحقیقی است و چنان با دقت تدوین گشته که سزاوار کسی غیر از فردی که بدو نسبت داده شده، نیست.

ششم: دلیلی را که صوفیان مدعی‌اند قرینه بر عدم صحت نسبت این کتاب به مؤلف آن است، هیچ گونه دلالتی بر چنین معنایی ندارد با این که محتمل است چنین جملاتی در این زمان از ناحیه صوفی‌ها در برخی از نسخه‌های آن افزوده شده باشد تا این کتاب مورد خدشه قرار گیرد و چنین مواردی بسیار اندکند و با شیوه تدوین کتاب کاملاً متفاوتند که در برخی از نسخه‌ها، موجود و در برخی به چشم نمی‌خورد. والله اعلم.

۲- این روایت را نیز وی در کتاب «حدیقة الشیعه»^۱ به اسناد خود از امام رضا (ع) نقل کرده که فرمود: «لا یقول احد بالتصوف إلا لخدعة او ضلالة او حماقة و اما من سئى نفسه صوفياً للثقیة فلا اثم علیه» هر کس قائل به تصوف باشد، یا فریب خورده و یا گمراه گشته و یا نابخردانه سخن گفته است. ولی کسی که از جنبه تقیه خود را صوفی بنامد، گناهی مرتکب نشده است» همین روایت را وی از طریق دیگری نیز نقل کرده است.

شیخ مفید (اعلی الله مقامه) این روایت را در کتاب «الرد علی اصحاب الحلاج» از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید روایت کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام در مورد صوفی‌گری پرسش نمودم، حضرت فرمود: «لا یقول بالتصوف احد إلا لخدعة او ضلالة او حماقة». شاید این خصوصیات همه در یک تن جمع باشد.

بنابراین، وجه تقسیم صوفیان را به شرحی که ملاحظه کردید می‌توان عنوان کرد. بدین ترتیب، تصوف و اعمالی را که صوفیان انجام می‌دهند اموری اختراعی و بدعت به شمار آمده و شیوه دشمنان اهل بیت تلقی می‌شود. کسانی که به تصوف وابسته‌اند یا بزرگان و سران آنهاست که بخش نخست را تشکیل می‌دهند و با پیروان آنان به شمار می‌آیند. این دسته اگر در اثر تظاهر به پارسایی و پیراستگی صوفیان، فریب خورده باشند، قسم دوم و چنانچه در اثر آگاهی اندک و کج فهمی و اکتفا به ظاهر آنان بوده قسم سوم را تشکیل می‌دهند و این معنا با کنکاش و تحقیق و بررسی به دست می‌آید. بنابراین، چنین حصری در سخنان امام علیه السلام دلالت بر بطلان راه و روش همه آنان دارد و به صراحت بیان می‌دارد که فرد در صورت تقیه می‌تواند خود را صوفی بنامد و به روشنی دلالت دارد که در غیر مورد تقیه، چنین چیزی جایز نیست، زیرا خود را صوفی نامیدن، مشروط به ضرورت تقیه بوده و به همان اندازه ضرورت جایز است و در حال اختیار و افزون بر مقدار ضرورت، روا نخواهد بود.

امام علیه السلام در این حدیث فرمود: «لا یقول...» مضارع منفی در سخنان امام علیه السلام قطعاً دلیل بر نفی زمان حال و استقبال است. بنابراین، زمان حاضر و پس از آن، در آن داخل‌اند. حدیث یاد شده در کتاب «حدیقة الشیعه» به اسناد دیگری نظیر همین، روایت شده و پس از جمله: «... و اما من سئى نفسه صوفياً للتقیة فلا اثم علیه...» افزوده که «و علامته ان یمکن بالتسمیة و لا یقول بشیء من عقائدهم الباطلة» نشان وی این است که به همان صوفی نامیدن خویش بسنده کند و به هیچ یک از اعتقادات پوچ و باطل آنان قائل نباشد.

در این فقره از حدیث، از صوفی نامیدن به گونه‌ای که یاد شده به شدت منع شده است و بر بطلان یک بخش و یا همه اعتقادات صوفیان تصریح دارد زیرا کلمه «باطله» صفت «عقاید» است و اگر این کلمه برای تخصیص باشد بر بطلان برخی اعتقادات و اگر جنبه توضیح داشته باشد دلیل بر بطلان تمام اعتقادات شان خواهد بود.

البته پوشیده نیست که تقیه موجب موافقت فرد با اعتقادات صوفیان نمی‌شود زیرا شخص مخالف، از تقیه بی‌اطلاع است. از سویی تقیه از سر اختیار و بدون وجو ضرورت، دارای حرمت است بلکه در این صورت، اصلاً تقیه بر آن صدق نمی‌کند و اگر تقیه از اندازه ضرورت فراتر رود، حرام است به همین دلیل، به کارها و اعمال اشاره نکرده است زیرا گاهی ضرورت ایجاب می‌کند که تقیه با انجام دادن آن کارها، عملی شود.

۳- روایت دیگری را نیز در کتاب «حدیقة الشیعه» از احمد بن محمد بن ابونصر بزنطی و محمد بن اسماعیل بن بزيع، از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرمهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من انکرمهم فکأنما جاهد الکفار بین یدی رسول الله^۱ کسی که نزدش از صوفیه سخن به میان آید و با زبان و یا دلش به انکار و اعتراض آنان پرنخیزد، از ما نیست فردی که آنان را مورد نکوهش و اعتراض قرار دهد، گویی در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار به مبارزه پرداخته است»

همان گونه که ملاحظه می‌کنید افزون بر ادله عام بر وجوب اعتراض و انکار منکر، روایت فوق نیز در خصوص وجوب انکار و اعتراض بر صوفیان به تناسب امکان، فوق العاده صراحت دارد و به دلیل حکم به مشابهت آنان با کفار، دلالت بر کفر آنان نیز در این روایت به چشم می‌خورد بلکه امکان دارد مقصود از این که انکار و اعتراض بر آنان به جهاد با کفار تشبیه شده، همراه با حکم به کفر آن‌ها باشد نه تشبیه آنان به کفار، به هر تقدیر، حکم به کفر آنان لازم است.

۴- نیز روایتی را به اسناد خود در کتاب یاد شده آورده و گفته است: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: [امام!] در زمانی که به سر می‌بریم گروهی به نام صوفی پدید آمده‌اند، نظرتان در مورد آنان چیست؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «انهم اعداءنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حتنا و یملون الیهم و یتشبهون بهم یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون اقرالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و انا منه برآء و من انکرمهم و رد علیهم کان کمن جاهد الکفار مع رسول الله^۲ آنان دشمنان ما هستند، افرادی که به آن‌ها تمایل نشان دهند از آنان به شمار می‌آیند و با آن‌ها محشور می‌گردند، در آینده‌ای نه چندان دور، دسته‌هایی از مردم ظاهر می‌شوند که

۱. حدیقة الشیعه، ص ۵۶۳، چاپ اسلامی.

۲. همان، ص ۵۶۳.

مذعی دوستی ما هستند ولی به صوفیان تمایل دارند و خود را شبیه آنان ساخته و خویشی را به لقب آنان ملقب می‌سازند و در مقام توجیه و تأویل سخنان آن‌ها برمی‌آیند، به هوش باشید! هر کس به آنان تمایل نشان دهد از ما نیست و من از چنین افرادی بیزارم و آن کس که در مقام انکار و اعتراض به صوفیان برآید و از پذیرش اعتقادشان سرباز زند نظیر کسی است که در رکاب نبی اکرم ﷺ، با کفار مبارزه کرده است»

همان گونه که ملاحظه می‌کنید و قبلاً نیز آن را مکرر یاد آور شدیم این روایت صراحت دارد که هیچ یک از شیعیان در زمان معصومین علیهم‌السلام در سبک صوفی‌گری قرار نداشته‌اند. زیرا ائمه علیهم‌السلام آنان را از چنین اعمالی باز داشته و اجازه این کار را به آن‌ها نمی‌دادند و نیز بر بطلان شیوه افرادی که تازه در آن وادی قرار گرفته‌اند و بر وجوب نهی از پیروی آنان، تصریح می‌کند و روایاتی به این معنا به طور مکرر همواره از ائمه علیهم‌السلام وارد شده و در این روایت و امثال آن، در عدم پیروی از صوفیان، فوق العاده تأکید و سفارش شده است.

۵ - در کتاب یاد شده به نقل روایات دیگری نیز در این خصوص پرداخته و گفته است: در مورد نکوهش صوفیان، احادیث فراوانی وارد شده است، از جمله در مورد ابوهاشم کوفی صوفی، بنیانگذار این مسلک که از چند طریق در روایات، مورد نکوهش قرار گرفته است.

علی بن حسین بن بابویه قمی در «قرب الاسناد» خود، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبد الجبار، از امام عسکری علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: از امام صادق علیه‌السلام در مورد ابوهاشم کوفی صوفی پرسش شد حضرت فرمود: «إِنَّهُ فَاسِدُ الْعَقِيدَةِ جَدًّا وَهُوَ الَّذِي ابْتَدَعَ مَذْهَبًا يُقَالُ لَهُ التَّصَوُّفُ وَجَعَلَهُ مَقَرًّا لِعَقِيدَةِ الْخَبِيثَةِ»^۱ وی فردی دارای اعتقادات بسیار فاسد است و کسی است که مسلکی به نام تصوف اختراع کرد و آن را راه گریزی برای اعتقادات پلید خود قرار داد؛ این روایت را به سند دیگری نیز نقل کرده که در آن امام علیه‌السلام فرموده است: «... وَجَعَلَهُ مَقَرًّا لِنَفْسِهِ الْخَبِيثَةِ» آن را جایگاهی برای نفس پلید خویش قرار داده است»

صاحب کتاب «حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ» می‌گوید: شیخ مفید و ابن بابویه و ابن قولویه قائلند که: این جمعیت گمراه، در زمره غالیان‌اند و شیخ محی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و

عبدالرزاق کاشانی قائل به وحدت وجود اند و می‌گویند: هر موجودی، همان خدای متعال است از این یاوه‌گویی‌ها به خدا پناه می‌بریم.

۶- روایت دیگری را نیز از «حدیقة الشیعه» آورده و گفته است: سید مرتضی، از شیخ مفید، از احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از امام عسکری علیه السلام روایت کرده که حضرت در گفت و گو با ابوهاشم جعفری فرمود:

«یا اباهاشم سیأتی علی الناس زمان وجوهم ضاحكة مستبشرة و قلوبهم مظلمة منكدرة، السنّة فیهم بدعة و البدعة فیهم سنّة، المؤمن بینهم محقر و الفاسق بینهم موقر، امراؤهم جاهلون جائرون و علماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون، اغنیائهم یسرقون زاد الفقراء و اصاغیرهم یتقدمون علی الکبراء، کل جاهل عندهم خیر و کل محیل عندهم فقیر، لایمیزون بین المخلص و المرتاب و لایعرفون الضان من الذئب، علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یحملون الی الفلسفة و التصوف و ایم الله انهم من اهل العدول و التحرف، یبالغون فی حب مخالفتنا و یضلّون شیعتنا و موالینا و ان نالوا منصباً لم یشبهوا من الرشاء و ان خذلوا عبدوالله علی الریا، لانهم قطاع طریق المؤمنین و الدعاة الی نحلة المصلحین، فمن ادركهم فلیحذرهم و لیصن دینه و ایمانه، ای ابوهاشم! روزگاری بر مردم خواهد آمد که چهره‌هایی شاد و خندان ولی دل‌هایی تیره و تاریک دارند، سنت پیامبر میان آن‌ها بدعت تلقی می‌شود و بدعت، از دیدگاه آنان سنت به شمار می‌آید اهل ایمان، نزد آنان حقیر، ولی فاسقان ارزش و اعتبار دارند، فرمانروایانشان نابخرد و ستم پیشه‌اند و علما و دانشمندانشان به دربار ستمگران آمد و شد دارند، ثروتمندانشان زاد و توشه مستمندان را به سرقت می‌برند و کوچک‌ترها بر بزرگ‌ترها پیشی می‌گیرند، از نظر آن‌ها هر فرد نابخردی، شخصیتی آگاه به شمار می‌آید و هر انسان هوشمندی، از دیدگاه‌شان آزمند و فقیر است. میان افراد با اخلاص و اهل تردید تمایزی قائل نیستند و گوسفند را از گرگ باز نمی‌شناسند، علمای آنان تهکارترین آفریدگان الهی در زمین‌اند، زیرا به فلسفه و تصوف تمایل دارند، به خدا سوگند: آن‌ها از دین برگشته و راه انحراف در پیش گرفته‌اند، با مخالفان مافوق‌العاده سر دوستی و محبت دارند و در پی گمراه ساختن پیروان و هواداران ما برمی‌آیند. هرگاه به پست و مقامی دست یابند از رشوه‌خواری سیر نمی‌شوند و آن‌گاه که به خواری و ذلت افتند، ریاکارانه خدا را پرستش می‌کنند چرا که آنان راهزنان مسیر

مؤمنان اند و آنان را به مسلک بی‌دینان از خدا بی‌خبر، فرامی‌خوانند، هر کس آنان را درک کند باید از آنان دوری گزیند و دین و ایمان خویش را مصرون نگاه دارد» سپس فرمود:

«یا اباهاشم! بهذا حدثنی ابی عن آبائه، عن جعفر بن محمد علیهما السلام و هو من اسرارنا فاکتبه الا عن اهل: ا ابوهاشم! این سخنان را پدرم از پدرانش، از جعفر بن محمد علیهما السلام برایم نقل کرد و از رازهای ما اهل بیت به شمار می‌آیند، بنابراین، این سخنان را جز از اهلش، پوشیده نگاه دار»

۷ - استاد بزرگ و جلیل‌القدر ما شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی (شیخ بهائی رحمته الله) در کتاب کشکول خود به نقل روایتی پرداخته و گفته است: نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود، «لا تقوم الساعة علی امتی حتی ینخرج قوم من امتی اسمهم صوفیة لیسوا متی و انهم یهود امتی یحلقون للذکر و یرفعون اصواتهم بالذکر، یظنون انهم علی طریق الابرار بل هل أضل من الکفار و هم اهل النار، لهم شبهة کشیفة الحمار و قولهم قول الابرار عملهم عمل الفجار و هم منازعون للعلماء لیس لهم ایمان و هم معجبون باعمالهم لیس لهم من عملهم الا الثعب؛ قبل از رستخیز، گروهی از امت به نام صوفیه ظاهر می‌شوند که از من نیستند، آنان یهود امت هستند، برای گفتن ذکر، حلقه می‌زنند و صدایشان را به گفتن آن بلند می‌کنند و براین تصورند که راه نیکان را می‌پویند در صورتی که از کفار گمراه‌تر و اهل آتش دوزخ‌اند، نظیر الاغ عرعر می‌کنند و سخنان افراد نیک کردار را بر زبان می‌آورند ولی در کردار، چون فاسقان و فاجرانند. با علما در ستیزند و از ایمان برخوردار نیستند، از انجام کارهای خود خرسندند با این که اعمال آن‌ها جز خستگی سودی برایشان ندارد».

این روایت نیز در معنا نظیر دیگر روایات، فوق‌العاده صریح، ردّ بر صوفیان است و اعتقادات فاسد آنان را به صراحت بیان و بر مسلک آنان خط بطلان می‌کشد و حکم به کفر آن‌ها نموده و آنان را از جرگه امت اسلامی خارج می‌داند زیرا حرف جرّ «من» متعلق به کلمه «ینخرج» است در غیر این صورت حدیث، دارای تناقض است. بدین ترتیب که، این گروه در شمار امت‌اند ولی حکمی که در موردشان صورت گرفته، آن‌ها را در زمره هلاک شوندگان قرار داده حتی اگر ثابت شود حرف جرّ «من» در روایت، متعلق به فعل یاد شده «ینخرج» نیست.

۸ - روایتی را استاد بزرگوار شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی در کتاب «المجالس و الأخبار» در این خصوص نقل کرده است و شیخ جلیل القدر و زاهد گرانقدر، ورام بن ابوفراس همان روایت را در کتاب خود در حدیثی طولانی که وصیت پیامبر اکرم ﷺ را به ابوذر، در بردارد روایت نموده که حضرت در آن می فرماید: «یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم. یرون الفضل لهم بذلك علی غیرهم، اولئک تلعنهم ملائكة السماء و الأرض»^۱ ای ابوذر! در آخر الزمان مردمی ظاهر می شوند که در تابستان و زمستانشان لباس پشمینه می پوشند و بر این باورند که با پشمینه پوشی از دیگران برترند، این افراد مورد لعن و نفرین فرشتگان آسمان و زمین اند»

۹ - ورام و دیگران، در زمره پند و اندرزهای حضرت عیسی ﷺ آورده اند که فرمود: «بحق اقول لکم ان شرائس لرجل عالم اثر دنیا علی علمه، فاحبها و طلبها و جهد علیها حتی لو استطاع ان يجعل الناس فی حيرة لفعل و ماذا یغنی عن الاعمی سعة نور الشمس و هو لا یبصرها، كذلك لا یغنی عن العالم علمه اذ هو لم یعمل به، ما اکثر ثمار الشجر و لیس کلاً یمنع و لا یؤکل و ما اکثر العلماء و لیس کلاً یمتنع بما علم و ما اوسع الارض و لیس کلاً تسکن و ما اکثر المتکلمین و لیس کل کلامهم یصدق، فاحتفظوا من العلماء الکذبة الذین علیهم ثباب الصوف منکسوا رؤسهم الی الارض یزورون الخطایا یرمقون من تحت حواجبهم کما ترمق الذئاب و قولهم یخالف فعلهم هل یجتنی من العوسج، العنب؟ و من الحنظل الثین؟ و كذلك لا یشمر (یؤثر - خ) قول العالم الکاذب الا زوراً و لیس کل من یقول یصدق؛ حق و واقعیت را به شما می گویم. بدترین فرد میان مردم دانشمندی است که دنیایش را بر علم و دانش خود ترجیح دهد و علاقه مند به دنیا و در پی آن باشد و برای دست یابی به آن بکوشد به گونه ای که اگر بتواند مردم را حیرت زده کند، دست به این کار بزند ولی گستره روشنایی نور خورشید برای فرد ناپینایی که آن را نمی بیند چه سودی دارد؟ همین گونه علم و دانش عالم و دانشمندی که به علم خویش عمل نکرده، چه بهره ای دارد؟ چه بسیار درختانی که میوه های فراوانی دارند ولی همه آن میوه ها قابل بهره وری و خوردن نیست! چه اندازه علما و دانشمندان بسیارند ولی علم و دانش آنان سودی به حال مردم ندارد! چقدر زمین پهناور و گسترده است ولی همه جای آن قابل سکونت نیست! چه بسیار افرادی که خطیب و سخنورند ولی همه سخنانشان قابل

تصدیق و باور کردنی نیست! بنابراین، از علما و دانشمندان دروغگوی پشیمنه پوشی که سر به زیر می‌افکنند و به گناه آلوده‌اند و نظیر گرگ از زیر ابروانشان به این سو و آن سو می‌نگرند و گفته آنان با کردارشان سازگار نیست، پرهیزیدا

آیا از درخت «ثَمَشک» می‌توان انگور چید؟ و آیا از حنظل می‌توان انجیر به دست آورد؟ همین گونه سخن عالم و دانشمند دروغگو، هیچ گونه ثمر و یا اثری جز دروغ نخواهد داشت و هر چه را می‌گوید، قابل تصدیق و باورکردنی نیست!

این روایت نیز به صراحت بر منظور ما دلالت دارد، زیرا حضرت پس از ارائه آن مقدمات، فرموده است: «فاحتفظوا...» حرف «ف» در کلمه یاد شده یا استینافی است یا تفریمی، بنا بر استینافی، معنا این گونه می‌شود که: نشان و علامت علما و دانشمندانی که باید از آنان پرهیز نمود، چیست؟ و بنا بر تفریع وصف و حال آن‌ها را برای کسی که از آنان یاد می‌کند، بیان می‌دارد و معنا این گونه می‌شود که: این دانشمندان دارای این صفاتند. بنابراین، از آن‌ها پرهیزید و در این روایت به بیان علامت و رُزۀ آنان (یعنی) پشیمنه پوشی پرداخته و پر واضح است که پوشیدن این لباس، نشان و علامت قائل بودن به تصوف است و همان گونه که ملاحظه می‌کنید، تصوف و هواداران این مسلک در این روایت، به شدت مورد نکوهش قرار گرفته‌اند.

۱۰ - کلینی (اعلی الله مقامه) روایتی در خصوص ورود صوفیان خدمت امام صادق (ع) و احتجاج آنان بر آن حضرت پیرامون باز داشتن مردم از کسب و کار و امرار معاش، نقل کرده و طبرسی (قدس سره) آن را در کتاب «احتجاج» و دیگران نیز با اسناد خود به نقل آن روایت پرداخته و گفته‌اند که: سفیان ثوری بر امام صادق (ع) وارد شد و حضرت لباسی سفید چونان سفیدی پرده روی زرده تخم مرغ بر تن داشت. سفیان به امام عرض کرد: این لباس، لباس شما نیست حضرت فرمود:

«اسمع منی و غ ما اقول، فانه خير لك عاجلاً و أجلاً ان انت متّ علی السنّة و الحق و لم تمّت علی بدعة، أخبرک ان رسول الله ﷺ کان فی زمن مقرر خشن (جذب - خ) فاذا اقبلت الدنيا فأحق أهلها بها ابرارها لافجارها و مؤمنوها لمانفقوها و مسلموها لا کفارها، فما انکسرت یا ثوری! فوالله اننی لمع مائری ما أتی علی منذ عقلت صباح و لا مساء و لک فی مالی حق أمرنی أن اضعه موضعاً الا وضعت؛ سخنم را بشنو و درک کن، آن چه را به تو می‌گویم خیر دنیا و آخرت در آن است، البته اگر به سنت حق جان دهی و پر بدعت نمیری، به اطلاع تو

برسانم که رسول خدا ﷺ در دوران فحطی و خشکسالی زندگی می کرد، اگر دنیا رو آوَرَد سزاوارترین به آن، اهل آن هستند، نیکانش نه اهل فسق و فجور آن، مؤمنانش نه منافقان آن، مسلمانانش نه کفارش، ای ثوری! ولی آن چه را تو به انکارش پرداختی، به خدا سوگندا با آن چه تو بر تنم می بینی از آن زمان که قدرت درک یافتم، صبح و شامی بر من نگذشت که حقی خدایی در اموالم باشد و به من فرمان دهد آن را در جایگاهش قرار دهم، ولی این کار را انجام ندهم.»

راوی می گوید: سپس جمعی از متظاهرين به زهد و پارسایی که از مردم می خواستند در ژنده پوشی و ژولیدگی نظیر آنان باشند، بر آن حضرت وارد شده و عرضیه داشتند: «ان صاحبنا حصر عن کلامک و لم تحضره حجة»

فقال لهم: هاتوا حججکم.

فقالوا: ان حججنا من کتاب الله.

قال لهم: فادلوا بها، فانها حق ما اتبع و عمل به.

فقالوا: يقول الله تبارک و تعالی مخبراً عن قوم من اصحاب النبی ﷺ ﴿و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون﴾^۱

فمدح فعلهم و قال: فی موضع آخر ﴿و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً﴾^۲ فنحن نکتلی بهذا.

فقال رجل من الجلساء: انا رأیناکم تزهدون فی الاطعمة الطیبة و مع ذلك تأمرون الناس بالخروج من اموالهم حتی تمتعوا التم منها؟

فقال ابو عبد الله علیه السلام: دعوا عنکم ما لا ینتفع به، اخبرونی ایها النفر ألكم علمٌ بناسخ القرآن من منسوخه و محکمه و متشابهه الذی فی مثله ضل من ضل و هلک من هلک من هذه الامة فقالوا له او بعضه، فاما کله فلا.

فقال لهم: من هی هنا أتیتم و کذلک احادیث رسول الله ﷺ.

فاما ما ذکرتم من إخبار الله ایانا فی کتابه عن القوم الذین أخبر عنهم بحسن فعالهم ففقدان مباحاً جایزاً و لم یكونوا نهراً عنه و ثوابهم منه علی الله و ذلك ان الله جلّ و تقدس أمره بخلاف ما عملوا به فصار أمره ناسخاً لنفسه و کان نهی الله تبارک و تعالی رحمةً منه

للمؤمنين و نظراً لكيلا يضروا بانفسهم و عيالاتهم منهم الضعفة الصغار و الولدان و الشيخ
الفاني و العجوز الكبيرة الذين لا يصبرون على الجوع فان تصدقت برغيفي و لا رغيف لي غيره
ضاعوا و هلكوا جوعاً فمن ثم قال رسول الله ﷺ: خمس تمرات او خمس قراص او دنائير او
دراهم يملكها الانسان و هو يريد ان يمضيه فأفضلها ما أنفقه الانسان على والديه، ثم الثانية
على نفسه و عياله، ثم الثالثة على قرابته و اخوانه المؤمنين ثم الرابعة على جيرانه الفقراء، ثم
الخامسة في سبيل الله و هو أحسنها قدراً. و قال النبي ﷺ: لا أنصاري حين اعتق عند موته خمسة
او ستة من الرقيق و لم يكن يملك غيرهم و له اولاد صغار؛ لو اعلمتموني امره ما تركتكم
تدفنونه مع المسلمين ترك صبيّة صغاراً يتكفون الناس.

ثم قال: حدثني أبي أن النبي ﷺ قال: «ابدأ بمن تعول، الأدنى فالأدنى» ثم هذا ما نعلق به
الكتاب ردّاً لقولكم و نهياً عنه مفروضاً من الله العزيز الحكيم قال تعالى: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا
لَمْ يَسْرِفُوا و لَمْ يَقْتُرُوا و كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً﴾^۱ الا لا ترون أن الله تبارك و تعالى قال غير ما
أراكم تدعون الناس اليه من الاثرة على انفسهم و سئى من فعل ما تدعون الناس اليه مسرفاً و
في غير آية من كتاب الله يقول: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^۲ رقيق ما از پاسخ شما درمسانده
است و دلیلی به نظرش نیامد، امام علیه السلام بدانان فرمود: شما خود، دلایلتان را اقامه کنید.
گفتند: دلایل و براهین ما از کتاب خداست.

امام فرمود: آنها را بیاورید زیرا دلایل قرآنی شایسته به پیروی و عمل است.
گفتند: خدای تبارک و تعالی از ماجرایی جمعی از یاران رسول اکرم خبر داده و
می فرماید: «و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند، کسانی
که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند، رستگارانند» و بدین سان عمل آنها
را ستوده و در جای دیگر فرموده است: «و غذای خود را با این که به آن علاقه و نیاز دارند
به مسکین و یتیم و اسیر می خوراندند» و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

یکی از حاضران بدانان (صوفیان) گفت: ما مشاهده می کنیم که شما از خوراکی های
پاکیزه و لذیذ، خودداری می کنید ولی به مردم فرمان می دهید دست از اموالشان بردارند تا
شما از آنها بهره بگیرید! امام صادق علیه السلام فرمود: از بیان موضوعات غیر سودمند بهره یزید
و به من بگویند: آیا شما به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن که بخشی از این امت از

۱. فرقان، آیه ۷۷

۲. انعام، آیه ۱۳۱

همین رهگذر به گمراهی افتاده و به هلاکت رسیدند، آشنایی دارید؟
عرض کردند: بخشی را می دانیم ولی از تمام آن آگاه نیستیم.

امام علیه السلام به آنان فرمود: گرفتاری های شما از همین جاست و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز دارای ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه است ولی آن چه را در مورد ما یاد آور شدید که خداوند در کتابش بدان خبر داده و در مورد کسانی که خدا عملشان را پسندیده است، باید بدانید که آن کار برای آنان جایز و روا بوده و از انجام آن نهی نشده بودند و در این راستا اجر و پاداش آن ها با خدا بوده است. از سویی، خداوند عزوجل برخلاف عمل آن ها فرمان داده. بنابراین، فرمان الهی عمل آن ها را نسخ کرده است و نهی خداوند برای مؤمنین رحمت است تا به خود و اعضای خانواده خویش که در جمع آنان کوچکترها و کودکان و پیرمردان سالخورده و پیره زنانی که صبر و تحمل گرسنگی ندارند، وجود دارد آسیبی نرسانند. اگر من قرص نانی را که در اختیار دارم صدقه دهم و غیر از آن چیزی نداشته باشم، این جمع از گرسنگی به تباهی و هلاکت می رسند. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انسان اگر مالک پنج دانه خرما یا پنج قرص نان یا پنج دینار و درهم باشد و قصد انفاق آن ها را داشته باشد، از همه با فضیلت تر آن مقداری است که به پدر و مادر انفاق می کند در رتبه بعدی خود و خانواده اش و وهله سوم: خویشان و برادران مؤمن، چهارم: همسایگان تهی دست و در مرحله پنجم: آن ها را در راه خدا انفاق کند، که ارزش آن از همه کمتر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مردی از انصار که هنگام مرگ با این که فرزندان خردسالی داشت، پنج یا شش بنده ای را که تنها سرمایه اش بود، آزاد کرد فرمود: اگر قبلاً این ماجرا را به اطلاع من رسانده بودید از دفن وی در گورستان مسلمان ها جلوگیری می کردم زیرا او فرزندان خردسالی دارد که پس از وی به دیوژگی افتاده و دست نیاز نزد مردم دراز خواهند کرد.

سپس امام علیه السلام فرمود: پدرم برایم نقل کرد که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: نخست از نانخورهایت آغاز کن و سپس به ترتیب، هر دسته که نزدیک ترند و در این زمینه کتاب خدای عزیز و حکیم بر رد گفته شما، سخن گفته و از آن نهی کرده است آن جا که فرمود: «و آنان که هرگاه انفاق کنند نه اهل اسراف اند و نه اهل سخت گیری، بلکه میانه رو هستند.» آبا ملاحظه نمی کنید که خدای تبارک و تعالی برخلاف دیدگاه شما که مردم را به مقدم

سخت گیرد.

(ج) مردی که همسرش را نفرین کند با این که خداوند اختیار رهایی (طلاق) او را در دست مرد قرار داده است و مردی که در خانه بنشیند و بگوید: پروردگارا! به من روزی برسان و در پی کسب روزی از خانه بیرون نرود.

خدای عزوجل به چنین فردی می‌فرماید: بنده من! آیا راه به دست آوردن روزی را با اعضای سالم بدنت برای تو فراهم نساختم؟ تا برای پیروی فرمان من، جهت کسب روزی، میان من و خود عذری بیاوری و سربار خانواده‌ات نباشی؟ اگر بخواهم تو را روز می‌دهم وگرنه بر تو سخت خواهم گرفت و تو در پیشگاهم معذوری.

(د) فردی که خداوند به او روزی فراوان عطا می‌کند و او همه را انفاق می‌کند و سپس به درگاه خدا رو آورده و عرضه می‌دارد: پروردگارا! به من روزی عنایت کن - خدای عزوجل می‌فرماید آیا به تو رزق و روزی فراوان ندادم؟ چرا آن گونه که به تو فرمان دادم در آن میانه روی نکردی؟ چرا به اسراف رو آوردی با این که تو را از اسراف نهی کرده بودم؟

(ه) مردی که در حال قطع رابطه با خویشاوندانش مرا می‌خواند.

سپس خداوند به پیامبرش چگونه انفاق نمودن را یاد داد، بدین ترتیب که، نزد حضرت چند مثال طلا بود و دوست نداشت حتی یک شب نزد وی باشند از این رو، آنها را صدقه داد و نزدش چیزی نماند و اتفاقاً آن روز فقیری نزدش آمد و از او مالی درخواست کرد و حضرت چیزی در اختیار نداشت به او بدهد و مورد سرزنش فقیر قرار گرفت و حضرت نیز به جهت در اختیار نداشتن چیزی، اندوهگین شد، آن هم شخصیتی که سرشار از مهر و محبت بود و بدین سان، خداوند با این فرمان، پیامبرش را تأدیب نمود و فرمود: دانه هرگز دست خود را (در احسان و نیکی) محکم بسته دار و نه بسیار باز و گشاده دار که هر کدام را انجام دهی، به نکوهش و حسرت خواهی نشست. منظور خداوند این است که: مردم گاهی از تو خواسته‌ای دارند و معذورت نمی‌دارند. بنابراین، اگر همه آن چه را در اختیار داری انفاق کنی دستت از اموالت تهی خواهد شد.

«فهذه احادیث رسول الله ﷺ يصدقها الكتاب و الكتاب يصدقها اهله من المؤمنين و قال ابو بكر عند موته: حيث قيل له أوصي فقال: أوصي بالخمس و الخمس كثير فان الله تعالى قد رضى بالخمس فأوصي بالخمس و قد جعل الله له الثلث عند موته و لو علم ان الثلث خير له

أوصی به.

ثم من قد علمتم من بعده فی فضله و زهده سلمان و ابوذر رضی الله عنهما فاما سلمان فكان اذا أخذ عطاء رفع منه قوته لسنته حتی يحضر عطاؤه من قابل.

فقیل له: یا ابا عبد الله! انت فی زهدک تصنع هذا و انت لاتدری لعلک تموت الیوم او غداً فكان جوابه أن قال: مالکم لاترجون لی البقاء کما خفتم علی الفناء أو ما علمتم ایسها الجهلة ان النفس قد ثلاثت علی صاحبها فاذا لم یکن لها من العیش ما تعتمد علیه فاذا هی احزرت معیشتها اطمانت.

و اما ابوذر، فكانت له نویقات و شویحات یحلبها و یذبح منها اذا اشتهی اهلہ اللحم او نزل به ضیف او رأى باهل الماء الذین هم معه خصاصة نحرلهم الجزور او من الشیاء قدر ما یذهب عنهم یقرم اللحم فیقسمه بینهم و یأخذ هرکنصیب واحد منهم لایتفضل علیهم و من ازهد من هؤلاء؟ و قد قال منهم رسول الله ﷺ ما قال و لم یبلغ من أمرهما أن صارا یملکان شیئاً البسة کما تامرون الناس بالقاء امتعتهم و شیتهم و یؤثرون به علی انفسهم و عیالاتهم!

آن چه یادآوری شد احادیث رسول اکرم ﷺ است که قرآن آن‌ها را تصدیق می‌کند و قرآن را نیز مؤمنان تصدیق می‌نمایند. وقتی به ابوبکر به هنگام مرگش گفته شد: وصیت کن، او به یک پنجم اموالش وصیت کرد و یک پنجم، مقدار هنگفتی به شمار می‌آمد و خدای متعال در حقیقت به یک پنجم راضی شد و او نیز به یک پنجم وصیت کرد در صورتی که خداوند به هنگام مرگش به او (و هر کس دیگر) حق وصیت در یک سوم مالش را داده بود و اگر می‌دانست یک سوم برایش بهتر است، بدان وصیت می‌کرد.

آن گاه کسانی را که پس از او در فضیلت و برتری و زهد سراغ دارید، سلمان و ابوذرند که سلمان هرگاه دریافتی خویش را از بیت المال می‌گرفت، به اندازه خوراک یک ساله خود تا هنگام تقسیم بعدی بیت المال برمی‌داشت؛ بدو گفته شد: ای ابو عبد الله! تو در زهد و پارسایی‌ات این گونه عمل می‌کنی، از مرگت چه خبرداری؟ شاید امروز یا فردا به سراغت آید؟ سلمان پاسخ داد: چرا همان گونه که بر مردم بیمناکید به زنده بودنم امید ندارید؟ ای نابخردان آیا نمی‌دانید که نفس گاهی صاحبش را اگر تهیدست باشد، دیوانه می‌سازد و آن گاه که تأمین شد، آرامش می‌یابد.

ابوذر نیز دارای شتر و گوسفند بود که از شیر آن‌ها استفاده می‌کرد و هرگاه خانواده‌اش تمایل به گوشت داشتند و یا مهمانی برایش از راه می‌رسید و یا بادیه نشینان را نیازمند

می‌دید، برایشان گوسفند ذبح می‌کرد و شتر نحر می‌نمود به اندازه‌ای که نیاز آن‌ها را به گوشت برطرف سازد و آن را میان شان تقسیم می‌کرد. خود نیز به اندازه سهمیه آنان برمی‌داشت و خویش را از آن‌ها برتر نمی‌شمرد چه کسی پارسا تر از اینان افرادی را سراغ دارد که رسول خدا ﷺ درباره آنان، آن همه سخن گفته است؟ ولی با این همه، کار آن‌ها به جایی کشیده نشد که چیزی در اختیار نداشته باشند آن گونه که شما به مردم فرمان می‌دهید تا از اموال و اثاثیه خود دست بردارند و دیگران را بر خود و خانواده خویش مقدم بدانند.

و اعلموا ایها النفر انی سمعتُ ابي یروی عن آبائه ان رسول الله ﷺ قال يوماً: ما عجبْتُ من شیئی کعجبی من المؤمن ان فرض جسده فی الدنیا بالمقاریض کان خیراً له و ان ملک مشارق الارض و مغاربها کان خیراً له فکل ما یصنع الله به کان خیراً له فلیت شعری هل یحیی فیکم ما قد شرحت لکم منذ الیوم ام ازیدکم او ما علمتم ان الله جل اسمه قد فرض علی المؤمنین فی اوّل الامر ان یقاتل الرجل منهم عشرة من المشرکین و لیس له ان یرولی وجهه عنهم و من ولّاهم یومئذ دبره فقد تبوأ مقعده من النار ثم حوّلها من حالهم رحمة منه لهم فصار الرجل منهم علیه ان یقاتل رجلین من المشرکین تخفیفاً من الله عزّوجلّ للمؤمنین فینسخ الرجلان العشرة و اخبرونی ایضاً عن القضاة أجوزة هم حیث یقتضون علی الرجل منکم نفقه امرأته اذا قال انی زاهد و انه لاشیئی لی؟

فان قلت جورة ظلمتم (ظلمکم - خ) اهل الاسلام و ان قلت بل عدلُ خصمتم انفسکم و حیث تردّون صدقة من تصدّق علی المساکین عند الموت باکثر من الثلث.

اخبرونی لو کان الناس کلهم کالذین تریدون زهاداً لاحتاجة لهم فی متاع غیرهم فلعلی من کان یتصدّق بکفارات الأیمان و النذور و الصدقات من فرض الزکوة من إبل و الغنم و البقر و غیر ذلك من الذهب و الفضة و التمر و الزبيب و سائر ما قد وجبت فیہ الزکوة من الإبل و البقر و الغنم و غیر ذلك اذا کان الامر کما تقولون لا ینهی لأحد أن یحبس شیئاً من عرض الدنیا الا قدّمه و ان کانت به خصاصة فینسما ذهبت الیه و حملتم الناس علیه من الجهل بکتاب الله و سنة نبیه و احادیثه الّتی یرصدّقها الكتاب المنزل و ردة کم ایّاهما لجهالتکم و ترککم النظر فی غرائب القرآن من التفسیر بالناسخ و المنسوخ و المعکم و المتشابه و الأمر و النهی.

ای افراد! آگاه باشید: از پدرم شنیدم، از پدرانش روایت کرده که روزی رسول خدا ﷺ فرمود: از هیچ چیز مانند مؤمن شگفت زده نمی‌شوم که اگر در دنیا بدنش را با قیچی قطع کند برایش بهتر است و اگر شرق و غرب گیتی را مالک شود برایش بهتر است. هر

چه خدا با او انجام دهد برایش بهتر است کاش می دانستم آیا آن چه را امروز برایتان تشریح کردم در شما تأثیر داشت یا بیشتر برایتان توضیح دهم؟ آیا نمی دانید خدای عزوجل در آغاز، بر مؤمنان واجب ساخته بود که یک تن از آنان در برابر ده تن از مشرکان بجنگد و از آن ها رو برگرداند و اگر کسی در آن روز از جنگ روگردان شود، جایگاهش در آتش دوزخ است. سپس با لطف و رحمت خویش آن را تغییر داد و بر هر مؤمنی واجب شد با دو تن از مشرکان مبارزه کند و این تخفیف از ناحیه خدای عزوجل به مؤمنین، عنایت شد و بدین سان، جنگ دو تن در برابر ده تن، نسخ شد.

نیز به من خبر دهید آیا قاضیان و داوران وقتی بر مردی که می گوید: زاهدم و چیزی در اختیار ندارم، حکم به پرداخت خرجی همسرش می کنند، بر او ستم روا می دارند یا خیر؟ اگر بگویید: ستم کرده اند، به مسلمانان ظلم کرده اید و اگر بگویید: به عدالت رفتار کرده اند، با خویش به دشمنی برخاسته اید و صدقه کسی را که به هنگام مرگ، بیش از یک سوم مالش را، به فقرا صدقه می دهد، پذیرا نمی شوید.

به من خبر دهید، اگر همه مردم همان گونه که مقصود شماست زاهد و پارسا باشند نیازی به کالای دیگران ندارند، بنابراین، اموال مربوط به کفاره های سوگندها و نذورات و صدقات و زکات شتر و گوسفند و گاو و دیگر اشیاء نظیر طلا و نقره و خرما و کشمش و سایر چیزهایی که زکات آنها واجب است مانند شتر و گاو و گوسفند و دیگر اشیاء، به چه کسانی باید پرداخت شود؟ اگر موضوع همان گونه است که شما می گوید: هیچ کس نباید چیزی از مال دنیا را نگاه دارد بلکه باید آن را همواره انفاق کند هر چند بدان نیاز داشته باشد. شیوه ای که شما برگزیده اید و با استفاده از ناآشنایی مردم به کتاب خدا و سنت پیامبرش و احادیث آن حضرت که مورد تصدیق کتاب الهی است، آنان را وادار بدین کار کرده اید، کاری بس ناپسند است، شما از سر نادانی، آیات و احادیث را رد نمودید و از اندیشیدن در قرآن و تفسیر آن و آشنایی به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی اش، دست برداشتید.

«واخبرونی عن سليمان بن داود عليه السلام حيث قال الله ملكاً لا ينهى لاحد من بعده فاعطاء الله ذلك و كان يقول الحق و يعمل به، ثم لم نجد الله عزوجل عاب ذلك عليه و لا احد من المؤمنين، ثم داود النبي عليه السلام قبله في ملكه و شدة سلطانه، ثم يوسف النبي عليه السلام حيث قال لمسلک

المصر: ﴿اجعلنی علی خزائن الارض انی حلیف علیم﴾^۱ فکاد من امره الذی کان اختار مملکة الملك و ما حولها الی الیمن فکانوا یعتارون الطعام من عنده لمجاعة اصابتهم و کان یقول الحق و یعمل به، فلم نجد احداً عاب ذلك علیه، ثم ذوالقرنین عبد حبّ الله فأحبّه و طوی له الاسباب و ملکه مشارق الارض و مغاربها و کان یقول الحق و یعمل به، ثم لم نجد احداً عاب ذلك علیه، فتأذّبوا اتّباعها التفر باآداب الله للمؤمنین و اقتصروا علی ما امر الله و نیّته^۲ و دعوا عنکم ما اشتیه علیکم مما لا علم لکم به و ردّوا العلم الی اهل توجروا و تعذروا عند الله تبارک و تعالی و کونوا فی طلب علم الناسخ من القران من منسوخه و محکمه من متشابهه و ما احلّ الله فیهِ مما حرم فأنه اقرب لکم من الله و ابعد لکم من الجهل و دعوا الجهالة لأهلها فان اهل الجهل کثیر و اهل العلم قلیل^۳ و قد قال الله تبارک و تعالی ﴿ولوقد کل ذی علم علیم﴾^۴

در مورد حضرت سلیمان بن داود علیه السلام چه می گویند؟ آن گاه که از خداوند ملک و سلطنتی خواست که هیچ کس پس از او سزاوار چنان سلطنتی نباشد و خداوند خواسته اش را برآورد، آن حضرت به حق سخن می گفت و بدان عمل می کرد و ما هیچ گاه نیافتیم خدای عزوجل و نه هیچ یک از مؤمنین، این کار را بر او عیب بگیرند، سپس داود پیامبر که قبل از سلیمان می زیست و دارای ملک و سلطنت و قدرت بود و پس از او حضرت یوسف علیه السلام که به پادشاه مصر گفت: «مرا بر گنجینه های زمین بگمار که فردی امین و آگاه هستم» و کارش به جایی رسید که قلمرو حکومتش تا کشور یمن گسترش یابد و مردم در اثر قحطی و خشکسالی مواد غذایی را از کشور او به دیار خود حمل می کردند و وی نیز به حق سخن می گفت و به حق عمل می کرد و ندیدیم کسی این کار را برآن حضرت عیب شمرده باشد. پس از او ذوالقرنین، بنده ای که دوستدار خدا بود و خدا نیز او را دوست داشت و علل و اسباب مادی را مسخر وی گرداند و شرق و غرب گیتی را تحت سلطه اش قرار داد. او نیز به حق سخن می گفت و بدان عمل می کرد و سراغ نداریم کسی از او عیب جوئی کرده باشد.

ای جمع! با آداب و رسومی که خدا برای مؤمنین قرار داده، خویش را آراسته سازید و

۱. یوسف، آیه ۶۶

۲. در منبع اصلی و بقرآن علی امرالله و نهیه وارد شده است.

۳. کافی ج ۵ ص ۵۶

۴. یوسف، آیه ۶۶

به آن چه که خدا و پیامبرش فرمان داده‌اند، اکتفا کنید و از آن چه بر شما مشتبه است و بدان آگاهی ندارید، دست بردارید و علم و دانش را به اهلش برگردانید، پاداش بپذیرید و در پیشگاه خدای تبارک و تعالی معذور باشید و در پی دانستن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن، برآیید و آن چه را در آن حلال کرده از حرامش باز شناسید، زیرا این کار سبب نزدیکی شما به خدا و دوری‌تان از جهل و نادانی می‌شود، نابخردی و جهل را به اهلش وانهید که نابخردان فراوان و دانشوران اندکند و خدای متعال فرمود: «و برتر از هر صاحب علم و دانشی، عالم و دانشوری وجود دارد».

آن چه را این حدیث شریف در بردارد برای آنان که در آن بیندیشند، پند دهنده و برای اهل دقت که محتوایش را باور دارند، کافی است عاملی باز دارنده تلقی شود، زیرا مطالبی که در آن وجود دارد ضلالت و گمراهی را سرکوب و نیرنگ و وُهم و خیال را از ریشه و بُن بر می‌کند و راه هرگونه گفت و گور را بر منصفان می‌بندد، در این حدیث به صوفی‌گری نسبت جهل و نابخردی و بدعت‌گذاری و تسلیم نشدن به قرآن و پیروی نکردن از آن و روگردانی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و تعامل به جعل و اختراع، داده شده است. اعتقادات آن‌ها بر مبنای حجیت سخن و کردار ابوبکر است زیرا از علم و دانش صحیح و اهل آن روگردانند و آن چه را خدا واجب ساخته به انکار برخاسته و حرام خدا را حلال شمرده‌اند و در مورد پیشوایان معصوم علیهم‌السلام گستاخانه سخن گفته‌اند. این حدیث آنان را مخالف شرع دانسته و علاقه‌مند به دنیا و جاهل و نابخرد و اموری از این قبیل... شمرده است که برخی از آن موارد در تنفر و انزجار و دوری جستن از آن‌ها کافی به نظر می‌رسد. به جانم سوگند! آنان را که در خواب بودند بیدار و کسانی را که گوش شنوا داشتند، آگاه ساختم.

۱۱ - شیخ صدوق رحمه‌الله در «عیون الاخبار» و «معانی الاخبار»^۱ و دیگر کتب خویش و طبرسی رحمه‌الله آن را در «احتجاج»^۲ و گروهی از علمای ما از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «من اتبع هواه و اعجب برآیه‌کان کرجل سمعت غناء العامه تعظمه و تصفه، فاحببت لقاءه من حیث لا یعرفنی لأعرف مقداره و محله، فرأیته فی موضع قد أحدی به خلق من غناء العامه فوقف متبذراً عنهم مغشی (متغشياً - خ) بلثام، انظر الیه و الیهم، فما زال يراوهم حتی خالف

طریقہم و فارقہم و لم یقر، فتفرقت العوام عنہ لحوادثہم و تبعته ألقوا أثرہ فلم یلبث أن مرّ بختّاز فتغفله فأخذ من دکانہ رغیفین مسارقة فتعجبته منه، ثم قلتُ فی نفسی: لعلّہ معاملہ، ثم مرّ بعده بصاحب رمان لما زال به حتی تغفله فأخذ من عنده رمانتین مسارقة فتعجبتهُ منه ثم قلتُ فی نفسی: لعلّہا معاملہ، ثم قلتُ و (اقول - خ): و ما حاجته الی المسارقة؟ ثم لم أزل اتبعہ حتی مرّ بمريض فوضع الرغیفین و الرمانتین بین یدیه و مشی (و مضی - خ) فتبعته حتی استقر فی بقعة من صحراء فقلت له: یا عبد اللہ فقد سمعت ہک فأحببت لقاءک فللتیک لکئی رأیت منک ما شغل قلبی و انی سائلک عنہ لیزول عني به شغل قلبی.

قال: و ما هو؟

قلت: رأيتک مررت بختّاز فسرقته منه رغیفین ثم بصاحب الرمان فسرقته منه رمانتین.

قال: فقال لی قبل کل شیئی: حدّثنی من انت؟

قلت: رجل من اولاد آدم من ائمة محمد ﷺ.

قال: حدّثنی ممّن انت؟

قلت: رجل من اهل بیت رسول الله ﷺ.

قال: این بلدک؟

قلت: المدينة.

قال: لعلک جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ؑ.

قلت: بلی.

قال: لما ینفک من (شرف - خ) اصلک مع جھلک بما سرقته به^۱ و ترکک علم جدک و

ایک لتتکر ما یجب ان یحمد و یمدح فاعله؟!

قلت: و ما هو؟

قال: القرآن کتاب اللہ.

قلت: و ما الذی جھلت منه؟

قال: قول اللہ عزوجل ﴿من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا

مثلاً﴾^۲ و انی لما سرقته الرغیفین کانت سیئتين و لما سرقته الرمانتین کانت سیئتين فهذه اربع

سیئات فلما تصدقت بكل واحدة منهما کانت اربعین حسنة فانتقص من اربعین حسنة، اربع

۱. در نسخه احتیاج و معانی الاطیبار، بما اشترکت به آمده است.

۲. انعام، آیه ۱۶۰.

سینات فبقی لی ست و ثلثون.

قلت: ثکلتک اُتک أنت الجاهل بکتاب اللّٰه. أما سمعت اللّٰه عزوجل یقول: ﴿أَئِذَا يَتَّبِعُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ اِنَّک لما سرقت الرغیفین کانت سیئتین و لما سرقت الرمانتین کانت سیئتین فلما دفعتهما الی غیر صاحبهما بغیر امر صاحبهما کنت اُتما اُضفت اربع سینات الی اربع سینات و لم تضاف اربعین حسنة الی اربع سینات فجعل یلاحینی. فانصرفت و ترکته کسی که از هوای نفس خویش پیروی نماید و خود پسندی پیشه کند نظیر مردی است که شنیدم توده ناآگاهی از مردم به عظمت از او یاد می‌کنند و توصیفش می‌نمایند علاقه‌مند شدم او را به گونه‌ای که مرا نشناسد، مشاهده کنم تا به مقام و مرتبه و جایگاهش پی ببرم. روزی او را در محلی دیدم که انبوهی از توده مردم گرد وی حلقه زده بودند، من نقاب بر چهره در فاصله‌ای دور از آنان ایستادم و نظاره گروم و مردم بودم، دیدم او همواره با آنان از در حيله و نیرنگ وارد می‌شود تا سرانجام راه خود را تغییر داد و از آنان جدا شد و توقف نکرد، مردم نیز برای انجام کارهای خود، پراکنده شدند ولی من در پی آن شخص روانه شدم، دیری نپایید که به در دکان نانواپی رسید صاحب دکان را سرگرم کرد و دو قرص نان از دکانش دزدید، من شگفت زده شدم و با خود گفتم: شاید با او حساب و کتابی دارد؟ پس از آن به میوه فروشی برخورد و همواره او را سرگرم می‌ساخت تا سرانجام دو عدد انار از او ربود، این بار نیز به شگفت آمدم و با خود گفتم: شاید با او داد و ستدی دارد؟ دیگر بار به خود گفتم: این فرد چه نیازی به سرقت و دزدی دارد، سپس، هم چنان وی را دنبال می‌کردم تا به بیماری رسید و دو قرص نان و دو انار را مقابل وی نهاد و راه افتاد، در پی او رفتم تا در زیر بقعه‌ای در صحرا استقرار یافت.

بدو گفتم: ای بنده خدا! من آوازه‌ات را شنیده بودم و علاقه داشتم با تو دیدار کنم و اکنون به دیدارت نائل شده‌ام ولی دیدم اموری از شما سرزد که دلم را به خود مشغول ساخته می‌خواهم دلیل آن‌ها را از شما به رسم تا دل پریشانیم برطرف شود.

مرد گفت: چه اموری؟

گفتم: دیدم شما به دکان نانواپی گذشتی و دو قرص نان از آن به سرقت بردی و سپس از صاحب انارها دو انار سرقت نمودی.

امام علیه السلام فرمود: وی به من گفت: قبل از هر چیز به من بگو کیستی؟
در پاسخ او گفتم: مردی از فرزندان حضرت آدم و از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله
گفت: بگو از کدام خاندانی؟
گفتم: از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت: وطنت کجاست؟
گفتم: مدینه.

گفت: شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستی؟
گفتم: آری!

گفت: اصل و شرف خاندانت برای تو چه سودی دارد که نمی دانی من آنها را برای
چه به سرقت بردم، از علم و دانش جد و پدرت بی بهره ای و کاری را که باید انجام
دهنده اش را مورد مدح و ستایش قرار گیرد، مورد اعتراض و نکوهش قرار می دهی؟
گفتم: از کدام علم و دانش بی بهره ام؟
گفت: قرآن کتاب خدا.

گفتم: چه چیزی را از قرآن نمی دانم؟

گفت: آیه شریفه ای که می گوید: «کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش
می دهند و آن کس که گناهی مرتکب شود تنها به همان اندازه کیفر می شود» بنابراین،
زمانی که من دو قرص نان به سرقت بردم دو گناه مرتکب شدم و با دزدیدن دو انار نیز دو
گناه دیگر که مجموع آن چهار گناه است ولی در عوض، آن گاه که هریک را به فقیر صدقه
دادم، چهل پاداش به شمار می آید، با این حساب چهار گناه را که از مجموع چهل پاداش
کسر نمایی، سی و شش پاداش برایم می ماند!

گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، این تویی که از کتاب خدا بی خبری، آیا نشنیده ای که
خدای عزوجل فرموده است: «تنها خداوند عمل پروا پیشه گان را می پذیرد» آن گاه که دو
قرص نان را به سرقت بردی دو گناه و با به سرقت بردن دو انار، دو گناه دیگر مرتکب
شدی و زمانی که آنها را بدون رضایت صاحبان آنها به غیر صاحبشان دادی چهار گناه
دیگر به چهار گناه قبلی ات افزودی نه این که چهار پاداش را به چهل گناه افزوده باشی و
بدین ترتیب، با من به بحث و مناقشه پرداخت و من راه افتاده و او را به حال خود رها
ساختم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «بمثل هذا التأویل القبیح المستنکر، یُضَلَّونَ و یُضَلُّونَ؛ با چنین تأویل و توجیهات وقاحت باری، خود به گمراهی می‌افتند و دیگران را نیز به گمراهی می‌کشانند»

پوشیده نیست فردی که در این حدیث از او یاد شده فردی صوفی مسلک و مردمی که از آن‌ها یاد شد، مریدان وی بوده‌اند و چنین شخصی قطعاً دانشور و عالم به شمار نمی‌آید چنان که از بیان حالش مشخص شد. حدیثی که بیان شد صریحاً بر راه و روش وی و امثال او خط بطلان کشیده و حکم به گمراهی وی و مریدانش نمود زیرا محور کارهای آنان بر اساس تأویل و توجیهاتی از این دست است و تردیدی نیست کسی که در تأویل، به دروغ سخن بگوید نظیر کسی است که به قرآن دروغ بسته است و به فرض که در این خصوص صراحت نداشته باشد ولی به روشنی در آن تعریض، کنایه و اشاره به چشم می‌خورد. والله اعلم.

۱۲ - روایتی را جمعی، از جمله طبرسی رحمه الله در کتاب «احتجاج» از امام رضا آورده که فرمود: علی بن حسین علیه السلام فرمود: «إذا رأیت الرجل قد حسن سمته و تماوت فی منطقه و تخاضع فی حرکاته فریداً لا یفر نکم فما اکثر من یعجزه تناول الدنیا و رکوب الحرام منها لضعف نیتة و مهانته و جبن قلبه فنصب الدین فعلاً لها فهو لا یزال یختل الناس بظاهره فان تمکن من حرام اقتحمه، و اذا رأیتموه (وجدتموه - خ) یعف عن المال الحرام فریداً لا یفر نکم فان شهوات الخلق مختلفة فما اکثر من یشو عن المال الحرام و ان کثر و یحمل نفسه علی شواء قبیحة فیأتی منها محرماً فاذا وجد تموه یعف عن ذلک فریداً لا یفر نکم حتی تنظروا أمع هواء یكون علی عقله؟ او یكون مع عقله علی هواء؟ و کیف محبته للریاسات الباطلة و زهده فیها؟ فان فی الناس من خسر الدنیا و الآخرة بترك الدنیا للدنیا و یری ان لذة الریاسة الباطلة افضل من لذة الاموال و النعم المباحة المحللة فیرک ذلک اجمع طلباً للریاسة، حتی اذا قیل له: أخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبس المهاد فهو یخبط خبط عشواء یقوده اول باطله الی أهد غایات الخسارة و یمده ربه بعد طلبه لما یقدر علیه فی حیواته (طغیان - خ) فهو یخل ما حرم الله و یحرم ما أحل الله، لا یمالی ما فات من دینه اذا اسلمت له رئاسته التي قد شقی (یتقی - خ) من اجلها فاولئك الذین غضب الله علیهم و لعنهم و أعد لهم عذاباً مهیناً.

ولكن الرجل، كل الرجل، نعم الرجل هو الذي جعل هواء متبعاً لأمر الله و قواء مبدولة فی رضى الله، یری الذل مع الخوف (الحق - خ) أقرب الی عز الأبد من القز فی الباطل و یعلم أن

قلیل ما یحتمله من ضرائها یؤدیه الی دوام النعم فی دار لا تبید و لا تنفد و ان کثیر ما یدلحه من سرائها ان اتبع هواه یؤدیه الی عذاب لا انقطاع له و لا یزول فذلکم الرجل، نعم الرجل، فیه فتمسکوا و بسنته فافتدوا الی ربکم به فتوسلوا فانه لا ترد له دعوة و لا تخیب له طلبه^۱

هرگاه دیدید فردی از ظاهری نیک برخوردار است و با ضعف و ملایمت سخن می‌گوید و در رفتارش تظاهر به فروتنی می‌کند، مراقب باشید فریشتان ندهد. زیرا چه بسیار افرادی که به دلیل ضعف نیت و سستی و زبونی و بیم و هراس، توفیق دست یابی به زرق و برق دنیا و بهره‌وری حرام از آن را، نیافته است به همین سبب دین خود را چون داسی بر سر راه رسیدن به آن گسترده است. چنین فردی با ظاهرسازی خود همواره در پی نیرنگ و فریب مردم است اگر قدرت انجام کار حرامی بیابد، مرتکب آن خواهد شد و هرگاه مشاهده کردید وی از دست یازیدن به مال حرام، خود داری می‌کند مراقب باشید شما را نفریبند، زیرا خواسته‌های افراد متفاوت است. چه بسیار کسانی که از به دست آوردن مال و دارایی هر چند زیاد باشد، گریزانند ولی به کارهای زشت و ناپسندی، تن در می‌دهند و مرتکب عمل حرام می‌شوند. بنابراین، هرگاه دیدید این فرد از چنین اموری می‌پرهیزد مراقب باشید در پی نیرنگ و فریب شما نباشد تا هنگامی که اندیشه‌اش در چه پایه‌ای است. زیرا چه بسیار کسانی که از همه این امور دست برداشتن ولی بر اندیشه‌ای استوار متکی نشدند به همین جهت فساد و تباهی که در اثر جهل و نادانی‌اش به وجود آورده به مراتب فراتر از امور پسندیده‌ای است که بر اساس عقل و خردش بدان پرداخته است.

اگر اندیشه‌اش را استوار یافتید، مراقب باشید شما را نفریبند تا پی ببرید آیا هوای نفس او بر عقلش غلبه دارد یا عقل و خردش بر هوای نفسش چیره است و علاقه‌اش به مقام و ریاست‌های بیهوده و خودداری کردنش از پذیرش آن‌ها تا چه اندازه است زیرا در جمع مردم عده‌ای به این سبب که دنیا را به خاطر دنیا ترک گفته‌اند، در دنیا و آخرت زیان دیدند، این افراد لذت مقام و ریاست بیهوده را برتر از لذت اموال و دارایی و نعمت‌های مباح و حلال، می‌پندارند. به همین دلیل، برای رسیدن به پست و مقام، از همه آن‌ها چشم می‌پوشند.

اگر به او تذکر داده شود که: «لجاجة وتعصیبش او را به گناه می‌کشاند، آتش دوزخ

۱. احتجاج ج ۲ ص ۵۲ چاپ نجف علامه مجلسی نیز آن را در بهار ج ۲ ص ۸۴ آورده است.

برایش کافی است و چه بد جایگاهی است» وی کورکورانه می‌کوشد. نخستین کار بیهوده‌اش وی را به اوج زیان و ضرر سوق می‌دهد و خداوند او را پس از درخواستش به ورطه‌ای می‌کشاند که در زندگی‌اش قادر بر انجام آن نخواهد بود. بدین ترتیب، او حرام خدا را حلال و حلال او را حرام می‌شمارد و در مورد آن چه از دینش از دست رود بی‌پروا و بی‌اعتناست و آن را فدای پُست و مقام و ریاستی که به سبب آن به شقاوت گرایید، می‌نماید. اینان کسانی‌اند که خداوند بر آن‌ها خشم گرفته است و لعن‌شان نموده و عذاب خوارکننده‌ای را برایشان تدارک دیده است.

ولی شایسته‌ترین و نیک‌ترین فرد کسی است که هوای نفسش را تابع دستور خدا و نیروی خود را در راه رضای او صرف نماید، ذلت همراه با بیم و هراس را برای رسیدن به عزت و سربلندی جاودانی نزدیک‌تر می‌داند تا عزت و سربلندی در باطل و بیهودگی. او به خوبی می‌داند اندک زیبایی که در این راه ببیند در سرای دیگر او را به نعمت‌های جاودانی که از میان رفتنی و تمام شدنی نیستند، خواهند رساند و اگر از هوای نفس خود پیروی کند، بسیاری از سرور و شادمانی‌هایش، وی را به عذابی بی‌پایان و همیشگی خواهد کشاند. بنابراین، چنین فردی بهترین الگوست، از این رو، به دامانش چنگ زنید و از راه و روش وی پیروی کنید و به واسطه او به پیشگاه پروردگار خویش توسل جوید زیرا نه دعایش رد شدنی است و نه خواسته‌اش به نومیدی می‌گراید.

پوشیده نیست که در حدیث یاد شده، سران صوفی مورد کتایه‌اند و شیوه و رفتار پست آنان به صراحت مورد نکوهش قرار گرفته است زیرا آن‌ها از اقسام نکوهیده بیان شده در حدیث، خارج نیستند. والله أعلم.

هشتم: شیعه امامیه و کلیه فرقه دوازده امامی، بر بطلان تصوف و مردود دانستن صوفی‌گری از زمان پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام تا زمان‌های نه چندان دور، اجماع و اتفاق دارند و همواره به پیروی از پیشوایان خود، این افراد را مورد اعتراض قرار می‌دهند که بخشی از روایات رسیده از آن بزرگواران را ملاحظه نمودید و در باب نخست این کتاب نیز روایاتی دال بر این معنا یاد آوری شد و به یاری خدای متعال روایات دیگری دال بر این موضوع بیان خواهد شد. بنابراین، داخل بودن ائمه علیهم‌السلام در این اجماع با قطع و یقین مشخص است، پس حجیت آن روشن خواهد بود و به صحت آن پی می‌بریم و این واقعیت از حالات شیعه امامیه به روشنی پیداست و کسانی که به حالات آنان آشنایی داشته و یا کتب

آن‌ها را مطالعه کرده باشند به همین نتیجه خواهند رسید با این همه، اجماع یاد شده از سوی جمعی از بزرگان شیعه نقل شده و عده‌ای از بزرگان و فرزندان آن‌ها بدان تصریح نموده‌اند که به خواست خدای متعال با برخی اسامی آن‌ها و نیز موافقت ائمه علیهم‌السلام با اجماع یاد شده که از احادیث گذشته و امثال آن برمی‌آید، آشنا خواهید شد به گونه‌ای که ملاحظه خواهید کرد چنین نامی (صوفی) را هیچ کس بر آن‌ها اطلاق نکرده و شیعیان و پیروانشان نیز، چنین نسبتی را به آن‌ها نداده‌اند.

شیعه و سنی از شقیق بلخی روایت کرده‌اند که گفت: رهسپار انجام مراسم حج شدم مردی را گندمگون و تنها و بی زاد و توشه در راه دیدم، با خویش گفتم: این مرد باید صوفی باشد و قصد دارد سربار مردم شود، دیدم نگاهی به من کرد و گفت: ای شقیق! **اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم**؛ از بسیاری ظن و گمان‌ها پرهیزید که برخی از آن‌ها گناه شمرده می‌شود **من از آن چه درباره او اندیشیده بودم پشیمان شدم و با خود گفتم: وی از صالحان و شایسته‌گان است چون مرا به نام یاد کرد و به آن چه در درونم می‌اندیشیدم آگاهم ساخت بی آن که با او سخنی گفته باشم. از این رو، اگر وی را ببینم قطعاً از او پوزش خواهم ساخت بار دیگر مرا دید و گفت: ای شقیق! **«وإني لفقار لمن آمن وعمل صالحاً ثم اهتدي»** من در مورد آنان که ایمان آورند و کردار شایسته انجام دهند و راه هدایت پویند، بسیار بخشنده‌ام **وقتی به مکه رسیدم درباره او به پرس و جو پرداختم به من گفته شد: وی موسی بن جعفر است.**^۱ ملاحظه کنید، شقیق، چگونه کسی را که نسبت تصوف به وی داده مورد نکوهش قرار می‌دهد؛ تصوفی که هیچ گونه دستوری از شرع در مورد آن نرسیده است و آن گاه امام وی را از پوئیدن چنین مسلکی نهی می‌کند و بدو فرمان می‌دهد از این تهمت پرهیزد و از نامگذاری تصوف ناخرسند است و هنگامی که شقیق وی را صالح نام می‌برد، چون موافق با دستورات شرع است، خرسند می‌شود و این عمل را از او به منزله توبه و هدایت و عمل نیک تلقی می‌کند. از این جا پی می‌بریم که نسبت نخست، گناه و گمراهی و عملی زشت و ناپسند به شمار می‌آمده و همه این امور واضح و روشن است. نباید تصور شود که اعتراض و نکوهش امام در مورد شخصی که به وی نسبت تصوف داد بدان جهت بود که آن شخص در باره او گفت: وی قصد دارد سربار**

۱. بحرانی این روایت را به طور کامل در حلیه الابرار، ج ۲ ص ۲۳۵ آورده است.

مردم شود، زیرا گوینده این سخن به هنگام بیان کفایت و شایستگی امام، جمله یاد شده را صریحاً نفی نکرده است و اگر منظورش آن چه را ما اظهار داشتیم نبود، این دیدار، بیهوده محسوب می‌شد. بنابراین، مشخص شد که کلمه «تصوف» ریشه شرعی ندارد. بدین سان، چگونه ممکن است که در این جا از صوفی یاد شود با این فرض که داخل در عام نباشد و سپس امام آن گونه به صراحت سخن بگوید؟ آیا این موضوع جز گمراه ساختن مردم چیز دیگری است؟ پس به خوبی روشن است که منظور، همان نسبت «تصوف» بوده و یا این نسبت در آن نقشی اساسی داشته است و دیدار طرفین نیز، حاکی از معنای نخست است. لازم به آگاهی است: از جمله کسانی که به نقل اجماع پرداخته‌اند می‌توان سید جلیل القدر ابوالمعالی محمد بن نعمه الله بن عبدالله حسینی رحمه الله را نام برد. وی این اجماع را در کتابی که پیرامون ملل و ادیان و تحقیق و بررسی مسلک صوفیه به نگارش آورده، نقل کرده و گفته است: بیشتر اهل سنت و جماعت، صوفی‌گری را مردود دانسته‌اند و همه شیعیان آن را رد کرده و از پیشوایان خود احادیثی در نکوهش آنان روایت کرده‌اند تا این که می‌گوید:

همه شیعیان قائل به کفر صوفیان‌اند و شدیداً آن‌ها را رد می‌کنند به گونه‌ای که در غیر مورد ضرورت، نامگذاری به صوفی را جایز نمی‌دانند و در این زمینه احادیث فراوانی از پیشوایان خود، روایت کرده‌اند.

در این جا می‌سزد به نام برخی از علما و دانشمندانی که صوفی‌گری را مردود دانسته و قائل به کفر صوفیان‌اند و به گمراهی آنان تصریح و در ابطال مسلک‌های آنان کتاب‌هایی نوشته و یا در برخی کتب به رد آن‌ها پرداخته‌اند، اشاره‌ای گذرا داشته باشیم و انعقاد اجماع از همین جا آشکار شده و نزاع پایان می‌یابد و مشخصاً علمای دیگر نیز با این عده موافق‌اند و به هیچ وجه کسی در این زمینه با آنان به مخالفت برنخاسته و ما تنها به بیان نام دوازده تن از علمای یاد شده اکتفا می‌کنیم:

۱ - شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان رحمه الله نویسنده کتاب «الرد علی اصحاب الحلاج» است و کلیه کسانی که بر رد صوفیه کتاب به نگارش درآورده‌اند به نقل مطالبی از کتاب وی پرداخته و آن‌ها را در شرح حالات وی و بیان تعداد کتب او یادآور شده‌اند، چنان که در فهرست نجاشی و رجال شیخ طوسی و دیگران آمده است و برخی موضوعات منقول از وی قبلاً یادآوری شد و بعضی از آن، به خواست خدا در جایی

مناسب‌تر بیان خواهد شد.

برخی از علمای ما به نقل از شیخ مفید آورده‌اند که در آن کتاب گفته است: خداوند تو را تأیید کند، بدان که بسیاری در این جهان به ظاهر و با سخنانی دلنشین قائل به امامت‌اند ولی در باطن به کارهای زشت آلوده‌اند، به ظاهر تقوا و ایمان دارند ولی در باطن کفر و دشمنی می‌ورزند، به وسیله دین، از دنیا کام برمی‌گیرند و به جهت انحراف از دین و کینه توزی با خاندان نبی اکرم ﷺ میان مردم مستضعف ایجاد شبهه می‌کنند. ما با مشاهده این که طرفداران مسلک حلاج در جهت فریب شیعیان ناآگاه، فوق العاده دست به تلاش زده‌اند، تصمیم گرفتیم راه گمراه ساختن را بر آنان ببندیم و پاوه گویی‌های آنان را پاسخ دهیم تا با فریب کاری‌های خود در دام گرافه گویی و افراط، گرفتار نشوند و از راه صحیح نجات و رهایی، روگردان نشوند چنان که در مقدمه روایت نخست کتاب «الرد علی اصحاب الحلاج» گذشت.

هواداران حلاج کسانی‌اند که خود، از راه راست منحرف شده و دیگران را نیز به انحراف کشانده‌اند، در گفتار خویش به حيله و نیرنگ، از عشق و محبت خدا فراوان دم زده‌اند و در کردار و اعتقادات تا می‌توانسته‌اند با او دشمنی ورزیده‌اند.

صوفیان به جهت تألیف کتاب یاد شده توسط شیخ مفید (اعلی الله مقامه) که موفق شد راهی را که آنان در این زمینه گشوده بودند، ببندد، این شخصیت بزرگ را با آن مقام و جایگاه برجسته‌اش به ناسزا گرفته و مورد اهانت قرار داده‌اند.

پسندیده است در این جا در جهت ادای برخی از حقوق معنوی این انسان فرزانه به بیان اندکی از ویژگی‌های وی بپردازیم تا نیک نامی و عظمت آن بزرگمرد و اعتقادات راستین وی از جمله اعتقادش به بطلان «تصوف» بر همگان آشکار گردد که در این صورت چهره زشت و ناشایسته کسانی که اعتقادات وی را مورد خدشه قرار داده‌اند، به خوبی روشن خواهد شد.

شیخ طوسی رحمته الله در بیان فهرست نام علمای شیعه می‌گوید: محمد بن محمد بن نعمان با کنیه ابو عبدالله مشهور به «ابن المعلم» از برجسته‌ترین متکلمین شیعه است که رهبری علمی شیعه در زمانش، به وی متهی گشت و در علم کلام سرآمد و فقیهی با تجربه و کار آزموده، انسانی خوش فکر، هوشمند و حاضر جواب بود، بیش از ۲۰۰ کتاب کوچک و بزرگ به نگارش در آورد و در سال ۴۱۳ بدرود حیات گفت و هیچ کس روزی را به

عظمت روز وفات وی که انبوهی از جمعیت برای نمازگزاردن بر جنازه اش حضور یافتند، سراغ ندارد در آن روز دوست و دشمن در مصیبت از دست دادن وی، اشکبار بودند.

شیخ جلیل القدر ابوالعباس نجاشی در کتاب رجال^۱ خود پس از بیان نام و ذکر نسب وی به قحطان، چنین می گوید: او (شیخ مفید) استاد بزرگ ماست و فضیلت و مقام او در فقه و کلام و روایت و وثوق و علم و دانش، مشهورتر از آن است که به وصف آید، سپس به ذکر تعدادی از کتب او از جمله کتاب «الردّ علی اصحاب الحلاج» پرداخته و چنان که اشاره کردیم شیخ طوسی نیز از او یاد کرده است.

علامه در خلاصه می گوید: او (شیخ مفید) رحمه الله از برجسته ترین شخصیت های شیعه و رئیس و استاد همگان است. کلیه کسانی که پس از او آمده اند از خوان علمی آن بزرگمرد بهره برده اند و فضل و دانش وی برتر از آن است که در وصف بگنجد، او با اعتمادترین و آگاه ترین شخصیت زمان خود بود که ریاست و رهبری شیعیان زمانش به وی مستهی گشت.

پس از آن با بیان تمام مدح و ستایش های سابق، برآن افزوده و گفته است: ماجرایی رویای شیخ مفید که فاطمه زهرا رحمها الله را در خواب دید حسین رحمه الله را برای آموختن دانش نزد وی آورد و فردای آن روز فاطمه مادر سید رضی و سید مرتضی به اتفاق فرزندان خود حضور شیخ مفید شرفیاب شد تا بدانان دانش بیاموزد، سرگذشتی مشهور است و افزون بر فضایل روشن شیخ مفید، به وضوح بر فضل و دانش آن شخصیت برجسته، دلالت دارد. از دیگر موارد بیانگر فضایل شیخ مفید سخن شیخ متجب الدین علی بن حسین بن علی بن بابویه قمی در فهرست خود است که گفته: ابوالفرج مظفر بن علی بن حسین حمدانی، شخصیتی مورد اعتماد و برجسته از سفیران امام زمان رحمه الله به شمار می آمد که ابو عبدالله شیخ مفید را درک کرد و در مجلس درس سید مرتضی و شیخ طوسی حضور یافت و نزد شیخ مفید تلمذ کرد ولی نزد آن دو درس نیاموخت ابن بابویه می افزاید: این روایت را پدرم، از پدرش، از او نقل کرده است.

آن گاه تألیفات وی را بر شمرده است که این خود، مقامی پس پر ارج و والا برای آن بزرگ مرد تلقی می شود و امام زمان رحمه الله با سخنانی حاکی از مقام و منزلت برجسته شیخ

مفید به جایگاه بلند وی تصریح فرموده است.

در دوران غیبت کبری در توقیعات و نامه‌هایی که ولی عصر علیه السلام بدو فرستاد به افتخار پیام‌هایی از ناحیه آن حضرت نائل آمده که هیچ یک از اهل زمانش بدان دست نیافته‌اند که نظیرش را در توقیع مبارک امام به آن شخصیت بزرگ می‌توان یافت آن جا که فرمود: «لأخ السدید و الولی الرشید و الشیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان ادام الله إعزاده؛ به برادر نیک کردار و دوست آگاه و اهل خرد، شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان که خدا عزت او را پایدار سازد».

اما بعد؛ سلام الله علیک ایها الولی المخلص فی الدین المخصوص فینا بالیقین؛ اما بعد؛ درود خدا بر تو ای دوست پر اخلاص در دین خدا که به اوج آگاهی و یقین پر کشیده‌ای؛ «و نعلمک ادام الله توفیقک لنصرة الحق و اجزل مَثُوبَتک علی نطقک عَنّا بالصدق أَنه قد أذن لنا فی تشریفک بالمکاتبه و تکلیفک ما تؤدّیه عَنّا الی موالینا قبلک؛ و به تو که خدا برای یاری حق توفیق ارزانی داشته، پاداش تو را به جهت سخنان صادقانه‌ات از جانب ما، افزون سازد اعلام می‌داریم که از (جانب پروردگار) به ما اجازه داده شده تو را به دریافت نامه و پیام کتبی مفتخر ساخته و تو را مسئول نماییم تا آن چه را از ناحیه ما دریافت می‌کنی در راستای رسالت به دوستان راستین ما برسانی»

«هذا کتابنا إلیک ایها الأخ الولی و المخلص فی ودنا الصقی و الناصر لنا الوفی، حرسک الله بعینه الّتی لاتنام فاحتفظ به و لاتظهر علی خطنا الذی سطرناه بما له ضمنا اهدأ و أذ ما فیه الی من تسکن الیه... هان ای برادر پر مهر و پر اخلاص و با صفای در محبت و ای یار و یاور باوفای ما این نامه ما به سوی توست، خداوند به چشم بیدارش که هرگز خواب بر آن چیره نمی‌شود، تو را محافظت نماید. این نامه را نگاه‌دار و کسی را از محتوای آن چه برایت نگاشته‌ایم آگاه مساز و تنها برای افراد مورد اعتمادت آن را بازگو نما»

حضرت در نامه‌ای دیگر، چنین فرموده است: «من عبدالله المرباط فی سبیلہ الی ملهم الحق و دلیلہ، سلام الله علیک ایها الناصر للحق الداعی الیه بکلمة الصدق؛ از سوی بنده برگزیده خدا که مرزبان دین و مقررات الهی است به کسی که حقیقت به او الهام شده و خود راهنمای آن است، درود خدا بر تو ای یاری رسان حق! ای کسی که با گفتار راستین، مردم را به سوی حق فرا می‌خوانی»

«و بعد؛ فقد نظرنا مناجاتک عصمک الله بالسبب الذی وهبه لک من اولیائه و حرسک

به من کید اعدائے ما ناظر نیایش و راز و نیازت با خدا بوده ایم، خداوند بدان وسیله ای که به سبب دوستان ویژه خود، به تو ارزانی داشته، وجودت را حفظ و تو را از نیرنگ دشمنانش مصون دارد»

«و نعهد الیک ایها الولی المخلص المجاهد فینا الظالمین ایدک بنصره الذی اُتد به السلف من اولیاءنا الصالحین؛ هان ای دوست پر اخلاص که همواره در راه ما بر ضدّ بیدادگران در سنگر جهاد و پیکار هستی! خداوند همان گونه که دوستان نیک کردار ما را تأیید فرمود، تو را نیز تأیید نماید»

«هذا کتابنا الیک ایها الولی المثلّم للحق العلی باملاتنا و خط ثقتنا...؛ ای دوستی که حقیقت والایی به تو الهام شده، این نامه ما به سوی توست که به املائی ما و خط یکی از افراد مورد اعتمادمان به نگارش درآمده است»

این نامه ها را طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج و دیگر کتب و نیز دیگران نقل کرده اند. با دقت در این نامه ها ملاحظه می شود که بر صحت اعتقادات شیخ مفید تصریح دارد و از روشن ترین مراتب اعتقادات صحیح وی، مردود دانستن تصوف است که این مسلک و هوادارانش را به شدت رد کرده و حکم به کفر آن ها نموده است و در حقیقت حضرت صاحب الامر رحمه الله در این زمینه با وی موافقت دارد.

شیخ محمد بن شهر آشوب در کتاب «الرجال» در شرح حالات شیخ مفید آورده است که: حضرت صاحب الامر رحمه الله وی را بدین لقب، نامیده و این معنا از نامه شریف یاد شده حضرت به روشنی پیداست.

۲ - شیخ جلیل القدر رئیس محدثان ابو جعفر بن بابویه رحمه الله یکی دیگر از این بزرگان است به خوبی آگاهید که آن بزرگوار به دعای حضرت صاحب الامر متولد شد، فضائل وی غیر قابل شمارش است او در کتاب «الاعتقاد» و کتب حدیث نظیر «عیون الاخبار» «معانی الاخبار» «توحید» «علل» و دیگر کتب، مسلک تصوف را به شدت رد نموده و روایات فراوانی بر رد آنان نقل کرده که برخی از آن ها یاد آوری شد و به خواست خدا به بیان بعضی دیگر خواهیم پرداخت.

۳ - سید مرتضی ذوالمجدین علم الهدی رحمه الله نیز از جمله این شخصیت ها است این انسان برجسته کتابی بر رد صوفیه نوشته که به خواست خدا به بیان آن خواهیم پرداخت و جمعی از علما و دانشمندان ما آن را یاد آور شده اند. سید مرتضی در کتب کلامی خویش

تصوف را در موارد متعددی به شدت رد کرده است.

۴ - از آن جمله شیخ جلیل القدر ابو جعفر طوسی شیخ العالیفه رحمه الله است. وی در موارد متعددی از کتاب خویش نظیر همین مطالب را آورده و در کتب کلامی خود و دیگر کتب، صوفی‌گری را عموماً و خصوصاً به شدت مردود دانسته است و در کتاب غیبت نیز همین گونه سخن گفته که به خواست خدا به بیان آن خواهیم پرداخت.

۵ - ابن حمزه رحمه الله نیز یکی از برجسته‌ترین علمای ما و مؤلف کتاب «الهدی الی النجاة من جمیع المهلکات» است. ابن شخصیت بزرگ در این کتاب روایات فراوانی بر رد و نکویش صوفیه از شیخ مفید و دیگر علمای متقدم نقل کرده که به خواست خدا به بیان برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

۶ - شیخ جلیل القدر مورد وثوق، جعفر بن محمد دوریسی رحمه الله در کتاب «الاعتقاد» صوفیه را به ویژه در مسأله حلول و وحدت وجود، به شدت مردود دانسته است. از جمله موضوعاتی که برخی علمای مورد اعتماد از آن کتاب نقل کرده‌اند به این مطلب می‌توان اشاره کرد که گفته است: از کسانی که مدعی زیرکی و فراست‌اند بسیار جای شگفتی است که در دام فریب گروه «زراقیه»، فرومایه‌ترین گروه‌های بدعت‌گذار و پست‌ترین طوائف حلاجیه، گرفتار آمده‌اند. افرادی که در انجام کارهای زشت و ناپسند و اختراعی و پست و ناروای خود، تأمل و دقت ندارند و بی‌توجه‌اند که سر دادن جمله لا اله الا الله را برای خود مزمار قرار می‌دهند و به سان کنیزکان، آواز خوانی می‌کنند و با تار و تنبور و ذکر و وِژد با آنان در می‌آمیزند و چون خرس کوهی به رقص و پایکوبی می‌پردازند و با حیل و نیرنگ از نابخردان بهره‌کشی می‌کنند و تنها با ادعا دست به چنین کارهایی می‌زنند ﴿و من کان فی هذه أعمى فهو فی الآخرة أعمى و أضل سبیلاً﴾ آنان که در این دنیا کورکورانه عمل کردند در آخرت نیز همان گونه کورند. بلکه به مراتب گمراه‌ترند.

۷ - علامه بزرگ شیخ جمال‌الدین حسن بن مطهر حلّی رحمه الله در موارد متعددی از کتب خود، صوفیه را مردود دانسته که به یاری خدا به نقل برخی از عبارات کتب وی خواهیم پرداخت. او در کتاب مشهور خود در سخنانی طولانی چنین می‌گوید: «پیشوا و قطبی که صوفیان بدو رجوع می‌کنند و به او وابسته‌اند، شیطان را از دجال تشخیص نمی‌دهد و میان حق و امر محال، تفاوت قائل نیست و بین بهشتیان و جهنمیان را تمیز نمی‌دهد و فضیلت جمع اندکی از بندگان خدا را بر جمعی زیاد، درک نمی‌کند. تنها به ذکر و یاد پیران روستایی

و کوه نشینان و کرامات آن‌ها دلخوش است و به شنیدن فضایل افراد سرگردان در بیابان‌ها و شهرها علاقمند است و شهرهایشان را برمی‌شمرد و به توصیف معجزات و کرامات زنان عابد و زاهد می‌پردازد و هرگاه سخنی در مورد علی و فرزندانش علیه السلام بشنود، رنگ از چهره‌اش می‌پرد و چشم بر هم می‌نهد و سیمایش برافروخته و لبانش به سفیدی می‌گراید و اظهار می‌دارد: از سخنان رافضی‌ها و اخبار متناقض‌شان، دست بردارید، او از حوادثی که میان مهاجر و انصار رخ داده و همدستی قریش بر ضد بنی‌هاشم، بی‌اطلاع است. فساد کنونی آنان، در حقیقت نتیجه همان فساد است.

زاهد و پارسا از دیدگاه ناپسندیده‌ای است که در ظاهر ریشی بلند و زبانی به ظاهر خوش دارد که اظهار فروتنی می‌کند و آرام گام برمی‌دارد. مریدان ناآگاه هم مسلکش بر این تصورند که قلب و پیشوایان به هنگام ذکر و یاد خدا و بهشت او از شوق و به هنگام ذکر و یاد آتش دوزخ و عذاب آن از ترس، نقش بر زمین می‌شود. از این رو، وی در جمع مریدانش می‌چرخد و خود را با حالت جنون و دیوانگی و گستاخی و تکبر میان آنان می‌افکند یکی را با دست راست و دیگری را با دست چپ سیلی می‌نوازد و از اضافه کفی که بر دهان آورده بر مریدانش آب دهان می‌افکند، اموال این و آن را می‌خورد و با سبک مغزی، دیگران را به یاد تمسخر می‌گیرد و به اتفاق غلامان و مریدان و شاگردانش در وقت مناسب شراب می‌نوشد و می‌رقصد و آواز سر می‌دهد و اگر دیگر اموری که آن‌ها را در وادی هلاکت می‌افکند، بر شمریم از نگارش آن‌ها شرم داریم و هرگاه در مجلسی سخن از اختلاف به میان آید می‌گوید: ما پیرویم، نه بدعت گذار و تنها تسلیم کردار گذشتگان خود هستیم و بدان خرسندیم، در ادامه سخنان وی به خواست خدا مواردی که صریحاً حکم به کفر صوفیه نموده خواهد آمد.

۸ - شیخ علی بن عبدالعالی عاملی کرکی رحمته الله یکی دیگر از شخصیت‌هایی است که در رد صوفیه به تألیف کتابی به نام «مطاعن المجرمیه» پرداخته و در آن اخبار و روایات فراوان و متعددی نقل کرده که بر رد صوفیه و نکوهش و کفر آنان دلالت دارد و دلایل عقلی متعددی را نیز در آن یادآور شده است.

۹ - فرزندش محقق، شیخ حسن رحمته الله در کتاب «عمدة المقال فی کفر اهل الضلال» در این زمینه سخن گفته و برخی از علمای مورد اعتماد به نقل مطالبی از او پرداخته‌اند که در آن کتاب گفته است: صوفیان، اتحاد وجود خدای متعال و حلول او را در وجود عارفان

جایز دانسته‌اند به گونه‌ای که برخی از آن‌ها پا فراتر نهاده و گفته‌اند: خدای سبحان خود وجود است و هر موجودی، همان خدای متعال است و کسانی که به روش و طریقت اینان متمایل‌اند در مورد آنان تعصب دارند و آن‌ها را اولیاء خود می‌دانند در صورتی که به جانم سوگند! این افراد، سران کفار و فاجران و بی‌دینان و از خدا بی‌خبران را تشکیل می‌دهند.

از جمله سران این گروه گمراه و گمراه‌گر، حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی را می‌توان نام برد. پدرم (رضوان الله علیه) در کتاب خود «مطاعن المجرمیه» به نقل از علمای بزرگ و مورد وثوق شیعه در نکوهش صوفیه روایات فراوانی نقل کرده و شیخ مفید در نکوهش و بطلان شیوه و کفر و سرکشی آنان کتاب مفصلی مشتمل بر دلایل عقلی و نقلی به نگارش در آورده است.

۱۰ - عالم بزرگوار و برجسته مقدس اردبیلی یکی دیگر از بزرگانی است که کتاب «حدیقه الشیعه» از تألیفات آن مرد بزرگ است. وی در این کتاب مطالب فراوانی در این زمینه آورده که به نقل برخی از آن‌ها پرداختیم و فضیلت این انسان بزرگ، مشهورتر از آن است که بیان شود ولی با این وصف صوفیان از مقام و منزلت وی کاسته و او را تحقیر کرده‌اند و علاقه‌ای به نام و یاد او نشان نمی‌دهند بلکه به تمسخر، او را فقیه اردبیلی می‌نامند.

برخی علمای مورد اعتماد از او نقل کرده‌اند که وی در آن کتاب از ۲۱ گروه صوفی نام برده و اظهار داشته که این فرقه‌ها به دو گروه اصلی، حلولی و اتحادی باز می‌گردند و اعمال زشت و ناروای هر گروهی را به تفصیل بیان داشته است. هم چنین از او منقول است که در بیان نکوهش صوفیه گفته است: صوفیان نیز مانند ملحدان و بی‌دینان به تأویل و توجیه آیات قرآن و احادیث پرداخته و آن‌ها را موافق با دیدگاه و ادعای خویش تفسیر می‌کنند و به جبر و تشبیه قائل‌اند و خدا را جسم و دارای صورت و قابل رؤیت می‌دانند. اینان ادعای علم غیب دارند و آن را کشف می‌نامند و علمای گذشته شیعه در مذمت و نکوهش صوفیان، بسیار سخن گفته و در این زمینه به تألیف کتبی پرداخته‌اند و روایات فراوانی را بر رد و تکفیر آن‌ها نقل کرده‌اند و نیز گفته است: ابن بابویه و شیخ مفید و ابن قولویه بر این باورند که صوفیان هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند و در زمره غلات اند سپس می‌افزاید: شیخ محی‌الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشانی قائل به وحدت وجودند و هر موجودی را، خدای متعال می‌دانند. از این قبیل

اعتقادات، به خدای بزرگ پناه می‌جویم ۱۹

۱۱ - از جمله شخصیت‌های بزرگی که در این زمینه کتاب نوشته‌اند، سید بزرگوار ابوالمعالی محمد بن احمد بن عبدالله حسنی^۱ است وی در سال ۴۷۵ کتابی در شرح و بیان ملک و ادیان به فارسی تألیف کرد و در آن به بیان مسلک‌های صوفی‌گری پرداخته او می‌گوید: صوفیان نام‌های فراوانی دارند و بنیانگذار مسلک آنان ابوهاشم کوفی است که خود، از هواداران بنی‌امیه است. برخی از اینان ادعای خود رهایی و غرق شدن در حق را دارند که این شیوه محکوم به بطلان است و قائل اند که: همه ما حق هستیم.

از بایزید بسطامی نقل کرده‌اند که گفت: «سبحانی، سبحانی، ما اعظم شأنی؛ من منزّاهم، من منزّاهم، دارای چه مقام و رتبه والایی هستیم» و این سخنان کفرآمیز را به نفی وجودش تأویل و توجیه کرده‌اند و حسین بن منصور حلاج نیز از همین طبقه است که ادعای خدایی کرده و بزرگترین عبادات و طاعات این افراد، اندیشه و تفکر است و آن را بر نماز واجب ترجیح می‌دهند و برای ریاضت کشیدن، خویش را به رنج و می‌دارند.

برخی از آنان بدین جهت که کارهای خویش را آشکارا انجام می‌دهند تا مورد نکوهش مردم قرار گیرند ملامیه نامیده می‌شوند اینان با گوش دادن به ساز و آواز به هوسرانی پرداخته و مات و مبهوت گشته و از هوش می‌روند و قائل اند که: در باطن، از حق‌اند و در ظاهر از غیر حق و نیز می‌گویند: ما عارفیم و شعر می‌سرایند و رقص و پایکوبی می‌کنند و آن را شوق و اشتیاق و خود را عشاق می‌نامند و در سخنانشان همه از عشق دم می‌زنند و از کسب و کار و تلاش دست می‌کشند و به راحت‌طلبی و تن‌آسایی می‌پردازند و مدّعی‌اند آگاه به غیب بوده و قیافه شناسند.

بعضی دیگر با ادعای زهد و پارسایی به ازدواج تن در نمی‌دهند و بسیاری از عوام ساده لوح، فریب آنان را خورده و به راه و رسم و شیوه آنان، تمایل نشان می‌دهند و از خود پاکی و نفاقت نمودار می‌سازند و برخی در مورد بعضی دیگر احترام قائل‌اند و بعضی از آن‌ها واجبات را در سر وقت و به هنگام، انجام می‌دهند تا خود را معتقد بدان نشان دهند، هر چند اعتقادی بدان ندارند، شیفته شنیدن ساز و آوازند و خویش را به گونه‌ای که به مرز مدهوشی رسیده‌اند، وانمود می‌کنند در صورتی که این عمل، از اساسی و

۱. به گمان قوی نام کتاب وی «بیان‌الادیان» و نام نویسنده‌اش ابوالمعالی محمد بن عبدالله بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب است.

ریشه‌ای برخوردار نیست و بیشتر این افراد از اهل سنت اند از جمله فرقه نوریه که قائل اند: محبت، نوری جاودان و همیشگی بوده که در دل آدمی پرتو افکن و از آن آشکار گردیده است بدین ترتیب دل، مصطفی و نورانی گشته است.

فرقه حلولیه براین باورند که چون دست از هوا و هوس‌های خود برداشته‌اند صفاتی از صفات الهی حق در وجودشان حلول کرده به گونه‌ای که همه آنان به حق رسیده‌اند.

بیشتر اهل سنت و جماعت، صوفی‌گری را مردود می‌دانند و شیعیان نیز همه، این گونه‌اند و از پیشوایان خود احادیث فراوانی در نکوهش آنان روایت کرده و علما و دانشمندان شیعه کتاب‌های زیادی در رد و کفر آنان به نگارش درآورده‌اند از جمله: کتاب شیخ مفید در رد هواداران حلاج که در آن، صوفیه را دو فرقه حلولی و اتحادی می‌داند و تمام شیعیان اعتقاد به کفر آن‌ها دارند و به شدت آنان را مردود می‌دانند به گونه‌ای که جز در غیر موارد ضرورت، نامگذاری به صوفی را جایز نمی‌دانند و در این خصوص احادیث فراوانی از پیشوایان خود روایت کرده‌اند.

۱۲- با روایاتی که استاد جلیل‌القدر شیخ بهاء‌الدین (قدس سره) در کتاب کشکول در نکوهش و تکفیر صوفیان آورده بود، آشنا شدید. وی در موارد متعددی از کتاب یاد شده و دیگر کتب، آنان را به صراحت مردود دانسته است و اگر احیاناً به نقل مطالبی درباره آنان پرداخته، مرتبط به زهد و پارسایی و نظیر آن است و منافاتی با آن چه در نکوهش آن‌ها یادآور شده، ندارد. هم چنین نقل موضوعات بیانگر تفاوت درجات مردم نسبت به شناخت، در این کتاب آمده است پوشیده نیست که این دانشمند بزرگ عمر شریف خود را در مسیر مطالعه و تحقیق و بررسی و تألیف در علوم دینی، صرف نموده است چنان که دانشمند جلیل‌القدر و ربانی، شهید ثانی رحمته‌الله نیز به همین شیوه عمل نموده و این کار قطعاً با روش تصوف، منافات دارد. دانستی است که جمعی از علما و پژوهشگران اهل سنت، تصوف را به شدت مردود دانسته و پیروان این مسلک را فوق العاده مورد نکوهش قرار داده‌اند که به نقل برخی عباراتشان خواهیم پرداخت.

شیخ طیبی در کتاب «شرح المشکوة» می‌گوید: در حرمت شنیدن ساز و آوازی که صوفیان با ابزار موسیقی ابداع کرده‌اند، هیچ گونه اختلافی وجود ندارد و عده زیادی از منسوبین به جبر که تحریم آن را نادیده گرفتند، محکوم به شکست شدند به گونه‌ای که اموری نظیر کارهای دیوانگان از آنان سر زد و با حرکت‌هایی موزون و پیوسته و پی در پی

به رقص و پایکوبی می‌پردازند و این کارها را اموری پسندیده می‌دانند، در صورتی که کفر است. دمیتری صاحب کتاب «حیوة الحیوان» به نقل از سیوطی، از ابوبکر طرطوشی آورده است که: از وی پرسید آیا حضور در جمعی که در محلی گرد هم می‌آیند و پس از تلاوت آیاتی از قرآن سراینده‌ای بر ایشان اشعاری می‌سراید و اینان به رقص و پایکوبی پرداخته و چنگ می‌نوازند، حلال است یا خیر؟

او در پاسخ گفت: مسلک صوفی‌گری، بیهودگی و نابخردی و گمراهی است ولی اسلام تنها، کتاب خدا و سنت رسول اوست و هواداران سامری آن گاه که به گوساله پرستی رو آوردند نخستین کسانی بودند که رقص و پایکوبی و شور و هیجان و شادی و شغب را به وجود آورده و پیرامون گوساله به رقص و پایکوبی و سرور و خوشحالی پرداختند به همین دلیل این قبیل کارها، آیین کفار و گوساله پرستی است.

ولی وقار و سکینه حاکم بر یاران رسول خدا ﷺ در مجلس پیامبر اکرم به گونه‌ای بود که گویی از شدت سکوت، بر سر آنان پرنده نشسته بود. بنابراین، پسندیده است که فرمانروا و نمایندگان از حضور این قبیل افراد در مساجد و دیگر اماکن، جلوگیری به عمل آورند و هر کس به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد نباید در جمع آنان حضور یافته و آن‌ها را بر بیهوده کاری‌هایشان یاری دهند. آن چه بیان شد نظریه مذهب شافعی و مالک و احمد حنبل و دیگر پیشوایان مسلمانان است.

شیخ عزیز نسفی در کتاب «تصفیة القلوب» در سخنانی طولانی صوفیان را مورد نکوهش قرار داده است از جمله می‌گوید: (صوفیان) شیطان‌های این روزگار در پوشش انسان و شقاوت‌مندان در لباس پارسایان اند، همه چیز را مستخر خود ساخته‌اند. آنان دغل بازان دین و آیین الهی‌اند و برای جذب توده ناآگاه هر یک حيله و نیرنگی به کار می‌برند. شعارشان فتنه و فساد و پوششان کفر و بی‌دینی است. دین و آیین آن‌ها بدعت گذاری و رها کردن سنت و زینت شان رقص و پایکوبی و هوسرانی است. به همسویی با ستم پیشه‌گان فخر می‌فروشند و با به دست آوردن خرقه و لقمه‌ای چرب، مباحات می‌کنند.

عبادتشان نغمه سرایی و غنا و موسیقی است و عشق آنان گمراهی و گمراه ساختن و نابخردان، با حيله گری آنان به گمراهی افتاده‌اند. فرائض و واجباتشان بدعت و نیرنگ و فریب است و مباح بودن هر چیزی برایشان، طریقت و حقیقت به شمار می‌آید از احکام و دستورات دین فاصله دارند و عداوند فرمانروایان و مسلمانانی را که در جهت دفع فساد

صوفیان، خود را به غفلت زده‌اند، مورد پرسش قرار خواهد داد.

صوفیان از علم و دانش بی‌بهره‌اند، راه و رسم شان فسق و فجور و زینت شان ادعا و شادی و سرور است. از دستورات خدا و رسولش دست برداشته و اسیر هوا و هوس و شیاطین گشته‌اند و به نزاع و کمکش و بیهوده بافی و فلسفه، مشغول و آن‌ها را وسیله شهرت و جاه و مقام قرار داده‌اند. بی‌تردید این افراد، خود گمراه شده و دیگران را نیز به گمراهی کشانده‌اند. اموری که بدان دست یازیدند همه جا گسترش یافت و کفر و الحادشان بالا گرفت و انوار احکام دین الهی به خاموشی گرایید.

علامه زمخشری در کتاب «کشاف»^۱ در ذیل آیه شریفه ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۲ پگو اگر دوستدار خدا هستید از من پیروی کنید که محبوب خدا قرار گیرید» گفته است: هرگاه دیدید کسی از محبت خدا دم می‌زند و همراه با ذکر و یاد خدا دست افشانی می‌کند و به وجد و شور و هیجان می‌آید و عریده می‌کشد و از هوش می‌رود، تردیدی نداشته باشید که وی نه خدا را می‌شناسد و نه از محبت خدا خبری دارد! دست افشانی و شادی نمودن و عریده کشیدن و از هوش رفتنش تنها بدین منظور است که در باطن پلید خود تصویری یافته و از سر نادانی، آن را خدا نامیده است و در پی آن تصور، کف زنان و شادی کنان به داد و فریاد دست زده و مدهوش گشته است و چه بسا در چنان حالتی شهوت از او خارج شده و لباسش را آلوده کرده باشد و توده مردم نادان و نابخرد، به جهت دلسوزی به حال وی با اشک چشم شان، لباس خود را تر کرده‌اند. البته در موارد دیگری نیز از آن کتاب نظیر این سخن را یاد آورد شده است.

در خور آگاهی است که علمای کنونی شیعه نیز در رد صوفی‌گری و مردود دانستن راه و رسم صوفیان، با علمای گذشته، همسو هستند و در این خصوص، کتاب‌ها و مقالاتی را به زبان عربی و فارسی به نگارش در آورده‌اند. از جمله یکی از پژوهشگران آنان در این زمینه می‌گوید: به هوش باش! راه و رسم صوفی‌گری تنها در این زمان و زمان‌های نه چندان دوری میان شیعه راه یافته است. در ابتدا افرادی وجود داشتند که میان سره و ناسره تفاوت قائل بودند. عده‌ای به بخشی از گفته‌های آنان تمایل نشان داده و بهترین قسمت آن را گزینش می‌کردند این کار را یا به این دلیل انجام می‌دادند که این سخن برگرفته از سخنان

پیامبران و جانشینان آنها بود و نظیر آنها را در کتاب‌های خویش نقل می‌کردند تا در مورد آنان خوش‌بینی ایجاد شود و سپس رفته رفته آن را طبق خواسته‌های خویش تأویل می‌کردند و بدین ترتیب کسانی را که اهل دقت و تأمل نبودند وارد این گردونه نموده و با خود موافق می‌ساختند. ولی اهل دقت، عنان فکر خود را از اندیشیدن در چنین موضوعاتی از دست نمی‌دادند. و با انجام این کار بدین سبب بود که عده‌ای، بخشی از آن سخنان را انتخاب می‌کردند تا آن را وسیله‌ای برای تزکیه نفس خود قرار دهند. با این وصف، بالاترین هدف این دسته، پوییدن راه دین و آیین الهی بود چنان که از حالات شیخ زین الدین (شهید ثانی) و شیخ بهاء الدین (شیخ بهایی) و غیر این دو بزرگوار پیداست که هیچ گونه کثری و انحرافی در کردار و رفتار آنها وجود نداشت و به راه و رسم ناصبی‌ها تمایل نشان نمی‌دادند، سپس این روش به نابودی گرایید و به جایی انجامید که دقیقاً راهی را که ناصبی‌ها پیموده بودند، ادامه دادند و با اعتماد به سخنان آنان و بی‌آن که میان سخنانشان تفاوتی قائل شوند، به تأویل و توجیه آنها پرداختند و سرانجام، ماجرأ به تنفر و انزجار از شرع مقدس و پیروان آن کشیده شد و هر کس بدین اسم نامیده شده بود، زیر چتر نام تصوف درآمد و مدعی و مزید، هر دو به همین مقدار بسنده کردند.

اگر نام‌هایی برخاسته از شرع، چون صالح (شایسته) تقی (پرهیزکار) زاهد (پارسا) ورع (پروا پیشه) و نظیر آنها که نیرنگ و دغل به آنها راه نمی‌یافت، باقی مانده بود هیچ گاه نیرنگ و فریب در آنها به وجود نمی‌آمد و این همه مفاسد بر لفظ و معنای تصوف مترتب نمی‌شد به گونه‌ای که هواداران آن، عمر خویش را در مسیری که ارتباطی به علوم دین ندارد صرف کردند و به کسانی که بویی از دین و دیانت برده بودند، تمایل نشان نمی‌دادند و هیچ گاه نگرستن به کتابی را که حاوی این گونه مطالب بود، در ذهن نمی‌پروراندند. به یکی از سران صوفی گفته شد چرا به مطالعه کتب فقهی نمی‌پردازی؟

وی پاسخ می‌دهد: بیم دارم به ارتداد کشیده شوم! نظیر این سخن به یکی دیگر از قطب‌های آنان گفته شده، در پاسخ اظهار داشته است: به روایت افرادی نظیر محمد بن مسلم، چگونه برای من یقین در دین حاصل می‌شود؟ در صورتی که همین فرد از سخنان حکما و فلاسفه و امثال آنان به یقین دست یافته است.

۹- رفتار زشت و نکوهیده و فضااحت بار و تعصب و گمراهی و باورها و اعتقادات و اعمال ننگینی که از بزرگان، رؤسا و سران آنها سر زده قابل ذکر است که به خواست خدا

برخی از آن‌ها را یادآور خواهیم شد.

بنابراین، انسان خردمندی که از خدا بیم دارد چگونه در دین و آیین خود از کسانی که دارای صفات پاد شده‌اند، پیروی کند و به راه و رسم آنان تمایل و خوش بینی نشان دهد و با محبت و رزیدن به چنین افرادی، به خدا تقرب جوید؟^{۱۰} با این که به خوبی می‌داند اینان خود، این راه و رسم را اختراع کرده‌اند. بدین ترتیب، میان آنان و شافعی و ابوحنیفه چه تفاوتی وجود دارد؟ پس اگر وضعیت سران و بزرگان ایشان این باشد، از توده ناآگاه آنان چه انتظاری دارید؟^{۱۱}

۱۰ - سران و هواداران این مسلک، از شرع مقدس و پیروان آن نفرت دارند و با آنان دشمنی می‌ورزند و از پویدن شیوه آنان، دوری می‌جویند و بسیاری از احکام و دستورات آن‌ها را دستخوش تغییر و تبدیل می‌سازند. از این رو، با صراحت، احادیث صحیحی را که در کتب معتبر، روایت شده دارای حجیت نمی‌دانند و بدان‌ها توجهی نشان نداده و به آن‌ها اتکا و اعتماد ندارند بلکه از پیش خود نام‌هایی تراشیده‌اند که خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده است و اشیائی نظیر عشق و شور و ریاضت و ... و رقص و پایکوبی و چرخ زدن و آوازه خوانی و ترک امور دنیوی و کشف و وصول و حلول و اتحاد به هم بافته‌اند که دلیل و برهانی بر آن ندارند و این امور مورد نکوهش شرع مقدس قرار گرفته است.

۱۱ - همان گونه که مشخص است همه سران صوفی در هر زمانی، دشمن ائمه علیهم‌السلام تلقی می‌شده‌اند و راه و رسم آنان تاکنون برخلاف شیوه معصومین علیهم‌السلام بوده است بنابراین، شیعه چگونه پیروی از آن‌ها را روا بداند؟^{۱۲}

۱۲ - به خوبی روشن است که صوفیان به هنگام دست یابی به کشف و وصول، تکالیف الهی را از خود ساقط می‌دانند و اگر همه آن‌ها را نگیریم، بیشتر آنان دست یابی به چنین کشف و وصولی را در صورت چله نشینی (چهل روز) و یا کمتر از این مدت می‌دانند با این که بطلان چنین عملی شرعاً نظیر سایر کارهایشان قطعی است و جمعی از بزرگان (قطب‌ها) و سران آن‌ها تصریح کرده‌اند که تنها برای تقیه، نماز می‌گزارند. والله أعلم.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب سوم

خط بطلان بر اعتقاد به حلول و اتحاد و وحدت وجود

علما و دانشمندان و متکلمان، این مسلک نکوهیده و ناپسند و اعتقادات باطل و زشت را تنها به صوفی‌ها نسبت داده‌اند و همگی بر بطلان آن اتفاق نظر داشته و آن را بی‌اعتبار و فاسد می‌دانند و تردیدی نیست که همه صوفی‌ها و یا بیشتر آن‌ها بدین مسلک پای بندند هر چند اکنون که فساد و تباهی و زشتی صوفی‌گری آشکار گردیده، بسیاری از آن‌ها این مسلک را به عنوان اعتقادات خود، مردود می‌دانند ولی در سخنانشان اعتقاد و پای بندی بدان به خوبی آشکار است و در اشعارشان در بسیاری از کتاب‌های آن‌ها و نیز اعتقاداتشان بدان تصریح شده است و دانشمندان در نسبت دادن این اعتقادات به صوفیه، اتفاق نظر داشته و به نقل آن‌ها پرداخته‌اند.

به هر حال عشق و محبت و خوش بینی و مدح و ستایش و تمایل نشان دادن صوفیان به کسانی که به داشتن چنین اعتقاد باطلی تصریح کرده‌اند موضوعی غیر قابل انکار و در رد آن‌ها کافی به نظر می‌رسد و از همین رهگذر آن جا که به انکار چنین اعتقاداتی می‌پردازند کذب و دروغ آن‌ها آشکار می‌گردد، گذشته از این، سخن گفتن در این باب به بخش‌هایی قابل تقسیم است که مطرح کردن هر بخشی از آن‌ها در فصلی جداگانه، پسندیده به نظر می‌رسد بنابراین، در این جا به بیان دوازده فصل می‌پردازیم:

فصل نخست: بیان دلایل عقلی

در این فصل به بیان دلایل عقلی بر بطلان اعتقاد یاد شده همت می‌گمارم و آن‌ها را در دوازده مورد از نظر تان می‌گذرانیم.

۱ - هیچ گونه دلیل قطعی بر صحت اعتقاد به صوفی‌گری وجود ندارد و در باب نخست، با حجیت این مطلب در چنین موردی، آشنا شدید و عمل به ظن و گمان نه تنها

در این جا با عقل سازگار نیست بلکه بطلان آن مورد اتفاق همگان است و در کتب خود دلیل قابل توجهی بر این اعتقادات فاسد خود بیان نکرده‌اند بلکه برخی از آنان شبیهاتی ضعیف و پوچ و واهی که از حیث متن یا سند و یا هر دو، ظنی‌اند یادآور شده‌اند که به خواست خدا دلیل آن را بیان خواهیم داشت.

۲ - علامه در کتاب «کشف الحق و نهج الصدق» می‌گوید: مبحث پنجم حاکی از این است که خدای متعال هیچ گاه با غیر خود متحد نمی‌شود و ضرورت، گواه بر بطلان اتحاد است، زیرا هیچ گاه با عقل سازگار نیست که دو چیز به یک چیز تبدیل شوند و در این خصوص جمعی انبوه از صوفیان اهل سنت به مخالفت برخاسته و گفته‌اند: خدای متعال با بدن‌های عارفان متحد می‌شود تا آن جا که برخی از آنان پا فراتر نهاده و اظهار داشته‌اند: خدای متعال خود وجود است و هر موجودی همان خدای متعال است و چنین سخنی عین کفر و بی‌دینی است.

سپاس خدایی که ما را به پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، فضیلت بخشید و از گمراهی‌های و نجاتمان داد.^۱ پوشیده نیست، دلیلی که از آن به ضرورت یاد کردیم، در این جا بر تمام هدف و مقصود ما دلالت دارد.

۳ - نیز علامه در کتاب یاد شده می‌گوید: مبحث ششم حاکی از این است که: خدای متعال در غیر خود حلول نمی‌کند و با قطع و یقین مشخص است که حلول کننده نیاز به محل و مکان دارد و ضرورت حکم می‌کند هر چیز نیازمند به غیر، خود ممکن باشد؛ بنابراین، اگر خدای متعال در غیر خودش حلول کند، ممکن بودن ذات مقدسش لازم می‌آید و در این صورت واجب الوجود نیست و این خود، خلاف فرض است و جمع زیادی از صوفیه در این زمینه پرچم مخالفت برافراشته‌اند و حلول در بدن‌های عارفان را برای خدای متعال روا دانسته‌اند که خداوند با عظمت، برجسته‌تر از چنین نسبت‌ها است. اکنون به سران و (قطب‌هایی) که مردم به مشاهده آنان تبرک می‌جویند بنگرید که در مورد پروردگارشان از چگونه اعتقادی برخوردارند گاهی حلول را برای وی روا دانسته و گاهی اتحاد او را با غیر جایز می‌دانند. بنابراین، سخن علامه به طریق اولی^۱ بر بطلان اتحاد در

۱. احقاق الحق، ص ۱۷۹ چاپ، ۱۳۷۶ به گفته یکی از بزرگان: چه اندازه مناسب است در این جا گفته شود: ای خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خداوند بواسطه شما ارکان دین‌مان را به ما آموخت و امور فاسد دنیوی ما را به اصلاح آورد.

۲. در احقاق الحق ص ۱۸۴، در ذیل عبارت یاد شده آمده است: عبادت صوفیان رقص و پایکوبی و کف زدن و آواز

خصوصاً ماده و جسم دلالت دارد.

۴ - به ادعای صوفیان، خدای متعال بعد از آن که عارفان وجود یافتند، در بدن‌هایشان حلول کرده یا با آن‌ها متحد می‌گردد، نه قبل از وجود آن‌ها به جهت ضرورت، بلکه به طور قطع پس از معرفت و شناخت نه قبل از آن.

بدین ترتیب، در صورت حلول و یا اتحاد، لازم می‌آید واجب الوجود دستخوش تغییر و تبدیل شود و از حال خود به حال دیگری تغییر یابد و این تغییر و تحول قطعاً باطل است زیرا با قدیم بودن ذات باری تعالی و واجب الوجود بودنش، منافات دارد. بدین سبب که آن چه قابل تغییر است حادث است و ملازمه به خوبی روشن است و لازم نیز محکوم به بطلان است.

۵ - در صورت حلول و اتحاد، لازم می‌آید با رؤیت چیزی که در خدا حلول می‌کند و یا با آن متحد می‌شود خدای متعال نیز در دنیا و آخرت دیده شود و این موضوع به طور قطع و به اتفاق همگان باطل است کسانی که در این زمینه نیاز به دلیل دارند، دلایل آن در جای خودش روشن شده است.

۶ - بطلان این اعتقاد از قطعیات مذهب شیعه است و هیچ یک از علمای این مذهب چنین مسلکی را پذیرا نشده‌اند بلکه به صراحت آن را مردود دانسته و بر بطلان آن اتفاق نظر دارند و قائلین به آن را مورد نکوهش قرار داده و هر کس پای بند به چنین اعتقادی باشد از مذهب شیعه بیرون است و ادعای شیعه گری برای کسانی که به صوفی‌گری قائل‌اند، صحیح نیست و همین موضوع در این جا برای ما کافی است چنان‌که بر اهل خرد پوشیده نیست.

۷ - اعتقاد به حلول، با روایاتی که در زمینه اعتقادات معصومین علیهم‌السلام ثابت و به تواتر رسیده، مخالفت دارد. بنابراین، باید یکی از این دو محکوم به بطلان باشند و حکم به بطلان اعتقادات اهل بیت علیهم‌السلام به هیچ وجه صحیح نیست بدین ترتیب، بطلان جنبه

خوانی است. یکی از بزرگان در حاشیه خود بر احقاقی می‌گوید: کسانی که جلسات صوفیان از جمله: قادریان، رفاعیان، بدویان، مولویان، شاذلیان، جلالیان را مشاهده کرده باشند رواج این گونه کارهای نکوهیده و ناپسند برایشان کاملاً محسوس است. کسانی که می‌خواهند از نزدیک بر این موضوعات آگاهی یابند به کتاب بدیع الزمان خراسانی در شرح حال مولوی صاحب مثنوی مراجعه کنند در این کتاب عکس‌هایی را که از مجالس صوفیه در «قرنیه» و دیگر جاها گرفته شده، ملاحظه خواهید کرد تا این که می‌گوید: به من، مصیبت صوفیه بر اسلام از بزرگترین مصیبت‌هاست.

نخست متعین خواهد بود و به خوبی مشخص است پس از ثابت شدن امامت و عصمت اهل بیت علیهم السلام سخنان آنان به طور کلی به تواتر برسد یا نرسد، یقین آور است.

۸ - لازمه حلول خدای متعال بنا به فرض وقوع آن، سبب اجتماع قدیم و حادث و واجب الوجود و امکان، در بدن های عارفان می شود. از سویی اتحاد خدای متعال با غیر خود، به فرض حجتش موجب تغییر و دگرگونی قدیم به حادث و واجب به ممکن و بر عکس خواهد شد و با سبب اجتماع آن اوصاف متناقض در یک ذات می شود که هر دو ملازمه، واضح و روشن اند و نیاز به بیان ندارند و بطلان لوازم بلکه ملزومات آن واضح تر است.

۹ - حلول و اتحاد به فرض وجود آن، یا سبب کمال ذات مقدس خدا یا موجب نقص آن و یا هیچ یک از آن ها نمی شود. بنا به فرض نخست، از اعتقاد یاد شده لزوم نسبت دادن نقص به ذات مقدس الهی به وجود می آید و خدای بزرگ منزّه از آن است و بنا به همین فرض، دلیل آن این است که ذات مقدس خداوند قبل از وجود عارفان یا هر یک از آنان و پس از مرگشان و مرگ او، به کمال نرسیده است. بنا به فرض دوم، موجب نقص در زمان وجود هر یک از عارفان و بنا بر فرض سوم، امری بیهوده تلقی شده و آن گونه که در جای خود ثابت گشته، چنین چیزی در مورد خدای متعال محال است. این دلیل تنها در جایی صحیح است که موارد یاد شده مربوط به ذات باشد ولی افعال خارج از ذات، نقص به شمار نمی روند.

۱۰ - عارفان به طور قطع متعدّدند. بنابراین، در صورت اتحاد خدای متعال با هر یک از عارفان لازم می آید که ذات مقدس خدا، قابل انقسام باشد و هر حلول کننده ای در هر یک از عارفان بخشی از ذات الهی شمرده شود و به فرض این که حلول کننده تمام ذات خدا باشد تعدّد ذات لازم می آید و کلیه لوازم قطعاً باطل است و بطلان ملزوم و ملازمه نیز به خوبی روشن است.

۱۱ - در صورت اعتقاد به حلول و اتحاد لازم می آید که واجب الوجود مرکّب و یا از اجزاء مرکّب، بلکه از اجزاء مرکب ها، به شمار آید که در این صورت ذات مقدس باری تعالی مرکّب و قابل قسمت است و چنین امری به طور قطع و یقین محکوم به بطلان است زیرا هر مرکبی با جزم و یقین نیاز به اجزاء خود دارد. بنابراین، وجود آن مرکّب متوقف بر آن اجزاء است در این صورت حادث است نه قدیم و این موضوع با واجب الوجود بودن ذات مقدس باری تعالی، منافات دارد.

۱۲- اگر دو اتحاد موجود باقی بمانند، دو چیزاند نه یک چیز و اگر معدوم شوند متحد نیستند بلکه شق سومی به وجود خواهد آمد و اگر یکی از آن دو معدوم و دیگری باقی بماند، باز هم متحد نیستند زیرا موجود با معدوم هیچ گاه متحد نمی شود و اگر در چیزی حلول کند، آن حلول یا واجب است یا جایز، اگر واجب باشد به دو دلیل محکوم به بطلان است:

الف - نیازمند به غیر است و هر نیازمندی خود، ممکن است. بنابراین، واجب الوجود برای ذات خود ممکن است و این خلاف فرض است.

ب - غیر از ذات مقدس خداوند هر چه وجود دارد یا جسم است یا عرض. بنابراین، در صورت حلول، حادث در واجب و یا قدیم در جسم و عرض حلول کرده است که هر دو محال اند زیرا حلول واجب نیست و خداوند از آن بی نیاز است و محال است واجب تعالی از حال خود خبر دهد، از سویی لازم می آید که واجب الوجود در جا و مکانی راه یابد و این موضوع در حق خدای متعال محال است. بدین ترتیب، حلول محال است. این استدلال توسط یکی از متکلمین عنوان شده که به برخی استدلال های گذشته، نزدیک است.

مرکز تحقیقات کلامی و فلسفی

فصل دوم: دلالت آیات

آیات شریفه ای که از قرآن مجید بر بطلان حلول و اتحاد و وحدت وجود دلالت دارند، فراوانند و ما تنها به بیان دوازده آیه بسنده می کنیم.

۱ - سورة توحید، بر وحدانیت و احدیت (یگانگی و یکتایی) و بخش ناپذیری و عدم پذیرش حلول و اتحاد دلالت دارد، چنان که پی بردید حلول و اتحاد موجب تعدد و ترکیب و تقسیم واجب الوجود می شوند و وحدت نیز به اتحاد برمی گردد.

۲ - خدای متعال فرموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۱ او مانندی ندارد﴾ بنا به فرض حلول و اتحاد، لازم می آید که ذات مقدس خداوند با سایر اشیاء مساوی و در أعراض و اجسام، نظیر آنها باشد.

۳ - نیز فرموده است: ﴿وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ﴾^۲ از کنه ذاتش آگاهی ندارند﴾ بنابراین، در

۱. سوری، آیه ۱۱.

۲. طه، آیه ۱۱۰.

صورت حلول و اتحاد، قطعاً می‌توان بر آن آگاهی یافت.

۴ - آن جا که فرموده ﴿لَا تَدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ﴾^۱ دیدگان او را نمی‌بینند ولی او دیدگان را می‌بیند بدین ترتیب، تردیدی نیست در صورت حلول و اتحاد، خداوند با چشم، قابل دیدن است.

۵ - خدای متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾^۲ هرگز مرا نخواهی دید و مشخص است که موسی علیه السلام، جسم شریف خویش و بدن دیگر پیامبران، عارفان زمان خود و دیگر افراد را مشاهده کرده است. بنابراین، یا هیچ یک از آنان قابل رؤیت و عارف به خدا نبوده‌اند و یا حلول و اتحاد باطل است. مورد نخست، قطعاً محال بوده و روشن است. بدین ترتیب، اعتقاد به حلول و اتحاد که مقصود ماست، لزوماً محکوم به بطلان است.

۶ - خدای متعال فرموده است: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۳ بدان که معبودی غیر از خدا وجود ندارد و نیز فرموده است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۴ خدایی که غیر از او معبودی وجود ندارد و دیگر آیاتی از این دست که بر یگانگی و منحصر بودن در قادر یکتا دلالت دارد و تقریب آن همان گونه که قبلاً یادآوری شد به ویژه در آیاتی که همراه با وصف وحدت و یگانگی آمده نظیر این فرموده است: ﴿وَمَا أَمْرًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۵ آنان دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او وجود ندارد بپرستند و نیز ﴿فَالْهَيْكَمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۶ خدای شما معبودی یکتا و یگانه است و آیاتی از این دست.

۷ - آیات شریفه فراوانی که بر ردّ مشرکان و کسانی که به دو یا سه معبود قائل بوده‌اند، دلالت دارد. از این آیات یکتایی و یگانگی خدا و نفی حلول و اتحادی که یهود و نصارا مدّعی آنند، استفاده می‌شود.

۸ - آیات بسیاری که دلالت دارد تنها خداوند، مردم را آفرید بر محال بودن اتحاد خالق و مخلوق تصریح دارد.

۱. انعام، آیه ۱۰۳.

۲. اعراف، آیه ۱۴۳.

۳. محمد، آیه ۱۹.

۴. آل عمران، آیه ۲۰.

۵. توبه، آیه ۳۱.

۶. حج، آیه ۳۴.

۹ - این دسته از آیات، سخن کسانی را که برای خدا شریک قائل شده و یا مدعی معبودی غیر از او بوده‌اند، مردود می‌داند مانند آیه شریفه ﴿إِلهٌ مَعَ إِلَهِ﴾^۱ آیا معبود دیگری با خداست؟ و ﴿هَلْ خَالِقُ غَيْرِ اللَّهِ﴾^۲ آیا آفریدگاری غیر از خدا وجود دارد؟ و ﴿أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ﴾^۳ ام نحن الخالقون،^۴ آیا شما آن را آفریده‌اید یا ما آفریدگار هستیم؟ و دیگر آیاتی که استناد به آن‌ها برای اهل دقت روشن است.

۱۰ - آیات شریفه‌ای که بر نکوهش مردم دلالت دارد و به آنان نسبت نقص و ضعف می‌دهد نظیر آیه شریفه: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾^۵ انسان، ضعیف آفریده شده، و ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَىٰ خُسْرًا﴾^۶ به راستی انسان‌ها همه در زیانند و دیگر آیاتی که تقریب آن‌ها گذشت.

۱۱ - آیاتی که بر عموم قدرت و علم الهی دلالت دارد مانند آیه شریفه: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۷ به راستی خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست و ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۸ به راستی خداوند بر هر چیزی آگاه است و ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^۹ به راستی خداوند بر همه غیب‌ها آگاهی دارد و آیاتی از این دست. بنابراین، در صورت قائل بودن به حلول و اتحاد، یا خداوند (نعوذ بالله) جاهل و ناتوان می‌شود و یا عارف در عموم قدرت و علم و دانش الهی، با خدا مساوی تلقی می‌گردد و هر دو باطل‌اند، بدین سان اعتقاد به حلول و اتحاد نیز محکوم به بطلان است.

۱۲ - آیاتی که مرگ و خواب را برای خداوند محال می‌داند نظیر آیه شریفه: ﴿الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾^{۱۰} خدای زنده‌ای که هیچ گاه نمی‌میرد و نیز ﴿لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^{۱۱} هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد و آیاتی از این قبیل، در صورتی که مرگ و خواب برای عارفان حتمی و در مورد خداوند، قطعاً محال است.

۱. نمل، آیه ۶۰.

۲. فاطر، آیه ۳.

۳. واقعه، آیه ۵۹.

۴. نساء، آیه ۲۸.

۵. عصر، آیه ۲.

۶. بقره، آیه ۱۰۶.

۷. عنکبوت، آیه ۶۲.

۸. توبه، آیه ۷۸.

۹. فرقان، آیه ۵۸.

۱۰. بقره، آیه ۲۵۶.

فصل سوم: دلالت روایات

در این فصل به بیان احادیث و اخبار بسیار زیادی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده و دلالت بر بطلان اعتقاد یاد شده (حلول و اتحاد) دارد، خواهیم پرداخت. این روایات، موارد عقلی را نیز مورد تأیید قرار می‌دهد و دلالت دارد که اعتقاد معصومین علیهم السلام کاملاً مخالف اعتقادات صوفیه است که در این خصوص تنها به دوازده روایت بسنده می‌کنیم:

۱ - کلینی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرد ملحدی از آن حضرت پرسید: خدا چگونه و کجاست؟ امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «وېلک ان الذی ذهب الیه غلط، هو این الاین بلا این و کیف الکیف بلا کیف، فلا يعرف بالکیفویة و لا بالانیویة و لا پدرک بحاسة و لا یقاس بشیئی؛^۱ وای بر تو! این راه که تو رفته‌ای اشتباه است. خداوند خود مکان ایجاد کرد بی آن که برای او مکانی باشد و چگونگی را چگونگی قرار داد بی آن که برای او چگونگی باشد، بنابراین، خدا به چگونگی و مکان گرفتن شناخته نمی‌شود و به هیچ حسی درک نمی‌گردد و با چیزی سنجیده نمی‌شود»

۲ - نیز کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت در احتجاج خود بر فردی ملحد که از او پرسید خدای عزوجل کیست؟ فرمود: «هو شئی لا کالاشیاء، لاجسم و لا صورة و لا یحس و لا یدرک بالحواس الخمس، لا تدرک الاوهام و لا تنقصه الدهور و لا تغیره الأزمان؛ خدا نیز چیزی است، ولی نه نظیر اشیاء، نه جسم است و نه صورت، نه حس می‌شود و نه قابل لمس است و با حواس پنجگانه درک نمی‌شود، و هم و خیال، او را در نمی‌یابد و گذشت زمان از او نمی‌کاهد و مرور روزگاران او را دستخوش تغییر نمی‌سازد» تا این که فرمود:

«والتشبه صفة المخلوق الظاهر التركيب، فلم یکن یتد من اثبات الصانع لوجود المصنوعین و ان صانعهم غیرهم و لیس مثلهم اذ کان مثلهم شبهاً فی ظاهر التركيب و التألیف و فیما یجری علیهم من حدوثهم بعد ان لم یکنوا و من تنقلهم من صغر الی کبر و سواد الی بیاض و من حال الی حال و من شبهه بغيره فقد اثبت به صفة المخلوقین المصنوعین الذین لا یتحققون الربوبیة؛^۲ تشبیه، صفت آفریده‌هاست که اجزایش به هم پیوستگی و هماهنگی

۱. کافی ج ۱ ص ۱۷۸، چاپ غفاری.

۲. همان، ج ۱ ص ۸۲.

آشکاری دارد. بنابراین، برای وجود آفریدگان ناگزیر باید وجود آفریننده‌ای را اثبات نمود و آفریدگارشان غیر آن‌هاست، زیرا هر چیزی مانند آن‌ها باشد در ترکیب ظاهری و به هم پیوستگی به آن‌ها شباهت دارد، نیز در بودن و نبودن و در انتقال از کودکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از حالتی به حالت دیگر، نظیر آن‌هاست. بدین ترتیب، کسی که خدا را به غیر او تشبیه کند در واقع وی را به صفت آفریده‌هایی که سزاوار ربوبیت و خدایی نیستند، توصیف کرده است.^۱

۳ - کلینی از عبدالرحمان بن ابونجران روایت کرده که از ابوجعفر علیه السلام در مورد توحید پرسش نمود، حضرت در پاسخ فرمود: «أَتَوْقُم شَيْئاً؟ فَقَالَ: نَعَمْ؛ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ، فَمَا وَقَعَ وَهَمُّكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْئٍ فَهُوَ بِخِلَافِهِ لَا يَشْبَهُهُ شَيْئٌ وَلَا تَدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، أَلَمَّا يَتَوَقَّمُ شَيْئٌ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ؟^۱ آیا چیزی در وَهْم و خیالت آمد؟ عرض کرد: آری، فرمود نه به عقل قابل درک است و نه محدود است، هر چه را در وَهْم و خیال می‌پرورانی، او بر خلاف آن است، چیزی شبیه او نیست و وَهْم و خیال، توان درک او را ندارد، تنها چیزی که در عقل نگنجد و محدود نباشد، در تصور آید».

۴ - نیز از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که از آن بزرگوار پرسیده شد: چگونه خدایت را

شناختی؟

حضرت در پاسخ فرمود: «بِمَا عَرَفْنِي نَفْسَهُ، قِيلَ وَكَيْفَ عَرَفَكَ نَفْسَهُ؟ قَالَ: لَا يَشْبَهُ صُورَةً وَلَا يَحِثُّ بِالْحَوَاسِ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِيبٌ لِي بَعْدَهُ، بَعِيدٌ لِي فَوْقَ كُلِّ شَيْئٍ وَلَا يُقَالُ: شَيْئٌ فَوْقَهُ، أَمَامَ كُلِّ شَيْئٍ. وَلَا يُقَالُ: لَهُ أَمَامَ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْئٍ دَاخِلٌ فِي شَيْئٍ وَخَارِجٌ مِنْ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْئٍ خَارِجٍ مِنْ شَيْئٍ سَبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ»^۲ به آن چه خویشتن را برایم شناساند. عرض شد: چگونه خداوند خود را به تو شناساند؟ فرمود: به صورتی شباهت ندارد، با حواس قابل درک نیست، با مردم مقایسه نمی‌شود، در عین دوری‌اش نزدیک است و در نزدیکی‌اش دور، فراتر از هر چیزی است و گفته نمی‌شود چیزی فراتر از اوست. جلوتر از همه چیز است و نمی‌توان گفت: جلو دارد، داخل در اشیاء است ولی نه مانند چیزی که داخل در چیز دیگر باشد و خارج از اشیاء است ولی نه نظیر چیزی که

۱. کافی، ج ۱، ص ۷۸، چاپ صفاری.

۲. همان، ج ۱، ص ۸۶. روش مؤلف محترم در بیشتر تألیفاتش بریدن بخشی از روایات و بیان مطلب مورد نیاز است که در این باب نیز چنین کرده است.

خارج از چیزی باشد، منزّه است خدایی که دارای این صفات است و غیر او از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نیست».

در مباحث آنی به خواست خدا مواردی که دلالت دارد مقصود در این جا از دخول مثبت، دخول مجازی و از خروج، خروج حقیقی است، خواهد آمد.

۵ - کلینی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فردی از آن حضرت پرسید: مرا در مورد پروردگارت که چه زمانی وجود داشته، آگاه ساز؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «و یلک، انما یقال لشیئی لم یکن متی کان، انّ رهی تبارک و تعالی کان و لم یزل حیّاً بلا کیف و لا کان له این و لا کان فی شیئی و لا کان علی شیئی و لا یشبه شیئاً مذکوراً و لا له حدّ و لا یعرف شیئی یشبهه، انشأ ما شاء حین شاء بمشیئته لا یحدّ و لا یبغض و لا یفنی و لا تغشاه الأوهام و لا تنزل الشبهات و لا یحار من شیئی و لا تنزل به الأحداث و لا تأخذه سنة و لا نوم»^۱ وای بر تو! به چیزی که در زمانی وجود نداشته می‌گویند، گئی بوده است ولی پروردگار من تبارک و تعالی همیشه بوده و همواره زنده است بدون چگونگی، مکانی ندارد، در چیزی نیست و بر چیزی قرار ندارد، به وسیله شباهت به چیزی شناخته نشود، آن چه را خواست به محض آن که خواست، به مشیئت خود پدید آورد، نه محدود است و نه دارای اجزاء و پروردگارم فانی نمی‌گردد در پرده اوهام قرار نمی‌گیرد و شباهت بر او فرود نمی‌آید و سرگردان نمی‌شود. حوادث و رخدادها بر او وارد نخواهد شد و او را خواب سبک و سنگین در نمی‌ریابد».

۶ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مردی با وی مکاتبه نمود و در مورد کسانی که خدا را به شکل و ترسیم وصف کرده‌اند، پرسش نمود: حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: «تعالی الله الذی لیس کمثلہ شیئی عتّا یصفه الواصفون، المشبهون الله بخلقه؛ خدایی که چیزی مانند او نیست با عظمت‌تر از وصف توصیف کنندگان است که او را به آفریدگانش تشبیه نمایند».

تا این که فرمود: «فأنف عن الله البطلان والتشبهه فلانفی و لا تشبیه»^۲ بطلان و تشبیه را از خدا نفی کن، نه نفی صفات وی بنما و نه او را تشبیه کن».

۷ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «انّ الله عظیم، رفیع لا یقدر العباد علی صفته و لا یوصف به کیف و لا این و لا حیث إلی أن قال: فالله تعالی، داخل فی کل مکان و خارج

۱. کافی ج ۱، ص ۸۸.

۲. همان ج ۱، ص ۱۰۰.

من کل شیئی لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار^۱ خداوند بزرگ است و بلند مرتبه، بندگان از توصیفش عاجز و درمانده‌اند و او را به چگونگی و کجایی و کدام سویی، نمی‌توان توصیف کرد... تا این که فرمود: خدای متعال در همه جا هست اما از هر چیزی خارج است، دیدگان او را نبیند ولی او دیدگان را می‌بیند.

۸- نیز از امام باقر (ع) روایت کرده که عمرو بن عبید در مورد فرموده خدای متعال ﴿وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ﴾^۲ هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می‌کند از آن حضرت پرسید: منظور از این خشم و غضب چیست؟

حضرت فرمود: «هو العقاب یا عمرو اِنَّهُ مَنْ زَعَمَ انَّ اللهَ قد زال من شِئْنِی الِی شِئْنِی فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةً مَخْلُوقٍ وَ انَّ اللهَ تَعَالٰی لَا یَسْتَفْزَهُ شِئْنِی فَبَقِیْرُهُ»^۳ ای عمرو منظور از آن کیفر است، کسی که گمان کند خدا از حالی به حال دیگر درآمده در حقیقت او را به صفت آفریدگان توصیف کرده است و خدای تعالی را چیزی به حرکت نمی‌آورد تا تغییرش دهد.

۹- کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «ما من شِئْنِی الا یَبِیدُ او یَتَغَیَّرُ او یدخله التَّغْیِیرُ و الزوال و ینتقل من لون الی لون و من هیئة الی هیئة و من صفة الی صفة و من زیادة الی نقصان و من نقصان الی زیادة اِلَّا رب العالمین، فانه لم یزل و لا یزال بحالة واحدة، هو الاول قبل کل شِئْنِی و هو الآخر علی ما لم یزل و لا یختلف علیه الصفات و الأسماء کما تختلف علی غیره مثل الإنسان الذی یکون مرّة تراباً و مرّة لحماً و دماً و مرّة رفاتاً و رمیماً فتبدّل علیه الأسماء و الصفات و الله تعالی بخلاف ذلک»^۴ هر چیزی به نابودی گراید و دگرگون شود و یا دگرگونی از خارج به او راه یابد و یا رنگ و شکل و صفتش تغییر یابد و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی گراید جز پروردگار جهانیان، زیرا تنها اوست که همیشه به یک حالت بوده، وی اول است و پیش از هر چیز و آخر است برای همیشه، صفات و نام‌های گوناگون بر او وارد نشود چنان که بر غیر او وارد شود مانند انسان که گاهی خاک، گاهی گوشت و خون و گاهی استخوان پوسیده است و نام‌ها و صفات و عناوین گوناگونی بر آن وارد می‌شود و خدای عزوجل بر خلاف آن است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. طه، آیه ۸۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. همان.

۱۰ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ان الله لا يقع عليه الحدوث و لا يحول من حال الى حال»^۱ بر خداوند رویداد واقع نمی‌شود و از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌یابد.

۱۱ - نیز روایتی را از ابوابراهیم علیه السلام نقل کرده که فرمود: «و اما قول من الواصفين من انه ينزل تبارك و تعالی، فانما يقول ذلك من ينسبه الى نقص او زیادة، فاحذروا فی صفاته من ان تقفوا له علی حد تحدونه به من نقص او زیادة او تحریک او تحرک او زوال او استئزال او نهوض او قعود فان الله جل و عز عن صفة الواصفين»^۲ سخن وصف کنندگانی که می‌گویند: خدای تبارک و تعالی فرود می‌آید، مقرون به صحت نیست، این سخن را کسی می‌گوید که خدا را به کاهش و افزونی، نسبت دهد. بهره‌زید از این که راجع به صفات خدا در حد معینی بایستید و او را به کاهش یا افزونی یا تحریک یا تحرک یا انتقال و جابجایی یا فرود آمدن یا برخاستن یا نشستن، محدود کنید. خدا از توصیف و ستایش ستاینده‌گان، برتر است.

۱۲ - هم چنین از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در احتجاج خود بر ابوقرّه، فرمود: «یا ابا قرّة! کیف تجتری أن تصف ربك بالتغییر من حال الى حال و انه یجری علیه ما یجری علی المخلوقین، سبحانه و تعالی لم یزل مع الزائلین و لم یتغیر مع المتغیرین و لم یتبدل مع المتبدلین»^۳ ای ابوقرّه! چگونه به خود جرأت می‌دهی پروردگارت را به تغییر از حالی به حال دیگر، توصیف کنی و بگویی که آن چه بر آفریدگانش جاری است بر او جاری گردد، خدای تعالی منزّه است و هیچ گاه با زایل شدنی‌ها زایل نشده و از بین نرفته و با تغییر کنندگان دستخوش تغییر نشده و با تبدل شدگان، تغییر و تبدل نیافته است.

فصل چهارم: روایات اهل بیت

در این فصل به بیان برخی از روایات اهل بیت عصمت و طهارت که در آن‌ها بر اعتقاد به حلول و اتحاد، خط بطلان کشیده شده، خواهیم پرداخت و به روایاتی که می‌توان در جهت بطلان و فساد این اعتقاد، بدان‌ها استدلال نمود، اشاره‌ای گذرا داشته و در این خصوص دوازده روایت را یاد آور می‌شویم:

۱. کافی ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۳۲.

۱- کلینی علیه السلام در ضمن حدیثی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لو کان کما یقولنه المشبهة لم يعرف الخالق عن المخلوق و لا المنشیء من المنشأ لکنه المنشیء، فرقی بین من جسمه و صور و انشاء، اذ کان لایشبهه شیئی و لایشبهه هر شیئاً؛ اگر خداوند آن گونه باشد که مشبهه می‌گویند، نه خالق از مخلوق شناخته می‌شود و نه آفریننده از آفریده شده تمیز داده می‌شود، ولی اوست آفریننده، میان کسی که جسم و صورتش داده و ایجادش نموده، تفاوت قائل شده است، زیرا چیزی مانند او نیست و او نیز مانند چیزی نباشد تا این که فرمود:

«و اما الباطن، فلیس علی معنی الاستبطان للأشیاء بأن یغور فیها ولکن ذلک منه علی معنی استبطانه للأشیاء علماً و حفظاً و تدبیراً کقول القائل أبطنته ای خبئته و علمت مکتوم امره (سوره - خ) و الباطن مثلاً: الغایب فی الشئی المستتر، فقد جمعنا الاسم و اختلف المعنی؛ باطن بودن خدا به معنای درون چیزها بودن، نیست بلکه به این معناست که علم و نگهداری و تدبیرش به درون اشیاء راه دارد چنان که کسی گوید: «أبطنته» یعنی به خوبی آگاه شدم و به راز نهانش پی بردم و باطن در میان ما کسی است که در چیزی نهان و پوشیده گشته، بنابراین در نام شریکیم و معنا مختلف است»

۲- وی هم چنین از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ان الله خلق من خلقه و خلقه خلق منه و کل ما وقع علیه اسم شیئی فهو مخلوق ما خلا الله عزوجل»^۱ ذات خدا از مخلوقش جدا و آفریده‌اش از ذات وی جداست و هر چه نام (چیز) بر آن صادق باشد جز خدا، همه مخلوق و آفریده‌اند جز خدای عزوجل»

۳- روایت دیگری را نظیر این روایت از آن حضرت روایت کرده که امام علیه السلام در آن افزوده است: «والله خالق کل شیئی»^۲ خداوند آفریننده همه چیز است».

۴- کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت در مورد آیه شریفه «قل هو الله احد» پرسش شد، حضرت فرمود: «نسبة الله الى خلقه احداً صمداً ازلیّاً صمدیّاً لا ظل له یمسکه و هو یمسک الاشیاء بأظلفتها، عارف بالمجهول، معروف عند کل جاهل، فردانیّاً لا خلقه فیه و لا هو فی خلقه، غیر محسوس و لا مجسوس، لا تدركه الأبصار، علا فـقرب و دنا فبعد، لا تحویه

۱. کافی ج ۱، ص ۸۱۹، ۸۲۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۸۲-۸۳.

۳. همان، ج ۱، ص ۸۲-۸۳.

ارضیه و لا تقبله سماواته؛^۱ نسبت خدا به آفریدگانش این است که یکتا و بی نیاز است، جاودانی بوده و آفریدگان نیازمند او هستند از سایه‌ای که او را نگاهدارد برخوردار نیست و او اشیاء را با سایه‌هایشان نگاه می‌دارد، مجهول می‌شناسد و نزد هر جاهلی معروف است، یکتاست، نه آفریده‌اش در او باشد و نه او در مخلوقش، محسوس نبوده و قابل لمس نیست، دیدگان درکش نکنند، برتر است تا آن جا که نزدیک است و نزدیک است تا آن جا که دور است، زمین‌اش او را فرا نگیرد و آسمان‌هایش حامل او نگردد».

۵- نیز از هشام بن حکم، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت در احتجاج خود بر یکی از ملحدان که از امام پرسید، آیا خدا نیز دارای خرسندی و خشم است؟ فرمود: «نعم ولكن ليس ذلك على ما يوجد من المخلوقين وذلك ان الرضا حال تدخل عليه فتغیره (فتنقله - خ) من حال الى حال، لأن المخلوق اجوف معتمل مركب للأشیاء، فيه مدخل و خالقنا لا مدخل للأشیاء فيه، لأنه واحد و أحدی الذات و أحدی المعنی، فرضا ثوابه و سخطه عقابه، من غیر شینی يتداخله فیهیجه و ينقله من حال الى حال لأن ذلك من صفة المخلوقين العاجزين المحتاجين»^۲ آری، ولی خشم و خشنودی خدا طبق آن چه در آفریده‌هایش پدیدار می‌شود، نیست. زیرا خرسندی حالتی است که بر انسان وارد و عارض می‌شود و او را از حالتی به حالتی دیگر تغییر می‌دهد، زیرا مخلوق، ثهی آفریده شده و به هم آمیخته است. هر چیزی در او راه ورودی دارد ولی در آفریننده ما راه ورودی برای اشیاء نیست، زیرا او یکتاست، ذاتش یگانه و صفتش یگانه است. بنابراین، خرسندی او پاداش وی و خشمش کیفر او تلقی می‌شود بی آن که چیزی در او تأثیر کند و او را برانگیزاند و از حالتی به حالت دیگر درآورد چرا که این تغییر و دگرگونی‌ها، از صفات و ویژگی‌های آفریدگان ناتوان و نیازمند است».

۶- هم چنین از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «من زعم ان الله من شینی او فی شینی او علی شینی فقد كفر» آن کس که مدعی شود خداوند از چیزی به وجود آمده و در چیزی موجود است و بر چیزی قرار دارد، در حقیقت کفر ورزیده است. راوی می‌گوید: عرض کردم: آن را برایم تشریح نما، فرمود: «أعنی بالعواية من الشنی له أو بامساك له، او من شینی سبقه»^۳ منظورم این است که از چیزی به وجود نیامده و چیزی او را نگاه نداشته و

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. والی ج ۱ ص ۹۰.

چیزی قبل از او وجود نداشته است^۱

همان گونه که ملاحظه می کنید این روایت بر کفر کسانی که معتقد به حلول اند، تصریح دارد.

۷- در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل کرده حضرت فرمود: «من زعم ان الله من شئ فقد جعله محدثاً و من زعم انه فی شئ فقد جعله محصوراً و من زعم انه علی شئ فقد جعله محمولاً»^۲ آن کس که مدعی شود خداوند از چیزی به وجود آمده او را ایجاد شده تلقی کرده و کسی که ادعا کند خدا در چیزی قرار دارد، او را محدود ساخته است و آن کس که مدعی شود خداوند بر چیزی قرار دارد، او را قابل حمل به شمار آورده است^۳

۸- نیز روایتی را از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد این فرموده خدای متعال: ﴿و نفخت فيه من روحي﴾ و از روح خود در آن دمیدم پرسیدم: این دمیدن چگونه متصور است؟ امام علیه السلام فرمود: «ان الروح متحرك كالريح و انما سمی روحاً لانه اشتق اسمه من الريح و انما اخرج على لفظ الريح لان الارواح مجانسة للريح و انما اضاف الى اسمه (نفس - خ) لانه اصطفاه على سائر الارواح كما قال: لبیت من البيوت بیتی و لرسول من الرسل خللی و اشباه ذلك و كل ذلك مخلوق مصنوع محدث مربوب مدبر»^۴ روح مانند باد، متحرک است و به این دلیل روح نامیده شده که نامش از ریح (باد) اشتقاق یافته و چون ارواح، همجنس باد هستند روح را از لفظ ریح جدا ساخت و آن را به خود نسبت داد زیرا آن را بر سایر ارواح برگزید چنان که نسبت به یک خانه از میان همه خانه ها فرموده خانه من (کعبه) و نسبت به یکی از پیامبران فرموده است خلیل و نظایر آن و همه این ها آفریده و ساخته شده و پدید آمده و پروریده تحت تدبیر او هستند^۵.

۹- هم چنین بخشی از خطبه امیر مؤمنان علیه السلام را روایت کرده که حضرت در آن فرموده است:

«الحمد لله الواحد الأحد المتفرد الذی لا من شئنی کان ولا من شئنی خلق، ما کان قدرة بان بها من الاشياء و بانت الاشياء منه؛ ستایش خدایی را سزااست که یگانه و بکتا و تنهاست او که از چیزی نیست و آفرینشش از چیزی نبوده است تنها با قدرتی آفریده که به سبب آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا گشته است» تا این که فرمود:

۱. والی ج ۱ ص ۹۰.

۲. کافی ج ۱ ص ۱۳۳.

«و خدا لا شیاء کُلّها عند خلقه ابانۀ لها من شبهه و ابانۀ له من شبهها، لم يحلل فیها فیقال هو فیها کائن و لم یأ عنها فیقال: هو منها باین، لکنه سبحانه احاط بهما علمه و اتقنها صنعه و احاط بها حفظه (و احصاها حفظه - مخم) لم تعزب عنه خفیّات غیوب الهواء و لا غوامض مکنون ظلم الدجی و لا ما فی السموات العلی الی الارضین السفلی، لكل شیئی منها حافظ و رقیب و کل شیئی منها بشیئی محیط و المحيط بما احاط منها، الواحد الأحد، الصمد الذی لا تغیره صروف الزمان و لا یتکاده صنع شیئی کان؛^۱ همه چیز را به هنگام آفرینش محدود ساخت تا از همانندی آن‌ها جدا باشد. درون چیزها نشده تا بتوان گفت: در آن‌ها جای دارد و از آن‌ها دور نگشته تا بتوان گفت: از آن‌ها بیگانه است ولی علم خدای سبحان همه چیز را فرا گرفته است و صنعتش آن‌ها را استوار ساخته و یادش آن‌ها را شماره کرده است، نهان‌های هوای ناپیدا و پوشیده‌های تاریکی شب و آن چه در آسمان‌های بالا و زمین‌های پایین است از او نهان نیست. برای هر چیزی از جانب او نگاهبانی گمارده شده و هر چیزی از آن بر چیز دیگر احاطه دارد و آن کس که بر همه احاطه کنندگان احاطه دارد خدای یکتا و بی‌نیازی است و گردش زمان او را دگرگون نسازد و ساختن هیچ چیز او را خسته و درمانده نکند»

۱۰ - کلینی از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیده شد: آیا پروردگار خویش را دیده‌ای؟ امام علیه السلام در پاسخ وی سخنانی طولانی ایراد کرد از جمله فرمود:

«لم تره العیون بمشاهدة الأبصار ولكن رآته القلوب بحقایق الايمان قبل كل شیئی و لا یقال: شیئی قبله و بعد كل شیئی و لا یقال له: بعد فی الاشياء کُلّها غیر متمازج بها ولا باین منها. ظاهر لا بتأویل المباشرة، متجلّ لا باستهلال رؤیة، نأی لا بمسافة، قریب لا بمداناة، لا تحویه الاماکن و لا تغطیه الاوقات؛^۲ دیدگان، او را به نگاه چشم ندیده‌اند ولی دل‌ها او را با ایمان حقیقی دریافته‌اند، پیش از همه چیز است، بدون پیشی چیز دیگری بر او، بعد از همه چیز است بی‌آن که او را بعد گویند، در همه چیز است بدون آمیختگی با آن‌ها و نه بر کناری از آن‌ها، ظاهر است نه به معنای متجلّی و جلوه‌گر است بی‌آن که نیازی به دیدنش باشد، دور است بدون بُعد مسافت، نزدیک است بدون همجواری، اماکن، او را در خود نگنجانند و اوقات وی را در برنگیرند».

۱. کافی ج ۱ ص ۱۲۴.

۲. همان، ج ۱ ص ۱۲۸.

۱۱ - از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که حضرت در ضمن خطبه‌ای فرمود:

«الدال على وجوده بخلقه و بحدوث خلقه على ازاله و باشتباههم على أن لا شبه له، لا تشمله المشاعر و لا تحجبه الحجب، الشاهد لا بمساسة و الباطن لا باجتنان و الظاهر البائن لا بتراخي مسافة، فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عدّه و من قال أين: فقد غيابه و من قال غلام: فقد أخلى منه و من قال فيم: فقد ضلّته»^۱ به وسیله خلقتش بر وجود خود رهنمون گشت و به حادث بودن آفریده‌هایش بر ازلی بودن خویش و به مانند بودن آن‌ها بر بی‌مانندی خود دلالت دارد... درک و احساس، او را فرا نگیرد و پرده‌ها او را نپوشاند، حاضر است بدون تماس جسمی، نهان است نه در پوشش. ظاهر است و جدا، نه به معنای دوری مسافت، هر که خدا را توصیف کند، او را محدود ساخته و آن که محدودش نماید وی را به شماره آورده و هر کس گوید: کجاست؟ نهایی برایش قائل شده و آن که گوید: روی چیست؟ جایی را از او تهی دانسته و هر که گوید: در چیست؟ او را گنجانیده است.»

۱۲ - نیز سخنی را از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که حضرت در آن می‌فرماید:

«لم يتقدمه زمان و لا يتأخّره زيادة و لا نقصان و لا يوصف بأين و لا يسم و لا يسمكان الذي نأى من الخلق فلا شيء كمثل المتعالي على الخلق لا يتابعه و لا ملازمة منه لهم و المشاهد لجميع الأماكن بلا انتقال منه إليها لا تلمسه لامة و لا تحته حاسة»^۲ خدایی که زمانی از او جلوتر نبوده و دستخوش افزونی و کاهش نگردد و کجا و چرا درباره‌اش گفته نشود، نه مکانی دارد که از مردم دور باشد و نه چیزی مانند اوست، از آفریدگانش برتر است نه به دوری و بدون تماس با آن‌ها، بر همه جا غلبه جسته بی‌آن که به سوی آن‌ها انتقال یابد، هیچ لمس‌کننده‌ای او را لمس نکرده و هیچ حسی درکش ننموده است.»

فصل پنجم: مفاسد حلول و اتحاد

در این فصل به بیان مفاسد زشت و ناپسند و لوازم تنفرانگیز اعتقاد فاسد و مسلک باطل حلول و اتحاد خواهیم پرداخت که بطلان آن‌ها دلیل بر بطلان ملزومات آن است چنان که در جای خود ثابت شده در این جا به بیان برخی از آن‌ها پرداخته و دوازده مورد از این مفاسد را یاد آور می‌شویم:

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۴۱ - ۱۴۲.

۱ - بسیاری از صوفیان، بلکه بیشتر آن‌ها ادعای خدایگانی کرده‌اند و جمعی از سران و بزرگان آنان نظیر حسین بن منصور حلاج آن گونه که گذشت و در مباحث آینده نیز خواهد آمد، چنین ادعایی کرده‌اند. از جمله با یزید بسطامی که می‌گوید: «لیس فی جہتی الا اللہ» در خرقه من کسی غیر خدا نیست» و می‌گوید: «سبحانی، سبحانی ما اعظم شأنی، من منزہ ام، من منزہ ام تا چه پایه مقام و منزلتم والا است» و قبلاً عباراتی از علما و دانشمندان در این خصوص یاد آوری شد و در نکوهش صوفیان به خواست خدا به مقدار کافی اقامه دلیل خواهیم نمود و در احادیث باب دوم، روایاتی که دال بر عدم جواز تأویل و توجیه سخنان صوفیان آمده بود، بیان گردید.

۲ - بیشتر اهل تصوف مدعی کشف و آگاهی از غیب و تساوی با اهل عصمت و طهارتند بلکه ادعای فراتر از آن رتبه را نموده‌اند که به خواست خدا شرح و بیان آن و دلایل ابطالش خواهد آمد.

۳ - صوفیان مدعی‌اند که به هنگام کشف، تکالیف از آن‌ها ساقط می‌شود و به خواست خدا تحقیق و بررسی این موضوع و دلایل ابطالش بیان خواهد شد.

۴ - در صورت قائل شدن به کشف، لازم می‌آید که خالق و مخلوق و عابد و معبود و فاعل و فعل یا مفعول همه متحد و یکسان باشند و عقل و مجرد با هیچ یک از این امور سازگار نیست.

۵ - در صورت قائل شدن به کشف، نه تنها وجوب امر به معروف و نهی از منکر برداشته می‌شود بلکه جایز نخواهند بود، زیرا در این صورت احتمال می‌رود هر یک از افراد، خدا را بشناسد و با او متحد گردد، بنابراین، جایز نیست او را امر و نهی کرد و بدو اعتراض نمود.

۶ - با قائل شدن به کشف، وجوب جهاد نیز برداشته می‌شود به ویژه جهاد با کسانی که اظهار خداشناسی نمایند.

۷ - در صورت کشف، نبوت و امامت محکوم به بطلان‌اند زیرا بدین دلیل که پیامبر و امام برترین عارفانند، نه تنها احتمال حلول و اتحاد در نبوت و امامت رجحان دارد بلکه منعین است، در صورتی که اجتماع نبوت و امامت و خدایگانی، قطعاً محال است.

۸ - با وجود کشف، لعن و نفرین هیچ کس جایز نیست گر چه هرگونه گناهی را آشکارا مرتکب شود، زیرا احتمال اتحاد وجود دارد، بنابراین، تکلیف از او ساقط می‌شود.

با این که در کتاب و سنت به طور عموم و مخصوص، موارد زیادی از لعن و نفرین، وارد شده است.

۹- در صورت کشف، امکان صادر شدن کارهای زشت و ناپسند و تبهکاری و جور و ستم و کفر، از ناحیه خدا وجود دارد و خداوند، با عظمت تر از آن است که چنین اموری انجام دهد، زیرا عارف، به سرحد عصمت نمی رسد و عصمت را در اتحاد شرط ندانسته اند.

۱۰- به جهت احتمال اتحاد یاد شده، امکان جاری کردن حدّ بر کسی وجود نداشته و محال است حکم به فسق کسی صورت گیرد.

۱۱- در صورت کشف، اطاعت از عارف بر همه حتی بر پیامبر و امام واجب است و اطاعت از پیامبر و امام بر هیچ یک از عارفان واجب نیست.

۱۲- خدایگانی امری اکتسابی است که می توان آن را به دست آورد چنان که معرفت و کمال آن نیز، چنین است و همه لوازم قطعاً باطل بوده و ملزوم نیز محکوم به بطلان است.

فصل ششم: جسم دانستن خدا مرکز حقیقت کچهر بر علوم حسدی

از موضوعات گذشته و دیگر مطالب به خوبی دریافتید که لازمه اعتقادات صوفی گری در این باب، قائل شدن به جسم بودن خدای متعال و صورت و تشبیه و جبر و موضوعاتی فراتر از آن است. بنابراین، تمام موضوعاتی که دلالت بر بطلان این اعتقادات فاسد دارد، در این جا نیز برای دست ردّ نهادن بر سینه آنها، کارآیی دارد. بدین ترتیب، از آن جا که دلایل یاد شده روشن بوده و نقل برخی از آنها به درازا می کشد و از موضوع بحث این رساله خارج می شویم، تنها به اشاره ای گذرا بر آنها بسنده می کنیم.

فصل هفتم: اجماع بر فساد این مسلک

پیش تر با سخنان علما و دانشمندان در ردّ صوفیه و مردود دانستن مسلک آنها و اجماع و اتفاق بر فساد و بطلان آن با دلایل عقلی و نقلی آشنا شدید که در ردّ آنان کافی به نظر می رسد و به خواست خدا در این زمینه، تحقیق و بررسی بیشتری انجام خواهد شد.

فصل هشتم: توجیه عبادات

در این فصل به بیان وجوب تأویل سخنانی که در ظاهر حاکی از حلول و اتحاد است، خواهیم پرداخت و از مطالب گذشته برمی آید که چنین تأویلی متعین است و در این جا به دوازده مورد که موجب تأویل می شود، اشاره می کنیم:

۱ - در صورتی که چنین سخنانی تأویل شود با دلیل عقلی و قطعی مخالفت خواهد داشت، چنانکه قبلاً گذشت.

۲ - چنان که قبلاً آشنا شدید، با قرآن کریم مخالفت دارد.

۳ - چنان که یادآوری گشت چنین تأویلی با سنت نبوی، مخالفت دارد.

۴ - تأویل با سخنان معصومین علیهم السلام آن گونه که قبلاً گذشت مخالف است.

۵ - چنان که در جای خود ثابت شد، تأویل با اجماع مخالفت دارد

۶ - لزوماً مفاسد زیادی را در پی خواهد داشت.

۷ - لازم می آید در موارد متعددی اجتماع دو نقیض صورت گیرد چنان که قبلاً به خوبی روشن شد.

۸ - دلایل آن، نسبت به فراوانی دلایل مخالف آن، که در گذشته به بیان آن‌ها پرداختیم، بسیار اندک است.

۹ - آن دلیل، نسبت به قوت دلایل مخالف از حیث سند و دلالت، که به خوبی روشن است، ضعیف است.

۱۰ - تأویل با مجموعه‌ای از قواعد اهل سنت موافق و با اعتقادات شیعه هیچ گونه همخوانی ندارد.

۱۱ - الفاظ یاد شده را محال است بتوان بر حقایق آن حمل کرد زیرا در این صورت حمل اقل بر حقیقت و حمل اکثر بر مجاز لازم می آید.

۱۲ - سخنان یاد شده تأویل پذیرند و دلایل مخالف آن به هیچ وجه تأویل پذیر نیستند زیرا ادله عقلی و صریح دلایل نقلی، از جمله دلایل مخالف به شمار می آیند. والله أعلم. اکنون که با مطالب فوق آشنا شدید، توجه داشته باشید کسی که به کتاب‌های صوفیان نگاهی بیفکند و یا با آن‌ها کاملاً معاشرت داشته باشد به خوبی پی خواهد برد که سخنان آن‌ها دلالت بر اعتقاد به حلول و اتحاد و وحدت وجود دارد. امروزه برخی از آن‌ها از

عملکرد علمای دین شکفت زده می‌شوند که چگونه به تأویل حدیث می‌پردازند ولی سخنان صوفیان را تأویل نمی‌کنند که این پندار و نظیر آن ناشی از عدم آگاهی آنان به قوانین دین الهی است.

زیرا تأویل در جایی انجام می‌پذیرد که از نظر شرع خلاف آن ثابت شود و به جهت قوت دلایل مخالف، اراده ظاهر آن سخن، محال به نظر برسد و سخنان صوفیان هیچ‌گاه به پایه سخنان معصومین علیهم‌السلام نخواهد رسید. بنابراین، به اعتبار قواعد دین واجب است آن سخن را بر ظاهر و برگزیده آن به اقتضای فسق و کفر و یا اقرار به ایمان و کفر و ارتدادش، حمل نمود چنان که در هر سخنی این گونه است و به سخنانی که در آن‌ها مدعی تأویل اند، احتیاطی نمی‌شود.

در حدیث چهارم باب دوم با دلایل عدم جواز تأویل سخنان صوفیان آشنا شدید. به نقل از جمعی صوفی آورده‌اند که: آنان به هنگام قرائت آیه شریفه: «إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُ وَإِنَّا كُنَّا نَسْتَعِينُ» پیر طریقت و استاد خود که علومشان را از او فرا می‌گیرند، در ذهن حاضر می‌کنند. بنابراین، تأویل نظیر این سخن و سخن محی الدین عربی که می‌گوید: ابوبکر را بر عرش الهی بالاتر از همه پیامبران دیده است، چگونه امکان دارد؟ و یا یک شیعه چگونه می‌تواند این سخن را تأویل کند؟

کدام مخالف، قائل به چنین سخنی است تا بتوان آن را حمل بر تفسیه نمود؟ و چه ضرورتی به تأویل آن وجود دارد؟ در سخنان بایزید بسطامی نیز به مواردی اشاره شد و به خواست خدا سخنان غزالی و دیگران را در این خصوص، بیان خواهیم داشت.

فصل نهم: چگونگی توجیه

در این فصل به نحو فشرده به موارد ذیل اشاره می‌کنیم. کسانی که با ترکیبات زبان عربی سروکار داشته باشند به جهت مجازها و استعارات و کنایات و مهالغات فراوان این زبان، انجام تأویل، برایشان کاری ساده است و اگر کسی از این طریق نیز قادر بر تأویل نباشد کافی است به گونه‌ای دیگر اجمالاً به تأویل بپردازد. یعنی آگاهی داشته باشد این قبیل شبهات، امور یقینی را تصدیق می‌کنند و هرگونه مطلبی از این دست، محکوم به

بطلان بوده و یا از تأویل و توجیهی برخوردار است و پا برجایی این دلیل در جایی دیگر ثابت شده است و یادآوری آن به این دلیل بود که به هنگام وجود شبهات و عجز و ناتوانی از حل آن‌ها، بدان نیاز مبرم وجود خواهد داشت و ما آن را از جنبه احتیاط و پشتوانه بیان کردیم و گرنه پس از بیان مطالب گذشته و آینده، فرض ناتوانی و عجز در این جا بسیار بعید، بلکه محال به نظر می‌رسد.

فصل دهم: روایات جواز تأویل

در این فصل به بیان آن دسته از روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌پردازیم که تأویل و توجیه سخنان اندکی را که در ظاهر، حاکی از حلول و اتحادند، روا می‌داند. در این زمینه روایات زیادی از آن بزرگوران نقل شده که به بیان برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت تا مشخص شود اهل بیت علیهم‌السلام این موارد را با کتابة و اشاره و تصریح و برهان و استدلال بیان و به جهت وجود معارض، تأویل نموده‌اند، هم چنین هر سخن و لفظی را که به ظاهر تغییر و دگرگون شدن از حالی به حال دیگر را در مورد خدای سبحان روا می‌داند، تأویل کرده‌اند که بخشی از آن موارد در گذشته بیان شد و دوازده مورد دیگر را در این جا یادآور خواهیم شد.

۱ - کلینی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که در تأویل آیه شریفه ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انتقمنا منهم﴾^۱ آن گاه که ما را به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم^۲ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْسِفُ كَأْسَفَنَا وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَيَجْعَلُ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لَأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَلَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ وَلَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ وَقَدْ قَالَ: «مَنْ أَهَانَ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمَحَارَبَةِ وَدَعَانِي إِلَيْهَا»

و قال: ﴿مَنْ يَطْعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ﴾^۳ و قال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۴ فكل ذلك على ما ذكرت لك وهكذا الرضا والغضب وغيرهما من سائر الأشياء مما يشاكل ذلك ولو كان يصل إلى الله الأسف والضجر وهو الذي خلقهما و

۱. زخرف، آیه ۵۵

۲. نساء، آیه ۷۹

۳. فتح، آیه ۸۰

آنشاهما لجاز أن يقال: إن الخالق يبيد يوماً ما، لأنه إذا دخله الغضب و الضجر، دخله التغير و إذا دخله التغير لم تؤمن عليه الابداء ثم لم يعرف المكوّن من المكوّن و لا القادر من المقدور عليه و لا الخالق من المخلوق، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً؛^۱ خدای عزوجل مانند ما افسوس نمی خورد ولی برای خود، دوستانی آفریده که آن‌ها افسوس خورند و خشنود گردند. آنان آفریدگان و پروریدگانند و خداوند خشنودی آن‌ها را خشنودی خود و خشم آنان را خشم خویش قرار داده است زیرا آن‌ها را مبلغان خود و دلالت کنندگان به سوی خویش مقرر داشته است به همین دلیل به آن مقام و جایگاه دست یافته‌اند. معنای آیه این نیست که افسوس، دامن خدای متعال را بگیرد چنان که دامگیر مخلوق می‌شود بلکه معنای آن چنان است که در این باره گفته است: «هر که به یکی از دوستان من اهانت کند به پیکار من آمده و مرا به مبارزه فرا خوانده است.» و فرمود: «آن کس که از پیامبر اطاعت کند در حقیقت خدا را اطاعت کرده است» و فرمود: «کسانی که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت تنها با خدا بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آن‌هاست» تمام این عبارات و نظایر آن‌ها معنایش همان است که برایست گفتم و خشنودی و خشم و غیر این دو از صفات دیگر نیز همین گونه است، اگر قرار باشد افسوس و دلتنگی در خداوند راه یابد در صورتی که او خالق و پدید آورنده آن‌هاست می‌توان گفت: روزی خدای آفریننده، نابود می‌گردد زیرا اگر خشم و دلتنگی بر او وارد شود، دگرگونی عارضش شود و چون دگرگونی بر او عارض شود از نابودی ایمن نیست افزون بر آن، در این صورت میان پدید آورنده و پدید آمده و میان قادر توانا و آن چه تحت قدرت او است و میان آفریننده و آفریده، تفاوتی نخواهد بود، خدا از چنین گفتاری بسیار برتر است.^۲

۲ - هم چنین روایتی را از زراره، از ابوجعفر علیه السلام در مورد فرموده خدای عزوجل: ﴿و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون﴾ در حق ما ستم روا داشتند بلکه بر خویش ستم کردند» روایت کرده که حضرت پاسخ داد: «إن الله تعالى أعظم و أعزّ و أجلّ و أمتع من أن يظلم و لكّنه خلطنا بنفسه فجعل ظلمنا ظلمه و ولايتنا و لايتة حيث يقول: ﴿انما وليكم الله﴾ رسولہ و الذین آمنوا؛ ولی و صاحب اختیار شما تنها خدا و رسول او و مؤمنان‌اند» یعنی ائمه علیهم السلام، و فرمود: ﴿و ما ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون﴾^۳

تردید نیست آن جا که فرمود: ما را با خویشتن درآمیخت، به نحو مجاز عنوان شده تا از جنبه بزرگداشت و احترام در حکم، با یکدیگر مساوی باشند.

۳- نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت در پاسخ به پرسشی در مورد روحی که در حضرت آدم دمیده شد و در این آیه شریفه: «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» آن گاه که اندام او را بیاراستم از روح خود در آن دمیدم، آمده چگونه روحی است؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «هذه روح مخلوقة و الروح التي في عيسى مخلوقة»^۱ این روح و روحی که در حضرت عیسی دمیده شد، آفریده شده خدا است.

۴- هم چنین از آن بزرگوار روایت کرده که در پاسخ به پرسشی پیرامون این فرموده خدا «و روح منه» فرمود: «هي روح مخلوقة خلقها الله في آدم و عيسى عليهما السلام»^۲ این روحی است آفریده شده که خداوند آن را در حضرت آدم و حضرت عیسی علیهما السلام آفریده.

۵- نیز روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در مورد فرموده خدا: «و نفخت فيه من رُوحِي» فرمود:

«انما اضافہ الی نفسه لانه اصطفاه علی سایر الارواح كما قال: لبیت من البیوت بیتی و لرسول من الرسل خلیلی و أشباه ذلك و كل ذلك مخلوق مصنوع مریوب محدث مدبر»^۳ خداوند آن را به خویشتن اضافه نمود زیرا آن را بر سایر ارواح برگزید چنان که به خانه‌ای از خانه‌ها (کعبه) فرمود: خانه‌ام و به فرستاده‌ای از فرستادگان فرمود: دوستم و نظیر این‌ها که همه آفریده و پدید و پروریده ایجادگری مدبرانند.

۶- روایت دیگری را از ابو ابراهیم علیه السلام روایت کرده که فرمود: جمعی نزد او مدعی شدند که خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، وی اظهار داشت:

«ان الله لا ينزل ولا يحتاج الى النزول و انما منظره في القرب و البعد سواء و لم يبعد منه قريب و لم يقرب منه بعيد و لم يحتاج الى شئ بل يحتاج اليه و هو ذو الطول، لا اله الا هو العزيز الحكيم و اما قول الراصفين انه ينزل تبارك و تعالی الى سماء الدنيا فانما يقول ذلك من

۱. حجر، آیه ۳۹.

۲. کافی ج ۱، ص ۱۲۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۲۲.

بنسبه الی نقص او زیاده و کل متحرک محتاج الی من یحرک که^۱ خداوند فرود نمی آید و نیازی به فرود آمدن ندارد، دیدگاه او نسبت به نزدیک و دور برابر است، هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری به او نزدیک نگشته است وی به چیزی نیاز ندارد بلکه همه نیازمند او هستند وی عطا کننده است و شایسته پرستشی جز او نیست و عزیز و حکیم است، و سخن وصف کنندگانی که می گویند: خدا فرود می آید، مقرون به صحت نیست، این سخن را کسی می گوید که خدا را به کاهش و فزونی نسبت می دهد و هر متحرکی نیاز به محرک و وسیله حرکت دارد»

۷ - نیز کلینی از ابو ابراهیم علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«لا أقول أنه قائم فإزله عن مكانه ولا أخذه بمكان يكون فيه ولا أخذه أن يتحرك في شيء من الأركان والجوارح ولا أخذه بلفظ شق فم ولكن كما قال الله تبارك وتعالى: ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ بمشيئة من غير تردد في نفس^۲ این که می گویم خدا قائم است به این معنا نیست که او را از مکانش جدا سازم و یا به مکان معینی که در آن باشد محدود سازم و به حرکت اعضاء و جوارح، منحصر کنم و به تلفظ از شکاف دهان محدود سازم ولی چنان می گویم که خدا هرگاه فرموده باشد: «باش» می شود تنها اراده می کند بی آن که تفکر وجود یابد».

۸ - هم چنین از امام رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت در پاسخ کسانی که روایت کرده اند خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می آید فرمود: «لئن الله المحزنین للكلم عن مواضعه والله ما قال رسول الله صلی الله علیه و آله كذلك، انما قال: ان الله ينزل ملكاً الى السماء الدنيا^۳ خداوند کسانی که سخنان را از جایگاهش منحرف می سازند مورد لعن خویش قرار دهد. به خدا سوگند! از رسول خدا چنین سخنی صادر نشده بلکه آن حضرت فرمود: خداوند فرشته ای را به آسمان دنیا فرو می فرستد»

۹ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده در مورد فرموده خدای سبحان «ما یكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم» هیچ گاه سه تن با یکدیگر راز و نجوانمی کنند مگر این که خداوند چهارمین آن هاست» فرمود:

«هو واحد أحدی الذات، باین من خلقه وبذلك وصف نفسه وهو بكل شيء محيط

۱. کافی ج ۱، ص ۱۲۵.

۲. همان.

۳. توحید ص ۱۷۶، چاپ غفاری.

بالإشراف و الإحاطة و القدرة و لا يعزب عنه مثقال ذرة في السموات و لا في الأرض و لا اصغر من ذلك و لا اكبر بالإحاطة و العلم بالذات، لأنّ الأماكن محدودة تحويها حدود أربعة فإذا كان بالذات لزوما الحواصة^۱ او خدای پکتابی است که ذاتش یکی است و با آفریده‌هایش تفاوت دارد و خود را نیز همین گونه وصف فرموده، او با اشراف و احاطه و قدرت، بر هر چیزی احاطه دارد و ذره‌ای از آن چه در آسمان‌ها و زمین می‌گذرد از احاطه و آگاهی او نهان نمی‌ماند. نه به ذات مقدسش زیرا همه مکان‌ها محدود به حدود چهارگانه است و اگر احاطه‌اش به ذات باشد لازمه‌اش محدود بودن است.^۲

۱۰ - نیز از هشام بن حکم روایت کرده که دیصانی در مورد فرموده خدا: ﴿هو الذي في السماء اله﴾^۳ او کسی است که در آسمان معبود است از او پرسش نمود و مدعی شد آیه یاد شده بر سخن وی (خدایان متعدد) دلالت دارد. هشام این مسأله را از امام صادق علیه السلام پرسید. حضرت در پاسخ فرمود:

«هذا كلام زنديق خبيث اذا رجعت اليه قل له: ما اسمك بالكوفة؟ فانه يقول لك: فلان، فقل له: ما اسمك بالبصرة؟ فانه يقول لك: فلان، فقل له: كذلك الله ربنا في السماء اله و في الارض اله و في البحار اله و في القفار اله و في كل مكان اله. قال: اتيت الديصاني فاخبرته و فقل: هذه نقلتها الابل من الحجاز»^۴ این سخن از کافر و ملحد پلیدی سر می‌زند، هرگاه نزد او بازگشتی به او بگو: نام تو در کوفه چیست؟ او می‌گوید: فلانی، به او بگو: در بصره چه نام داری؟ خواهد گفت: فلانی، شما در پاسخ به وی بگو: پروردگار ما نیز همین گونه در آسمان و زمین و دریا و بیابان و در هر جا، خداست. هشام می‌گوید: نزد دیصانی آمدم و همین گونه بدو پاسخ دادم: وی به من گفت: این پاسخ را شتر سواری از حجاز نقل کرده است [کنایه از این که چنین سخنی از معصوم است].

۱۱ - هم چنین از محمد بن مسلم روایت کرده که از ابو جعفر علیه السلام پرسید: روایت می‌کنند که خداوند حضرت آدم علیه السلام را به صورت خود آفرید، منظور چیست؟ حضرت فرمود:

«هي صورة محدثة مخلوقة، اصطفاها الله و اختارها على سائر الصور المختلفة فاضافها

۱. توحید ص ۱۳۱، بحار، ج ۲ ص ۲۲۲.

۲. زخرف، آیه ۸۴.

۳. توحید، ص ۱۳۳.

الی نفسه كما اضاف الكعبة الى نفسه و الروح الى نفسه، فقال: بیستی و نفعی فیہ من روحی^۱؛ صورتی که خداوند آدم را بدان آفرید صورتی به وجود آمده و آفریده شده بود که خدا آن را برگزید و از میان صورت‌های گوناگون انتخاب کرد و آن را نظیر کعبه و روح، به خویش اضافه کرد و فرمود: خانه من (در جایی دیگر فرمود:) و از روحم در آن دمیدم.

۱۲ - این روایت را صدوق به اسناد خود از امام رضا علیه السلام در تأویل این حدیث نقل کرده که فرمود: آنان ابتدای حدیث را نقل نکرده‌اند، ماجرأ بدین گونه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار مردی که فرد دیگری را دشنام می‌داد و بدو می‌گفت: خداوند تو و کسی را که به تو شباهت دارد مورد لعنت خود قرار دهد، گذشت و به او فرمود: «لا تقل هذا لأخیک فان الله خلق آدم علی صورته»^۲ با برادر دینی‌ات چنین سخن مگو زیرا خداوند حضرت آدم علیه السلام را به صورت خود آفریده است.

در تأویل و توجیه این الفاظ، روایاتی یاد آوری شد و به خواست خدا به بیان برخی دیگر نیز خواهیم پرداخت.

فصل یازدهم: توجیه حدیث «من عرف نفسه...»

در این فصل به توجیه و تأویل حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۳ که برخی (برای اثبات مدّعی خود) بدان استناد جسته‌اند، می‌پردازیم.

پوشیده نیست که روایت یاد شده بر مدّعی آقایان تصریح ندارد و از ظاهر آن چنین مطلبی استفاده نمی‌شود و حاکی از حلول و اتحاد نیست... ملاحظه نمی‌کنید وقتی می‌گوییم:

«من عرف الوزير، عرف السلطان؛ کسی که وزیر را شناخت، پادشاه را نیز می‌شناسد» و «من عرف الدلیل، عرف المدلول؛ کسی که به دلیل پی برد، به معنا نیز پی می‌برد». بنابراین، چنین عبارتی نه تنها دلالت بر اتحاد ندارد بلکه دلیل بر مفایرت دارد ولی اکنون برخی از صوفیان به این حدیث متمسک شده‌اند. البته برخی از علما و دانشمندان توجیهاتی برای آن یاد آور شده‌اند و مواردی نیز در ذهن نگارنده خطور کرده که اینک به بیان همه آن‌ها در

۱. توحید، ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۵۲ - ۱۵۳.

۳. مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار ج ۱، ص ۲۰۴.

دوازده مورد، خواهیم پرداخت.

۱ - با شناخت این که نفس، بدن انسان و روح، جسم را به حرکت درمی آورد می توان دریافت که جهان نیز دارای مدبّر بوده و هستی نیز محرّکی دارد. بنابراین، شناخت نفس، دلیل بر شناخت پروردگار است.

۲ - هر کس پی بَرَد که نفس او یکی است و اگر دو تا باشد امکان تعارض و ممانعت میان آن ها وجود دارد، درخواهد یافت که پروردگار، یگانه است و مدبّر جهان یکی است ﴿لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱ اگر در زمین و آسمان معبودانی غیر از خدا وجود داشتند، زمین و آسمان به تباهی کشیده می شدند.

۳ - هر کس پی ببرد که نفس، با اراده خود جسم را به حرکت وامی دارد، پی خواهد برد که جهان ناگزیر باید از حرکت دهنده ای با اختیار برخوردار باشد تا به وجوب کمال آفریننده و یا محال بودن نقص و ناتوانی در وجود او، یقین حاصل شود، تا چه رسد به عدمش.

۴ - آن کس که پی ببرد هیچ حالتی از حالات و حرکات جسد بر نفس پوشیده نمی ماند، پی خواهد برد که در آسمان و زمین کوچکترین ذره ای بر خدای متعال نهان نمی ماند، زیرا ممکن نیست آفریده ها آگاهی داشته باشند ولی آفریدگار آگاه نباشد.

۵ - آن کس که با علم و آگاهی پی ببرد چیزی نزدیک تر از نفس به جسم وجود ندارد پی خواهد برد که خداوند نسبت به آفریدگان همین معنا را دارد.

۶ - آن کس که پی ببرد نفس، پیش از بدن وجود داشته و پس از آن نیز باقی خواهد ماند، پی خواهد برد که پروردگارش پیش از جهان هستی وجود داشته و پس از آن نیز باقی می ماند و همواره بوده و خواهد بود.

۷ - کسی که آگاهی داشته باشد واقعیت ذات وی و حقیقت کبفیت آن قابل درک نیست، پی خواهد برد که جوهر ذات مقدّس خدای متعال به طریق اولی قابل درک نخواهد بود و گویی امر محالی را بر محال دیگر معلق کرده است.

۸ - آن کس که پی ببرد برای نفس وی مکانی وجود ندارد و کجایی بودن برای آن مطرح نیست، پی می برد که پروردگارش از مکان و کجایی بودن، به طریق اولی منزّه است.

۹ - کسی که بداند نفسش، قابل حس و لمس نیست و با عقل و خرد قابل درک نمی‌باشد، پی خواهد برد که پروردگارش نیز از حس و لمس، منزّه است.

۱۰ - آن کس که آگاهی داشته باشد نفس وی با چشم دیده نمی‌شود و در صورت، نقش نمی‌بیند پی می‌برد که پروردگارش با چشم قابل دیدن نیست و در افکار و اندیشه نمی‌گنجد.

۱۱ - هر کس نفس خویش را دارای نقصان ببیند پی خواهد برد که خداوند دارای صفات کمال است زیرا محال است آفریده و آفریده شده هر دو با هم مساوی بوده و آفریده‌ها از وجوب کمال برخوردار باشند.

۱۲ - کسی که آگاهی یابد نفس وی، او را به سمت کارهای ناپسند سوق می‌دهد. ولی با آن به مخالفت برخیزد و به مبارزه‌اش پردازد و به عبادت و انجام کارهای نیک مشغول شود، از شناخت پروردگارش بهره‌مند شده، یعنی پروردگارش را آن گونه که شایسته است، شناخته و آن کس نفس خویش را با این شناخت آشنا سازد و به اقتضای آن عمل نکند، خدای خویش را نشناخته است، این موارد و مواردی که در گذشته یاد آورشدم در ذهن اندک و ناچیزم خطور کرد.

فصل دوازدهم: توجیه حدیث قدسی

در این فصل به تأویل و توجیه حدیث قدسی که صوفیان برای اثبات مدهای خود (حلول و اتحاد و وحدت وجود) بدان تمسک جسته‌اند می‌پردازیم، در آن حدیث آمده است:

«و ما تقرب إلیّ عبدی بشیء أحبّ إلیّ ممّا افترضت علیه وإنّه یتقرب إلیّ بالنوافل حتی أحبه فإذا اجبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یمسّ بها ان دعانی اجبه و ان سألتی اعطیته»^۱ بنده من به چیزی محبوب‌تر از انجام دستوراتی که بر او واجب ساخته‌ام به من نزدیک نمی‌شود، او با انجام نوافله‌ها به من تقرب می‌جوید تا آن که دوستدارش گردم و آن گاه که او را دوست داشتم خود به منزله گوش او هستم که به وسیله آن می‌شنود و چشم او هستم که به وسیله آن می‌بیند و زبان اویم که با

آن سخن می‌گوید و دست او هستم که با آن خطرات را از خود دفع می‌کند، هرگاه مرا بخواند او را اجابت می‌کنم و هرگاه خواسته‌ای از من داشته باشد آن را برآورده خواهم ساخت».

در توجیه حدیث یاد شده باید گفت که: امکان ندارد صوفیان بتوانند این حدیث را بر مدّعی خود، حلول و اتحاد حمل نمایند. زیرا دعا و خواسته و ساقط شدن تکلیف و امتناع اجابت، در موقعیت حلول و اتحاد، معنا ندارد و محال است بلکه در این صورت حالت غیر عارف و حتی کافر به دلیل امکان اجابت دعا، از چنین شخصی مناسب‌تر و بهتر است.

حدیث ذکر شده دارای معانی صحیحی است که هر کس با حقایق سخن عرب و مجازهایی که در قرآن مجید وارد شده، آشنایی داشته باشد، بدان پی می‌برد بلکه هر کس با واژه‌های متعارف زبان عربی آشنا باشد بدین قضیه پی خواهد برد و در خصوص معانی احتمالی این حدیث نیز مواردی را یاد آور می‌شویم:

الف - به گفته یکی از معاصرین: اگر بنده‌ای این کارها را انجام دهد، خداوند او را مشمول لطف و عنایت خود می‌سازد به گونه‌ای که جز به آن چه رضای خدا در آن است، نمی‌نگرد و جز آن چه را خشنودی خدا در آن است، نمی‌شنود و بر زبان نمی‌آورد و انجام نمی‌دهد چنانکه (در عرف جامعه) می‌گویند: من دست و پشت و شمشیر تو هستم و نظیر این جملات که معانی آشکار و رایجی دارند.

ب - معنای حدیث این باشد که اگر بنده‌ای چنین کارهایی انجام دهد، محبوب من است و من نظیر گوش و چشم و زبان و دستش، یار و یاور و پشتیبان اویم این معنا نیز صحیح و به مقصود نزدیک و با مثال قبلی تناسب دارد.

ج - معنای حدیث قدسی این باشد که [خداوند فرموده باشد]: هرگاه او را دوست داشتم او نیز مرا دوست خواهد داشت و اطاعت می‌کند. بنابراین، من نزد او در عزّت و ارج و احترام، به منزله گوش و چشم و زبان و دست او هستم به قول رضی:

و ان لم تکن عندي كسمعي و ناظري فلا نظرت عيني و لا سمعت اذني

یعنی: اگر تو نزد من به منزله گوش و چشم نباشی، چشمم قدرت بینایی و گوشم توان شنوایی ندارد.

د - مقصود از حدیث قدسی این باشد که [خداوند فرمود]: هرگاه بنده‌ای به وسیله

انجام ناپلله‌ها به من تقرّب جوید، او را دوست می‌دارم و موفق می‌گردانم و در این صورت از گوش و چشم و زبان و دست خود یاری نمی‌جوید بلکه از من یاری می‌طلبید و همان گونه که برای کسی حادثه‌ای رخ دهد با قدرت خود و نیرو و اعضای بدنش در دفع آن می‌کوشد، وی نیز متکی به من است و در کارهایش به من رجوع می‌کند و جمله «انّ دعائی اجبتہ...» اگر مرا بخواند او را اجابت خواهم کرده نیز گواه بر همین مطلب است.

ه - منظور از حدیث یاد شده این باشد که من در اثر نزدیکی به بنده‌ام و حضور در نزد وی به منزله گوش و چشم و زبان و دست او هستم. البته نه حضور به معنای حقیقی بلکه مجازی و به معنای آگاهی و احاطه بر او و لطف و عنایت و محبت و مهر و عطوفت فراوان خدا به بندگان. واللہ اعلم.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بطلان کشف

در این باب به بیان ابطال کشف و عدم صحت آن که مورد ادعای صوفیان است خواهیم پرداخت و دوازده دلیل بر این معنا دلالت دارد.

۱ - دلیلی قطعی بر حصول کشف و وجوب دست یابی به آن و مشروعیتش وجود ندارد تا چه رسد به صحت کشف. بنابراین، چگونه رواست بدون دلیل به چنین چیزی جزم و یقین حاصل کنیم؟ ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ بگو اگر راست می‌گویید دلیلتان را ارائه دهید﴾ بلکه می‌توان گفت در این راستا دلیل ظنی نیز وجود ندارد و به فرض اگر شبهه‌ای گمان آور ارائه دهند ﴿فَاِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد﴾ بدین ترتیب، کدام انسان عاقل و خردمند تا چه رسد به مسلمان، به خود جرأت می‌دهد به مجرد ظن و گمان، عبادتی را ثابت کند و به مشروعیت آن حکم نماید و تمام عبادات دین را ساقط کند همه این امور خودسری صرف و بدعت گذاری محض است و ذره‌ای برخاسته از علم و آگاهی و جزم و یقین نیست.

اگر بگویید: خبر دادن به وقوع کشف و خبرهای غیبی و پدید آمدن کرامات به دست این افراد، به حدّ تواتر رسیده است، در پاسخ می‌گوییم:

در چنین جایی تواتر ممنوع است. اگر منظور تان از تواتر، خبر دادن از دست یابی به کشف، همان کشفی است که مثلاً غزالی مدّعی آن شده، سودی بر آن مترتب نیست و اگر مقصود تان خبر دادن از ادعای کشف توسط خود اوست، در این صورت صدق و صحت ادعای او جز با کشف، قابل شناخت نیست و این خود، دور تلقی می‌شود زیرا آن گونه که در جای خود ثابت شده، تواتر در غیر محسوسات، یقین آور نیست به فرضی اگر به تواتر ثابت شود که فردی به برخی امور غیبی خبر داده و همان گونه که خبر داده، اتفاق افتاده است باز هم بر دست یابی به کشف دلالت ندارد زیرا احتمال دارد چنین عملی با حدس و

تخمین یا قیافه‌شناسی یا اطلاع قبلی ... صورت گرفته و بدین وسیله با هوادارانش برای اختراع چنین چیزی همدستان شده باشد و پیش‌گویی یا تسخیر جن و یا آشنایی به دانش اخترشناسی یا با زمل و أسطرلاب یا مطابقت با واقع به گونه‌ای اتفاقی و یا گاهی موافق و گاهی مخالف، انجام پذیرفته باشد. به هر حال با وجود احتمال، استدلال، کارآمد نخواهد بود تا چه رسد به وجود احتمالات فراوانی که حاکی است هر چه را فردی صوفی نقل کرده صرف ادعاست و نیاز به اثبات دارد.

بر فرض که تسلیم شده و پذیرای کشف شویم، آیا وقوع کشف، دلیل بر مشروعیت آن است؟ اگر چنین باشد مشروعیت پیش‌گویی و سحر و جادو و نظیر آن‌ها به طریق اولی ثابت است و به طور کلی از دلایل شرعی، بی‌نیازی حاصل می‌شود و بدین گونه کشف، از چه فضیلت و مزیتی برخوردار خواهد بود؟ که به خواست خدا در بحث بیان اعمال و رفتار فصاحت بار سران صوفی به مواردی که دلیل برگرفته ماست، مواجه خواهید شد.

۲- به فرض اگر کشف حاصل نیز شود، یقین آور نخواهد بود. مگر ملاحظه نکرده‌اید که بسیار اتفاق می‌افتد اموری برای انسان کشف می‌شود ولی پس از آن فساد و بطلانش برای او پدیدار می‌گردد و کسی که ادعای کشف می‌کند و یا برایش مدعی کشف می‌شوند نیز مشخصاً همین گونه محکوم به بطلان است و شاید همه آن موارد یاد شده از همین قبیل بوده و کسی را به سرحد یقین نرساند ولی با فرض این که کشف، تنها گمان آور باشد چگونه بدان جزم و یقین حاصل می‌شود و بدان می‌توان متکی شد؟ با این که جمعی از صوفیان مدعی‌اند نور و وضو را مشاهده کرده و برایشان کشف به وجود می‌آید. در این خصوص ما آن‌ها را آزمودیم تا در مورد جمعی که محصور بودند «حبس بول داشتند» به ما خبر دهند کدام یک از آنان دارای وضو و کدامین بدون وضو هستند، که عجز و ناتوانی آنان پدیدار شد و رسوا گشتند.

۳- بنا به فرض صحت کشف، لازمه‌اش این است که صاحب کشف هیچ‌گاه به خطا و اشتباهی دچار نشود و این همان معنای عصمت است. بنابراین، هر کس مدعی عصمت شد یا برایش عصمت حاصل گشت باید فائل به عصمت وی شد و به ادعای صوفیان برای بیشتر آن‌ها، عصمت حاصل می‌شود و از همین جا سخن کسانی که دست‌یابی به عصمت را امری ممکن و اکتسابی می‌دانند، سخنی بیهوده و محکوم به بطلان است. بنابراین، عصمت، مشخصاً اختصاص به اهل آن دارد و نه تنها از غیر اهل عصمت خطا و اشتباه

جایز بوده، بلکه چنین کارهایی عملاً از آنها سر می‌زنند، بدین ترتیب، اگر صاحبان کشف نیز مانند دیگران مرتکب خطا و اشتباه شوند چگونه باید آن را از راه‌های اختراعی و مورد نهی، به دست آورد و بر آن متکی شد و دلایل شرعی را که در جهت عمل به آنها فرمان داده شده‌ایم، کنار نهیم؟ آیا همهٔ امور یاد شده جز دوری از شرع و بیرون رفتن از دایرهٔ دین، چیز دیگری تلقی می‌شود؟

۴- به فرض صحت کشف، لازمه‌اش غیب دانستن و یا شناخت بسیاری از امور غیبی است. بلکه در این صورت لازم می‌آید مقام و رتبهٔ علم و دانش صاحب کشف برتر از همهٔ انبیاء حتی اشرف پیامبران حضرت محمد ﷺ باشد، زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «ما أعلم ما وراء جداري هذا إلا بوحی یوحی الیّ؛ جز با وحی که به من الهام می‌شود، نمی‌دانم پشت دیوار خانه‌ام چه می‌گذرد»

رسول خدا ﷺ با این سخن به صراحت فرموده که خود، قادر بر کسب آگاهی هیچ یک از امور غیبی و دست یابی به کشف در مورد آنها، نیست و مشخص است که وحی، امری اکتسابی نبوده و پیامبر بدان نیازمند است با این که صوفیان مدعی‌اند با امور اکتسابی و ریاضت کشیدن و کشف، از وحی و علوم دین بی‌نیازند و در جای خود ثابت شده که معصومین ﷺ نه تنها هیچ گاه ادعای آگاهی بر علوم غیبی نکرده بلکه کسانی که چنین عملی را بدانان نسبت داده‌اند، به شدت مورد نکوهش قرار داده‌اند.^۱ به گونه‌ای که امام صادق ﷺ فرمود: «عجباً لمن زعم انّا نعلم الغیب و الله لقد اوردت ان اضرب جاریتی فلانة فهربت، لما علمت فی ائی بیت من بیوت الدار، هی؛^۲ از کسانی که مدعی‌اند ما علم غیب

۱. ائمه علیهم السلام این کار را به جهت تقیه در برابر دشمن انجام می‌دادند چنان که بر اهل فن و کسانی که به اخبار و روایات آشنایی کامل داشته باشند، پوشیده نیست، و از سخن مولف، رضوان الله تعالی علیه در کتاب «الفوائد الطوسیة» یا انگاری به برخی روایات چنین برمی‌آید که علم و دانش ائمه علیهم السلام به غیب، ارادی و التفاتی بوده نه حضوری و این سخن بر خلاف تحقیق و پژوهش دانشمندان بزرگ و پژوهشده ماست، بنابراین، باید اخبار و روایات وارده بر این خصوص را حمل بر تقیه کرد زیرا این دسته از روایات یا بسیاری از آیات قرآن و احادیث متواتر، مخالفت داشته و با مقام و جایگاه امامت و زعامت بزرگ الهی، منافات دارد.

۲. شاید امام صادق ﷺ با این سخن توریه انجام داد تا بدو نسبت خدایگانی داده نشود و مقصودش علم و دانش مستند به عقل و اسبابی ظاهری و یا علمی غیر اکتسابی بود. افزون بر این که احتمال دارد خداوند آن ماجرا را در آن حال، به جهت مصلحتی، بر آن حضرت پوشیده داشته است شیخ انصاری ﷺ در بحث براءت، سخنان شیخ حر عاملی ﷺ را در «معکي الفوائد الطوسیة» مورد اعتراض قرار داده و گفته است:

مسألة، مقدار اطلاعات امام صادق ﷺ از جنبه عموم و خصوص و چگونگی علم وی به امور غیبی که آیا این علم بر اراده و توجه آنان بر خود آن مورد متوقف است یا نیست از اخبار و روایات گوناگون به گونه‌ای اطمینان آور،

می‌دانیم در شکفتن! به خدا سوگند! خواستم کنیزکم را تنبیه کنم و یی فرار کرد و ندانستم در کدام یک از اطاق‌های خانه نهان شده‌است.

ائمہ علیہ السلام خود، اقرار کرده‌اند برخی خبرهایی که از غیب می‌دهند به طریق نقل از پیامبر اکرم ﷺ از جبرئیل علیہ السلام از خدای عزوجل بدانان رسیده است. بنابراین، چگونه ادعا می‌شود که فرد فرد صوفیان در علم و دانش و دیگر امور بر اهل بیت عصمت و طهارت گنجینه‌های علم و دانش و جایگاه فرود آمدن وحی، برتری دارند؟

۵- بر فرض صحت کشف یاد شده و علم و دانش و کراماتی که برای صاحبان کشف مدعی‌اند، لازم می‌آید که بر بسیاری از معجزات پیامبران و ائمہ علیہ السلام خط بطلان کشیده شود و نه تنها در زمینه آوردن معجزات امکان برابری و مساوات آنان با پیامبران و

استفاده نمی‌شود. بنابراین، مناسب‌تر است این مسأله به خود آن بزرگواران صلوات الله و سلاما علیهم اجمعین موکول گردد.

علامه آشتیانی علیہ السلام در حاشیه خود بر رسائل می‌نویسد: ائمہ علیہ السلام از کلیه حوائشی که رخ داده و رخ می‌دهد و رخ خواهد داد، آگاهی دارند و در شبهه موضوعیه حاکم ظاهری مورد سؤال است نه خود شبهه بی آن که میان علم پیامبر و ائمہ علیہ السلام به گونه‌ای که شیخ انصاری علیہ السلام یادآور شد، تفاوتی وجود داشته باشد، زیرا به ادعای وی علم حضوری ائمہ علیہ السلام نسبت به کلیه موضوعات موجود در خارج، از علم غیب ویژه ذات مقدس باری تعالی سرچشمه گرفته است. هر چند به مقتضای آیه شریفه، آنان نیز آگاه به غیب هستند چرا که با جزم و یقین در زمره راسخان در علم و دانش به شمار می‌آیند و یا به گونه‌ای دیگر از مواردی که وی در رسائل بدان اشاره کرده است گرچه در خصوص چگونگی علم و آفرینش پیامبر و ائمہ علیہ السلام همسویی یا کسانی که بر روایات رارده در این باب آگاهی دارند، حق این است که معصومین علیہ السلام به کلیه اموری که رخ داده و رخ می‌دهد و رخ خواهد داد، آگاهی داشته باشند و جز یک نام از نام‌های نیک خدای عزوجل که اختصاص به علم باری تعالی دارد، ذره‌ای از امور، بر پیامبر و ائمہ علیہ السلام پوشیده نمی‌ماند.

این علم و آگاهی خواه بدین سبب که از نور پروردگارشان آفریده شده‌اند بر ایشان به وجود آمده باشد و یا مشیت و اراده و سرچشمه فیض الهی در حق آنان، چنین ویژگی را در وجودشان به ودیعت نهاده است. بدیهی است علم و دانش پیامبران اولوالعزم و فرشتگان مقرب به علم پیامبر و ائمہ علیہ السلام منتهی می‌شود تا چه رسد به علم و دانش کسانی که در همه عوالم پایین‌تر از این رتبه باشند زیرا پیامبر اکرم نخستین شخصیت عالم وجود و عقل کامل و محض و انسان تمام و کامل است و شکفت آور نیست اگر این بزرگواران بر تمام اموری که در کلیه عوالم وجود دارد، آگاهی داشته باشند تا چه رسد به آن چه رخ داده و اتفاق خواهد افتاد که این مضمون در اخبار بسیار زیاد و متواتری وارد شده و اخبار و روایاتی که علم و دانش معصومین علیہ السلام را به گونه‌ای دیگر می‌داند، با مطلب یاد شده منافات ندارد زیرا گاهی حکمت ایجاب می‌کند که بیان مطلب به جهت کوتاهی کردن شخصی مخاطب و یا نقص او و یا جهات دیگر نظیر ترس و بیم و امثال آن، به نحوی غیر از صورت واقعی عنوان شود. افزون بر این، ائمہ علیہ السلام در صورت انجام توریه، به دروغ نیز سخن نگفته‌اند و اگر بیم خارج شدن از چار چوب این حاشیه بلکه از این فن، نمی‌رفت در این زمینه به تفصیل سخن می‌گفتیم. به هر حال توفیق نگارش رساله‌ای جداگانه را در این باب از خدا مسئلت داریم.

انمه علیه السلام وجود داشته باشد بلکه در صحت ادعای پیامبری و امامت آن بزرگواران نیز شک و تردید به وجود آید زیرا دلایل و براهینی که ثابت کننده ادعای آن هاست، برای یکایک مردم، اموری ممکن تلقی شده و به گفته صوفیان با چله نشینی فرد به تنهایی یا مدتی کمتر از آن می توان آن ها را به دست آورد و به آن ها رسید.

بنابراین، با روا بودن این احتمال، چگونه می توان به صحت ادعای پیامبر یا امامی یقین حاصل کرد؟ بطلان لازم قطعی است و ملزوم نیز چنین است. کدام فساد و تباهی در دین از این بالاتر؟ آیا ضرر و زیان سحر و جادو و تردستی و پیش گوئی و امثال آن که حرمتش در دین، مشخص است کمتر از ضرر و زیان این کشف است؟ بدین ترتیب، لزوماً و به طور قطع، چنین کشفی به طریق اولی حرمت شرعی دارد.

۶ - همان گونه که ظاهر است در خبرهایی که صاحبان کشف می دهند، اختلاف بسیار زیادی وجود دارد که نیاز به بیان آن ها نیست.

در غور توجه است که هر یک از صاحبان مسلک های صوفی گری مدعی اند که بر بطلان مسلک مخالفانش، برای وی کشف حاصل شده است. نظیر غزالی که گفته است: با ۱۰ سال ریاضت کشتی و خلوت گزینی و متارکه درس، بطلان مذهب شیعه و مراتب فراوان برتری ابوبکر بر علی علیه السلام برایش کشف شده است. هم چنین شیعیان صوفی مسلک و هر گروهی حتی کفار هند و دیگران نیز، چنین ادعایی کرده اند. بنابراین، مشخص شد که این کشف، پندار و خیالی بیش نبوده و از حقیقتی برخوردار نیست و با صرفاً ادعایی بی پایه و اساس است.

یکی از علمای ما می گوید: من شگفت زده می شوم از کسانی که با وجود اختلافات مسلک هایشان در ظاهر، مدعی چنین مرتبه ای (کشف) می شوند! با این که هر یک از آنان مدعی کشفی اند که تنها با مسلک و مرام و اعتقاد خویش موافقت داشته باشد چنان که غزالی با ادعای وصول و رسیدن به مرتبه کشف، فضیلت و برتری ابوبکر به مراتبی بیش از علی علیه السلام برایش کشف شده است و این معنا برای کسانی که کتاب «احیاء العلوم» وی را مطالعه کرده باشند کاملاً روشن است. اگر گفته شود: آیا لعنت فرستادن بر یزید به عنوان قاتل امام حسین علیه السلام و یا صادر کننده فرمان قتل آن بزرگوار، جایز است یا خیر؟ در پاسخ

می‌گویند: چنین چیزی اصلاً ثابت نشده و جایز نیست یزید را قاتل و یا صادر کننده فرمان قتل، قلمداد کرد تا چه رسد به لعن و نفرین او. بنابراین چنین عمل بزرگی را بدون تحقیق و بررسی نمی‌توان به مسلمانان نسبت داد تا این که می‌گویند... اگر گفته شود: آیا جایز است گفته شود خداوند، قاتل حسین و یا صادر کننده فرمان قتل او را، لعنت کند؟

در پاسخ باید گفت: آن چه صحیح به نظر می‌رسد این است که گفته شود: اگر قاتل امام حسین علیه السلام قبل از توبه مرده است لعنت خدا بر او باد، زیرا احتمال دارد بعد از توبه مرده باشد و نظیر این را درباره حجاج^۱ نیز آورده. بنابراین، کدام ناصبی و دشمن اهل بیت به این پایه از دشمنی و کینه توزی رسیده است؟ به خواست خدا تحقیق و بررسی بیشتری در این زمینه ارائه خواهد شد.

۷- آن چه را صوفیان از آن خبر می‌دهند، خلاف آن فراوان ظاهر شده است و کرامات و دلایل و براهینی که بر ولایت خود ابراز می‌کنند، مردود و محکوم به بطلان است چنان که از گفته‌های بزرگان و سران آن‌ها به خوبی روشن است تا چه رسد به هواداران آن‌ها که به خواست خدا به بیان برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت. بنابراین، مشخص شده ادعای کشف آقاییان، محکوم به بطلان و مردود است.

۸- از کسانی که مدعی کشف‌اند خواسته شود به وسیله کشف تنها یک مسأله از مسائل مشکل معروف بین علما و دانشمندان و یا اخبار و احادیث و یا کاری نظیر آن را به تحقیق و بررسی بپردازند بی‌آن که از شخص معینی نام برده شود آن گاه ملاحظه خواهید کرد که عجز و ناتوانی‌اش آشکار و ادعایش به طور یقین محکوم به بطلان است و قطعاً قادر بر تحقیق و بررسی کوچکترین مسأله‌ای نخواهد بود. بنابراین، عدم صحت کشف آشکار گشته و سود و بهره قابل اعتنایی بر آن ثابت نشده است.

۹- ضرورت دین، گواه بر بطلان کشف است. بدین معنا که کشف، در دین و آئین اسلام از حجیتی برخوردار نبوده و اتکاء بر آن روا نیست و نباید در انجام هیچ یک از احکام دین، بدان توجه داشت زیرا میان این کشف و میان وهم و خیال و پندارهای پست و وسوسه‌های شیطانی و خواب‌های آشفته‌ای که فرد بدون مشاهده و اندیشه در خواب می‌بیند تفاوتی نمی‌توان قائل شد. با این که اهل کشف خود، به عدم حجیت آن‌ها اعتراف

۱. در نسخه چاپی نزد مادر مورد حجاج مطلبی یافت نشد بلکه گفته است: نفرین انسان‌ها نیز نزدیک به لعن است حتی نفرین بر ستمگران، مثلاً اگر در حق فردی ستم پیشه بگرید: خدا او را به بیماری مبتلا کند. جمله‌ای نگویده است.

و اقرار می‌کنند. بنابراین، حتی به فرض جایز بودن کشف، هیچ گونه مزیت و سود و بهره قابل اعتنایی برای آن‌ها باقی نمی‌ماند. با این که در روایات و احادیث در خصوص عدم جواز اخذ علم و دانش از غیر پیامبر و امام علیه السلام، از مرز تواتر فراتر رفته و طریق دریافت علوم، منحصر به آن بزرگواران است. به هر حال، احادیثی که بدان اشاره شد در کتاب شریف اصول کافی «کتاب العقل» و «کتاب الحجة» و «کتاب العلم» و دیگر ابواب وجود دارد و بیان تمام روایاتی که به آن‌ها اشاره‌ای گذرا داشتیم در این جا نمی‌گنجد.

۱۰ - نظیر این کشف بلکه فراتر و بزرگتر از آن برای کفار و جن زده‌گان حاصل می‌شود. بنابراین، چه فضیلتی در کشف است و اهل کشف از چه مزیتی برخوردارند؟ در مورد کفار هند و دیگران همه جا رایج است که نظیر این کشف برایشان حاصل می‌شود بلکه هم اینان و امثالشان اختراع کننده این ریاضت‌ها بوده‌اند ولی در دین، چنین چیزی وارد نشده است.

مانند این کشف در موارد بسیاری برای جن زده‌گان کشف می‌شود چنان که این امر از آنان مشاهده شده و از خبرهای غیبی که می‌دهند و موافق درمی‌آید، نیز شنیده شده است بدین ترتیب، آن جا که کفر و جنون با هم در آمیزند، کدام فضیلت را می‌توان یافت؟ ولی [متأسفانه] این قضیه برای بیشتر آنان قابل درک نیست. البته بعید به نظر نمی‌رسد که شیاطین و اجنه برایشان ظاهر شوند و به برخی از آن چه می‌دانند، با آنان سخن بگویند زیرا شیطان و جنیان نزد اهل تسخیر و ریاضت، گرد می‌آیند و به شکل انسان ظاهر می‌شوند چنان که شیاطین به درون بت‌ها وارد می‌شدند و بت پرستان را از هر چه می‌پرسیدند آگاه می‌ساختند و این کار به مراتب فراتر از موضوعی است که صوفیان مدعی آن‌اند.

بنابراین، چگونه می‌توان به کارهایی از این قبیل اطمینان و اعتماد حاصل کرد؟ در زمان‌های نه چندان دور از مردی حکایت شده که اشیائی از این قبیل بلکه بسیار روشن‌تر از آن چه را صوفیان ادعا می‌کنند، آشکار می‌ساخته است و سپس مشخص شده او با شیطانی در ارتباط بوده که وی را از آن امور آگاه می‌ساخته و خبرها و نامه‌ها و پاسخ‌ها را از مسافت‌های دو ماه راه، در یک روز برای وی می‌رسانده و آن مرد نیز برای آن شیطان سجده به جا می‌آورده است.

موضوع یاد شده را پسر این فرد پس از مرگ پدر خود از او نقل کرده و بعید نیست که هر چند با خوردن برخی ادویه برایشان تغییر و دگرگونی مزاجی حاصل گشته که به این

قبیل امور دست یافته باشند.

۱۱ - حاصل شدن کشف به ادعای صوفیان یکی از بزرگترین وظائف دین بلکه سرآمد همه آن‌هاست. اگر چنین باشد لازمه‌اش این است که شرع، بدان فرمان داده باشد و از طریق علم و آگاهی و قطع و یقین و فرمان به علل و اسباب و مقدمات و یا مشروعیّت آن به ما رسیده باشد تا چه رسد به وجوب و فرمان به انجام آن.

بنابراین، به چه دلیل در احادیث و اخبار، ذکر و یادی از این مطلب بلکه نامی از آن به میان نیامده است؟ بدین سان، مشخص می‌شود که چنین موضوعی شرعاً از ریشه و اساسی برخوردار نیست.

۱۲ - آن گونه که صوفیان قائل اند، با حصول کشف، همه تکالیف از انسان ساقط می‌شوند در صورتی که لازم، باطل و ملزوم نیز محکوم به بطلان است و ملازمه روشن است چون خود، بدان اعتراف و اقرار کرده و مدّعی آن شده‌اند و بطلان لازم با این که بی نیاز از بیان است، قطعی و احتیاج به برهان و استدلال ندارد و به خواست خدا آن را یاد آور خواهیم شد. والله المستعان.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

باب پنجم

حصول کشف و اسقاط تکلیف

در این باب بر اعتقادات صوفیان که در صورت دست یابی به کشف مورد ادعای خود، تکالیف را ساقط می‌دانند، خط بطلان خواهیم کشید. صوفیان به این اعتقاد تصریح کرده و علما و دانشمندان با صراحت این اعتقاد را به صوفیان نسبت داده و بسیاری از آنان را آشکار ساخته‌اند.

از جمله علامه در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» آن را یاد آور شده که به خواست خدای متعال عین عبارت وی و دیگر عبارات، در مبحث نکوهش سران آنها، خواهد آمد. بدین ترتیب، دوازده دلیل بر بطلان اعتقاد یاد شده آنان دلالت دارد.

۱ - دلیلی قطعی و ظنی بر این معنا ابراز نشده. بنابراین، چگونه جایز است واجبات را ترک و محرمات را بدون دلیل، حلال شمرد؟^۱

۲ - خدای متعال فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ من جن و انسان را فقط برای پرستشم آفریدم. بنا به گفته صوفیان، تنها شناخت، کافی است بلکه با عبادت و پرستش منافات دارد و به ادعای آنان این دو، قابل جمع نیستند و این خود، بر تناقض و مخالفت با قرآن تصریح دارد و حکمی برخلاف دستورات الهی تلقی می‌شود «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» آنان که طبق دستوراتی که خدا فرو فرستاده حکم نکنند، کافر به شمار می‌آیند.

۳ - دستورات فراوانی در کتاب و سنت در این خصوص وارد شده نظیر: ﴿اقِمْ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ نماز بپا دارید و زکات بپردازید و از خدا و رسول او فرمان برید و خدای خویش را پرستش نمایید و به انجام کار

۱. ذاریات، آیه ۵۵.

۲. مجادله، آیه ۱۳.

نیک همت گمارید

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ^۱... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحَافِظُونَ^۲﴾ آنان که همواره نماز بها می‌دارند و آنها که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَبْهَتَ الْيَقِينُ^۳﴾ خدای خویش را تا دم مرگ، پرستش نما ﴿زَبَرَ بِرَّكُمْ﴾ حتی در بیماری که به رحلتش انجامید همواره خدا را عبادت و پرستش می‌نمود و آیات فراوانی از قرآن در این زمینه از جنبه عموم و اطلاق بر این معنا دلالت دارند و در آیه اخیر به صراحت پایان تکلیف را بر مرگ، معلق ساخته و در مخالفت با این موضوع نیز دلیلی ثابت نشده است.

۴ - روایات فراوان و متفاوتی از معصومین علیهم‌السلام رسیده که بر وجوب تمسک به دین و استمرار آن تا لحظه مرگ، دلالت دارد و حلال محمد تا قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است.^۴ روایات و احادیث یاد شده با وجود کثرت شان عموماً و خصوصاً بر این معنا تصریح دارند و اهل دقت هیچ گونه تردیدی در آنها نمی‌یابند.

۵ - شیعیان بلکه تمام مسلمانان، بر پای بندی به دین، اتفاق نظر و اجماع دارند و داخل بودن معصومین علیهم‌السلام در این اجماع به خوبی روشن است همان گونه که از مذهب آنها و تواتر احادیث و روایاتشان به خوبی قابل درک است.

۶ - ضرورت مذهب، بلکه ضرورت دین حاکی از همین معناست. بنابراین، تمسک و پای بندی به واجبات از روشن ترین و بدیهی ترین ضروریات دین است و هیچ مسلمان و غیر مسلمانی تردیدی به خود راه نمی‌دهد که این موضوع از دستورات مکتب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

۷ - این عبادات و تکالیف گاهی با قطع و یقین ثابت می‌شوند که در این صورت جز با یقین دیگر، نمی‌توان از آنها دست برداشت چنان که به طرق متعددی از آن بزرگواران رسیده است که فرموده‌اند: «لَا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالْشَكِّ أَبَدًا» هیچ گاه یقین خود را با تردید بر هم مزن «بَلِ الْقَضَىٰ بَيِّنٌ آخِرًا» بلکه با یقین دیگر این کار را انجام ده چه این که در تهذیب^۵ و

۱. معارج، آیه ۲۲.

۲. مؤمنون، آیه ۲.

۳. حج، آیه ۹۹.

۴. کالی ج ۱، ص ۸۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۸.

دیگر کتب وارد شده است.

۸ - پایه‌های این اعتقاد ناپسند و فاسد و مسلک زشت و باطل، بر کشف و وصولی که خود، آن را اختراع کرده و حلول و اتحادی که خود، مدعی آن شده‌اند، بنا گشته و این معنا برای هر کس که آشنایی به راه و رسم آنان دارد، روشن است بنابراین، به فساد اصل که پی بردید، فساد فرع نیز برایتان آشکار گشت.

۹ - آن چه از حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام معلوم و مشخص است آن بزرگواران در مدت عمر شریف خود حتی در بیماری که به رحلتشان انجامید، برانجام عبادات و طاعات خویش، مراقبت داشتند. بنابراین، به گفته صوفیان لازم می‌آید که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به مقام کشفی که صوفیان مدعی آنند، نرسیده باشند و گرنه به عقیده اینان انجام عبادات بر آنان واجب و جایز نبود. با این که به ضرورت مذهب شیعه، هر یک از پیامبر و امام علیهم السلام در علم و آگاهی و شناخت خدا، از تمام جن و انس برتر و کامل ترند و مقدم داشتن فرد نادان بر شخص آگاه را زشت و ناپسند می‌دانند تا چه رسد به فردی که در فضیلت، از همه برتر است. لازمه دیدگاه صوفیانی که خود را منسوب به شیعه می‌پندارند این است که پیامبر و ائمه علیهم السلام همواره در اوج کشف و وصول باشند و همیشه عبادات بر آنان حرام باشد و گرنه لازم می‌آمد برخی از رعیت آن‌ها، گاهی بر خود آن بزرگواران، برتری داشته باشند که چنین چیزی محال است و صرفاً با این فرض که آنان حتی یکی از عبادات را انجام دهند، در بطلان کشف و عدم سقوط تکالیف، کفایت می‌کند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «لو کشف العطاء ما ازددت یقیناً»^۱ اگر پرده‌ها نیز کنار رود، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود، با این که آن حضرت در انجام عبادات فوق العاده کوشا بود تا آن جا که در حال عبادت به فیض شهادت نائل گشت و این موضوع خود، دلیلی روشن بر گفته ماست و همان گونه که ملاحظه می‌کنید فرموده امیر مؤمنان علیه السلام دلیل بر ممنوعیت کشف، است زیرا به اتفاق همه، حرف «لَوْ» در جمله امام علیه السلام برای امتناع آمده است.

۱۰ - با قطع و یقین ثابت شده که آیین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ناسخ دیگر ادیان است و پس از آن بزرگوار هیچ پیامبری و پس از دین و آیین وی، دینی نخواهد آمد و چیزی آن را نسخ نمی‌کند لازمه این موضوع، استمرار این آیین الهی نسبت به اهل ایمان است. بنابراین، اگر

کسی مدعی شود در دنیا، قلم از کسی برداشته شده (یعنی گناهی برایش نوشته نمی‌شود) باید آن را ثابت کند با این که رسول اکرم ﷺ فرمود: «رفع القلم عن ثلثه، عن الصبی حتی یتبلغ و عن المریض حتی یرأ و عن المجنون حتی یفیک»^۱ قلم از سه گروه برداشته شده است، کودک تا به سن بلوغ برسد، بیمار تا بهبودی حاصل نماید و دیوانه تا هشیار شود» بدین ترتیب، حدیث یاد شده با مواردی که در آن ذکر شده، بر برداشته شدن قلم از صوفیان، دلالت ندارد.

۱۱ - در انجام احکام شرع باید تمسک به استصحاب نمود مگر این که خلاف آن ثابت شود و این اصل از دیدگاه اصولی‌ها و اخباری‌ها هر دو، حجت است چنان که صاحب کتاب «فوائد المدنیة» آن را به اثبات رسانده است. بنابراین، از قدیم تاکنون عمل به استصحاب امری اجماعی و اتفاقی بوده است.

۱۲ - در این صورت لازم می‌آید که همه تکالیف اگر بدون شناخت انجام پذیرد، بیهوده و باطل باشد که لازم باطل بوده و ملزوم نیز محکوم به بطلان خواهد بود، بیان ملازمه این است که عبادت و پرستش قبل از شناخت، ممتنع و باطل است و پس از شناخت، اگر ایمان به پایه وصول نرسید، باید به واسطه وصول آن را از میان برداشت و اگر ایمان حاصل نشد، عبادات همه باطل و فاسدند. و لزوماً باید ایمان را با کشف و وصول از میان برداشت، زیرا ضرورت دین و کشف در شناخت، با یکدیگر قابل جمع نیستند. از این رو، همه تکالیف تنها با شناخت، انجام‌پذیر است و چنین چیزی قطعاً باطل است. والله أعلم.

توجیه حدیث جعلی «مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ»

در این فصل در پاسخ به پرسش یکی از دانش پژوهان که از من خواست به تأویل عبارتی که وی در یکی از کتاب‌های صوفیان آن را با لفظ «مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ لَمْ يَعْبُدِ الْحَقَّ» یافته بود بپردازم، سخن را آغاز می‌کنم.

در پاسخ وی نوشتم: ما ضرورتی برای تأویل و توجیه دادن فکر و اندیشه به توجیه چنین سخنی نمی‌بینیم زیرا این سخن نه دارای سندی صحیح است و نه در کتاب معتبری آمده است. افزون بر این که ظاهر آن با عقل سلیم و روایات صحیح مخالفت دارد. بنابراین،

نخست باید آن را اثبات نمود. ثانیاً از معنای ظاهری اش دور ساخت. البته به نظر می‌رسد این سخن از برخی صوفیانی صادر شده باشد که ساقط شدن عبادات را برای کسانی که به مقام کشف و وصول می‌رسند، روا می‌دانند.

فرضاً اگر تسلیم شویم که حدیث یاد شده، جنبه روایت دارد، با عنایت به آن چه در این زمینه یادآور شدیم، باید آن را به دور افکند، زیرا از سندی صحیح برخوردار نیست و هیچ گونه قرینه‌ای بر صحت آن وجود ندارد. به فرض این که دور افکندن آن امکان نداشته باشد و صحت نقل آن ثابت شود، به جهت ضرورت جمع بین دلیل‌ها باید آن را هر چند به گونه‌ای دور از معنا، توجیه نمود و چنین توجیهی با اموری امکان‌پذیر است که در این جا به دوازده مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱ - عبادت و پرستش، به معنای جُحْد و انکار باشد زیرا به تصریح صاحب قاموس و دیگران، جحد و انکار یکی از معانی لغوی عبادت است و گفته‌اند: صیغه ماضی آن بر وزن فَرَح آمده است و بنا بر برخی نقل‌ها این فرموده خدای سبحان: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» اگر خدا دارای فرزند بود، نخستین پرستشگر او من بودم» نیز بر همین معنا حمل شده است. بدین ترتیب، معنای «مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ» یعنی کسی که خدا را به گونه‌ای صحیح شناخته باشد، پس از شناختش در مقام جحد و انکار خدا بر نمی‌آید، در ضمن اشاره دارد کسی که پس از شناخت ظاهری حق، به انکار آن پردازد، شناخت قبلی او را نمی‌توان شناخت نامید چنان که موضوع محال بودن بازگشت به کفر پس از ایمان آوردن و نیز شناخت صحیح یقین آور را، به سبب مرتضی..... نسبت داده‌اند. از دیدگاه وی کسی که پس از ایمان آوردن، مجدداً به کفر بازگردد، مشخص می‌شود که ایمان سابقش ظاهری و در باطن، نفاق و دورویی بوده و در اصول کافی روایاتی بر این معنا دلالت دارد.

۲ - همان گونه که یادآور شدیم عبادت و پرستش به معنای جحد و انکار بیاید و جمله «لَمْ يَعْبُدِ الْحَقَّ» جمله‌ای خبری به معنای انشایی و مقصود از آن، به یک معنا نهی باشد نه نفی نظیر فرموده رسول خدا ﷺ: «لَا ضَرَّ وَلَا ضَرَارَ فِي الْإِسْلَامِ»

۳ - کلمه «يُعْبَدُ» با تشدید حرف ب «يُعْبَدُ» از «عَبَدَةُ» یعنی او را خوار و پست نموده باشد و جمله «طَرِيقُ مُعْبَدٍ» راه همواره نیز از همین ماده است زیرا اعراب لفظ یاد شده با سکون «يُعْبَدُ» ضبط نشده، بنابراین، معنای جمله «مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ لَمْ يَعْبُدِ الْحَقَّ» چنین می‌شود: کسی که حق را شناخت آن را با واگذاری به غیر اهلیش یا به دست برداشتن از

تقیه، به واسطه آن حق، ذلیل نمی گرداند و منظور از حق ثابت از ماده حق یحق است که هرگاه به اثبات رسد، نه نامی از نام های خدای متعال و مقصود از شناخت، شناخت کامل و یا منظور از نفی، نهی باشد چنان که گذشت.

۴ - منظور از حق ثابت، همان باشد که یادآوری شد و اختصاص به غیر خدای سبحان داشته باشد. زیرا ژرفای ذات مقدس باری تعالی قابل شناخت نیست. بنابراین، شناخت، ارتباط به صفات خدا، افعال وی، پیامبران، اولیاء و دستورات الهی دارد و پرستش هیچ یک از این امور، جایز نیست. بدین ترتیب، به فرض صحت شناخت، جنبه نفی و انکار آن صادق خواهد بود.

۵ - مقصود از «کسی که حق را شناخت» یعنی کسی که حق را به گونه ای شایسته و در برترین و والاترین رتبه آن، شناخت و منظور از این شناخت، شناختی است که در قیامت حاصل می شود و در آن جا با جزم و یقین، همه تکالیف ساقط می شود و به جهت ضرورت جمع بین حق و بین ضروریات، اختصاص به حق می یابد.

۶ - منظور از «کسی که حق را شناخت» یعنی خدا را آن گونه که شایسته است به معنای اوج شناختی که در دنیا امکان دارد، شناخته ولی آن گونه که شایسته است وی را نپرستیده است. بنابراین، چگونه کسی را که در رتبه و شناخت، بمراتب از او پایین تر است، پرستش نموده است؟ بدین ترتیب، هر چند کسی در پرستش خدا بسیار کوشیده باشد ولی باید به کوتاهی در پرستش او، اقرار و اعتراف نماید که در این زمینه شواهدی از روایات، دلیل بر این مدعاست و این مورد به مقصود نزدیک تر و مؤید آن نیز مشخص است که هرکس شناختش از خدا بیشتر باشد عبادت و پرستش او نیز افزون می گردد و به خواست خدا به این بحث خواهیم پرداخت و همین معنا از این مورد نیز استفاده می شود. بنابراین، چنان که هر کسی پوشیده نیست در این مبحث، نظریه صوفی گری نیز مردود است.

۷ - مقصود از جمله «کسی که حق را شناخت» یعنی: هر یک از اشخاصی که خدا را شناخت، آن گونه که باید، وی را عبادت و پرستش نکرد. بنابراین، عام بر عموم خود باقی و عوام و خواص را شامل می شود. البته پوشیده نیست که این مورد از مورد قبلی به مقصود نزدیک تر است چون نیازمند به آن توجیه نیست.

۸ - منظور از جمله «کسی که حق را شناخت» یعنی: حرف «مَنْ» اسم استفهام و استفهام نیز انکاری باشد. بنابراین، معنای جمله چنین می شود: کدام شخص حق را

شناخت و حق را مورد پرستش قرار نداده؟ و کلمه «حق» در هر دو جا نامی از نام‌های خدای متعال تلقی شود یعنی: جمله «لم یعبده» مستمای این نام باشد و حذف «واو» در این جا به معنای جمله، زبانی نمی‌رساند هر چند موارد ثابت نگاه داشتن کلمه «واو» بیشتر و واضح‌تر است که نظیر آن در این شعر مبتنی به چشم می‌خورد.

ای یوم سررتنی بوصول لم تر عنی ثلثه بصدود^۱

این مورد نیز به مقصود نزدیک است و این معنا در مناجات و ادعیه‌ای که از ائمه (علیهم‌السلام) رسیده، وجود دارد و در آن‌ها اشاره شده کسی که با وجود شناخت خدای پرستش و عبادت الهی را ترک کند، از دایره شناخت و یا از کمال شناخت خارج است و یا از شناختی برخوردار نیست زیرا به مقتضای شناخت، عمل نکرده است. بنابراین، شناخت وی به جهت اندک بودن آن، به سان ناشناختن و یا از درجه اعتبار ساقط است زیرا به کفر و ارتداد وی و تساوی او با کسی که فاقد شناخت است، حکم شده بلکه آن گونه که پوشیده نیست به مراتب از او بدتر است و در جای خود ثابت شده که اقتضای استفهام انکاری، نفی متعلق آن است در صورتی که در این جا، سخن، مقید است و باید نفی در چنین موردی، تنها به قید برگردد و همین معنا موجب اثبات قید می‌شود زیرا نفی در نفی، اثبات است.

۹ - حرف «من» در جمله «من عرف الحق...» اسم موصول و منظور از آن خدای سبحان باشد زیرا تنها خدای متعال بر حقایق هر چیزی آن گونه که هستند، آگاه است و دیگران از چنین آگاهی برخوردار نیستند. بنابراین، شناخت این فرد، آمیخته با جهل و نادانی است و معنای جمله این گونه می‌شود: کسی که از حقایق هر چیزی آن گونه که هست، آگاهی دارد، تنها آفریدگار مورد پرستش است نه آفریده‌های پرستشگر. بنابراین، قابل تصور نیست که کسی هم پرستشگر و هم مورد پرستش باشد، همین معنا بر بطلان پرستش غیر خدا برای غیر خدا دلالت دارد و هر عابد و پرستشگری، نظیر حضرت عیسی و عزیر و علی (علیهم‌السلام) و دیگران نیست و در این عبارت کلمه «عارف» تنها بر خدای متعال اطلاق شده است و در نهج البلاغه نیز در سخنان امیر مؤمنان (علیه‌السلام) به چشم می‌خورد و در صورت معذور بودن معنای حقیقی می‌توان اراده معنای مجازی نمود با عنایت به این که اطلاق کلمه «عَرَفَ» مستلزم اطلاق لفظ عارف نیست.

۱. به دیوان مبتنی هـ ۲۰ چاپ بیروت مراجعه شود شعر وی این گونه آغاز می‌شود: غریب لصالح می‌شود و قال فی صباه.

۱۰ - همان گونه که یادآوری شد کلمه «مَنْ» اسم موصول و مقصود از آن ذات باری تعالی باشد و کلمه «يُعْبَدُ» به صیغه مجهول بیاید یعنی هیچ کس خدای سبحان را آن گونه که سزاوار ذات مقدس اوست، پرستش نکرده است.

۱۱ - کلمه «مَنْ» شرطیه و کلمه «حق» از نام‌های خدای متعال و کلمه «يُعْبَدُ» به صیغه مجهول عنوان شود زیرا این کلمه به صیغه معلوم «يُعْبَدُ» ضبط نشده است. بنابراین، معنا چنین می‌شود: کسی که شناخت حاصل نماید خدای سبحان پروردگار اوست و او را مورد پرستش قرار نداده باشد؛ معنایش این است که آن عارف را هیچ کس آن گونه که باید، پرستش نکرده است زیرا ممکن نیست او، هم مورد پرستش باشد و هم پرستشگر و هم معبود و هم عبادتگر و الف و لام در کلمه «الحق» دُوم، زائد و یا عوض از مضاف الیه است. چنان که در عباراتی از ابن قبیل، به چشم می‌خورد. بنابراین، چنان که قبلاً گذشت در این صورت گفته غالیان (غلات) نیز محکوم به بطلان است.

۱۲ - مقصود از کلمه «حق» حق واجب باشد زیرا یکی از معانی حق، همین است و کلمه «يُعْبَدُ» مشدد باشد چنان که قبلاً یادآوری شد. بدین ترتیب، معنا چنین می‌شود: کسی که حق واجب مسلمانان و یا مؤمنان را بشناسد چنین حقی را با دست برداشتن و عدم انجام آن، ضایع نمی‌سازد و یا صاحب حق را با اهانت روا داشتن و کوتاهی در حق وی، آن هم با خودداری از بیان نام صاحب حق و یا بنابر مجاز عقلی، ذلیل نمی‌گرداند.

باید توجه داشت که بعید نیست در این زمینه احتمالات دیگری غیر از آن چه یادآوری شد، وجود داشته باشد و در جای خود ثابت شده که هر جا پای احتمال در کار باشد، استدلال محکوم به سقوط است تا چه رسد به احتمالات زیادی که بسیاری از آنها نزدیک به مقصود است، افزون بر این که با دلایل قبلی نیز در تعارض بوده و از سویی ثابت نشده این سخن از معصوم علیه السلام صادر شده باشد، والله أعلم.

دلایل عقلی و نقلی:

قابل آگاهی است که عقل و نقل هر دو دلالت دارند که آگاهی و شناخت، موجب انجام عمل می‌شود و هر کس آگاهی و شناخت وی در مورد خدای متعال بیشتر باشد لزوماً عبادت و پرستش وی به پیشگاه خداوند و بیم و ترس از عذاب او و امید به رحمتش افزونی می‌یابد چنان که اگر کسی آشنایی و شناخت وی به شجاعت فردی شجاع افزایش

یابد، ترس و بیم وی از او نیز زیادتر می شود و هر کس به کرم و بخشش انسان بخشیده و کریمی آشناتر گردد، امیدش به کرم او افزایش می یابد و این معنا بر ابطال سخن صوفیه در این باب تصریح دارد چنان که قبلاً بدان اشاره کردیم و در این خصوص دوازده دلیل شنیده شده که آن ها را یادآور می شویم:

۱ - آیه شریفه ﴿أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱ تنها دانشمندان از خدا بیمناکند دلالت دارد که لازمه آگاهی و شناخت، ترس و بیم بوده و منحصر به عالم و دانشمند است و سبب بیم و ترس، همان علم و آگاهی و شناخت است که حکم به ترس و بیم، معلق بر آن است. بنابراین، با افزایش دانش و آگاهی و شناخت، ترس و بیم نیز فزونی می یابد. بدین ترتیب، ترس و بیم از خدا ایجاب می کند فرد به انجام واجبات پردازد و محرمات را ترک کند. پس چگونه این تکالیف از کسی که به ادعای صوفیان آگاهی و شناخت وی به خدا بیشتر شده باشد، برداشته و ساقط خواهد شد؟

۲ - کلینی رحمه الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در مورد آیه شریفه یادشده، از آن بزرگوار سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمود: «بَعْنَى بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَقَ قَوْلَهُ فَعَلَهُ وَمَنْ لَمْ يَصْدَقْ قَوْلَهُ فَعَلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؟» منظور ذات باری تعالی از علماء، کسانی است که سخنشان با کردارشان مطابق باشد و کسی که رفتار و کردار او با سخنش سازگار نباشد، عالم به شمار نمی آید.^۲

دلالت سخن فوق بر این که لازمه آگاهی و شناخت، کردار و عمل است به خوبی روشن و واضح است. بنابراین، با افزایش آگاهی و شناخت، کردار و عمل نیز فزونی می یابد که آگاهی و شناخت نسبت به خدای متعال از آن جمله است. از این رو، لازمه افزایش علم و آگاهی، ترک کردار و عمل نیست که هدف ما نیز اثبات همین معناست.

۳ - کلینی رحمه الله در بخش پایانی کتاب ایمان و کفر، از راویان مورد اعتماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به حضرت عرض شد: حدیثی از شما برایمان روایت شده که در آن فرموده اید: هرگاه آگاهی و شناخت حاصل کردید، هرگونه خواستید عمل نمایید. راوی می گوید: عرض کردم هر چند افراد عمل منافی عفت انجام دهند و دزدی کنند و شرابخواری نمایند؟ حضرت فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! وَاللَّهِ، مَا أَنْصَفُونَا أَنْ تَكُونَ أَمْرُنَا

۱. طاهر، آیه ۲۸.

۲. کمالی ج ۱، ص ۳۶.

(اخذنا - خ م) بالعمل و وضع عنهم أئما قلت؛ اذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخير و كثيره فانه يقبل منك؛ همه از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم، به خدا سوگند! در حقیقت با انصاف سخن نگفتند که ما به کردار و عمل فرمان داده شویم ولی از آن‌ها عمل برداشته شود، این که من گفتم: هرگاه در مورد خداوند آگاهی و شناخت یافتی هر کار خواستی انجام ده، یعنی کارهای نیک اندک و زیادت، از تو پذیرفته خواهد شد.

۴ - نیز در کتاب کافی «کتاب العلم» در بیان سخن حضرت عیسی علیه السلام با هوادارانش روایت کرده که فرمود: «أحق الناس بالخدمة، العالم»^۱ دانشمند بیش از همه مردم سزاوار خدمتگزاری است.

۵ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «العلم مقرون بالعمل، فمن عِلِمَ عَمِلَ و من عَمِلَ عِلِمَ و العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الأرتحل عنه»^۲ علم و دانش به کردار و عمل نزدیک است، آن کس که آگاهی یافت، اهل عمل شد و آن کس که عمل انجام داد، به آگاهی و علم دست یافت علم و دانش، کردار و عمل را فراموشی خواند اگر به آن پاسخ مثبت داد پذیرای آن است وگرنه، از او دور می شود.

۶ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «العامل على غير بصيرة كالسائر على غير الطريق، لا يزيد سرعة السير من الطريق إلا بُعداً»^۳ کسی که کورکورانه عمل نماید به کسی می ماند که بی راهه راه می پیماید هر چه سریع تر حرکت کند، از راه بیشتر فاصله می گیرد. این سخن امام علیه السلام دلالت دارد که بصیرت و آگاهی، شرط کردار و عمل است در صورتی که صوفیان بصیرت را علت ساقط شدن عمل می دانند به همین دلیل این دو ویژگی با یکدیگر قابل جمع نیستند.

۷ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لا يقبل الله عملاً الا بمعرفة و لا معرفة الا بعمل، فمن عرف دَلته المعرفة على العمل و من لم يعمل فلا معرفة له، ألا ان الايمان بعضه من بعض»^۴ خداوند هیچ گونه عملی را جز با شناخت، نمی پذیرد و شناخت نیز جز با

۱. کافی ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. همان ج ۱، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۲۴.

۴. همان ج ۱، ص ۳۲.

۵. همان، ص ۴۲.

عمل حاصل نمی‌شود، بنابراین، کسی که خدا را شناخته باشد، همان شناخت، وی را به انجام عمل رهنمون می‌گردد و آن کس که اهل عمل نباشد، از شناخت خدا نیز بی‌نصیب است به هوش باشد! که اجزاء ایمان به هم بستگی دارند.

۸- نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ»^۱ [در قیامت] هفتاد گناه فرد جاهل و نادان بخشیده می‌شود با این که هنوز یک گناه عالم بخشیده نشده است.

از حضرت عیسی علیه السلام منقول است که فرمود: «وَيَلِ لْعُلَمَاءِ السُّوءِ كَيْفَ تَلْفَظِي بِهِمُ النَّارُ»^۲ وای بر دانشمندان بد نهاد که چگونه آتش جهنم برایشان زیانه می‌کشد.

روایت فوق دلالت دارد که عالم و دانشمند نیز مرتکب گناه می‌شود و سزاوار آتش دوزخ می‌گردد و در این خصوص تفاوتی بین آن کس که علم و دانش او کامل یا ناقص باشد، وجود ندارد. البته این در صورتی است که تسلیم این تقسیم بندی شویم و گرنه کسی که علمش ناقص است در شمار جاهلان است و این مطلب صریحاً بر سخن صوفیان خط بطلان می‌کشد.

۹- هم چنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاءَ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَعَنَا نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ...»^۳ آن کس که خدا را شناخته باشد و از او به عظمت یاد کند، دهان خویش را از بیان سخن، شکم خود را از غذا باز می‌دارد و نفس خویش را با انجام روزه و نماز، به زحمت می‌اندازد... اگر بگویید: جمله «...وبطنه من الطعام...» همان ریاضتی را می‌رساند که صوفیان مدعی آنند.

پاسخ این است که: این جمله دارای معانی دیگری است که حمل آن بر جنبه ریاضت، تعین ندارد بلکه تردیدی نیست مقصود، منع شرعی است یعنی شکم خود را از خوردن غذایی که شرعاً حرام یا مکروه است، نگاهدارد. البته بعید نیست منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از جمله «...وعنا نفسه بالصيام» عطف تفسیر باشد. به هر حال به روشنی پیداست که این سخن بر ساقط شدن عمل و عبادت پس از شناخت خدا بلکه کمال شناخت وی، دلالت ندارد. والله أعلم.

۱. کافی ج ۲، ص ۴۷.

۲. همان ج ۲، ص ۴۷.

۳. سفیة البحار ج ۲، ص ۱۷۹.

۱۰ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح»^۱ آن کس که بدون علم و آگاهی و شناخت کاری انجام دهد، فساد و تباهی کارش بیش از اصلاح آن خواهد بود.

هم چنین از آن حضرت منقول است که فرمود: «الایمان، أن یطاع الله فلا یعصی»^۲ ایمان آن است که به واسطه اش خدا اطاعت گردد و معصیت او نشود.

۱۱ - کلینی از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که به حضرت عرض شد: اگر کسی صرفاً به وحدانیت و یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی دهد، مؤمن است؟ حضرت فرمود: «فاین فرائض الله؛ اگر چنین باشد پس واجبات الهی چه می شود؟» راوی می افزاید: شنیدم امیرمؤمنان علیه السلام می فرمود: «لو کان الایمان کلاماً، لم ینزل فیہ صوم و لا صلوة و لا حلال و لا حرام؛ اگر ایمان صرفاً هر زبان جاری ساختن عباراتی بود، در مورد آن روزه و نماز و حلال و حرامی وارد نمی شد»

راوی می گوید: به ابو جعفر علیه السلام عرضه داشتم: در جمع ما عده ای می گویند: اگر فردی تنها به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی دهد، مؤمن است. امام علیه السلام فرمود: «قَلِمَ یُضَرِّهونَ الحدود و لم تُقَطَّعْ ایدیهم؟ ما خلق الله خلقاً اکرم علیه من المؤمن لأنَّ الملائكة خُدَّام المؤمنین و أن جوار الله للمؤمنین و أن الجنة للمؤمنین و ان الحورالعین للمؤمنین؛ اگر چنین است پس چرا بر آنان حد جاری می شود و دستهایشان بریده می شود؟ خداوند آفریده ای برجسته تر از مؤمن نیافریده زیرا فرشتگان همه خادمان مؤمنانند و جوار الهی و بهشت و حورالعین، از آن مؤمنان هستند» سپس فرمود: «ما بال من جحد الفرائض کان کافراً»^۳ چرا کسی که فرائض و واجبات را انکار نماید، کافر تلقی می شود؟

۱۲ - هم چنین از هشام بن سالم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: «أنَّ العمل الدائم القلیل علی الیقین أفضل عند الله من العمل الكثير علی غیر یقین»^۴ در پیشگاه خدا، عمل همیشگی همراه با یقین هر چند اندک، از عمل بسیار با غیر یقین، برتر است.

۱. کافی ج ۱، ص ۴۲.

۲. همان ج ۲، ص ۳۳.

۳. همان ج ۱، ص ۴۳.

۴. همان، ص ۵۷.

باب ششم

چلشنی

در این باب به بیان ابطال چله نشینی زمستانی صوفیان و ریاضت‌ها و نخوردن گوشت و دیگر اختراعات آنان خواهیم پرداخت و دوازده دلیل بر بطلان این عمل دلالت دارد:

۱- دلیلی قطعی بر صحت و مشروعیت این ریاضت آن گونه که آن‌ها مدعی‌اند، وجود ندارد و تحقیق و بررسی آن قبلاً گذشت.

۲- این ریاضت، بدهتی آشکار و روشن و وارد کردن چیزی که در دین نبوده، به دین به شمار می‌آید و بسیاری از صوفیان بدان اقرار و اعتراف دارند و دلایل عقلی و کنکاش و بررسی هر دو، بر این مطلب گواهند و به خواست خدا، روایات دال بر حرمت بدعت خواهند آمد.

۳- ضرورت مذهب ایجاب می‌کند این ریاضت فاقد مشروعیت باشد و این موضوع یکی از روشن‌ترین ضروریات مذهب است و هیچ یک از شیعیان در عصر ائمه علیهم‌السلام دست به چنین کاری نزده‌اند و بیشتر صوفیان به آن اعتراف داشته و به هیچ وجه منکر نیستند که چنین شیوه‌ای اخیراً میان شیعه پدیدار شده است بلکه در سابق نیز از ناحیه برخی اهل سنت بین آنان رایج و معمول شده و تردیدی نیست اگر این ریاضت از مشروعیتی برخوردار بود و نوعی عبادت و پرستش به شمار می‌رفت چنان که یادآوری شد، آثار آن نظیر سایر احکام بلکه احکام جزئی پایین‌تر از آن، پدیدار می‌گشت.

گذشته از این، احادیثی که در مورد پایه و ارکان و اصول ادیان و تعداد واجبات و عبادات وارد شده، اموری غیر از موارد یاد شده را نفی می‌کند و ریاضت یاد شده در شمار این عبادات نیست بلکه در برخی روایات به گونه‌ای صریح، تعداد عبادات مشخص شده که این خود، دلیل بر نفی اختراعات و امور ساختگی صوفیه است، چنان که در گذشته بیان شد و در مباحث بعدی نیز یادآوری خواهد شد.

۴ - علمای شیعه همه بر عدم مشروعیت و عدم جواز این ریاضت اتفاق نظر دارند به همین دلیل هیچ یک از علمای متقدم و متأخر آنان تا دوران‌های نه چندان دور، چنین کاری انجام نداده بلکه به صراحت در مقام انکار آن برآمده‌اند همان گونه که معصومین علیهم‌السلام چنین کرده‌اند. بنابراین، معصومین علیهم‌السلام نیز در این اجماع داخل‌اند، بدین ترتیب، چگونه می‌توان از این اجماع خارج شد؟ تحقیق و بررسی در این موضوع، خود گواه بر این است که ریاضت یاد شده در گذشته و کنون از ساخته و پرداخته‌های دشمنان دین اسلام نظیر مسیحیت و کفار هند و صوفیان اهل سنت است و به خواست خدا، روایاتی که همسانی با دشمنان خدا و پیمودن راه و رسم آنان را روانه‌می‌داند، یادآوری خواهد شد.

۵ - با تحقیق و بررسی پیرامون شیوه و رفتار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام روشن می‌شود که آن بزرگواران هیچ گاه دست به انجام چنین اموری نزده بلکه آن را فوق العاده مورد اعتراض قرار می‌داده‌اند چنان که به خواست خدا، یادآوری خواهد شد. با این وصف، چگونه رواست با شیوه و رفتار خاندان عصمت و طهارت به مخالفت برخاست؟

۶ - صوفیان، مسأله ریاضت را مقدمه و وسیله کشف و ساقط شدن تکالیف قرار داده‌اند و شما به خوبی بر بطلان هر دو آشنا شدید، تا چه رسد به مقدمه آن‌ها. اگر کسی بگوید: صوفیان، این ریاضت را وسیله‌ای برای دست یابی به صفای دل و مهربانی قرار می‌دهند.

باید گفت: پاسخ به این موضوع به مطالبی که قبلاً یادآور شدیم، برمی‌گردد. در آن جا بیان داشتیم با ورود نهی در این خصوص، رجحان چنین ریاضتی شرعاً به ثبوت نرسیده است. اگر این عمل به خودی خود، کاری پسندیده تلقی می‌شد دست یابی بدان تنها به انجام محرمات جایز می‌گشت. بنابراین، با ورود نهی از انجام چنین ریاضت و انحصار علل و اسباب آن در محرمات الهی، بطلانش آشکار است و جمعی از علمای دین به بیان بطلان این ریاضت پرداخته و یادآور شده‌اند که: اگر مسلمان برانجام عبادات دینی خود مراقبت داشته باشد، ثمره‌اش صفای فکر و اندیشه و خرد و دست یابی به معارف الهی خواهد بود و صاحب مدارک علیه‌السلام از جمله کسانی است که در آغاز مبحث روزه در کتاب یاد شده، به ذکر این مطلب پرداخته است.

۷ - آیات شریفه قرآن بر نفی چنین ریاضتی دلالت دارند نظیر فرموده خدای متعال:

﴿يا ايها الذين آمنوا لاتحرموا طيبات ما احل الله لكم ولا تعتدوا ان الله لايحب المعتدين﴾^۱ ای ایمان آورندگان چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برایتان حلال کرده است، حرام نکنید و از حد و مرز، پا فراتر منهدید زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد و ﴿كلوا مما رزقكم الله حلالاً طيباً﴾^۲ و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند به شما روزی داده است، تناول کنید و ﴿يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك﴾^۳ ای پیامبر! چرا آن چه را خدا بر تو حلال شمرده، بر خود حرام می‌گردانی؟ نیز این فرموده‌اش: ﴿قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق﴾^۴ بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ و آیاتی از این دست که بر نفی این نوع ریاضت دلالت دارد و به خوبی روشن است حرام کردن اشیاء حلال و پاکیزه بر نفس، به معنای منع کردن و محروم ساختن نفس از آن اشیاء محسوب می‌شود که داخل در مضمون و مفهوم این آیات شریفه و روایات بعدی است هر چند کسی که دست به چنین کارهایی می‌زند، معتقد به حرمت شرعی آن‌ها نباشد.

۸ - ائمه علیهم‌السلام در بسیاری از روایات برای جلوگیری از ملالت نفس، فرمان به میانه روی در انجام عبادات داده و از افراط و زیاده روی در انجام آن‌ها نهی نموده‌اند در صورتی که مشروعیت این عبادات کاملاً محرز و مشخص است تا چه رسد به موضوع مورد بحث ما که با چگونگی و حکم آن آشنا شدید و احادیث متعدد و معروفی که بدان اشاره شد در اصول کافی کلینی رحمه‌الله و دیگر کتب، روایت شده است.

۹ - استحباب نشستن طولانی بر سر سفره و پذیرفتن دعوت مؤمن و خوراندن غذا و غذا خوردن همراه با برادران مسلمان، در روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد شده و در آن روایات آمده است: «ان ابن آدم اجوف، لابد له من طعام»^۵ بدن آدمیان، میان تهی است و ناگزیر باید غذا تناول کنند و دیگر موضوعاتی که در روایات «اطعمه و اشربه»^۶ در کافی و «محاسن» و دیگر کتب روایی آمده است.

۱. مائده، آیه ۸۷

۲. همان، آیه ۸۸

۳. تحریم، آیه ۱

۴. اعراف، آیه ۳۲

۵. کافی ج ۶ ص ۲۸۶

بدین ترتیب، به خوبی روشن است که روایات یاد شده با مبنای صوفیه در این باب، منافات دارد و روایاتی که در نكوهش غذا خوردن پس از سیر شدن و پرخوری وارد شده، هیچ گونه اشاره‌ای به خواسته مورد نظر صوفیان ندارد زیرا افراط و تفریط هر دو، نكوهیده است. بنابراین، خارج از موضوع بحث‌اند.

۱۰- روایات زیادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده که صریحاً دست رد بر سینه صوفی‌ها نهاده و اعمال و کردار آنان را مورد اعتراض قرار داده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم. از جمله: کلینی رحمه الله در باب سیره و روش امام علیه السلام به اسناد خود در مورد احتجاج امیرمؤمنان علیه السلام با عاصم بن زیاد که خرقه بر تن کرد و ترک دنیا گفت آورده است: ربیع بن زیاد از برادرش عاصم، شکایت نزد امیرمؤمنان علیه السلام برد و عرضه داشت: برادرم با این کار خانواده و فرزندان را اندوهگین و محزون ساخته است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: عاصم بن زیاد را نزد من آورید وقتی وی را خدمت حضرت آوردند امام علیه السلام در برابر وی چهره درهم کشید و بدو فرمود: «أما استحييت من أهلك؟ أما رحمت ولدك؟ أتری أن الله أحل لك الطيبات و هو يكره أخذك منها، أنت أهون على الله من ذلك، أليس الله تعالى يقول: «و الأرض وضعها للأنام فيها فاكهة والنخل ذات الأكمام» (۱) «أليس الله يقول: «مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان» (۲) از خانواده‌ات شرم نکردی؟ به فرزندان خود رحم نسودی؟ آیا می‌پنداری خداوند روزی‌های پاکیزه را برای تو آفریده ولی دوست ندارد از آن‌ها استفاده کنی؟ تو در برابر حق تعالی ناچیزتر از آن هستی که با تو این گونه رفتار کند، آیا این سخن خدا نیست که فرمود: «خداوند زمین را برای مردم آفرید که در آن میوه‌ها و نخل‌های پرشکوفه وجود دارد» آیا این سخن خدا نیست که فرمود: «دو دریای مختلف شور و شیرین، گرم و سرد را در کنار هم قرار داد که با هم تماس دارند و میان آن دو برزخی است که هر یک بر دیگری غلبه نمی‌کند (به هم در نمی‌آمیزند) تا آن جا که فرمود:

﴿يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَالْمَرْجَانَ﴾^۳ فَبِاللَّهِ لَا يَبْتَذِلُ نَعَمَ اللَّهُ بِالْفَعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ابْتِدَالِهَا بِالْمَقَالِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَإِنَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۴ از آن دو، مروارید و مرجان خارج

۱. الرحمن، آیه ۹.

۲. همان، آیات ۱۹ و ۲۰.

۳. الرحمن، آیه ۲۱.

۴. ضحی، آیه ۱۱.

می‌شود» به خدا سوگند! خوار و ناچیز شمردن نعمت‌های خدا با کردار و رفتار در پیشگاهش دوست داشتنی‌تر از خوار شمردن آن‌ها با گفتار است در صورتی که خداوند فرمود: «و نعمت‌های پروردگارت را باز گو کن».

عاصم به حضرت عرضه داشت: ای امیرمؤمنان! پس چرا شما در خوراک خود به غذای ناگوار و در پوشاک، به لباس زبر و خشن بسنده نموده‌ای؟

حضرت در پاسخ فرمود: «ویحک! ان الله فرض علی ائمة العدل ان یقذروا انفسهم بضعفة الناس کیلا یتبغ علی الفقیر فقره» وای بر تو عاصم! خداوند بر پیشروایان دادگر واجب شمرده که خویشان را با ضعیف‌ترین اقشار مردم مقایسه کنند تا فقر و تنگدستی فرد نهیدست بر او دشوار نیاید که سر از فرمان خدا بگردانده بدین ترتیب، عاصم بن زیاد، خرقه خود افکند و لباس خویش را به تن کرد.^۱

کلینی در باب «شرایع و ادیان» از راویان مورد وثوق، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «ان الله أعطی محمداً شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام، التوحید، و خلع الانداد و الفطرة الحنیفیة السمعة و لارهبانیة فیها و لاسیاحة، اخل فیها الطهّیات و حزم فیها الخبائث و وضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم»^۲ خداوند شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (ع) را که یگانگی خدا و کنار گذاشتن غیر خدا و فطرت صحیح و سالم و باگذشت بود، به پیامبر اکرم عطا نمود. در این آیین گوشه نشینی و دوره گردی وجود ندارد و خداوند روزی‌های پاکیزه را در آن حلال و ناپاکی‌ها را تحریم نمود و بارهای سنگین و غل و زنجیرهایی را که بر آن‌ها نهاده شده بود، از دوش آنان برداشت.

بنا به روایت جمعی از علمای شیعه و سنی، رسول خدا (ص) فرمود: «لارهبانیة فی الاسلام»^۳ در آیین اسلام گوشه نشینی و ترک دنیا وجود ندارد و صاحب قاموس نیز آن را یادآور شده و گفته است: رهبانیت نظیر، خواجگی، زنجیر به گردن نمودن، پوشیدن لباس خشن و نخوردن گوشت و امثال آن است.

مقدس اردبیلی (ع) در شمار احادیث گذشته در نکوهش صوفی‌گری از علی بن محمد (ع) روایت کرده که فرمود: «تتجوّعون عُمرأ حتی یدبخوا للأیکاف حمراً و لایستقلّون

۱. کافی ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۷.

۳. طبرسی (ع) آن را در تفسیر سوره حدید آورده، به ص ۲۳۲ مراجعه شود.

الغذاء إلا لملاء القساس^۱ یک عمر به خود گرسنگی می دهند تا عده ای الاغ (افراد نادان) را به دام اندازند و استفاده از غذای اندک فقط برای پر کردن ظرف های بزرگشان، صورت می گیرد» تا این که فرمود: «والصوفية كلهم مخالفونا و طريقتهم مغايرة لطريقتنا و إن هم إلا نصارى او يهود هذه الامة؛ صوفیان همه با ما مخالفند و شیوه آنان مخالف با روش ماست، آنان نصارا یا یهود این امتند»

طبرسی در تفسیر آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ می گوید: مفسران گفته اند: روزی رسول خدا ﷺ در مسجد جلوس فرموده بود و مردم را پند و اندرز می داد و به توصیف قیامت می پرداخت. حاضران نگران شده و به گریه افتادند و ده تن از یاران حضرت از جمله: علی علیه السلام ابوبکر، عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری، سالم آزاده شده حذیفه، عبدالله بن عمر، مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی، مقفل بن مقرن، در خانه عثمان بن مظعون جمع می گرد آمده و با یکدیگر به توافق رسیدند که روزها را روزه بگیرند و شب ها را بیدار بمانند و هیچ گاه در بستر نیارامند و گوشت و روغن نخورند و با زنان خود نیامیزند و بوی خوش استعمال نکنند و لباس راهبان را بر تن و دنیا را ترک گویند و دوره گردی نمایند و برخی از آنها تصمیم به خواجهگی خویش گرفتند که این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، حضرت به خانه عثمان بن مظعون آمد ولی به او پرنخورد به همسر وی ام حکیم (حولاء) دخت ابوامیه که به عطاری اشتغال داشت، فرمود: آیا آن چه در مورد شوهرت و یارانش به من خبر رسیده واقعیّت دارد؟

عرضه داشت: اگر کسی چنین خبری به شما داده راست گفته است.

رسول اکرم ﷺ به منزل بازگشت، وقتی عثمان وارد خانه اش شد همسرش وی را در جریان امر قرار داد و او همراه با یارانش نزد رسول خدا شرفیاب شد. پیامبر به آنان فرمود: من بدین کاری که شما انجام داده اید فرمان داده نشده ام، سپس افزود: «إِنَّ لَانْفُسِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا فَصُومُوا وَ أَفْطَرُوا وَ قَوْمُوا فَأَتَى أَقْوَمَ وَأَنَامَ وَأَصُومَ وَأَفْطَرُ وَ أَكَلَ اللَّحْمَ وَ الدَّسَمَ، فَمِنْ رَغَبٍ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي؛ شما خود بر خویش حق دارید، بنابراین، روزه بگیرید و افطار نمایید و شب زنده داری کنید و بخوابید، زیرا من نماز به پای می دارم و می خوابم و روزه می گیرم و افطار می کنم و گوشت و روغن تناول می کنم، هر کس از سنت و شیوه من

سرپیچی نماید، از من نیست» آن گاه مردم را گرد آورد و با آنان چنین سخن گفت:

«ما حال قوم حرموا النساء و الطعام و الطيب و النوم و الشهوات الدنيا، اما انی لست آمرکم ان تكونوا قسيسین و رهباناً فانه لیس فی دینی ترک اللحم و النساء و لا اتعاهد الصومع و انی سیاحه امتی الصوم و رهبانیتهم الجهاد، اعبدا لله و لا تشركوا به شیئاً و حجوا و اعتمرُوا و اقيموا الصلوة و اتوا الزکوة و صوموا رمضان و استقيموا يستقم لکم فانما هلك من قبلکم بالتشدید شدوا علی أنفسهم فشدد الله علیهم فاولئک بقایا هم فی الدیارات و الصومع فانزل الله آیه^۱ چرا عدهای از مردم، زنان و خوراک و بوی خوش و خواب و استراحت و خواسته‌های دنیوی را بر خود حرام کرده‌اند؟ من هیچ گاه به شما فرمان نمی‌دهم به کشیشی و رهبانی درآیید زیرا در دین و آیین من نخوردن گوشت و دوری جستن از زنان و پناه بردن به دیر و صومعه، وجود ندارد و سیاحت و گردشگری امت من روزه و رهبانیت و ترک دنیای آنان، جهاد است، خدا را بپرستید و به او ذرقای شرک نوزید و حج به جا آورید و صمره انجام دهید و نماز به پای دارید و زکات بپردازید و ماه رمضان را روزه بگیرید، پایداری نمایید تا برایتان پایدار بماند. کسانی که قبل از شما به هلاکت رسیدند بدین جهت بود که بر خویشتن سخت گرفتند و خدا نیز بر آنان سخت گرفت و اکنون بقایای آن‌ها را در دیر و صومعه‌ها مشاهده می‌کنید و خداوند آیه شریفه یاد شده را در این خصوص نازل فرمود»

هم چنین طبری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «نزلت فی علی علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون، فاما علی علیه السلام فانه حلف ان لا ینام باللیل ابدأ الا ماشاء الله و اما بلال فخلف ان لا یفطر بالنهار ابدأ و اما عثمان بن مظعون فانه حلف ان لا ینکح ابدأ»^۲ آیه یاد شده درباره علی علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. علی علیه السلام سوگند خورده بود جز آن جا که خدا بخواهد، هیچ گاه در شب نخوابد و بلال سوگند خورده بود هیچ گاه در روز غذا نخورد و عثمان بن مظعون سوگند خورده بود که هرگز با همسر خود آمیزش نکند»

شیخ صدوق در «خصال» به اسناد خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لیس فی امتی رهبانیه و لا سیاحه و لا زُم»^۳ در امت من گوشه‌نشینی و

۱. به مجمع البیان ج ۷ ص ۲۲۶ مراجعه شود.

۲. همان ج ۷، ص ۲۲۶.

۳. همان، چاپ نجف، ص ۱۳۲.

انزواگری و دوره گردی و سکوت، وجود ندارد»

سید مرتضی در رساله «محکم و متشابه»^۱ خود به نقل از تفسیر نعمانی به اسنادش از اسماعیل بن جابر، از امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش، از علی (ع) روایت کرده که فرمود: «إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَرَقَّبُوا وَحَزَمُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ طَيِّبَاتِ الدُّنْيَا وَحَلَفُوا عَلَى ذَلِكَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ إِلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ أَبَدًا وَلَا يَدْخُلُونَ فِيهِ بَعْدَ وَقْتِهِمْ ذَلِكَ، مِنْهُمْ عَثْمَانُ وَ سَلْمَانُ وَ تَمَامُ عَشْرَةٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ.

فَإِمَّا عَثْمَانُ بْنُ مِظْعُونٍ فَحَزَمَ عَلَى نَفْسِهِ النِّسَاءَ وَ الْآخَرُونَ حَزَمُوا الْأَطْيَارَ بِالنَّهَارِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ مِشَاقِ التَّكْلِيفِ، فَجَاءَتْ أَمْرَأَةُ عَثْمَانَ بْنِ مِظْعُونٍ إِلَى بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ كَانَتْ أَمْرَأَةً جَمِيلَةً فَنَظَرَتْ إِلَيْهَا أُمُّ سَلَمَةَ وَ قَالَتْ لَهَا: لِمَ عَطَلْتَ نَفْسَكَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ الصَّبْغِ وَ الْخَضَابِ وَ غَيْرِهِ؟ فَقَالَتْ: لَأَنَّ عَثْمَانَ بْنَ مِظْعُونٍ مَا قَرَّبَنِي مِثْكَذَا وَ كَذَا، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَلِمَ ذَا؟

قَالَتْ: لِأَنَّهُ قَدْ حَزَمَ عَلَى نَفْسِهِ النِّسَاءَ وَ تَرَقَّبَ، فَاخْبَرْتُ أُمَّ سَلَمَةَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ قَالَ: أَتَرْغِبُونَ عَنِ النِّسَاءِ؟ أَنِّي أَتَى النِّسَاءَ وَ أَفْطَرُ بِالنَّهَارِ وَأُنَامُ بِاللَّيْلِ فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^۲ وَ كَلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ»^۳.

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا قَدْ حَلَفْنَا عَلَى ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿لَا يَأْخُذْكُمْ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾^۴ إِلَى قَوْلِهِ ﴿ذَلِكَ كَفَارَةٌ لِأَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ﴾^۵؛ عِدَّة‌ای از یاران رسول خدا (ص) از جمله عثمان بن مظعون و سلمان و ده تن از مهاجرین و انصار، گوشه نشینی اختیار کرده و روزی‌های پاکیزه دنیوی را بر خود تحریم کردند و سوگند خوردند هرگز کارهایی را که انجام می‌دادند تکرار نکنند و از آن پس بدان امور نپردازند.

عثمان بن مظعون زنان را بر خویشن حرام کرد و دیگران غذا خوردن در روز و انجام دیگر کارهای مشقت بار را بر خود لازم شمردند. روزی همسر عثمان بن مظعون که زنی

۱. نسخه خطی ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

۲. مانند، آیه ۸۷.

۳. همان، آیه ۸۸.

۴. بقره، آیه ۲۲۵.

۵. مانند، آیه ۸۹.

زیبا بود به خانه ام سلمه آمد، ام سلمه به وی نگریست و از او پرسید: چرا از بوی خوش و آراستن و خضاب نمودن خود و دیگر امور، استفاده نمی‌کنی؟

در پاسخ گفت: برای این که عثمان بن مظعون از فلان مدت به من نزدیک نشده.

ام سلمه پرسید چرا؟

وی گفت: او زن را بر خود تحریم کرده و گوشه نشینی و انزوا اختیار نموده است. ام

سلمه رسول خدا ﷺ را در جریان امر قرار داد. حضرت نزد یارانش رفت و فرمود:

آیا واقعاً شما از زنان دوری می‌کنید؟ من با همسرانم آمیزش می‌کنم و روزانه غذا

می‌خورم و شب‌ها می‌خوابم. بنابراین، اگر کسی از سنت و شیوه من سرپیچی کند، از من

نیست و خداوند این آیات شریفه را نازل فرمود: «ای اهل ایمان! روزی‌های پاکیزه‌ای را که

خدا برایتان حلال کرده بر خود تحریم نکنید و از حد و مرز خویش تجاوز ننمایید که

خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد» از روزی‌های حلال و پاکیزه‌ای که خداوند

برایتان آفریده بخورید و از خدایی که بدو ایمان دارید پروا پیشه کنید.

عرضه داشتند: ای رسول خدا! ما بر انجام این کارها سوگند یاد کرده‌ایم. در پی آن

خدای عزوجل این آیه شریفه را نازل فرمود: «خداوند شما را به جهت سوگندهایی که

بدون توجه یاد می‌کنید مؤاخذه نخواهد کرد» تا آن جا که می‌فرماید: «و آن... کفاره

سوگندهای شماست هرگاه سوگند نخوردید و سوگندهایتان را حفظ کنید».

۱۲ - بر این گونه ریاضت مفاسد زیادی مترتب است و مشخص است عملی که یک

مفسده بر آن مترتب باشد، باید ترک شود تا چه رسد به عملی که مفاسد فراوانی بر آن

مترتب است که تنها به دوازده مورد از آن بسنده می‌کنیم:

۱ - یکی از آن مفاسد اعتقاد به مشروعیت، بلکه به رجحان موضوعی است که دارای

مشروعیت نیست و آن را عبادت می‌دانند، در صورتی که در روایات وارده از ائمه علیهم السلام

نازل‌ترین مراتب شرک این است که سنگریزه را هسته بخوانی و هسته را سنگریزه و آن

گاه آن را باور داشته باشی، این حدیث را کلینی و دیگران روایت کرده‌اند.^۱

۲ - یکی دیگر از آن مفاسد، آسیب رساندن به بدن و نفس است در صورتی که این کار

از واجبات دین به شمار رود یا از رجحان برخوردار باشد با این که وجوب حفظ بدن در

جای خود ثابت شده است و خدای متعال فرمود: ﴿ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾^۱ خداوند در دین اسلام کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد و رسول اکرم ﷺ فرمود: «أثبتکم بالشریعة السهلة السمحة»^۲ دین و آیین آسان و باگذشتی برایتان به ارمغان آوردم. از معصومین ﷺ نیز این حدیث روایت شده که «إن الخوارج ضیقوا علی أنفسهم بجهالتهم، إن الذین أوسع من ذلك، خوارج با جهل و نادانی خویش بر خود سخت گرفتند، آیین اسلام گسترده‌تر از آن بود که تصور می‌کردند»^۳

۳ - کارشان به جایی رسید که بیشتر آن‌ها معتقد به تحریم مباحات گشته و بدان تصریح نمودند، افزون بر مطالبی که قبلاً از آیات و روایات، بر آن آگاهی یافتید.

۴ - لازمه این گونه ریاضت این است که مساجد و مشاهد و نظیر آن مدنی زیاد متروک بمانند و در روایات ثابت شده است که گروهی از مسلمانان حضور در مساجد را ترک کردند در پی آن رسول اکرم ﷺ فرمان به آتش زدن خانه‌هایشان داد.

۵ - این شیوه سبب دوری جستن از برادران مسلمان و ترک معاشرت آن‌ها و نپذیرفتن دعوت و انجام ندادن حقوق واجب و مستحب آنان خواهد شد با این که در احادیث فراوانی به انجام این امور فرمان داده شده و مورد تشویق قرار گرفته و در موارد زیادی ترک آن نهی شده است.

۶ - انجام این ریاضت غالباً موجب قطع رابطه خویشاوندی و بی‌اعتنایی به بخش واجب حقوق زنان و مواردی از این دست خواهد شد.

۷ - لازمه این گونه ریاضت تک‌زیستی و تنهایی است بنابراین، اهل ریاضت مشمول لعن رسول خدا ﷺ می‌شوند. کلینی و شیخ صدوق و دیگران نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لعن الله آکل زاد وحده، لعن الله النائم فی بیت وحده، لعن الله راكب الفلاة وحده»^۴ خداوند کسی که زاد و توشه‌اش را تنها بخورد و کسی که در خانه‌ای تنها بخوابد و سواره‌ای را که در بیابان تنها راه طی کند، مورد لعن خویش قرار دهد.

۸ - انجام این ریاضت موجب می‌شود انسان از به دست آوردن علم و دانش و گفت و گو با علما و دانشمندان دست بردارد و سرانجام این کار، جهل و نابخردی است که قبلاً بر

۱. حج، آیه ۷۸.

۲. بخاری ج ۲، ص ۲۸۱.

۳. فضال، ص ۹۰ چاپ نجف.

روایات وارده در مورد آن، آگاهی یافتید.

۹ - این کار موجب مخالفت و دشمنی با علما و دانشمندان می‌شود چنان که پیشتر یادآوری شد و این واقعیت به روشنی از رفتار آنان پیداست.

۱۰ - لازمه ریاضت کشیدن به این معنا ادعای کشف و شهود و وصول و کرامات دروغین و مسائلی از این قبیل است. بعضی از آن چه یادآوری شد به طور کلی با پیشتر مربوط به پیروان و مریدان و برخی به سران آنها ارتباط دارد.

۱۱ - این گونه گوشه نشینی و ریاضت، مستلزم ترک عیادت از بیماران و دیدار با مؤمنین خواهد شد.

۱۲ - این عمل موجب حاضر نشدن در تشییع جنازه مسلمانان و تسلیت ندادن به مصیبت زدگان و اموری از این قبیل می‌گردد.



روایات مربوط به خوردن گوشت :

در این فصل به بیان احادیثی خواهیم پرداخت که بر ارزش و اهمیت گوشت و فرآورده‌های دامی و دستور به خوردن و نهی از ترک آن‌ها دلالت دارد و در آغاز به نقل روایتی در مورد ارزش غذایی گوشت می‌پردازیم. این روایات به دو دسته عام و خاص بخش پذیرند که از روایات عام دوازده مورد را یادآور می‌شویم:

۱ - کلینی در روایتی صحیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در مورد برترین خوراک در دنیا و آخرت از آن حضرت پرسش شد، امام علیه السلام فرمود: «اللحم، ان الله عز وجل يقول: ﴿وَلَحْم طَيْرٍ مِّثْلَ شَهْوَنِ﴾»^۱ برترین خوراک‌ها گوشت است زیرا خدای عز وجل می‌فرماید: ﴿و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند﴾

۲ - نیز به سند خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «اللحم سید الطعام فی الدنیا و الآخرة»^۲ گوشت برترین خوراک دنیا و آخرت است.

۳ - هم چنین به سند خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «سید إدام الجنة، اللحم»^۳ گوشت، برترین خوراک بهشتیان است.

۱. والعه، آیه ۲۰.

۲. کافی ج ۶، ص ۲۰۸.

۳. همان.

۴ - نیز به سند خود از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «سَيِّدُ الطَّعَامِ، اللَّحْمُ^۱ گوشت، برترین خوراک است».

۵ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به حضرت عرض شد: صوفیان نقل می کنند ما روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار داریم که در آن فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الْبَيْتَ اللَّحْمِ؛ خداوند بر خانه ای که در آن گوشت خورده شود خشمگین است». امام علیه السلام فرمود: «كَذِبُوا، إِنَّمَا قَالَ: الْبَيْتُ الَّذِي يَغْتَابُونَ فِيهِ النَّاسَ وَيَأْكُلُونَ لَحْمَهُمْ وَقَدْ كَانَ أَبِي لَحْمًا وَلَقَدْ مَاتَ يَوْمَ مَاتَ وَفِي يَدِ أُمِّ وَلَدِهِ ثَلَاثُونَ دِرْهَمًا لِلَّحْمِ^۲؛ آنان دروغ می گویند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر خانه ای که در آن غیبت مردم می کنند و گوشت آن ها را می خورند خشمگین می شود و پدرم خود، گوشت زیاد تناول می کرد و روز رحلتش ۳۰ درهم برای خرید گوشت نزد همسرش وجود داشت».

۶ - نیز از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که مردی به او عرضه داشت: گذشتگان روایت کرده اند که: خداوند بر خانه ای که در آن گوشت خورده شود، خشمگین است. امام علیه السلام فرمود: «صَدَقُوا وَلَيْسَ حَيْثُ ذَهَبُوا إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الْبَيْتَ الَّذِي تَوَكَّلُ فِيهِ لَحُومُ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ^۳؛ راست گفته اند ولی آن گونه که تصور کرده اند، نیست بلکه خداوند بر خانه ای که در آن گوشت مردم به واسطه غیبت خورده شود، خشمگین است».

۷ - هم چنین از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَحْمًا، تَحَبَّبَ اللَّحْمُ^۴؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشت فراوان می خورد و آن را دوست می داشت».

۸ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «تَرَكَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا لِلَّحْمِ يَوْمَ تَوَفَّى وَكَانَ رَجُلًا لَحْمًا^۵؛ پدرم امام باقر علیه السلام آن روز که دنیا را وداع گفت ۳۰ درهم برای تهیه گوشت در خانه داشت و مردی گوشت دوست بود».

۹ - هم چنین از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «أَنَا مَعَاشِرُ قَرِيشٍ قَوْمٌ لَحْمُونَ^۶؛ ما قریشیان مردمی گوشت دوست هستیم».

۱. کافی ج ۶، ص ۳۰۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

۱۰ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اللحم يُنبِت اللحم و من ترك اللحم اربعين يوماً ساء خلقه و من ساء خلقه فأذنوا فی أذنه؛^۱ گوشت سبب روئیدن گوشت بدن می شود کسی که چهل روز از خوردن گوشت خود داری کرد بد اخلاق می شود و هر کس بد اخلاق شد در گوش او اذان بگویند».

۱۱ - هم چنین از امام رضا علیه السلام روایت کرده که راوی می گویند: به حضرت عرض کردم: مردم می گویند: کسی که سه روز از خوردن گوشت خودداری کند بد اخلاق می شود. امام علیه السلام فرمود: «كذبوا ولكن من لم يأكل اللحم اربعين يوماً تغيّر خلقه و بدنه و ذلک لا انتقال النطفة فی مقدار اربعين يوماً؛^۲ دروغ می گویند ولی کسی که چهل روز از خوردن گوشت خودداری کند، اخلاق و جسمش دستخوش تغییر می شود و این تغییر به جهت انتقال نطفه در مدت چهل روز است».

۱۲ - نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «من أتى عليه اربعون يوماً ولم يأكل اللحم فليست قرض على الله عز وجل و لیا کله؛^۳ اگر کسی چهل روز گوشت نخورده باشد باید به خاطر خدای عزوجل پول قرض کند و گوشت تهیه کند و تناول نماید».

روایات خاص:

در این فصل به بیان دوازده روایت خاص در این مورد خواهیم پرداخت:

۱ - کلینی به سند خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که یارانش نزد حضرت سخن از گوشت به میان آوردند حضرت فرمود: «ما من لحم أطيب من الماعز، قال: فنظر إليه ابوالحسن و قال: لو خلق الله عز وجل مضعفةً هي أطيب من الضأن لقتلها بها اسماعيل؛^۴ گوشتی لذیذتر از گوشت گوسفند وجود ندارد، وی می گویند: سپس امام علیه السلام بدو نگریست و فرمود: اگر خدای عزوجل گوشتی لذیذتر از گوسفند آفریده بود آن را فدیة اسماعیل قرار می داد».

۲ - نیز از امام رضا علیه السلام روایت کرده و گفته است: مردی بدان حضرت عرضه داشت: «ان اهل بيتي لا يأكلون لحم الضأن قال فقال: لم؟ قلت: انهم يقولون انه يهيج بهم المرة السوداء و

۱. کافی ج ۶، ص ۳۰۸.

۲. همان.

۳. همان ج ۴، ص ۳۰۹.

۴. همان، ص ۳۱۰.

الصداع و الاوجاع. خانواده‌ام گوشت گوسفند نمی‌خورند. راوی می‌گوید: امام علیه السلام پرسید: چرا؟

عرض کردم: آنان می‌گویند خوردن گوشت گوسفند موجب ناخوشی سوداء و سردرد و سایر بیماری‌ها می‌شود.

سپس می‌گوید: امام در پاسخ فرمود: «ياسعدا فقلت لييك، قال: لو علم الله شيئاً أكرم من الضأن لفدا به اسماعيل عليه السلام؛ ای سعدا عرض کردم: آری، امام فرمود: اگر خداوند حیوانی را بهتر از گوسفند می‌دانست، آن را فدیة اسماعیل می‌نمود» در روایت دیگری نظیر این سخن آمده است ولی امام در آن روایت فرموده است: «لو علم الله شيئاً خیر من الضأن لفدا به یعنی اسحاق^۱؛ اگر خدا چیزی را بهتر از گوسفند می‌دانست آن را فدیة اسحاق می‌نمود».

۳ - هم چنین از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «انّ بنی اسرائیل شکوا الی موسی علیه السلام ما یلقون من البیاض فشکا ذلک الی الله عزوجل فأمرهم أن یأکلوا لحم البقر بالسلق^۲؛ بنی اسرائیل از به وجود آمدن لکه‌های سفید در بدنشان به حضرت موسی شکوه کردند وی بدانان فرمان داد گوشت گاو را با چغندر یا برگ آن تناول کنند»

۴ - وی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ألبان البقر دواء و سمنوها شفاء و لحومها داء^۳؛ شیر گاو، دارو، روغن آن‌ها شفاء و گوشت‌هاشان بیماری است».

۵ - نیز از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اللحم ینبت اللحم و من ادخل جوفه لقمة شحم اخرجت مثلها الداء^۴؛ گوشت موجب رویاندن گوشت بدن می‌شود و هر کس لقمه‌ای پیته میل کند، به همان اندازه بیماری از بدنش بیرون می‌رود».

۶ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من أكل لقمة شحم اخرجت مثلها من الداء^۵؛ کسی که یک لقمه پیته تناول کند به همان مقدار بیماری از بدنش بیرون می‌رود».

۷ - نیز از آن حضرت نقل کرده که به وی عرض شد: آن پیته که لقمه‌اش سبب می‌شود

۱. کافی ج ۶، ص ۳۱۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۱۱.

۵. همان.

۶. همان.

همان اندازه بیماری از بدن فرد خارج شود چه نوع پینه است؟ امام علیه السلام فرمود: «شحم البقر»^۱ پینه گاو.

۸ - هم چنین از ابو ابراهیم علیه السلام روایت کرده که فرموده: «السویق و مرقی البقر یذهب الوضی»^۲ آرد سبوس گرفته، آهگوش گاو، پیسی را از بین می برد.

۹ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: به حضرت عرض شد، ابوالخطاب مردم را از خوردن گوشت شتر نژاد خراسانی^۳ و کبوتر پاپز^۴ نهی کرده است. امام علیه السلام فرمود: «لابأس باکل البهت و أكل الحمام السروء» خوردن گوشت شتر نژاد خراسانی و گوشت کبوتر پاپز، اشکالی ندارد.

هم چنین از امام رضا علیه السلام در مورد گوشت و شیر شتر نژاد خراسانی پرسش شد، حضرت فرمود: «لابأس به»^۵ اشکالی ندارد.

۱۰ - نیز از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اطیب اللحم لحم فرخ قد نهض او کاد ینهض»^۶ لذیذترین گوشت، گوشت پرند، ای است که توان پرواز داشته و یاد آستانه بها خواستن باشد. هم چنین از آن حضرت منقول است که فرمود: «من سره أن یقل غیظه فلیأکل لحم الذراع»^۷ کسی که خرسند می شود غشش کاهش یابد، باید گوشت ذراع تناول کند.

۱۱ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به حضرت عرض شد: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله سردست گوسفند را بیشتر از سایر اعضای آن دوست داشت؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «لأن آدم قُرب قرباناً عن الانبیاء من ذریته فستی نکل نبی من ذریته عضواً و ستی لرسول الله صلی الله علیه و آله الذراع، فمن ثم کان علیه السلام یشتهیها و یفضلها و یحبها» زیرا حضرت آدم علیه السلام زمانی که از طرف پیامبران دودمان خویش به پیشگاه خدا قربانی انجام داد هر عضوی از آن قربانی را به اسم یکی از پیامبران نامید و ذراع و سردست گوسفند قربانی را به نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نام نهاد به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله به این عضو تمایل داشت و آن را بر سایر

۱. کافی ج ۴ ص ۳۱۱.

۲. همان.

۳. در منبع اصلی آمده است که: مردمی از هواداران ابوالخطاب مردم را از خوردن گوشت شتر نژاد خراسانی و... نهی کرد.

۴. کافی ج ۴ ص ۳۱۱.

۵. همان ص ۳۱۲.

۶. همان.

اعضاء ترجیح می‌داد و دوست می‌داشت» در روایت دیگری آمده است که: «انه کان یحب الذراع و الكتف»^۱ رسول خدا ﷺ به گوشت سردست و شانه گوسفند علاقه داشت.

۱۲ - نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «اللحم باللبن مرق الانبياء»^۲ گوشت همراه با شیر، خوراک و خورش پیامبران است.

در روایت دیگری از امیرمؤمنان (ع) نقل شده که فرمود: «اذا ضعف المسلم فليأكل اللبن باللحم»^۳ هرگاه بر مسلمانی ضعف عارض شد، باید شیر همراه با گوشت تناول کند.

ارزش فرآورده‌های غذایی در احادیث:

در این فصل روایات وارده در مورد ارزش و اهمیت فرآورده‌های دامی را از نظر می‌گذرانیم این قبیل روایات بسیار است و ما تنها به بیان دوازده روایت بسنده می‌کنیم:

۱ - کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که نزد حضرت سخن از تخم مرغ به میان آمد امام (ع) فرمود: «اما انه خفيف يذهب بقرم اللحم»^۴ تخم مرغ غذایی سبک است و اشتهای به گوشت را از بین می‌برد.

۲ - نیز از امام رضا (ع) روایت کرده که مردی از کمبود فرزند نزد حضرت شکوه نمود، امام (ع) فرمود: «استغفر الله و كل البيض بالبصل»^۵ خدا را استغفار کن و تخم مرغ را همراه با پیاز میل کن» هم چنین از آن حضرت منقول است که فرمود: «شكا نبي من الانبياء الى الله قللة النسل فقال: كل اللحم بالبيض»^۶ یکی از پیامبران از کمبود فرزند به پیشگاه خدا شکوه کرد، خداوند بدو فرمود: «گوشت را همراه با تخم مرغ تناول نما».

۳ - نیز از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود: «كثرة أكل البيض تزيد في الولد»^۷ خوردن تخم مرغ زیاد، فرزندان را افزایش می‌دهد.

۱. کافی ج ۶، ص ۳۱۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۱۶.

۴. همان، ص ۳۲۴ - ۳۲۵.

۵. همان، ص ۳۲۵.

۶. همان.

۷. کافی ج ۶، ص ۳۲۵.

۴ - از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: «سمن البقر شفاء»^۱ روغن گاو شفاست.
 ۵ - هم چنین از آن حضرت نقل کرده که فرمود: «السمن دواء و هو فی الصیف خیر منه فی الشتاء و ما دخل جوفاً مثله»^۲ روغن، خود نوعی داروست و روغن به دست آمده در تابستان بهتر از روغن زمستانی است و غذایی مانند آن وارد بدن نشده است.
 ۶ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «نعم الإدام، السمن علیه السلام»^۳ بهترین خوراک روغن است.

۷ - هم چنین از آن حضرت نقل کرده که فرمود: «السمن ما دخل جوفاً مثله»^۴ غذایی مانند روغن وارد بدن نشده است.

۸ - نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لم یکن رسول الله یا کل طعاماً ولا یشرّب شراباً الا قال: اللهم بارک لنا فیهِ و ابد لنا به خیراً منه الا اللبن فانه کان یقول: اللهم بارک لنا فیهِ و زدنا منه»^۵ هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا و یا آشامیدنی میل می کرد می فرمود: خدایا! در آن برای ما خیر و برکت عنایت فرما و بهتر از آن را نصیب مان گردان ولی هر زمان شیر می نوشید عرضه می داشت: خدایا! در آن برای ما خیر و برکت ایجاد کن و آن را برایمان فزونی بخش.

۹ - هم چنین به سند خود از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «لیس احد یفصّی بשרب اللبن لأن الله یقول: ﴿لیناً خالصاً سائفاً للشاربین﴾»^۶ هیچ کس به واسطه نوشیدن شیر، آسیب نمی بیند زیرا خداوند فرمود: «شیری خالص و ناب که گوارای نوشندگان است»
 از امام صادق علیه السلام روایت شده که فردی به حضرت عرض کرد: من شیر نوشیده ام و به من آسیب رسانده است. امام علیه السلام فرمود: «لا والله ما ضرک ولا یضرّ لبن قطّ و لکنک اکلت معه غیره فضرک الذی اکلته فظننت أنّ اللبن قد ضرک»^۷ به خدا سوگند! شیر به تو آسیب نرسانده و هیچ گاه به کسی آسیب نمی رساند ولی تو همراه با شیر چیز دیگری میل کرده ای که آن

۱. کافی ج ۴ ص ۳۲۵.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۲۶.

۶. همان.

۷. کافی ج ۴ ص ۳۲۶ - ۳۲۷.

چیز موجب آسیب تو شده و پنداشته‌ای شیر به تو آسیب رسانده است».

۱۰ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اللبن طعام المرسلین»^۱ شیر خوراک پیامبران است» نیز از آن حضرت منقول است که به مردی فرمود: «علیک باللبن فانه ينبت اللحم و یشد العظم»^۲ به تو سفارش می‌کنم شیر بیاشامی زیرا موجب رویش گوشت بدن می‌شود و استخوان را محکم می‌کند».

۱۱ - نیز از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «علیکم بالان البقر فانها تخلط مع کل شجرة»^۳ به شما سفارش می‌کنم شیر گاو بنوشید زیرا با عصاره همه درختان آمیخته است».

۱۲ - هم چنین از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ابوال ایل خیر من البانها و یجعل الله عزوجل الشفاء فی البانها»^۴ بول شتر بهتر از شیر آن‌هاست و خدای عزوجل در شیر شتر، شفا قرار داده است» در روایت دیگری آمده است. «البان اللقاح شفاء من کل داء و آفة و عاهة»^۵ شیر شتر شفای هر درد و هر ناخوشی است».

در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که برای اهل بصیرت بیان یکی از آن‌ها کافی است. اینک به صوفیان بنگرید که چگونه در گرداب جهل و نادانی گرفتار آمده و آشکارا به خطا رفته‌اند و انجام آن چه را در شرع روا بوده، ممنوع ساخته و آن چه را ممنوع بوده روا دانسته‌اند. والله الهادی.

توجیه روایتی ضعیف:

بسیار جای شگفتی است که صوفیان در این باره به حدیثی از معصومین علیهم السلام استناد می‌جویند که فرموده‌اند: «من أخلص لله أربعين يوماً أثبت الله الحكمة فی قلبه و أنطق بها لسانه»^۶ کسی که چهل روز خالصانه عبادت خدا را انجام دهد، خداوند حکمت را بر دل او ثابت و آن را بر زبانش جاری می‌سازد».

۱. کافی ج ۶، ص ۳۳۶ - ۳۳۷.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۳۸.

۴. همان.

۵. همان.

۶. کافی ج ۲، ص ۱۶ حدیث ۶.

پوشیده نیست حدیث یاد شده با صرف نظر از این که از سفیان ثوری روایت شده چنان که در کافی آمده و نیز احتمال حمل این روایت بر تقیه، افزون بر ضعف سندش، بی نیاز از تأویل و توجیه است زیرا غیر از اخلاص در عبادت و پرستش دینی چیزی از آن استفاده نمی شود و هیچ گونه اشاره ای به ترک خوراکی های حلال و فرآورده های حیوانی و به انجام ریاضت هایی از این قبیل نداشته و اختصاص به فصل زمستان و یا به مورد دیگری که آنان یادآور شده اند، ندارد. والله اعلم.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب هفتم،

صوفیان و برترین عبادات

در این باب بر حالات چرخیدن و به زمین افتادن و آشفتنی صوفیان، که آن را برترین عبادات دانسته‌اند خطّ بطلان کشیده و دوازده دلیل بر بطلان این عمل ارائه می‌دهیم:

۱ - دلیلی شرعی بر مشروعیت این عمل وجود ندارد تا چه رسد به رجحان داشتن و عبادت بودن آن.

۲ - این عمل تشریع و بدعت است و در صورت نیاز روایاتی که دلالت بر تحریم این عمل دارد، یادآوری خواهد شد.

۳ - ضرورت مذهب ایجاب می‌کند که چنین عملی فاقد مشروعیت باشد تا چه رسد به این که نوعی عبادت تلقی شود بلکه چنین اقتضایی از روشن‌ترین ضروریات مذهب است که به خواست خدا تحقیق و بررسی این مورد خواهد آمد.

۴ - شیعیان همه بر ترک این عمل اجماع و اتفاق نظر داشته و آن را مورد اعتراض قرار داده‌اند و کسانی را که دست به چنین اعمالی می‌زنند، نکوهش کرده‌اند. بدیهی است که معصوم بلکه معصومین علیهم‌السلام در این اجماع داخلند. بنابراین، حجّیت آن ثابت است.

۵ - با تحقیق و بررسی شیوه پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و روایات رسیده از آنها و عبادات و آثار و حرکاتی که از آن بزرگواران منقول است، به خوبی پی خواهیم برد که آنان دست به انجام چنین اعمالی نمی‌زدند. بنابراین، چگونه می‌توان با شیوه آنان به مخالفت برخاست و کوتاهی در عبادات و ترک برخی از واجبات و مستحبات را در طول عمر شریفشان بدانان نسبت داد؟ آن چه بیان شد صرف نظر از روایاتی است که به صراحت، این عمل را مورد اعتراض قرار داده است.

۶ - این قبیل کارها از شیوه‌های دشمنان خدا و رسول اوست و در اموری از این دست نباید از آنان پیروی نمود. در این زمینه روایاتی خواهد آمد که دلالت بر تحریم همسانی و

پیمودن راه و رسم دشمنان اهل بیت دارد. موضوعی را که یاد آور شدیم از مطالب گذشته به خوبی روشن است و علما و دانشمندان ما و نیز دیگران بدین موضوع تصریح کرده‌اند. از جمله شیخ جلیل‌القدر ابن حمزه رحمه‌الله در کتاب «الهادی الی النجاة من جمیع المبهکات» روایات زیادی را از شیخ مفید و شخصیت‌های دیگری در نکوهش صوفی‌گری یادآور شده و آن گاه می‌گوید:

حاصل روایات این است که: معاویه لعنة الله علیه روزی به حبس بول مبتلا شد و از شدت درد پیاپی می‌خواست و گیرد خود می‌چرخید و گاهی مدهوش می‌شد از همین رو، گروهی از بنی امیه و سران آنها برای ابراز محبت نسبت به معاویه نظیر عمل او را انجام می‌دادند و با سر دادن کلمه «الله الله» بر زمین می‌افتادند و از خدا درخواست شفا می‌کردند و هرگاه دردشان آرامش می‌یافت مشغول ساز و آواز می‌شدند و دایره و مانند نواخته و به شادی می‌پرداختند و دست افشانی می‌نمودند و رقص و پایکوبی می‌کردند. این قبیل کارها در دوران جاهلیت معروف بود و راه و رسم معاویه زنده ساختن، بدعت جاهلیت تلقی می‌شد، زیرا در جاهلیت چنین کارهایی انجام می‌پذیرفت، به همین دلیل این قبیل کارها شهرت یافت.

ابوهاشم کوفی در دوره پابانی حکومت بنی امیه می‌زیست که در جهت زنده ساختن بدعت معاویه، دست به این کار زد و در خلال ذکر و وردش به انجام این کارهای زشت پرداخت و بدین ترتیب، مسلک صوفی‌گری را اختراع کرد و سپس این شیوه میان توده مردم معروف شد و فرقه حلاجی پدید آمد.

۷ - عقل و خرد سلیم، به ناپسند بودن انجام اعمال زشتی از این قبیل، جزم و یقین دارد. این کارها به حرکات دیوانگان و خردسالانی می‌ماند که از قدرت تشخیص برخوردار نیستند. در امور یاد شده هیچ گونه سودی وجود ندارد و هیچ گونه فرمانی در خصوص آنها وارد نشده است. بنابراین، ترک آنها واجب است پس چگونه انجام چنین کارهایی برای صوفیان رواست تا چه رسد به این که به رجحان و عبادت این قبیل کارها اعتقاد داشته باشند؟

۸ - جمعی از علما و دانشمندان از شیخ مفید رحمه‌الله نقل کرده‌اند در کتابی که وی در ردّه هواداران حلاج تألیف کرده به اسناد خود از امام رضا رحمه‌الله روایت کرده که در مورد صوفیان و گوش فرا دادن آنان به ساز و آواز و دست افشانی و پایکوبی و داد و فریاد و عربده

کشیدن و مدهوش شدنشان از آن حضرت سؤال شد، امام علیه السلام فرمود: «كلهم من المرائين و الخداعين و لا يشتغلون بهذه الاعمال الا لغرور الناس فانها من الشيطان و انهم يتبعونه انا ان همه ریاکار و فریبکارند تنها برای فریب مردم دست به این قبیل کارها می زنند. این امور، شیطانی است و آنها از شیطان پیروی می کنند» بدو عرض شد: ای فرزند رسول خدا! آنان می گویند: در برخی از این حالات، از خود بی خود می شویم، امام علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «يخادعون الله و الذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون»^۱ آنان، خدا و مؤمنان را فریب می دهند، ولی جز خویش کسی را نمی فریبند و خود نمی دانند.

۹ - به نقل جمعی از علما و دانشمندان از کتاب یاد شده، جابر جعفی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: عده ای را می شناسیم که هرگاه اندکی از آیات قرآن یا حدیث خوانده شود، برخی از آنها از خود بی خود شده به گونه ای که اگر دست و پایش بریده شود، احساس نمی کنند.

امام علیه السلام فرمود: «سبحان الله هذا من جانب الشيطان» منزّه است خدا! این عمل از ناحیه شیطان است.

۱۰ - کلینی در «کتاب القرآن» از امام باقر علیه السلام روایت کرده که به حضرت عرض شد: عده ای هستند که هرگاه اندکی از قرآن را یادآور شوند یا برایشان نقل شود برخی از آنها مدهوش می شوند به گونه ای که اگر دست و پایشان را ببرند، احساس نمی کنند!

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «سبحان الله هذا من الشيطان و ما بهذا نعتوا انما اللمن و الرقه و الدمعة و الوجع»^۲ منزّه است خدا! این عمل از ناحیه شیطان است مؤمنان در قرآن چنین توصیف نشده اند، بلکه صفات آنها نرمی و دلسوزی و اشک و ترس و بیم است! این روایت را شیخ صدوق نیز در کتاب «المجالس» یادآور شده است.

۱۱ - در جای خود ثابت و مشخص شده که حفظ عقل و مجرد واجب است و علت و سبب تحریم شراب و سایر مست کننده هایی که در روایات آمده نیز جنبه وجوب حفظ عقل است جمعی از پژوهشگران، این قبیل روایات را نادیده گرفته اند، در صورتی که ما نیاز به چنین چیزی نداریم زیرا از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «ان الله لم يحرم

۱. بقره، آیه ۹.

۲. کافی ج ۲، ص ۶۱۶.

الخمر لعینها و ائما حرمها لفعلمها فما فعل ز فاعل الخمر فهو خمر^۱ خداوند، شراب را به جهت شراب بودنش تحریم نکرده بلکه به دلیل اثر آن حرام کرده است بنابراین، هر چیزی که اثر شراب را داشته باشد، شراب است» در نتیجه، یا ادعای آنان در جهت از دست دادن مشاعر و از بین رفتن عقل و خردشان صحیح است که در این صورت لازمه‌اش تحریم آن عمل است و یا ادعایی باطل است که دروغگویی آن‌ها را آشکار ساخته و نتیجه‌ای بر این قبیل حرکات مترتب نیست.

۱۲- براین کار مفاسد زیادی مترتب است و بخشی از آن‌ها در گذشته یادآوری شد که به خوبی واضح و روشن است و ایجاب می‌کند چنین کارهایی ممنوع شود تا ریشه فساد از بین برود. شما به خوبی پی بردید که صوفیان این امور را مقدمه و وسیله‌ای در جهت دست یابی به برخی از مطالبی که قبلاً بدان اشاره شد، قرار می‌دهند و فساد و بطلان‌شان روشن گشت تا چه رسد به مقدمه این قبیل امور.



توجیهاتی واهی:

جای بسی شگفتی است که امروزه برخی از صوفیان در جهت مشروعیت بخشیدن به این قبیل کارها به روایتی از کتاب شریف «من لا یحضره الفقیه» استناد جسته‌اند که در آن روایت آمده است: پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ به این دلیل که مردم جمله دحی علی خیر العمل را از اذان خذف کردند، بلال اذان را ترک کرد و فاطمه زهرا علیها السلام از او درخواست کرد اذان بگوید و فرمود: «احب ان اسمع صوت مؤذن اهی؛ دوست دارم یک بار دیگر صدای مؤذن پدرم را بشنوم» و بلال اذان را آغاز نمود و زمانی به جمله: اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله رسید فاطمه زهرا دوران حیات پدر را به یادآورد و گریان شد و از هوش رفت به گونه‌ای که مردم پنداشتند آن بانو از دنیا رفته است و ماجرا را به اطلاع بلال رساندند و او از ادامه اذان خودداری کرد.^۲

خلاصه حدیث یادآوری شد و پاسخ آن روشن است و هیچ گونه دلالتی برخواستن صوفیان ندارد البته تأثیر حزن و اندوه بر دل‌ها غیرقابل انکار است و به وضوح پیداست و تأثیرش غالباً بر قلب زنان بیشتر است ولی هیچ گونه ارتباطی به ادعای این افراد ندارد و

۱. کافی ج ۶، ص ۱۶۶

۲. الفقیه ج ۱ ص ۲۹۸ - ۲۸۴

پیدا است که سبب از هوش رفتن حضرت زهرا علیها السلام، شدت حزن و اندوه و یادآوری دوران حیات پدر بزرگوارش بوده است و مشخص نیست قبلاً حضرت به چنین حادثه‌ای که وی را به سرحد بی‌هوشی برساند، آگاهی داشته، افزون بر این که این واقعه، اختیاری نبوده است. از سویی چرا این نگرانی‌ها بر علی و حسن و حسین علیهم السلام مؤثر واقع نشده آیا می‌توان فاطمه علیها السلام را از آن‌ها برتر دانست یا او را صوفی بدانیم؟

ما از خود بی‌خود شدن را در صورتی مورد نکوهش قرار می‌دهیم که ساختگی و با زحمت و به گونه‌ای غیر مشروع، انجام پذیرد یا اگر زمانی به نحو مشروع تحقق می‌یابد، اختیاری نباشد و یا فردی که به این حالت در می‌آید، آن را عبادت تلقی نکند. به هر حال این استدلال، قطعاً از درجه اعتبار ساقط است.

برخی صوفیان به مطلبی از خطبه همام (در نهج البلاغه) استناد جسته‌اند که امام علی علیه السلام در آن به توصیف پرهیزگاران پرداخت و همام از هوش رفت، هنگامی او را حرکت دادند دیدند دنیا را وداع گفته است و حضرت فرمود: «هكذا تصنع المواعظ البالغة بأهلها» پند و اندرزهای بسیار رسا با آنان که اهل موعظه‌اند، چنین می‌کنند.

پاسخ این شبهه نیز مانند گذشته روشن است، افزون بر این که نمی‌توان گفت فردی نظیر همام که تحت تأثیر پندهای امام علیه السلام قرار گرفت برتر از امیرمؤمنان است که خود حضرت، تأثیری نپذیرفت بلکه مشخصاً قضیه بر عکس است و مرگ همام به سبب تأثیر پند و اندرز بوده و یا اتفاقی رخ داده و یا در اثر شدت بیم و حزن و اندوه و ناشکیبایی، پیش آمده است و سخن امام علیه السلام که فرمود: «أما والله...» دلالت بر مردود بودن این امر دارد و گرنه بیمناک بودن امام علیه السلام معنا نداشت بلکه این جا مقام رجاء بود. افزون بر این، از آن جا که همام معصوم نبود قضیه‌ای که برای او رخ داد، نمی‌تواند از حجت برخوردار باشد و در این جا توجیهی برای مرگ همام نمی‌توان اقامه کرد در صورتی که فاطمه زهرا علیها السلام و همام، هیچ یک از کارهای مورد اعتراض ما را انجام نداده‌اند و اگر در چنین موردی از آن‌ها یاد نشده بود، این ماجرا شایسته بیان نبود. والله یعلم.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

رقص و پای کوبی

در این باب بر اعمالی نظیر رقص و دست افشانی و هریده کشیدن صوفیان که آن را نیز از برترین عبادات شمرده‌اند خط بطلان کشیده و بیشتر مواردی که قبلاً یاد آوری شد بر این معنا نیز دلالت دارند و اکنون موارد دیگری از کتاب و سنت بر آن می‌افزاییم:

آیاتی که از قرآن بر این معنا دلالت دارند نظیر: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ الْأَمْكَاءِ وَتَصَدِيَةٌ لِّذَوِقُوا الْعَذَابِ﴾^۱ نماز آن‌ها در کنار خانه خدا جز سوت کشیدن و کف زدن، چیز دیگری نبود، بنابراین، به جهت کفرتان عذاب الهی را بپوشید.

خدای متعال، کفار را به واسطه این کار مورد انتقاد و نکوهش قرار داده و آن عمل را یکی از علل و اسباب سزاواری عذاب دانسته است. علامه ابن موضوع را در کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» در مبحث حلول و رده بر صوفی‌گری آورده و گفته است: عبادت آنان رقص و پایکوبی و کف زدن و آواز خوانی است و خداوند ناپسندان و کفار را بر این کار نکوهش کرده و فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ الْأَمْكَاءِ وَتَصَدِيَةٌ﴾^۲ بنابراین، کدام گمراهی بالاتر از این گمراهی است که فردی با آن که خدا را پرستش می‌کند به گونه‌ای تبرک جوید که خدا بدان وسیله کفار را مورد نکوهش قرار داده است.

صاحب «کشاف» می‌گوید: مُکَا بر وزن ثَمَا و رُحَا از ماده مُکَا یَمُکُو، به معنای سوت کشیدن است و «الْمُكَا» نیز از همین ماده است و گویی به جهت سوت کشیدن زیاد بدین اسم نامیده شده و تصدیه بر وزن تفعله یعنی تصفیق از ماده صدا و یا از صَدَّ یَصْدُ است و معنایش این است که کفار، سوت کشیدن و کف زدن را جایگزین نماز کرده بودند.

از جمله روایاتی که بر این معنا دلالت دارد می‌توان به روایتی که کلینی آن را در باب

غنا از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده، استناد جست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أنها کم عن الزفن و المزمار و عن الکوبات و الکبرات»^۱ شما را از انجام رقص و پایکوبی و دف و دایره و نواختن طبل نهی می‌کنم.

بنا به نقل عامه و خاصه، در جلساتی که نبی مکرم اسلام و یارانش در مسجد داشتند چنان سکوتی بر مجلس حاکم بود که گویی پرنده بر سر افراد نشسته است. ولی آن حالت کجا و کارهایی که صوفی‌ها اختراع کرده‌اند کجا؟ روایت دیگری را طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «ادعوا ربکم تضرعاً و خفیةً»^۲ پروردگار خود را با تضرع و زاری و در پنهانی بخوانید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که در یکی از جنگ‌ها آن گاه که با سپاهیان‌ش وارد دره‌ای شدند، مردم بانگ تکبیر و تهلیل (لا اله الا الله) سر دادند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم لاتدعون الاصم و لا غائباً انکم تدعون سمیعاً بصیراً»^۳ مردم! از بلند کردن صدایان خودداری کنید زیرا شما کسی را فرا می‌خوانید که نه کر است و نه غایب، بلکه خدایی را می‌خوانید که شنونده و نزدیک است.

روایات متعدد دیگری را علما و دانشمندان ما در مورد نهی از بلند کردن صدا در مسجد نقل کرده‌اند با این که صوفی‌ها بیشتر این کارها را در مسجد انجام می‌دهند. نهی از این قبیل امور یا جنبه تحریم دارد یا کراهت، به هر حال، دلیل بر نا شایست بودن این امر است با این که صوفیان به رجحان آن قائل‌اند و این عمل صریحاً مخالف با شرع است و اصل مشروعیت آن ثابت نگشته تا حکمش حکم عبادت مکروه باشد؛ با این که زشتی و ناپسندی و ناشایستگی آن کاملاً روشن است. شاعر در این باره چه زیبا سروده است:

ایا جیل التصوف شرّ جیل لقد جنتم بشیء مستحیل
ألمی القرآن قال لكم الهی کلوا مثل البهائم و ارقصوا لی

یعنی: ای نسل تصوف که بدترین نسل‌اید، در حقیقت مسلک و راه و رسم محالی را به ارمغان آوردید، آیا خدا در قرآن به شما دستور داد که مانند حیوانات بخورید و برایم رقص و پایکوبی کنید؟
دیگری گفته است:

۱. واهی ج ۳، ص ۲۲.

۲. اعراف، آیه ۵۵.

۳. مجمع البیان ج ۸، ص ۲۲۹.

ارسل مع کل نسبی و باب

لوكان مولانا یحب الغنی

ما دخل الجنة غیر باب

او كان بالرقص ينال العنی

یعنی: اگر خدای ما آواز و موسیقی را دوست داشت همراه با هر پیامبری کمانچه‌ای می‌فرستاد و یا اگر آدمی به واسطه رقص و پایکوبی به خواسته‌هایش دست می‌یافت غیر از خرس کسی وارد بهشت نمی‌شد.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

کسب روزی

در این باب، تلاش برای به دست آوردن روزی و کسب معاش و تجمل و نظیر آن را که صوفی‌ها باطل و بیهوده دانسته و مردم را از آن باز می‌دارند، مورد ارزیابی قرار خواهیم داد و بر مشروعیت و رجحان آن دوازده دلیل قابل ارائه است.

۱ - آیات شریفه قرآن مانند: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ^۱ هَرُكَاهُ نِعَازِ هَايَانِ بِدِرْفَتِ شِمَا (آزاد هستید) در زمین پراکنده شوید و در طلب فضل خدا برآیید﴾ نیز ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا^۲ اَو (خدا) کسی است که همه آن چه را در زمین است برای شما آفرید﴾.

هم چنین آیه شریفه ﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الدُّنْيَا^۳ بهرهُ نَحْوِشِ رَا از دنیا فراموش مکن﴾ و نیز فرمود: ﴿قُلْ مَنْ حِزْمَ زِينَةِ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا^۴ بگو چه کسی زینت‌های الهی و روزی‌های پاکیزه‌ای را که برای بندگانش آفریده بر آنان حرام کرده است، بگو: این نعمت‌ها اختصاص به اهل ایمان دارد﴾ و فرمود: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ^۵ هر شانه‌های آن راه بروید و از روزی‌های خداوند بخورید﴾.

۲ - در کسب روزی باید از پیامبر اکرم ﷺ و سایر ائمه و پیامبران ﷺ پیروی نمود زیرا آن بزرگواران همواره در پی کسب روزی بودند به گونه‌ای که با دسترنج خرد گذران زندگی می‌کردند و برای به دست آوردن روزی، برخی به تجارت و بازرگانی و بعضی به شبانی می‌پرداختند.

۱. جمعه، آیه ۱۰.

۲. بقره، آیه ۲۹.

۳. قصص، آیه ۲۷.

۴. اعراف، آیه ۳۲.

۵. ملک، آیه ۱۵.

کلینی و صدوق و شیخ طوسی به اسانید خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت در مزرعه خویش به گونه‌ای کار و تلاش می‌کرد که پاهای مبارکش پر از عرق می‌شد. بدو عرض شد: فدایت شوم کارگران شما کجایند؟ حضرت فرمود: «عَمِلَ بَالِيدٌ مِنْهُ خَيْرٌ مِنِّي وَمِنْ أَيْهِ فِي أَرْضِهِ، قِيلَ: وَمِنْ هُوَ؟ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَآهَانِي كُلِّهِمْ عَمِلُوا بِأَيْدِيهِمْ وَهُوَ عَمِلَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالصَّالِحِينَ؛^۱ آنان که از من و پدرم برتر بودند در مزرعه خود به کار و تلاش می‌پرداختند بدو عرض شد: منظور شما چه کسانی‌اند؟ فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرمؤمنان و همه پدرانم با دسترنج خویش امرار معاش می‌کردند و این عمل کار پیامبران و رسولان و شایسته‌گان است».

از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: «أَوْحَى إِلَهُ إِلَى دَاوُدَ أَنَّكَ نَعِمَ الْعَبْدُ لَوْلَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ وَلَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئاً، فَبَكَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَام فَأَوْحَى إِلَهُ إِلَى الْحَدِيدِ أَنْ لِيْ لِعَبْدِي دَاوُدَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَهُ الْحَدِيدُ فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دَرْعاً فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، فَعَمِلَ ثَلَاثَةَ وَسْتِينَ دَرْعاً فَبَاعَهَا بِثَلَاثَةِ وَسْتِينَ أَلْفاً وَاسْتَغْنَى عَنْ بَيْتِ الْمَالِ؛^۲ خدا به حضرت داود علیه السلام وحی نمود تو بهترین بنده من هستی ولی از بیت المال گذران زندگی می‌کنی و با دست خود کاری انجام نمی‌دهی، حضرت داود گریست و خداوند به آهن وحی نمود که برای بنده‌ام داود نرم شو. بدین ترتیب، خدای عزوجل آهن را برایش نرم کرد و حضرت داود علیه السلام روزی یک زره می‌ساخت و آن را به هزار درهم می‌فروخت و بدین وسیله ۳۶۰ زره ساخت و آن‌ها را به ۳۶۰ هزار درهم فروخت و از مصرف بیت المال بی‌نیاز شد». در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارد و بازرگانی و تجارت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام معروف است.

۳- در این خصوص از معصومین علیهم السلام باید پیروی کرد که روایاتی دال بر آن یادآوری شد. شیخ صدوق و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت در مزرعه خویش به کار کشاورزی می‌پرداخت به او عرض شد: اجازه دهید برایتان کار کنیم و با غلامانتان آن را انجام دهند امام علیه السلام فرمود: «لا، دعوني فاني اشتهي ان يراني الله اعلم بيدي واطلب الحلال في أذي نفسي؛^۳ خیر؛ مرا به خود وانهید زیرا دوست دارم در حالی که با دستان خویش کار می‌کنم و با رنج دادن خود، در پی کسب روزی حلال هستم، خداوند

۱. کافی، ج ۵، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۷۴.

۳. لمعه ج ۳، ص ۱۶۲ چاپ غفاری.

مرا ببیند».

در حالات امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که حضرت در جهت انجام کاری که گذران زندگی اش شود در گرمای شدید به آن می پرداخت. به این هدف که هنگامی خویشتن را برای دست یابی به روزی حلال به زحمت می اندازد، خداوند نظاره گراو باشد»^۱
از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لا تَكْسِرُوا فِي طَلَبِ مَعِيشِكُمْ فَإِنَّ آبَائَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا»^۲ در راه دست یابی به روزی و گذران زندگی خود تنبلی نکنید زیرا پدران ما برای دست یابی به آن، می دویدند».

محمد بن عذافر، از پدرش روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام هفتصد دینار^۳ به من داد و فرمود: «أَصْرَفَهَا فِي شَيْئِي وَ قَالَ: مَا أَفْعَلُ هَذَا عَلَى شَرِّهِ مَنْشٍ وَ لَكُنِّي أَحَبُّهُنَّ أَنْ يَرَانِي اللَّهُ تَعَالَى مُتَعَرِّضاً لِفَوَائِدِهِ، قَالَ: عَذَافِرُ: فَرِهَتْ فِيهَا مِائَةُ دِينَارٍ فَقُلْتُ لَهُ فِي الطَّوَّافِ: جَعَلْتَ فِدَاكَ قَدْ رَزَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا مِائَةَ دِينَارٍ، قَالَ: اثْبَتْهَا فِي رَأْسِ مَالِي»^۴ با این مبلغ چیزی خریداری کن و به فروش برسان و فرمود: این کار را از سر حرص و آز خویش انجام نمی دهم بلکه دوست دارم خداوند به هنگام بهره وری من از آن ها، نظاره گرم باشد. عذافر می گوید: در آن معامله صد دینار سود بردم و در طواف خدمت امام رسیده و عرض کردم: فدایت شوم خدای عزوجل در آن پول صد دینار به من روزی عنایت کرد حضرت فرمود: آن را در سرمایه من ثبت نماه و در باب دوم کتاب، روایت مربوط به احتجاج امام صادق علیه السلام با صوفی ها، یادآوری شد که برای خردمندان، پسندیده است.

۴ - شیخ صدوق و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که در تفسیر آیه شریفه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» فرمود: «رَضَوَانِ اللَّهُ وَ الْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ وَ السَّعَةِ فِي الرِّزْقِ وَ الْمَعَاشِ وَ حَسَنَ الْخُلُقِ فِي الدُّنْيَا»^۵ منظور از آیه شریفه، رضوان و بهشت الهی در آخرت و گشایشی در رزق و روزی و معیشت و اخلاق نیکو در دنیا است.

۵ - نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «نَعِمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ، الْغَنَى»^۶

۱. فقیه ج ۳، ص ۱۶۳ چاپ غفاری.

۲. همان، ص ۱۵۷.

۳. در کافی هزار و هفتصد دینار آمده است.

۴. فقیه ج ۳، ص ۱۵۸ - ۱۵۶.

۵. همان.

۶. فقیه ج ۳، ص ۱۵۶.

بهترین یار و یاور برای دست یابی به تقوا، بی نیازی است» و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «نعم العون علی الآخرة، الدنيا؛ بهترین یار و یاور برای کسب آخرت، دنیا است» و نیز فرمود: «لیس منا من ترک دنیا، لآخرته و لا آخرته لدنياه»^۱ آن کس که دنیایش را برای رسیدن به آخرت و آخرتش را برای دست یابی به مال دنیا، ترک کند از ما نیست.

۶- هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ان الله یحب الاغتراب فی طلب الرزق؛ خداوند دوری از وطن را برای دست یابی به رزق و روزی، دوست دارد» و فرمود: «انی لاحب ان اری الرجل محترفا فی طلب الرزق»^۲ من دوست دارم ببینم فرد برای دست یابی به رزق و روزی دست به کار و شغلی بزند.

۷- نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «انی لاجدنی امقت الرجل یتقذر علیه المكاسب فیستلقی علی ققاء فیقول اللهم ارزقنی و یدع ان ینتشر فی الارض و یلمس من فضل الله و الذرة تخرج من جعرها تلمس رزقها»^۳ من از مردی که انجام کارها بر او دشوار آید و بر پشت بخوابد و بگوید: خدایا! روزی مرا برسان و در زمین به گشت و گذار نپردازد و در پی فضل الهی بر نیاید، بیزار و متنفرم با این که کوچکترین حشره در پی به دست آوردن رزق و روزی خود، از لانه اش بیرون می آید.

روایات دیگری به همین معنا وجود دارد که بخشی از آن ها را در «صحیفة الثانية» یاد آور شده ام.

۸- هم چنین از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»^۴ آن کس که برای گذران زندگی خانواده اش می کوشد، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند» نیز از آن بزرگوار منقول است که فرمود: «ملعون ملعون من ضیع من یقول»^۵ آن کس که در پی گذران زندگی نانخورهای خویش نیست، ملعون است، ملعون است» و فرمود: «کفی بالمرء اثماً ان یضیع من یعول»^۶ در گناه مرد همین بس که نانخورهای خویش را

۱. فقیه ج ۳، ص ۱۵۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۵۸.

۵. همان، ص ۱۶۸.

۶. فقیه ج ۳، ص ۱۶۸.

۷. همان.

به زحمت اندازد.^۱

۹ - از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «التجارة تزيد في العقل»^۱ تجارت و بازرگانی بر عقل و خرد آدمی می افزاید» نیز فرمود: «ترك التجارة مذهب العقل»^۲ دست برداشتن از تجارت و بازرگانی، عقل و خرد را تباه می سازد»

۱۰ - نیز از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله»^۳ روایت کرده که فرمود: «كانوا اصحاب تجارة فاذا حضرت الصلوة تركوا التجارة وانطلقوا الى الصلوة وهم اعظم اجراً ممن لم يتجر»^۴ این افراد به تجارت و بازرگانی مشغول اند که با فرا رسیدن وقت نماز، تجارت را رها و به سوی نماز می شتابند، پاداش اینان برتر از کسانی است که در کار تجارت نبوده اند» و نیز فرمود: «أني لأبغض الرجل فاعراً فاه الى ربه يقول: اللهم ارزقني و يترك الطلب»^۵ من هر مردی که دهانش را به سوی پروردگار بگشاید و بگوید: خدایا! به من روزی برسان و در پی کسب معاش نرود، خشمگین هستم».

۱۱ - کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ان الله جميل يحب الجمال و يحب أن يرى آثار نعمته على عبده»^۶ خداوند زیباست و دوستدار زیبایی است و علاقه مند است آثار نعمت هایش را بر بندگانش ببیند».

در روایتی دیگر آمده است که: «إن الله يحب الجمال و يتجمل و يبغض البؤس و التباس»^۷ خداوند زیبایی و تجمل را دوست دارد و از بیچارگی و فقر و فقیر نمایی خشمگین می شود».

روایات فراوان و متعددی موافق و به معنای روایات گذشته وارد شده است مواردی را که یادآور شدم، برای روشن شدن مطلب کافی است.

۱۲ - اجماع همه علمای شیعه دال بر این است که با عنایت به روایات گذشته و دیگر روایات، امام معصوم علیه السلام داخل در این اجماع است و کسی جز صوفی ها در این موضوع، مخالفتی ندارد و شما به خوبی دریافتید که افراد نامبرده در نظریات خویش در مورد

۱. فقیه ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۲.

۳. همان، ص ۱۹۲.

۴. همان، ص ۱۹۲.

۵. کافی ج ۶، ص ۲۲۸.

۶. همان، ص ۳۲۰.

اصول و فروع تنها بوده و کسی با آنان موافق نیست و همین موضوع، آنان را از درجه اعتبار ساقط می‌کند.

توجهی غیر صحیح:

صوفی‌ها با استناد به آمیخته شدن مال حلال و حرام، کسب روزی را جایز نمی‌دانند و پاسخ آن‌ها روشن است، زیرا بازگشت حلال و حرام به شرع است و شارع مقدس بر تحریم محرمات و حریمات غیر محرمات تصریح فرموده و این واقعیت از آیات و روایاتی که افاده حصر می‌کند و نیز روایات مربوط به جایزه‌های ستمگران و دیگر مسائل به خوبی بر می‌آید و مشخص است که ما مکلف به دانستن غیب و پی بردن به واقعیت امر نیستیم زیرا تکلیفی که برتر از توان فرد باشد، قطعاً محکوم به بطلان است.

عبدالله بن سنان در روایتی صحیح از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «کل شیئی فیہ حلال و حرام فهو لک حلال ابدأ حتی تعرف الحرام منه بعینه، فتدعه»^۱ هر چیز آمیخته به حلال و حرام همواره بر تو حلال است تا زمانی که دقیقاً به بخش حرام آن پی ببری که در این صورت باید از آن صرف نظر کنی.

احادیث دیگری بدین مضمون روایت شده که شبهه یاد شده در خوردنی‌ها و پوشاک و ازدواج و سایر اثاث و ابزار آنان نیز وجود دارد، اگر اینان مدعی اکتفا به مقدار ضرورت باشند با این که مشخصاً خلاف آن عمل می‌کنند، موجب عسر و حرج و ضرر و زیان فراوان می‌گردد که این دو، طبق روایات در شرع مقدس، مردودند. بنابراین، قضیه به خوبی روشن است و استدلال آنان محکوم به بطلان و شکست است.

تحريم غنا

در این باب به بیان تحریم غنا آن گونه که در قرآن و دیگر جاها آمده می پردازیم که صوفیان عموماً و خصوصاً آن را حلال دانسته و عبادت می شمردند و بر این معنا دوازده دلیل دلالت دارد.

۱ - دلیلی شرعی بر جواز غنا به ظهور نرسیده در صورتی که دلیل بر تحریم آن عموماً و خصوصاً وجود دارد.

۲ - آن گونه که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد، غنا تشریع و بدعت تلقی می شود.

۳ - ضرورت مذهب شیعه، اقتضای تحریم غنا دارد. علمای شیعه در کتب خویش به تحریم غنا تصریح کرده اند، علاقه مندان به آگاهی بر این موضوعات می توانند بدان کتب مراجعه نمایند. برخی از علما مبحث غنا را در کتب «تجارت»، برخی تصریح به تحریم آن را در کتاب «شهادات» و بعضی در هر دو جا به بیان آن پرداخته اند و بیشتر آنان به طور عموم چه در قرآن یا اذان یا شعر یا دیگر جاها، به تحریم غنا تصریح نموده اند مگر جاهایی که به دلیلی خاص استثناء شده است و در این زمینه هیچ یک از آنان مخالفتی ندارد و به نقل اجماع در این خصوص نیز تصریح کرده اند و هر فرد منصفی به تحقیق اجماع در این جا برده و در می یابد که معصوم یا معصومین علیهم السلام طبق روایات متواتر، داخل در این اجماع اند.

۵ - جایز دانستن غنا در این جا عموماً و خصوصاً، همان دیدگاه و مسلک مخالفان اهل بیت علیهم السلام است که از مطالب گذشته و دیگر موضوعات، به خوبی روشن است و همین موضوع یکی از بزرگترین دلائل بطلان این مسلک است چنان که ائمه علیهم السلام در مقام اختلاف احادیث و موارد دیگر، دستور به ترک کارهای موافق با اهل سنت و انجام کارهای مخالف آنان صادر کرده اند.

در «عیون الاخبار» آمده است مردی از امام رضا علیه السلام پرسید: اگر برایم مسأله‌ای پیش آمد و شیعه‌ای نیافتم آن را از او بپرسم، چه کنم؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «اذا كان ذلك فأت قاضي البلد فسله عنها فما أفتاك به من شي من شئ فخذ بخلافه فإن الحق في خلافه؛^۱ اگر چنین موردی برایت اتفاق افتاد، نزد قاضی شهر برو و مسأله را از او بپرس در پاسخ تو هر فتوایی داد بر خلاف آن عمل کن، زیرا حق در مخالفت با آن دیدگاه است».

در حدیثی دیگر آمده که حضرت فرمود: «والله ما هم على شي مما انتم عليه ولا انتم على شي مما هم عليه فخالقوهم فما هم من الحنفية على شي؛^۲ به خدا سوگند! آنان با اعتقادات شما همسر نیستند و شما نیز با آنان این چنین هستید. بنابراین، با دیدگاه آنان مخالفت کنید زیرا آنان از دین و آیین حنیف برخوردار نیستند».

پوشیده نیست که این امر جنبه کلی ندارد بلکه بیشتر در مسائل عملی مطرح است ولی در این جا قضیه روشن است و روایات و ادله را مورد تأیید قرار می‌دهد.

۶ - آواز خواندن و گوش دادن به آن، از اصول و ارکان تفرندهای دشمنان خدا و رسول او و شیوه دائمی آنان است. بنابراین، طبق روایاتی که به خواست خدا خواهد آمد نباید فرد مسلمان، خود را شبیه آنان ساخته و به شیوه آنها عمل کند. در روایت آمده است که: این عمل، همان راه و رسم سر سخت‌ترین دشمنان خدا، ابلیس و قابیل است که این دو، ریشه همه تباهی‌ها و جور و ستم‌ها و کفر، به شمار می‌روند.

کلینی و دیگران از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «لما مات آدم شمت ابليس و قابيل فاجتمعا في الأرض فجعلا المعازف والملاهي شماتة بآدم عليه السلام فكل ما كان في الأرض من هذا الضرب الذي يتلذذ به الناس فائما هو من ذلك هنگامی که حضرت آدم علیه السلام دنیا را وداع گفت، ابلیس و قابیل به شماتت پرداختند و با گرد آمدن در زمین، با نواختن هر آلات موسیقی در جهت شماتت به حضرت آدم علیه السلام به ساز و آواز دست زدند. بنابراین، هر چیزی در زمین از این قبیل، که مردم از نواختن آن لذت می‌جویند، از همان آلات موسیقی

۱. عیون الاخبار ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. وسائل ج ۳ کتاب القضاء باب وجوب جمع الاحادیث ج ۳۵، ص ۲۸۲.

۳. کافی ج ۶، ص ۴۳۱.

ابلیس و قایل به شمار می آید».

۷- این عمل از نشانه های نفاق و بی دینی و الحاد است و برای هر انسان منصفی که با عاملان و ثارکان و تحریم کنندگان و حلال شمردگان این کارها از قدیم تا کنون آشنا باشد، این معنا آشکار است.

کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «الغنا عشر النفاق؛^۱ غنا، یکدهم نفاق و دورویی است».

نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «استماع اللہر والغنا ینتہب النفاق فی القلب کما ینتہب الماء البقل؛^۲ شنیدن لہر و لعب و ساز و آواز به گونه ای که آب گیاه را می رویاند، در قلب انسان نفاق ایجاد می کند».

از امام رضا علیه السلام منقول است که به وی عرض شد: خلیفه عباسی مدعی است که آن جناب غنا و ساز و آواز را جایز می دانید.

امام علیه السلام فرمود: «کذب الزندیق ما هکذا قلت له، سألنی عن الغناء، فقلت له: ان رجلاً أنسی ابا جعفر علیه السلام فسأله عن الغناء، فقال له: یا فلان! اذا میز الله بین الحق فأین یكون الغناء؟ فقال: مع الباطل، فقال: قد حکمت؛^۳ کافر بی دین، دروغ می گوید: من این گونه بدو نگفتم، وی از من درباره غنا پرسید، بدو گفتم: مردی خدمت ابو جعفر علیه السلام رسید و درباره غنا از او پرسش نمود، حضرت در پاسخ وی فرمود:

«فلانی! آن گاه که خداوند بین حق و باطل را جدا کند، غنا در کدام سو خواهد بود، مرد گفت: با باطل، ابو جعفر علیه السلام فرمود: به حق داوری کردی، این روایت را کشتی نیز به سندی صحیح از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.

این بابیژه در تحصیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «الغنا ینتہب (یورث - غم) النفاق و یورث الفقر؛^۴ ساز و آواز و غنا، موجب نفاق می شود و فقر و تنگدستی به بار می آورد».

در «عیون الأخبار» از امام رضا علیه السلام روایت شده که در مورد شنیدن ساز و آواز از آن

۱. در منبع، لانه نفاق آمده است.

۲. در منبع، زراعت به جای گیاه آمده است.

۳. کالمی ج ۴ ص ۴۳۴.

۴. در نسخه چاپ نجف چنین است: الغنا یورث النفاق و یعقب الفقر.

حضرت پرسش شد، امام علیه السلام فرمود: «لأهل الحجاز فيه رأي وهو في حيز الباطل والله، أما سمعت الله يقول: وإذا مَرُوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» اهل حجاز در مورد غنا رأی و دیدگاهی دارند و آن را در شمار باطل و لهو و لعب می دانند. آیا نشنیده‌ای که خداوند می فرماید: «هرگاه به لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند».

روایت فوق، دلیل بر این است که شنیدن ساز و آواز، با ایمان فرد منافات دارد زیرا در آیه شریفه، پیندگان با ایمان الهی به ترک آن توصیف شده‌اند و دیگر موارد نیز حاکی از همین معناست. بدین ترتیب، این روایت و روایت قبلی دلالت دارند که غنا، داخل در بخش باطل و لهو است و کلیه روایاتی که در این زمینه رسیده و قابل شمارش نیست، غنا را شامل می شود.

۸ - آیات شریفه‌ای از قرآن بر تحریم غنا دلالت دارند و معصومین علیهم السلام و اهل ذکر و راسخان در علم و دانش، آن‌ها را بر حرمت غنا تفسیر نموده‌اند از جمله: «والذین لا يشهدون الزور»؛ و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند؛^۱ کلینی به سندی صحیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مقصود از «زور» غنا^۲ و ساز و آواز است.

از دیگر آیات یاد شده آیه شریفه «ومن الناس من يشترى لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا أولئك لهم عذاب مهين»؛ بعضی از مردم سخنان بیهوده را خریداری می کنند تا مردم را از سر نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزاء گیرند، اینان در انتظار عذابی دردناک خواهند بود^۳ و منظور از «لهو الحديث» غناست چنان که کلینی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «الفنا متا وعد الله عليه النار»^۴ غنا و ساز و آواز از جمله اموری است که خداوند؛ مرتکبین آن را وعده آتش دوزخ داده است^۵ و آیه شریفه یاد شده را تلاوت و در این زمینه به آن استناد جست و شیخ صدوق نیز آن را روایت کرده و احادیث متعددی در تفسیر این آیه شریفه نقل کرده که مقصود از آن، غناست.^۶ از دیگر آیاتی که بر تحریم غنا به آن استناد شده آیه شریفه «واجتنبوا الرجس من الأوثان واجتنبوا

۱. وسائل ج ۱۲، ص ۳۲۹.

۲. فرقان، آیه ۷۲.

۳. کافی ج ۶، ص ۲۳۳.

۴. لقمان، آیه ۶.

۵. کافی ج ۶، ص ۳۳۱.

۶. معانی الاخبار، ص ۳۳۲.

قول الزور^۱ از بت‌های پلید اجتناب کنید و از سخن باطل بپرهیزید» است.

از آن جمله آیه شریفه ﴿إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾^۲ زشت‌ترین صداها صدای خوران است» را می‌توان نام برد. به روایت برخی از علمای ما منظور از این صدا غناست و آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به خواست خدا به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت.

۹ - روایات فراوانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که از غنا نهی نموده و آن را جایز ندانسته است از جمله: کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در مورد غنا از آن حضرت پرسش شد که: صوفیان مدعی‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتن این عبادات را جایز دانسته است: «جئناکم حیونا حیونا نحیکم» امام علیه السلام فرمود: «کذبوا، ان الله يقول: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ، لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخِذْنَا مِنْ لَدُنَّا أَنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ بل نقذف بالحق علی الباطل فید مغه فاذا هو زاھق و لکم الویل مما تصفون»^۳ دروغ گفته‌اند، خدای متعال می‌فرماید: «ما آسمان و زمین و آن چه را میان آن‌هاست از روی بازی نیافریدیم (به فرض محال) اگر می‌خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم چیزی متناسب خود بر می‌گزیدیم، البته در صورتی که قصد انجام این کار را داشتیم». بلکه ما حق را بر سر باطل می‌گوییم تا آن را نابود سازد و این گونه باطل محو و نابود می‌گردد اما وای بر شما از توصیفی که (درباره خدا) می‌کنید».

سپس امام علیه السلام فرمود: «ویل لفلان مما یصف - رجل لم یحضر المجلس»^۴ وای بر فلانی از توصیفی که می‌کند - مردی که در مجلس حاضر نبود».

نیز از امام صادق علیه السلام، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: «أنهاکم عن الزفن و المزمار و عن الکوبات و الکبرات» شما را از رقص و پایکوبی و نواختن طبل نهی کنم»

۱۰ - در روایاتی که از معصومین علیهم السلام نقل شده غنا را نهی و تحریم و به شدت مورد نکوهش قرار داده و مردم را از ارتکاب به آن بر حذر داشته و بیم داده‌اند. احادیث یاد شده فراتر از مرز تواتر معنوی است و آن‌ها را در تمام کتب روایی که به دلیلی در اختیارم بود

۱. حج، آیه ۳۰.

۲. لقمان، آیه ۱۹.

۳. انبیاء، آیات ۱۶ - ۱۸.

۴. کافی ج ۵ ص ۴۳۳.

مورد بررسی قرار داده و تعدادشان را نزدیک به سیصد حدیث یافتیم که برخی از آنها یادآوری شد و بخشی به تناسب آن چه اکنون در ذهن دارم، خواهد آمد و از این که کتب یاد شده‌ای که بدان‌ها اشاره شد هم‌اینک در اختیارم نیست، معذورم.

۱۱- در روایات، فروش کنیزک خواننده و ارزش و بها و آموزش و خرید آن و شنیدن صدایش تحریم شده است با این که از منافع مهم و حلالی نیز برخوردار است. از جمله احادیثی که موارد یاد شده را تحریم کرده روایتی است که کلینی و دیگران آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت د. خصوص فروش کنیزکان خواننده مورد پرسش قرار گرفت در پاسخ فرمود: «شراز بیعتن حرام و تعلیمهن کفر و استماعهن نفاق؛^۱ خرید و فروش آن‌ها حرام و آموزش‌شان کفر و گوش دادن به آواز آن‌ها نفاق است.»

از امام رضا علیه السلام منقول است که در مورد خرید کنیزک خواننده از او پرسش شد، حضرت در پاسخ فرمود: «قد یكون للرجل الجارية تلبيبه و ما ثمنها الا ثمن كلب و ثمن الكلب سحت و السحت في النار؛^۲ گاهی مرد دارای کنیزکی است که با آواز خود او را سرگرم می‌کند، بهای چنین کنیزکی مانند بهای سگ است و بهای سگ حرام و کسی که مرتکب حرام شود در دوزخ جای دارد.»

هم چنین به اسناد خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «المغنیة ملعونة، ملعون من أكل كسبها؛^۳ زن خواننده ملعون است و کسی که از دستمزد او ارتزاق می‌کند نیز ملعون است» از ابراهیم بن ابوالبلاد منقول است که اسحاق بن عمرو وصیت کرد کنیزکان خواننده‌اش را بفروشد و بهای آن‌ها را نزد امام رضا علیه السلام بفرستند. راوی می‌گوید: کنیزکان به سیصد هزار درهم فروخته شده و بهای آن‌ها نزد امام علیه السلام فرستاده شد، حضرت فرمود: «لا حاجة لی فیہ إن هذا سحت و تعلیمهن کفر و الاستماع منهن نفاق و ثمنهن سحت؛^۴ من نیازی بدین پول‌ها ندارم زیرا آن‌ها حرامند و آموزش کنیزکان، کفر و شنیدن صدا و آواز آنان نفاق و بهای آن‌ها حرام است.»

۱. کافی ج ۵، ص ۱۲۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» و شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» و غیر این دو بزرگوار با اسناد صحیح خود روایت کرده‌اند که حضرت مهدی علیه السلام در توقیع مبارک خود به عمری در پاسخ پرسش‌هایش فرمود: «و اما ما وصلنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب و طهر و ثمن المفضیة حرام؛^۱ اموالی که به ما رسیده جز بخشی که پاک و پاکیزه است، پذیرفته شده نیست و بهای کنیزک خواننده حرام است».

۱۲ - برخی از صوفیان، به ظاهر اقرار به تحریم غنا می‌کنند و مدعی‌اند معنای آن را نمی‌دانند و بعضی از آنان به پیروی از غزالی و امثال او از اهل سنت، ادعا می‌کنند که تحریم غنا اختصاص به غیر قرآن و یا به غیر مجالس میگساری دارد. در بخش نخست که - اقرار به تحریم کرده و مدعی عدم درک معانی آن هستند - با آنان به بحث و مناقشه خواهیم پرداخت و بخش دوم - که تحریم غنا اختصاص به غیر قرآن و غیر مجالس باده نوشی است - عموم ادله گذشته و خصوص روایت عبدالله بن سنان، سخن آن‌ها را مردود و بر آن خط بطلان می‌کشد. وی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «اقرأ القرآن بالعان العرب و اصواتها و ایتاکم و لحن اهل الفسوق و الکبائر، فانه سیجی من بعدی الوام یرجعون القرآن ترجیع الغنا، و النوح و الرهبانیه لا یجوز تراقیهم، قلوبهم مقلوبه و قلوب من یعجبه شأنهم؛^۲ قرآن را با لحن و صوت عرب قرائت کنید و از لحن اهل فسق و فجور و گناهان بزرگ، پرهیزید زیرا پس از من گروهی خواهند آمد که قرآن را به صورت آواز و شبون و زاری و گوشه نشینی در گلو می‌چرخانند که این نوع خواندن از سینه‌های آنان تجاوز نمی‌کند و خود، دل‌هایی وارونه دارند و دل‌های کسانی که از خواندن آن‌ها به شگفتی آیند نیز، واژگون است».

صحت روایت:

این حدیث شریف را کلینی «در کافی» و طبرسی در «مجمع البیان» و شیخ بهایی در «کشکول» و نیز دیگران، روایت کرده‌اند. وجود حدیث یاد شده در این کتب معتبر و امثال آن از جمله قرینه‌های دال بر صحت آن است. رجال سند این روایت در «کافی» علی بن محمد، ابراهیم احمر، عبدالله بن حماد، عبدالله بن سنان اند.

۱. کمال الدین ج ۲، ص ۲۸۵، غیبت طوسی، ص ۱۷۷.

۲. کافی ج ۲، ص ۶۱۴.

علی بن محمد، سر سلسله این سند پسر عبدالله بن اذینه از رجال مورد اعتمادی است که محمد بن یعقوب کلینی از آن‌ها نقل روایت می‌کند و در کافی «کتاب العلم» و «کتاب الطهارة» و دیگر جاها تصریح شده که وی پسر عبدالله است. البته احتمال دارد او علی بن محمد، راوی مورد اعتماد جلیل‌القدر، معروف به علان کلینی باشد و به فرض این که یکی از این دو نباشد هر چند بعید است ولی همین که از اساتید کلینی است و فراوانی روایاتی که کلینی از او نقل کرده افزون بر صحت احادیث وی، چنان که از آغاز کتاب استفاده می‌شود، دلیل بر مورد اعتماد بودن این شخصیت است.

ابراهیم بن احمر «دومین راوی سند» به ظاهر فرزند اسحاق است هر چند برخی از علمای رجال وی را ضعیف دانسته‌اند ولی کتب او را نسبتاً مورد اعتماد دانسته‌اند بلکه شیخ به حسب ظاهر وی را توثیق کرده و قابل اطمینان دانسته است. البته اگر این فرد، هم مورد اعتماد به شمار آمده و هم ضعیف شمرده شود، قابل تأمل است، زیرا اگر ثقه و مورد اعتماد بوده، در این صورت جای هیچ گونه سخنی نیست و اگر ضعیف به شمار رود یا روایت از کتاب وی نقل شده باشد، قبلاً پی بردید که کتب وی نسبتاً مورد اعتماد بلکه جنبه اعتماد آن‌ها کاملاً محرز است زیرا با روایات یاد شده و احادیثی که بعداً خواهد آمد موافق است و یا روایت از طریق اجازه نقل شده که در این صورت قضیه آسان‌تر خواهد بود چرا که نسبت روایات در کتب، متواتر است و احادیث را به جهت تیرگی اتصال سلسله سند آن‌ها به معصومین علیهم‌السلام، از افراد ثقه و مورد اعتماد و دیگر افراد، روایت می‌کنند.

از جمله قرینه‌هایی که بر این معنا دلالت دارد تحقیق و بررسی شیوه متقدمین است. کلینی و دیگران در آغاز سندهای خویش، روایات را بیشتر از افراد غیر ثقه نقل می‌کنند و نقل این روایات توسط کلینی و دیگران از کتب افراد غیر ثقه که با کتب خودشان موافق نیستند، از این شخصیت‌ها غیر قابل تصور است. بنابراین، مشخص است که راوی ضعیف در چنین جاهایی جنبه اجازه دارد.

عبدالله بن حماد سومین راوی روایت فوق است که نجاشی درباره‌اش می‌گوید: او از اساتید و مشایخ علمای ماست و این بیان، مدح و ستایشی بسیار والا از ابن حماد است. افزون بر این که نجاشی خود، فردی مطمئن و مورد اعتماد و سخنش پذیرفته شده است و اگر نگوییم بر سخن همه علمای رجال، بر سخن بیشتر آن‌ها برتری دارد زیرا شناخت وی از حالات رجال حدیث، بیش از دیگران است و در این زمینه تحقیق و بررسی زیادی دارد

و سخن ابن غضائری دربارهٔ عبدالله بن حماد که گاهی می‌گوید او را می‌شناسیم و گاهی اظهار می‌دارد با او آشنایی نداریم، با تعریف نجاشی منافاتی ندارد و باید برای سخن خود گواهی ارائه دهد زیرا همان گونه که پی بردید سخن نجاشی پابرجا تر است با این که علمای رجال، ابن غضائری - یعنی احمد بن حسین را - مورد اعتماد ندانسته‌اند. افزون بر این که راویان قابل اعتماد، مورد خدشهٔ فراوان وی قرار گرفته‌اند. بنابراین، آشکار شدن عدم صحت این موضوع و تصور برخی از علمای ما که قائلند هرگاه لفظ ابن غضائری اطلاق شود، منظور از آن حسین بن عبدالله است به دلیل مطالبی که در آغاز «فهرست» با این لفظ آمده و نیز به سبب نقل روایت از پدرش، تصویری غلط است.

از سویی، کسی از پدر حسین بن عبدالله رواهتی سراغ ندارد افزون بر این که سخن وی در خدشه و طعن و نکوهش، صراحت ندارد چنان که در بحث حدیث شناسی آن را بیان کرده‌اند و مقدم داشتن جرح بر تعدیل به طور مطلق، قطعی و مسلم نیست و بر فرض ثبوت این تقدیم داشتن، عُسر و حُرَج به وجود خواهد آمد.

عبدالله بن سنان آخرین راوی این حدیث، فردی مورد اعتماد و جلیل القدر است که در هیچ موردی مخدوش و یا مورد نکوهش قرار نگرفته است. امام صادق علیه السلام دربارهٔ او فرموده است: «اما آتیه لا یزید علی السن الا خیراً» هر چه بر سن وی افزوده می‌شود جز خیر و نیکی ثمره‌ای ندارد» و یادآور شده‌اند که گروه‌های متعددی از علمای ما به دلیل عظمت و اعتماد و ارج و مقام عبدالله بن سنان میان شیعیان، کتب وی را روایت کرده‌اند. از جمله کسانی که به این مهم پرداخته محمد بن ابوعمیر است که علمای رجال شیعه کلیهٔ روایات صحیحهٔ او را معتبر می‌دانند. آن چه یادآوری شد بخشی از قرینه‌های مورد استفاده از سند این حدیث بود افزون بر این که علمای بزرگ، در کتب متعدد و معتبری به نقل آن پرداخته‌اند. والله اعلم.

دلالت حدیث:

یکی از اساتید معاصر ما (آیة الله تعالی) پیرامون این حدیث رساله‌ای تحقیقی و همراه با دقت نظر، نگاشته که فشرده‌ای از آن را در این جا یادآور می‌شویم وی می‌گوید: این حدیث دلالت دارد که غنا با خواندن قرآن به نحوی که امروزه متداول است، حاصل می‌شود و بر تفسیر غنا، به خواندن شادی آور و نشاط‌انگیز دلالت دارد.

نشاط و فرح به گفته لغت شناسان حالتی است که در اثر شدت حزن و اندوه و یا شادی و سرور به انسان دست می‌دهد و در این روایت، غنا و آواز خوانی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است و این موضوع بر کسی که در آن بیندیشد، پوشیده نیست. آیا تاکنون شنیده‌اید فردی قرآن تلاوت کند و با تار و عود و چنگ و بربط و نظیر آن بازی کند تا غنا به چنین چیزهایی اختصاص یابد و راه را برای گوش فرا دادن به غنا و ساز و آواز متعارف، آسان سازد آن هم پس از آن که مشخص شود غناست و غنا بر آن صدق نماید؟ آیا این کار دلیلی جز لیبیک گفتن به ندای شیطان و مرسوم شدن آن، چیز دیگری می‌تواند باشد به گونه‌ای که قبیح و زشتی آن اندک شود چنان که هر چیزی را مردم بدان عادت کردند، قبیح آن از بین می‌رود؟

جالیانوس می‌گوید: سران شیاطین سه چیزاند: به هم آمیختگی‌های طبیعت، و سوسه‌های توده مردم، راه و رسم و عادت آن‌ها.

این شیوه، از صوفیان اهل سنت و منحرقان آن‌ها که متمایل به صوفیه و ناخوستاند از نهی رسیده از طریق ما [شیعیان]، هستند به جامعه سرایت کرده است. برخی از آن‌ها نظیر غزالی و امثالش به پیروی از کسانی که بدین موضوع خوش بین بوده‌اند، غنا را تنها در مجالس باده نوشی و فسق و فجور حرام می‌دانند با این که لازمه این کار سوء ظن نسبت به ائمه علیهم‌السلام و علمای شیعه است. بدین ترتیب، اگر غنا همان چرخاندن صدا در گلو است که علمای ما قائل‌اند بنابراین، مصداق همین غنا خواهد بود و اگر برای شناخت آن باید به عرف رجوع شود آن گونه که گفته شده، از آن می‌توان پی برد که این غنا برخاسته از عرف سرزمین‌های عربی است.

صوفیان مداومت بر شنیدن و گوش فرا دادن به غنا را در شمار علل و اسباب سر سپردگی مریدان تلقی می‌کنند و این خود، اعتراف به این است کاری را که آنان انجام می‌دهند و صدایی را که می‌شنوند، غناست و غزالی که حرمت غنا را ویژه مجالس باده نوشی و فسق و فجور می‌داند در غیر این گونه مجالس که خود گفته: اعتراف به صدق غنا نموده است و ما در این خصوص با صوفی مخالف مذهب شیعه بلکه با کسانی که به ظاهر خود را به این مذهب می‌بندند، سخنی نداریم و هر کجا غنا صادق آمد چاره‌ای جز قائل شدن به حرمت غنا نداریم جز جاهایی که به سبب اطلاق و عموم دلیل، استثناء شده است. بنابراین، اگر پذیرای عرف شدند در حقیقت به وجود غنا اعتراف کرده‌اند و اگر به ترجیح

(چرخاندن صدا) برگردد، نیز به روشنی بدان اقرار نموده‌اند.

پیشوایان دین، آوایی را که برای راندن شتر سر می‌دهند به دلیل خاصی استثناء کرده‌اند، ای کاش! می‌دانستم آیا این گونه آواز نیز در عرف، غنا به شمار می‌آید و ادعایی که آوای راندن شتران را غنا به شمار نمی‌آورد، آیا جز از باب «علاقه‌مندی به چیزی که انسان را کر و کور می‌کند» چیز دیگری خواهد بود؟! و فهمیدن معنای حرمت، از لفظ «الحن» در حدیث یاد شده، ناشی از عدم قدرت از شناخت موقعیت الفاظ و محل کاربرد آن‌ها در جهت ساختار طبیعت غناست که نظیر نغمه و آواز به همان معنای رایج میان آنان اطلاق می‌شود و گرنه معانی آواز و نغمه و نواها، نزدیک به یکدیگرند و بر غنا و غیر آن صادق است در صورتی که سخن در آواز و نواست که آیا غنا بر آن صادق می‌کند یا خیر؟ آن چه قابل توجه است کاربرد جمله «بالحان العرب و لحن اهل الفسق» در حدیث یاد شده است و تحریم غنا از اموری است که هیچ گونه اختلافی میان شیعیان در این زمینه وجود ندارد و در کتاب و سنت ثابت شده و هر کس پذیرای آن نشود، به ستیزه جویی پرداخته است.

علمای ما غنا را در قرآن و یا اذان به کشیدن صدای مشتمل بر آواز شاد که در عرف، غنا نامیده می‌شود هر چند شادی آور نباشد، تعریف کرده‌اند و امکان دارد مستند آن‌ها در تحقق غنا در قرآن، همین حدیث و یا روایتی از این دست، باشد و ممکن است مستندشان عرف و یا ترجیع، یا هر دو باشد و دلالت هر دو گونه تعریف بر تحریم غنا در قرآن و غیر آن به خوبی روشن است، بلکه لازمه دلالت حدیث بر تحریم غنا در قرآن، دلالت بر تحریم غنا در غیر قرآن است و حدیث یاد شده برای اهل دقت بر تحریم غنا در قرآن و غیر قرآن دلالت دارد.

اگر بگویید: سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «اقرأ القرآن بالحان العرب و اصواتها...» دلالت بر این دارد که هر نوایی با لحن و صوت عرب نباشد، به یقین از لحن و نوای اهل فسق و فجور و مرتکبین گناهان بزرگ است. بنا به این فرض، حدّ وسطی نیز برای آن امکان داشته و دلیلی بر تحریم مورد حدّ وسط، وجود ندارد و این واسطه، همان گونه که در قرآن تحقق پذیر است، در غیر قرآن نیز قابل تحقق است چنان که صوفیان در سرود و آوازهای خود به هنگام رقص و پایکوبی و دست افشانی، این گونه اصطلاحات و غیر آن را به کار می‌برند.

هم چنین تشبیهی که در حدیث، به ترجیع غنا شده دلالت بر غنا بودن این تشبیه ندارد و چه بسا دلیل بر این است که چنین تشبیهی اصلاً غنا نیست زیرا مشبه چیزی غیر از مشبه به است. آن جا که فرمود: «یرجعون القرآن ترجیع الغنا» قرآن را با آواز قرائت می‌کنند» اوج دلالتش این است که این ترجیع مشابه ترجیع غنا، در قرآن جایز نیست و اگر نظیر آن در غیر قرآن به وجود آمد، بدون دلیل نمی‌توان آن را حرام دانست و حدیث نیز دلالت بر آن ندارد بلکه دلیل بر حرمت نهی از قرائت قرآن به نوای اهل فسق و فجور و مرتکبین گناهان کبیره است و صوفیان از این دسته مردم نیستند بلکه آن‌ها اهل خدا بلکه خود خدا هستند. بنابراین، کارهایی که انجام می‌دهند، خارج از این بحث است.

پاسخ این است که: این شبهه ضعیف از فردی غیر آگاه به موقعیت سخن عرب و غیر آشنا به ترکیب آن، سر زده است. تحقیق مطلب این است که اضافه موجود در جمله ترجیع غنا «یرجعونه ترجیع الغنا...» اضافه بیانی است زیرا ترجیعی که به گونه خاص آمده، همان غناست که نوای مخصوص و کشیدن صدای شادی آور است.

در نتیجه، ترجیع قرآن، همان غناست نه ترجیعی شبیه ترجیع غنا. فایده اضافه بیانی پدیدار شدن غنا و شهرت آن در غیر قرآن است و این در صورتی است که تشبیه را معتبر بدانیم و معنایش ترجیعی نظیر غنای رایج میان بیشتر مردم است که بدان غنا اطلاق می‌شود. بنابراین، تشبیه نه تنها، اقتضای مغایرت ندارد بلکه چه بسا موردی را که با غنای به معنای رایج مشتبه شده بدان ضمیمه می‌کند زیرا در هر دو، ترجیع تحقق یافته هر چند نیاز به چنین استدلالی نیست ولی از قابلیت یک دلیل برخوردار است.

یادآوری لفظ «أهل» در جمله «أهل الفسوق» و «أهل الکبائر» و نیاموردن آن در جمله «ترجیع الغنا» حاکی از این است که اضافه در ترجیع غنا، اضافه بیانی است و این معنا تنها با ذوق سلیم و آگاهی به موقعیت نکات ظریف سخن عرب، قابل درک است.

هرگاه مطالبی که یادآور شدم برایتان روشن شد و در آن دقت نمودید به وضوح پی خواهید برد که واسطه، در چنین جایی معقول نیست. از سویی، با بیان این مطلب نه تنها فرض واسطه بین نواهای عرب و اهل فسق و فجور و مرتکبین گناهان کبیره، نیز دفع می‌شود بلکه به اعتبار بیان لفظ «أهل» به طور مکرر، این واسطه، همان اهل فسق و فجورند و واسطه قرار گرفتن «أهل الفسوق» بین «أهل الکبائر» و جمله ما قبل آن، دلیل بر همین معناست. پس در حقیقت، غنا از دیدگاه شیعه بر معنایی غیر از مواردی که غزالی و

هوا دارانش یادآور شده‌اند، تحقق می‌یابد. بنابراین، پیروی از شیوه غزالی و هوادارانش، خارج شدن از موضوع عرف و خروج از تعریف غنا، از دیدگاه ما (شیعه) خواهد بود. البته ما می‌توانیم واسطه را به گونه‌ای دیگر نیز نفی کنیم به این ترتیب که: یا تعریف غنا بر این واسطه صادق می‌آید یا خیر؛ و راه دومی وجود ندارد، زیرا آنان خود اعتراف کرده‌اند نظیر چنین چیزی، غناست چنان که قبلاً نیز بدان تصریح کرده و گفتند: غنا، از جمله علل و اسباب سرسپردگی مریدان است و در عرف و لغت نیز دارای همین معنا بوده و اصل نیز، عدم نقل از معنای لغوی به معنای دیگر است.

در سخن رسول خدا ﷺ آمده است که فرمود: «لایجوز تراقیهم» تراقی جمع ترقوه استخوان بالای سینه را می‌گویند و معنایش مشخص است... واللہ اعلم. زیرا در اثر اشتغال این افراد به آواز و شادی و طرب، قرآن از سینه هایشان نمی‌گذرد تا چه رسد به این که به قلب آنان راه یابد و در معانی‌اش اندیشیده و در اوامر و نواهی آن دقت نمایند و از مواعظ و اندرزهایش پند گیرند، بلکه خود را با ادای الفاظ و حروف مشغول ساخته و بدان رنگ و آبی داده و آواز می‌خوانند به گونه‌ای که فرصت نمی‌یابند به هدف اصلی تلاوت، پی ببرند و کسی که چنین باشد دلش وارونه است و شایستگی ظرفیت این معنا و نظیر آن را ندارد؛ همان گونه که اگر ظرفی وارونه باشد قابلیت نگهداری چیزی را در خود ندارد و کسانی که کردار و اعمال و شیوه صوفیان را پسندند نیز همین گونه‌اند زیرا آنان نیز نه تنها به شادی و لذت جویی که نتیجه غنا و نظیر آن است می‌پردازند بلکه چه بسا کسانی که با پسندیدن رفتار صوفیان هر چند استماع غنا نکرده باشند، بلکه به مجرد پسندیدن این راه و رسم، در شمار آنان قرار می‌گیرند.

نیز احتمال دارد این جمله رسول خدا ﷺ که فرمود: «قلوبهم مقلوبه» نفرین در حق آنان باشد که خداوند دل‌هایشان را به گونه‌ای واژگون سازد که جایگاه درک مفاهیم قرآن به نحوی که دل‌های غیروارونه از آن بهره‌مند می‌شوند، قرار نگیرند که در این صورت جمله انشائی است ولی نخستین معنا که اخباری است شایسته‌تر و دومی رساتر است. واللہ اعلم.

ادعایی واهی:

از کسانی که اکنون از تعریف غنا خودداری می‌کنند، جای شگفتی است که مدعی

اعتقاد به حرمت غنا هستند ولی معنایش را نمی‌دانند و به تفسیر و توجیه لغت شناسان و فقها و عرف عرب و احادیث حاوی تفسیر غنا به ترجیع که قبلاً گذشت، اعتنا نمی‌کنند. با این که تفاوتی میان غنا و زنا و لواط و دزدی و نظایر آن‌ها نیست و در مسائلی از این دست باید به لغت شناسان مراجعه کنند که به تفسیر آن پیش از دیگران با لغت آشنایی دارند و به این اعتبار که ارتباط به فقه و مسائل آن دارد باید در آن به فقها مراجعه کرد زیرا آنان به تفسیر این واژه از عرب و غیر عرب‌های نا آشنا به مسائل فقهی، آشناترند. افزون بر این که فقها نیز خود از علمای آشنای به زبان عربی‌اند.

به هر حال، هر دو گروه در معنای غنا آن گونه که قبلاً یادآوری شد، هیچ گونه تردیدی ندارند و از شدت روشنی و وضوح آن، نیازی به تفسیرش ندارند و راز این که برخی از کتب لغت، فاقد تفسیر آنند، همین است ولی در بیشتر این کتب به تفسیر یاد شده، تصریح کرده‌اند.

در قاموس آمده است: غنا بر وزن کساء به نغمه شادی انگیز می‌گویند و «غناء الشعر» و «به» یعنی با شعر، نغمه سر داد و آواز خواند و معنای وجد آفرینی که جنبه‌های شادی و اندوه را تحریک نماید نیز در آن نهفته است برخلاف حالتی که به شما دست دهد و شادمان و با اندوه‌گین تان سازد و تطریب به معنای: به شادی آوردن و نغمه سر دادن آمده است.

این افراد، آن گاه که در دلشان شبهه جای گیرد هیچ یک از این دلایل را پذیرا نیستند بلکه هر یک از آن‌ها انتظار دارد نامه جداگانه‌ای (از سوی خدا) برای او فرستاده شود با این که سخن افرادی نظیر خود را در اموری بسیار مهم و غیر قابل توصیف، بی چون و چرا و بدون هیچ گونه دلیلی می‌پذیرند. شگفت آورتر از آن این است که برخی از آنان از این جانب درخواست بیان احادیث متعددی در تفسیر غنا نمودند مشروط به این که هر یک از آن احادیث شامل دو مقدمه صغری و کبری به ترتیب اشکال منطقی باشند. آیا چنین درخواستی جز سرسختی و عناد چیز دیگری می‌تواند باشد؟! و آیا در همه احکام و دستورات شرع مقدس، اعم از کم یا زیاد و یا ضروری نظیر وجوب نماز و تحریم زنا، چنین مقدماتی وجود دارد؟ ای کاش! می‌دانستم در صدر اسلام، دین و آیین الهی چگونه برای مسلمانان ثابت و پا برجا شد؟ ما تاکنون در جایی ندیده و نشنیده‌ایم که پیامبر و انمه علیه السلام دقیقاً برای مردم این گونه استدلال کرده باشند بلکه نحوه استدلال آن بزرگواران

آن گونه که به ما رسیده با این شیوه تفاوت داشته است برخی از مقدمات، ناشناخته و برخی به دلیل مشخص بودن آن، حذف گردیده است. آیا حکمی نظیر غنا نیاز به بیان مطلبی بیش از وارد شدن آن از ناحیه معصومین علیهم السلام و آشنایی به تفسیر آن از لغت شناسان و علمای عرب دارد؟ با این که به دست آوردن ترتیب مقدمات از حدیث یاد شده به تربیت شکل های منطقی که این افراد خواستارند، فوق العاده آسان است. والله أعلم.

روایات تحریم غنا:

اشاره کردیم که روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام در تحریم غنا وارد شده و اکنون برای نقل آن روایات، کتب حدیث در دسترس نیست. بنابراین، از باب تبرک و تیمن به بیان برخی از آنها می پردازیم که بخشی از آنها قبلاً یادآوری شد و در این جا تنها به ذکر دوازده حدیث بسنده می کنیم.

۱ - کلینی به إسناد صحیح خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «بیت الغنا لا تؤمن به الفجیعة ولا تجاب فيه الدعوة ولا يدخله الملك»^۱ «خانه ای که در آن، غنا و آواز خوانده شود، از مصیبت در امان نیست و در آن، دعا مستجاب نمی شود و فرشته به آن خانه وارد نمی شود».

۲ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «الغنا مئا وعد الله علیه النار»^۲ و تلا هذه الآية: ﴿و من الناس من یشتري لهُو الحدیث﴾^۳ غنا از گناهانی است که خداوند بدان وعده آتش دوزخ داده است، سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: ﴿برخی از مردم سخنان بیهوده را می خرند﴾.

۳ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «سماع اللهُو والغنا یُنبت النفاق فی القلب کما یُنبتُ الماء البقل»^۴ شنیدن نغمه و آواز، در دل نفاق می رویاند همان گونه که آب سبب روئیدن گیاه می شود».

۴ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مردی بدو عرض کرد: من گاهی که وارد

۱. کافی ج ۳ ص ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴.

۲. همان.

۳. لقمان، آیه ۳.

۴. کافی ج ۳ ص ۳۲.

دستشویی می شوم برای شنیدن آوای چنگ نواختن کنیزکان همسایگانم را طولانی می کشم. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «لا تفعل: این کار را انجام مده».

مرد گفت: به خدا من نزد آنان نمی روم بلکه تنها به صدایشان گوش فرا می دهم. امام علیه السلام فرمود: «لله انت! اما سمعت الله يقول: ﴿اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ تو را به خدا! آیا فرموده خدا را نشنیده ای که می فرماید: گوش و چشم و دل، همه در پیشگاه خدا مورد پرسش قرار می گیرند».

مرد عرضه داشت: آری به خدا همین گونه است! گویی من تاکنون این آیه را از کتاب الهی از زبان هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم و قطعاً دیگر بار به خواست خدا چنین عملی را تکرار نخواهم کرد و از خدای بزرگ امید عفو و بخشش دارم.

امام علیه السلام بدو فرمود: «قم فاغتسل وسل ما بدا لك فانك كنت مقبلاً على امر عظيم ما كان اسره حالك لو مت على ذلك، استغفر الله و سله التوبه من كل ما يكره فانه لا يكره الا القبيح و القبيح دعه ناهله، فان لكل اهلاً»^۱ به پانخیز و غسل کن و هر چه در نظر داری بپرس زیرا تو گناه بزرگی انجام می دادی اگر با این حال از دنیا رفته بودی، کسی تبهکارتر از تو وجود نداشت، اکنون به درگاه خدا استغفار نما و از او بخواه توبه ات را در تمام اموری که ناخوشایند اوست، بپذیرد زیرا جز کارهای زشت چیزی موجب ناخرسندی خدا نمی شود، کارهای زشت و ناپسند رابه اهلش واگذار. زیرا هر عملی اهلی دارد» این روایت را شیخ صدوق و شیخ طوسی نیز روایت کرده اند.

حدیث شریف یاد شده بر تحریم و نهی از غنا و بزرگ شمردن آن به عنوان یکی از گناهان بزرگ و فرمان به توبه از آن و انجام غسل و نماز با تمام تأکید و مبالغه، به وضوح روشن است ولی با این همه برخی از صوفیان در جهت اختصاص تحریم غنا در آن جا که همراه با چنگ و دف باشد، نه غنا به تنهایی، به حدیث یاد شده استناد کرده اند.

پاسخ این مطلب به خوبی روشن است: زیرا عدم دلالت حدیث بر مطلق تحریم غنا یا تحریم غنا به طور مطلق، حاکی از جواز غنا بدون زدن چنگ و دف نیست بلکه اعم از این است که غنا همراه با چنگ و دف باشد و یا به تنهایی انجام پذیرد. با این که حدیث صراحت ندارد شخص پرسش کننده به صدای چنگ و دف گوش می کرده، بلکه دلالت

دارد وی نغمه و آواز کنیزکان را می شنیده چنان که سخن او نیز دلیل بر همین معناست آن جا که می گوید: من به آواز آنان گوش فرا می دهم.

بنابراین، حدیث یاد شده همان گونه که پوشیده نیست هیچ گونه دلالتی بر اختصاص تحریم غنا همراه با چنگ و دف ندارد بلکه پرسش از دو مطلب صورت گرفته که پاسخ، ناگزیر باید تحریم و نهی از غنا باشد چنان که در روایت آمده است و خود، اعتراف دارند که غنا در غیر صورت یاد شده، تحقق می یابد ولی گاهی آن را مردود می دانند و گاهی بدان اعتراف دارند و این عمل همان گونه که ملاحظه می کنید به این سو و آن سو پرسه زدن است. با این که روایت، حاکی از همراه بودن غنا با چنگ و دف نیست. بنابراین، دیگر آلات لهو و لعب با آن همراه است که صوفیان قائل به چنین چیزی نیستند، پس اختصاص تحریم غنا به جایی که همراه با چنگ و دف باشد، چه می شود؟ و اگر آن را از باب حمل مطلق بر مقید بگیریم، فساد و بطلانش بر کسی پوشیده نیست و اگر آنان چنین موردی را یادآور نشده بودند، متعرض شدن به آن شایسته نبود زیرا در این مسأله شبهه ای سزاوار پاسخ وجود ندارد و در تمسک و پای بندی به چنین اموری از ناحیه آقایان، بیش از این جای شگفتی نیست.

۵ - کلینی از ابویوب خزاز روایت کرده که گفت: پس از ورود به مدینه حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، امام علیه السلام فرمود: «این نزلتم؛ در منزل چه کسی فرود آمدید؟» عرض کردیم: فلان شخص که کنیزکائی خواننده دارد.

حضرت فرمود: «کونوا کراماً بزرگوارانه عمل کنید» ما منظور امام علیه السلام را متوجه نشدیم بار دیگر خدمت ایشان شرفیاب شدیم و مقصود وی را جویا گشتیم.

حضرت فرمود: «اما سمعتم الله یقول: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِالْقُرْآنِ كَرَاهًا﴾ هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند»

۶ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من انعم الله علیه بنعمة فجاء عند تلک النعمة بمزمار فقد كفرها و من اصیب فجاء عند تلک المصيبة بنائحة فقد كفرها» اگر کسی که از ناحیه خداوند به نعمتی دست یافته در کنارش آلت ساز و آوازی به خانه آورد در حقیقت کفران آن نعمت کرده است و کسی که به مصیبتی دچار گردد و در آن نوحه کننده زن به

خانه آورد، کفران آن نموده است.^۱

۷- هم چنین از آن بزرگوار نقل کرده که فرمود: «الفنا مجلس لا ينظر الله الى اهله و هو مقل قال الله: ﴿و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله﴾ خداوند به ساکنان مجلس غنا و آواز توجهی ندارد و از جمله مواردی است که خداوند درباره‌اش فرموده: ﴿برخی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از سرنادانی، از راه خدا گمراه سازند﴾.

۸- نیز از امام صادق روایت کرده که راوی گفت: از آن حضرت در مورد غنا پرسش شد و من حضور داشتم، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «لا تدخلوا بيوتا الله معرض عن اهلها»^۲ از ورود به خانه‌هایی که خداوند از ساکنانش روگردان است، پرهیزید.

۹- هم چنین از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من نزه نفسه عن الفنا فان في الجنة شجرة يا مر الله الرياح ان تحركها فيسمع لها صوت لم يسمع صوت مثله و من لم يتنزه عنها لم يسمعه»^۳ کسی که خود را از شنیدن آواز و غنا دور نگاهدارد در بهشت درختی است که خداوند به باد دستور می‌دهد آن را به حرکت درآورد و از آن نغمه‌ای شنیده می‌شود که نظیر آن هیچ گاه شنیده نشده و کسی که از غنا دوری نکرده باشد، آن نغمه را نخواهد شنید.^۴

۱۰- نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مردی از او پرسید: به دیدار فلان شخص رفتم و او مرا برای (پذیرایی) نگاهداشت هنگامی وارد خانه‌اش شدم به کنیزکانش نگریستم. حضرت در پاسخ فرمود: «ذاک مجلس لا ينظر الله الى أهله امنت الله على اهلك و مالک»^۵ خداوند به این گونه مجالس توجهی ندارد، آیا تو از ناحیه خدا بر خانواده و اموالت ایمن هستی؟^۵

این حدیث در تحریم و تهدید و وعده عذاب الهی و سزاواری خشم خدا با شنیدن آواز و غنا، صراحت دارد و تصور نمی‌شود این همه امور به سبب نگریستن به کنیزکان باشد زیرا مالک کنیزکان به وی اجازه ورود داده بنابراین، نگریستن به آن‌ها مباح و حلال بوده است. افزون بر این که مالک کنیزکان نیز در این جا داخل در وعده عذاب الهی است

۱. کافی ج ۴ ص ۴۲۲ - ۴۲۳.

۲. همان، ص ۴۲۴.

۳. همان، ج ۴ ص ۴۲۳.

۴. همان.

بدین ترتیب، راهی وجود ندارد جز این که این کيفرها را مربوط به شنیدن غنا و آواز بدانیم زیرا به هیچ وجه حاکی از چیزی غیر آن نبوده و تردیدی در آن راه ندارد به همین دلیل کلینی و امثال وی این حدیث را در باب غنا نقل کرده‌اند.

۱۱ - نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من أصفى إلى ناطق فقد عبده فان كان الناطق يؤذى عن الله فقد عبده الله وان كان الناطق يؤذى عن الشيطان فقد عبده الشيطان»^۱ کسی که به سخن گوینده‌ای گوش فرا دهد، در حقیقت به بندگی او درآمده است. اگر گوینده از خدا سخن بگوید، شنونده در واقع خدا را پرستیده و اگر از شیطان بگوید، او شیطان را پرستش نموده است.

۱۲ - صدوق در خصال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «الغنا يوجب النفاق و يعقب الفقر»^۲ غنا و آوازه خوانی موجب نفاق شده و فقر و تنگدستی را به دنبال خواهد داشت» روایاتی که بر این معنا دلالت داشت یادآوری شد و به خواست خدا روایات دیگری دال بر این معنا از نظر تان خواهد گذشت.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی قم

حرمت غنا در قرآن:

صدوق در فقیه روایت کرده مردی از علی بن حسین علیه السلام در مورد خرید کنیزکی خوش آوا، پرسش نمود، حضرت فرمود: «ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة»^۳ اگر او تو را به یاد بهشت اندازد خریداری‌اش برایت مانعی ندارد» یعنی با قرائت قرآن و پارسایی و دیگر ویژگی‌هایی که غنا به شمار نمی‌آید (او را به بهشت یادآوری کند) ولی اگر غنا و آوازه خوانی باشد، خریداری آن ممنوع است.

امکان دارد تفسیری که در ادامه سخن امام علیه السلام آمده بخشی از سخن راوی و یا شیخ صدوق و یا خود امام علیه السلام باشد که بعید به نظر می‌رسد. به هر حال، این حدیث دلالت دارد که غنا در قرآن و نظیر آن تحقق یافته‌است و حرمت دارد و عبارت: «و دیگر ویژگی‌هایی که غنا به شمار نمی‌آید» قید جواز غنا در موارد یاد شده و وصف، توصیفی است نه توضیحی. زیرا اکثر صفات و ویژگی‌ها چنین‌اند و با موافقت با سخنان یاد شده، تأسیس

۱. کافی ج ۶ ص ۳۳۴.

۲. خصال، ص ۲۵ و در آن به جای کلمه «یوجب» «پرورش» آمده است.

۳. وسائل ج ۱۲، ص ۸۶.

بہتر از تأکید است. به هر حال احتمال، به قوت خود باقی است و با وجود احتمال، استدلال زمینه‌ای ندارد افزون به این که صدر روایت، دلالتی بیش از وصف کشیزک دارای صدای خوش، ندارد که اعم از غناست و عام، هیچ گاه مستلزم خاص نیست بلکه از آن آواز خوش و با آواز بلند، استفاده می‌شود و پایان روایات بر تحریم غنا در هر کجا که صادق آمد صراحت دارد بلکه به قرینه سیاق، تحریم موارد یاد شده از آن استفاده می‌شود. با این پاسخ، جواب مطالبی که در مقام استدلال، در این گونه شبهات واهی خود بیان می‌کنند، روشن می‌شود.

قرآن خواندن با آوای خوش:

کلینی در آخر باب «ترتیل قرآن با صدای خوش» از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام باقر (ع) روایت می‌کند که گفت: به حضرت عرض کردم: هرگاه صدایم را به خواندن قرآن بلند می‌کنم شیطان نزد من آید و می‌گوید: تو با این گونه تلاوت، نسبت به خانواده خود و مردم، ریاکاری نمودی امام (ع) فرمود: «با ابا محمد! اقرأ قراءة ما بين القرائتين تسمع اهلك و رجع بالقرآن صوتک فان الله يحب الصوت الحسن، يرجع فيه ترجيعاً» ای ابو محمد! قرآن را با قرائتی مابین این دو قرائت، تلاوت نما که خانواده‌ات صدایت را بشنوند و صدای خود را به خواندن قرآن بلند کن. زیرا خداوند صدای خوش را دوست دارد و آن را با آواز در گلو بگردان.»

یکی از دوستان در مورد این حدیث از من پرسشی نمود و بنا به اقتضای حال در پاسخ وی رساله‌ای نگاشتم و در این جا ناگزیر بخشی از آن را یاد آور می‌شوم؛ در آن رساله نوشتم استدلال به این حدیث در مورد جواز بخشی از غنا آن گونه که صوفیان مدعی‌اند، به دوازده دلیل، محکوم به بطلان است.

۱ - حدیث یاد شده روایتی ضعیف است چون در تعدادی از آیات مبارکات قرآن که قبلاً برخی از آن‌ها یاد آوری شد و بعضی از روایاتی که در تفسیر این آیات در مورد اهل ذکر و راسخان در علم نقل شد، با قرآن در تعارض است و نمی‌توان آن اطلاق را با این حدیث تقیید کرد زیرا این حدیث نه از سندی صحیح برخوردار است و نه دلالتش صریح

است و نه در برابر روایاتی که عموماً و خصوصاً از آن قوی‌ترند، خالی از معارض است. به همین دلیل قابلیت تفیید قرآن و خروج از حیطه دلائل گذشته را دارا نیست. بنابراین، استناد به این خبر، بنا بر هیچ یک از مسلک اصولی‌ها و اخباری‌ها، تمام نیست.

۲- این روایت به دلیل تعارض با سنت پاک نبی اکرم ﷺ که از آن بزرگوار و ائمه علیهم السلام در احادیث فراوان و متواتر، منقول است، حدیثی ضعیف تلقی می‌شود چنان که قبلاً نیز بدان اشاره کردیم: بنابراین، انصراف از احادیث صحیح و متواتر و رو آوردن به احادیث شاذ و ضعیف، جایز نیست تا چه رسد به یک حدیث؟!۱

۳- این روایت به دلیل سند ضعیف آن، حدیثی ضعیف به شمار می‌آید. بنابراین، نمی‌تواند با احادیثی که دارای سند صحیح اند، معارضه نماید و این معنا بنا به مسلک اصولی‌ها به طور مطلق صحیح است و بنا بر مسلک اخباری‌ها به هنگام تعارض چنین است چنان که در این جا این گونه است زیرا به نحوی که ائمه علیهم السلام فرمان داده‌اند یکی از مزیت‌های پذیرش روایت، عدالت راوی است هر چند هر دو قسم دارای قرینه باشند. بدین سان، چگونه می‌توان از احادیث راویان مورد اعتماد، به یک حدیث که فردی نظیر علی بن ابوحمره بطنانی روایت کرده، عدول نمود؟ با این که علمای رجال وی را فردی ضعیف و یکی از ارکان واقفی مذهب‌ها دانسته و دروغگو و مورد اتهام و ملعون شمرده‌اند که نباید روایاتش نقل شود بلکه او پایه و اساس مسلک واقفی‌ها را تشکیل داده و سرسخت‌ترین دشمن ولّی بعد از رحلت ابوالبراهیم علیهم السلام است.

کشی از راویان مورد اعتماد، از علی بن ابوحمره نقل کرده که گفت: موسی بن جعفر علیهم السلام بدو فرمود: «یا علی! انت و اصحابک اشباه الحمیر»^۱ علی بن حمزه! تو و هوادارانت به الاغ‌ها شباهت دارید» و از حسن بن فضال منقول است که گفت: علی بن ابوحمره فردی دروغگو و مورد اتهام است.

علمای ما [شیعه] از امام رضا علیهم السلام روایت کرده‌اند که حضرت پس از مرگ ابن ابوحمره فرمود: «انه اقعد فی قبره فسل عن الائمة فاخبر باسمائهم حتی انتهی الی فسل فوقف، فضرِب علی رأسه ضربةً امتلاً قبره ناراً» علی بن ابوحمره را در قبرش نشاندند و درباره ائمه از او پرسیده شد، همه را نام برد به نام من که رسید، متوقف شد، از این رو، چنان ضربه‌ای بر

سرش نواخته شد که از شدت آن قبرش پر از آتش شده.

از محمد بن مسعود منقول است که گفت: شنیدم علی بن فضال می‌گوید: علی بن ابی‌حمزه فردی دروغگو، مورد اتهام و ملعون است، از او روایات فراوان و تفسیر قرآن از آغاز تا انجامش، نقل شده است. ولی من روانمی‌دانم حتی یک حدیث از او روایت کنم. در حدیثی دیگر آمده است که علی بن ابی‌حمزه مسبب اصلی رواج مسلک واقفی بوده بدین ترتیب که پس از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام نزد هر یک از نمایندگان آن حضرت مبالغ هنگفتی اموال وجود داشت از جمله نزد ابی‌حمزه سی هزار دینار دینار بود،^۱ هنگامی که امام رضا علیه السلام آن‌ها را مطالبه کرد، ابی‌حمزه شهادت پدر بزرگوار وی را انکار کرد و مسلک واقفی را بنیان نهاده و اختراع کرد.

در روایت دیگری آمده است که: ابن ابی‌حمزه و ابن مهران و ابوسعید، سرسخت‌ترین دشمنان خدا^۲ در دنیا بوده‌اند.

از امام صادق علیه السلام در مورد این سه تن روایت شده که فرمود: «انهم کذبوا رسول الله و امیر المؤمنین و الائمه علیهم السلام ولی بابی أسوة»^۳ آنان به تکذیب رسول خدا و امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام پرداختند و سرمشق و الگوی من، پدرم است و درباره ابن ابی‌حمزه فرمود: «أما استهان لكم کذبه؟ ایس هوالذی روی ان رأس المهدی یهدی الی عیسی بن موسی و هو صاحب السفیانی^۴... و قال: ان ابی‌الحسن یعود الی ثمانیة أشهر آیا دروغگویی وی برای شما روشن نشده است؟ آیا وی همان کسی نیست که روایت کرد سر مهدی عباسی به (برادر زاده‌اش) عیسی بن موسی فرمانده سپاه سفیانی، هدیه شد؟ تا این که گفت: موسی بن جعفر ۸ ماه دیگر به دنیا باز می‌گردد»^۵

۴ - روایت یاد شده به دلیل مخالفت با اجماع شیعه و ائمه علیهم السلام، آن گونه که قبلاً گذشت، روایتی ضعیف به شمار می‌آید.

۵ - هم چنین به سبب مخالفت با آرا و نظرات شیعیان و موافقت با تقیه، ضعیف

۱. کشی، ص ۳۳۵.

۲. در نسخه کشی به جای خدای متعال آمده است: سرسخت‌ترین دشمنان تو و در جامع الرواة آمده: سرسخت‌ترین دشمنان ولی.

۳. کشی، ص ۳۳۶.

۴. غیبت طوسی، ص ۲۶.

۵. همان.

شمرده می‌شود. بنابراین، باید آن را حمل بر تقیه نمود و به روایت مخالف آن عمل کرد چنان که ائمه علیهم‌السلام در روایات بسیاری بدان فرمان داده‌اند بلکه این مورد را می‌توان یکی از قوی‌ترین موارد ترجیح روایت شمرده زیرا سبب اختلاف احادیث با یکدیگر، اگر نگوییم در همه جا، در بیشتر موارد، ضرورت تقیه است.

۶ - این حدیث به دلیل احتمال تأویل، ضعیف شمرده می‌شود با این که در روایات مخالف آن به سبب فزونی، احتمال تأویل وجود ندارد. این دسته از روایات، صریح و مشتمل بر عبارات گوناگون و انواع تأکید و وجود اجماع و دیگر ویژگی‌ها است که زمینه‌ای برای تأویل آن‌ها وجود ندارد و در وجوب عمل به روایت صحیح و صریح و تأویل روایت مخالف، تردیدی نیست تا چه رسد به این که با دلایل یاد شده و آینده، مورد تأیید قرار گیرد و در روایات معارض آن نیز احتمال تأویل‌های متعددی برود، بی‌شک با وجود چنین احتمالی، استدلال به این روایت تمام نخواهد بود و جنبه احتمال در این جا نه تنها رجحان داشته بلکه تعیین دارد با این که در آن جا، فقط تساوی کافی است.

۷ - یکی دیگر از موارد ضعف حدیث یاد شده، مخالفت آن با احتیاط است در صورتی که روایات مخالف آن، موافق با احتیاط و احتیاط نیز در شمار مرجحاتی است که در احادیث فراوانی وارد و در این صورت و مواردی از این قبیل، امر به احتیاط شده است. ۸ - این حدیث به سبب مخالفتش با اصل، روایتی ضعیف به شمار می‌آید زیرا اقتضای اصل این است که تخصیص نخورده و تقیید نشده است و عموم و اطلاق به حالت خود باقی‌اند مگر موردی که عموم و اطلاق آن‌ها را از بین ببرد، ثابت گردد و بنابراین چه یادآوری شد، چنین موضوعی ثابت نشده است.

اگر بگویید: این حدیث با اصلی که دلالت بر اباحه دارد یعنی: «اصالة الاباحه» موافق است و به جهت امکان حمل عام بر خاص، روایتی معارض و مخالف با آن ثابت نشده است.

در پاسخ می‌گوییم: این سخن از درجه اعتبار ساقط است. زیرا بر فرض ثبوت حجیت اصل، آن گونه که بی‌بردید قطعاً با دلایل عام و خاص، نقل از اصل، صورت گرفته و در این جا از میان رفته است. پس از بیان این معنا می‌گوییم: در جهت عمل به اصل و دلیل، باید عام بر عمومیش باقی بماند و در این جا امکان ندارد بتوان عام را حمل بر خاص نمود زیرا اولاً چنین حدیثی در حد خود ثابت نشده تا صلاحیت اثبات حکم شرعی داشته باشد.

ثانیاً: آن گونه که پی بردید، در برابر روایت مخالف، توان مقاومت ندارد سوم: همان گونه که قبلاً یادآوری شد و بیان نیز خواهیم کرد، تصریحی در آن به چشم نمی خورد.

۹ - حدیث یاد شده از این جنبه که مخالف با قاعده مشخص وجوب حمل لفظ بر حقیقت است، در شمار روایات ضعیف قرار دارد و لازمه آن دست برداشتن از حقیقت و استعمال عام در خاص است که در این صورت لازم می آید از کلیه روایات و دلایل مربوط به غنا بنا بر اصح، اراده مجاز کنیم. بدین ترتیب که لفظ عام، حقیقت در عموم و مجاز در خصوص باشد که برای چنین مجازی قرینه‌ای وجود ندارد، آن چه یادآوری شد با قطع نظر از مخالفت دلیل خاص با این حدیث است.

۱۰ - این روایت به جهت مخالفت با ضرورت مذهب، حدیثی ضعیف است زیرا همان گونه که پی بردید و هر موافق و مخالفی در این خصوص آگاهی دارد تحریم غنا از ضروریات مذهب شیعه است.

۱۱ - از آن جا که حدیث یاد شده همان گونه که قبلاً یادآوری شد با دلیل خاصی که صریحاً با آن در تعارض است مخالفت دارد، روایتی ضعیف تلقی می شود.

۱۲ - این روایت به دلیل مخالفتش با مجموع دلایل و موارد گذشته حدیثی ضعیف به شمار می رود که تنها برخی از آن دلایل برای کسانی که دوستی دنیا و تقلید کورکورانه از سران خود، بر آنان چیره نشده، بسنده است تا چه رسد به این که همه دلایل یکجا گرد آیند و مشخص شود بیشتر دلایل احکام شرع بلکه همه آنها بر تحریم غنا و بر تضعیف حدیث یاد شده اگر حمل بر ظاهرش شود، دلالت دارند.

دلیل صحت این روایت:

اگر بگویید: وجود این حدیث در کتاب کافی، دلیل بر صحت و ثبوت آن است چنان که شیوه اخباری‌ها نیز همین است. بنابراین، چگونه می توان بنا به راه و رسم آنان، این حدیث را ضعیف دانست؟

در پاسخ خواهیم گفت: قبلاً به پاسخ این پرسش اشاره کردیم و در این جا نیز اظهار می داریم که: مجرد ثبوت روایت از ناحیه معصوم علیه السلام موجب عمل به آن حدیث با شیوه متقدمین نمی شود زیرا گاهی این روایت با حدیثی که به مراتب از آن قوی تر است، در

تعارض است و گاهی احتمال تقیه به عنوان احتمال راجع در کار است چنان که در این جا چنین است و این خود، آن گونه که گذشت مستلزم ضعف این حدیث بر مبنای شیوه اخباری هاست.

اگر بگویید: چرا کلینی این روایت را در کافی یاد آور شده ولی در مورد توجیه و تأویل آن سکوت کرده است؟

در پاسخ می‌گوییم: هیچ گونه کوتاهی از ناحیه کلینی رحمه الله در یاد آور شدن این حدیث سر نزده است زیرا وی در همین باب قبل از این حدیث روایتی نقل کرده که به صراحت تحریم غنا را در قرآن یادآور گشته و با این حدیث به روشنی در تعارض است و در باب غنا، روایاتی آورده که از شنونده اش هرگونه شبهه و تردیدی را برطرف می‌سازد و این حدیث را در آخر باب، ذکر کرده و عنوان آن را «ترتیل قرآن با آوای خوش» قرار داده است که مستلزم غنا نیست و همان گونه که ملاحظه می‌کنید حدیث یاد شده نیز صریح در اباحه و جواز بخشی از غنا نیست. بنابراین، استفاده کلینی از احادیث این باب همان است که در عنوان باب آورده است نه ظاهر آخرین حدیث، بلکه این روایت را جهت استدلال به مطلق صدای خوش یادآور شده نه بر ترجیح به ظاهر روایت. راه و رسم افرادی نظیر کلینی در بیان احادیث این است، روایات مختلفی را که مبنای عمل بوده و نیاز به توجیه و تأویل دارد، در پایان ابواب کتب خویش یادآور می‌شوند و به اقتضای حال به تأویل آن‌ها می‌پردازند و شاید در این جا نپرداختن به تأویل این حدیث به جهت روشن بودن آن بوده و یا تصریح به مخالفت نداشته است و یا اگر روایت، صریح بوده به سبب نزدیکی تأویلاتش، در مقام تأویل آن بر نیامده است و نظیر این روایت در کافی و غیر آن وجود دارد.

توجیه حدیث یاد شده:

اکنون که به خوبی با تحریم غنا به طور کلی و در جمیع اشکال آن آشنا شدید و به مواردی که به دلیل خاصی استثناء شده و در جای خود بیان گشته بود پی بردید بلکه بر تحریم غنا در خصوص این صورت، آگاهی یافتید، باید حدیث مورد پرسش، تأویل شده و آن را از معنای ظاهرش برگرداند زیرا بدون تأویل و توجیه نمی‌توان آن را مبنای عمل قرار داد و این کار با دوازده صورت امکان‌پذیر است:

۱- این روایت را حمل بر تقیه نماییم زیرا با شیوه بسیاری از اهل سنت موافق است و قبلاً به بیان آن پرداختیم و حمل بر تقیه یکی از قوی‌ترین علل و اسباب ترجیح روایت است.

۲- منظور از ترجیح صرفاً، بلند کردن صدا و آواز باشد بی آن که به حدّ و مرز غنا برسد زیرا پرسشی که در آغاز حدیث صورت گرفته از بلند کردن صداست که شیطان، فرد پرسش‌گر را به هنگام تلاوت قرآن با این عبارت که وی قصد ریا دارد، وسوسه کرده است و امام علیه السلام بدو فرمان داده که: به آن وسوسه توجه و اعتنایی نکند و قرآن را به قرائتی متوسط تلاوت کند و صدایش را برای خواندن آن بلند کند. بدین ترتیب، حضرت به او اجازه داد قرائتی متوسط داشته و صدایش را بلند کند. بنابراین؛ یا «واو» در «و رجّع» به معنای یا است چنان که در مواردی آن را یاد آور شده و شواهدی برایش نقل کرده‌اند و یا معنای «واو» در این جا جمع بین دو امر در حکم به جواز است یعنی در خصوص موردی که در پرسش سؤال کننده آمده است و یا این که امام علیه السلام به او دستور انجام دو کار در دو وقت داده به این ترتیب که: یک بار قرآن را با قرائتی متوسط تلاوت کند و دیگر بار صدایش را بلند کند و یا بلند کردن صدا به گونه‌ای باشد که از حدّ و مرز میانه بیرون نرود و به سطح بسیار بالای مورد نهی نرسد. بلکه در مرتبه متوسط قرار داشته باشد که در این صورت معنای جمعی که «واو» بر آن دلالت دارد، صحیح خواهد شد و در حقیقت، ترجیح، در بلند کردن صدا به کار رفته است و برخی از علمای آشنای به لغت عرب، همین معنا را از آن استفاده کرده‌اند که بدان خواهیم پرداخت.

۳- منظور از کلمه «ترجیح» در حدیث، مجرد کشیدن صدا باشد چنان که تحقیق آن قبلاً گذشت و تفاوت میان این مورد و مورد قبل از آن به خوبی روشن است زیرا هیچ گونه ملازمه‌ای بین آن‌ها وجود ندارد و لفظ «ترجیح» در معنای کشیدن صدا و بلند کردن آن به کار رفته است چنان که صاحب کتاب «قصص الأنبياء» پس از یادآوری احادیثی در مورد اذان، آن را بیان کرده و گفته است: ابو محمد اظهار داشته که از خلیل بن احمد شنیدم می‌گوید: ترجیح در این روایت همان ترجیحی است که در روایت دوم آمده است و به کسی که صدایش را در قرائت بلند نمی‌کرده می‌گوید:

«ارجع و امد من صوتک؛ مجدداً برگرد و صدایت را بکش» و احتمال دارد امام علیه السلام بدو دستور داده دوباره برگردد و آن را تکرار نماید تا آن را حفظ کند همان گونه که آموزگار قرآن آیه‌ای را مطرح و تکرار می‌نماید تا دانش پژوهان آن را حفظ کنند.

نقل کنندۀ این تفسیر و کسی که از او نقل شده هر دو آگاه به زبان عربی و فصاحت و آشنای به لغت عربی اند. بنابراین، اگر این مورد و مورد قبلی به عنوان دو معنای حقیقی ثابت نشدند معنای مجازی خواهند داشت که دایرۀ اش گسترده و بستگی به نقل ندارد هر چند روایتی آن را مورد تأیید و تأکید قرار دهد.

۴ - سخن امام علیه السلام در آن جا که فرمود: «ورجع بالقرآن صوتک» استعارۀ تبعی و مقصود از آن صرفاً زیبا سازی صدایش باشد چنان که زیبا ساختن صدا، نتیجه و حاصل گرداندن صدا در گلوست. گویی امام علیه السلام فرموده است: صدایت را با قرائت قرآن به گونه ای زیبایی بخش که شبیه گرداندن در گلو باشد و آن جا که فرمود: «یرجع به ترجیعاً» یعنی صدایت را با تلاوت قرآن در گلو بچرخان و آن را زیبا گردان به اعتبار این که مشبّه و مشبّه به در چرخاندن صدا و زیبایی آن با یکدیگر تفاوت داشته باشند و توصیف صدای زیبا قبل از ذکر ترجیع، هیچ گونه منافاتی با آن ندارد زیرا لفظ «حسن» که به معنای زیباست، معنای «تحسین» زیبا ساختن را نیز در بر دارد و بر زیبایی معروضش می افزاید و ضمیر در «به» آن گونه که گفتیم: به همین مورد و مورد قبلی برمی گردد نه به صدا، هر چند امکان دارد در موردی به صدا برگردد.

بنابراین، همان گونه که یادآور شدیم حمل این لفظ بر استعارۀ تبعی به جاست با این قرینه که نمی توان این حدیث را شرعاً حمل بر ظاهر نمود چنان که از شیوۀ آن ها پیداست بدین ترتیب، بنا به گفته آنان که اظهار می دارند: زبان حال حاکی از فلان معناست، امتناع شرعی جایگزین امتناع عقلی شده است.

۵ - مقصود از «ترجیع» تکرار کلمات و آیات باشد که این خود، موجب ترجیع و بلند کردن صدا و بازگشت مجدد بدان، در هر بار می شود و در آیات رحمت و عذاب و آیاتی از این دست، به تکرار، فرمان داده شده است و خلاف ظاهر بودن، آسیبی به معنا نمی رساند. زیرا هرگاه در چنین موردی حمل بر ظاهر ممکن نباشد، قطعاً باید حمل بر خلاف ظاهر شود و به گفته فقهاء: ترجیع، در اذان کراهت دارد مگر برای اعلان و ترجیع را به تکرار تکبیر و شهادتین معنا کرده اند که نزدیک به مورد بحث ماست و نیز به گفته ارباب لغت «رجع الکلام» یعنی تکرار آن و «مراجعة الخطاب»، یعنی بازگشت مجدد به آن. و مطالبی که از صاحب کتاب «قصص الأنبياء» نقل شد، نیز به همین معنا آمده است.

۶ - سخن امام علیه السلام تشویق به فراوان خواندن قرآن و اشتغال به تلاوت آن در تمام

اوقات باشد چنان که در روایات بسیاری بدین عمل دستور داده شده است زیرا آن گونه که گذشت لازمه قرائت فراوان، گرداندن صداست. بنابراین، لفظ از ناحیه امام علیه السلام به کاربرده شده و از آن مفهوم و معنای لفظ اراده شده است و نظایری نیز دارد و این مورد به مورد قبلی نزدیک و هر دو، از موارد مجاز این لفظاند و شاید آن چه موجب نزدیکی این مورد به مورد قبل از آن است، مطلب موجود در پرسش شخص سئوال کننده از امام علیه السلام باشد که شیطان او را وسوسه می کرد قرآن خواندش ریا کارانه است تا او را از تلاوت آن باز دارد. بنابراین، عقل و حکمت ایجاب می کرد با شیطان مبارزه شود و آن چه را بر خلاف مقصود و هدف اوست به دست آورد تا در پی فریب شخص مکلف بر نیاید.

۷- منظور از ترجیع صدا، قرائت قرآن به گونه ای حزن آور باشد چنان که در سخنان معصومین علیهم السلام صریحاً بدان دستور داده شده است که: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَاقْرَءُوا بِالْحُزْنِ»^۱ قرآن با حزن نازل شده آن را با حزن تلاوت نمایید و دلیل آن این است. که ترجیع و بلند کردن صدا در شیون و زاری، بر حزن و اندوه می افزاید بنابراین، روا خواهد بود که در تمام صداهای حزن انگیز، به کار رفته و استعاره تبعی تلقی شود و به جهت ادله تحریم غنا آن گونه که پی بردید، اختصاص به جایی داشته باشد که ترجیع حقیقی صورت نگیرد.

۸- ترجیع، نظیر مورد قبل استعاره ولی به معنای ظاهر کردن صدا باشد زیرا ترجیع غالباً و یا همیشه مستلزم ظاهر کردن صداست. بنابراین، لفظ ترجیع بر هر صدای آشکاری که بدون ترجیع به وجود آید اطلاق شده است.

کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده و می گوید: حضرت در مورد آیه شریفه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا» فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «بِیْتِه تَبِیْنًا وَ لَا تَهْذُ هَذَا الشَّعْرَ وَ لَا تَنْشُرْ نَشْرَ الرَّمْلِ وَلَكِنْ اقْرَءُوا بِه قُلُوبُکُمْ الْقَاسِیَةَ وَ لَا یَكُنْ هَمَّ أَحَدُکُمْ آخِرُ السُّورَةِ»^۲ آن را به خوبی آشکار نما و مانند شعر در هم نشکن و نظیر شن و ریگ آن را پراکنده مساز، ولی به وسیله آن دل های سختتان را بیم دهید و تنها در اندیشه رسیدن به پایان سوره نباشید. این حدیث، خود گواه بر صحت تأویل است که با لغت عرب و قواعد بیان نیز سازگار است.

۹ - در این مورد نیز لفظ ترجیع، استعاره تبیی باشد ولی به این معنا که صدا را به گونه‌ای بلند کند که در دل تأثیر نماید، زیرا ترجیع غالباً مستلزم چنین تأثیری است که تحقیق در مورد آن قبلاً گذشت و حدیث قبلی نیز گواه بر این مطلب است و تردیدی نیست که باید ترجیع، بر بعضی از اموری که به انجام آن فرمان داده شده حمل شود نه بر معنایی که از آن نهی گردیده است.

۱۰ - لفظ ترجیع مخصوص ترجیمی باشد که به حدّ و مرز غنا نرسد، یعنی شادی آور و نشاط‌انگیز نباشد، در این صورت غنا بر آن صدق نمی‌کند و روایاتی که در تحریم غنا وارد شده با این مورد منافاتی ندارد هر چند این معنا به واقع نزدیک‌تر است. ولی جمعی از فقها، غنا را به کشیدن صدای مشتمل بر ترجیع (آواز) تعریف کرده‌اند، هر چند نشاط‌انگیز نباشد و برخی از آنان اظهار داشته‌اند که بین ترجیع و شادی و نشاط ملازمه است. گرچه به این نظریه اشکال وارد است، ولی موافق با احتیاط است. در نتیجه هر کجا ترجیع و جنبه شادی و نشاط با یکدیگر جمع شوند، به اتفاق همه غنا تحقق خواهد یافت.

۱۱ - مقصود از ترجیع صدا، گرداندن صدا از مخرج حرفی به مخرج حرف دیگری یعنی ادای حروف، از مخرج حقیقی خود بی آن که ادای هر یک مشابه ادای دیگری باشد صورت گیرد و نتیجه ترجیع، آن است که حروف به هنگام تلفظ به طور کامل ادا شود که این کار سبب زیبایی صدا و گردش آن از حالتی به حالت دیگر و از مخرجی به مخرج دیگر خواهد شد. بدین ترتیب، غنا و ترجیع مورد بحث، تحقق نخواهد یافت، بنابراین، این مورد با اندک تفاوتی، به معنای مورد هشتم نزدیک است.

۱۲ - منظور از ترجیع صدا به تلاوت قرآن، باز داشتن فرد از خواندن شعر و دیگر اقسام غنا و آواز و مشغول ساختن وی به تلاوت قرآن باشد که در این صورت اشتغال به قرائت قرآن و رجوع از غیر قرآن به قرآن، به شمار می‌آید. زیرا کسانی که از صدای خوش برخوردارند، غالباً آن را در مسیر غنا و آواز به کار می‌گیرند.

از این رو، امام علیه السلام به شخص سؤال کننده فرمان داده بی آن که جنبه غنا داشته باشد از خواندن آواز، به قرائت قرآن رو آورد. پس بازگشت به معنای رجوع دارد و آن جا که امام علیه السلام فرمود: «و یرجع به ترجیعاً» نیز همین گونه تفسیر می‌شود و مرجع ضمیر در «به» قرآن است.

بنابراین، معنا این گونه می‌شود که: خداوند آوای خوشی که صاحب آن را از محرمات

باز می‌دارد، دوست دارد. زیرا او را از محرمات باز داشته و به عباداتی نظیر تلاوت قرآن به گونه‌ای مباح و حلال، مشغول می‌سازد. آن چه یادآوری شد مواردی بود که در جهت حل این اشکال به ذهنم خطور کرده بود هر چند امکان دارد برخی از این موارد بعید به نظر رسیده و قابل مناقشه باشند؛ ولی بیشتر آنها پا برجا و صحیح‌اند و حتی اگر یک مورد از آنها نیز صحیح باشد برای پاسخ به این اشکال کافی است و باب مجاز، وسیع و گسترده است و قرینه آن گاهی عقلی، گاهی لفظی و احياناً حالی است و شاید ائمه علیهم‌السلام با کاربرد برخی از الفاظ در معانی مجاز آنها، برای شنوندگان قرینه‌ای آورده باشند که بازگشت از معنای حقیقی از آن استفاده شود هر چند آن قرینه به ما نرسیده باشد و یا آن بزرگواران به نزدیکی معنای مورد نظر، از فهم آن حدیث تکیه می‌کنند.

هر چند با شنیدن حدیثی دیگر و یا به طور غالب با کسی که آن را شناخته باشد و یا به دیدگاه مذاهب ائمه در این راستا آگاهی داشته، موافق باشد و یا در اثر روایت بسیاری از احادیث به صورت نقل به معنا، برخی از الفاظی که قرینه‌های مجاز و یا غیر مجاز به شمار می‌آمده‌اند، افتاده باشند. و الله اعلم.

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

ضعف حدیث و عدم حجیت:

در حدیثی آمده است: «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ، فَمَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مَثَلًا» قرآن را با آواز بخوانید، کسی که قرآن را با آواز نخواند از ما نیست.

این حدیث از هیچ گونه حجیتی برخوردار نبوده بلکه حدیثی ضعیف است. چون تمام موارد گذشته در تضعیف حدیث ترجیع، در آن گرد آمده و اصلش از احادیث اهل سنت است و هر کس این روایت را از آنان و یا شیعه نقل کرده، به تأویل آن پرداخته است. بنابراین، به دلیل مخالفت این حدیث با روایتی که غنا را در قرآن و غیر آن نهی کرده، همه اتفاق نظر دارند که حدیث یاد شده نباید حمل بر ظاهر شود. از سویی ظاهر این حدیث دلالت بر وجوب غنا در قرآن دارد به همین سبب یک بار آن را به زیبایی و خوشی صدا تأویل کرده‌اند تا غنا بر آن صدق نکند و بار دیگر معنای لفظ «تَغَنَّى» در حدیث را به استغنا و بی‌نیازی حمل نموده‌اند. بدین ترتیب، معنا این گونه می‌شود که «تَغَنُّوا بِالْقُرْآنِ» یعنی به

واسطه قرآن در پی بی نیازی باشید. چنانکه در حدیثی دیگر آمده: «من قرأ القرآن فهو غنی لا غنی بعده»^۱ کسی که به تلاوت قرآن پردازد چنان غنی و بی نیاز است که فراتر از آن بی نیازی وجود ندارد.



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ذکر خفی و جلی

در این باب بر انجام ذکر خفی و جلی و اختراعات صوفیان خط بطلان کشیده و قابل یادآوری است که هر یک از امور دینی و دنیوی دارای سه مرحله‌اند: افراط، تفریط، اعتدال. به عبارت دیگر: زیاده روی، کوتاهی کردن، میانه روی. تردیدی نیست که افراط و تفریط از دیدگاه عقل و شرع ناپسندند. بنابراین، زیاده روی و کوتاهی نمودن در امور دینی و احکام شرع، چون مستلزم مخالفت با شرع‌اند، حرام تلقی می‌شوند، در امور دنیوی نیز چنین‌اند زیرا امور مربوط به دنیا دارای احکامی برخاسته از شرع‌اند که اگر مخالفت با آن‌ها صورت گیرد، حرمت ثابت می‌شود و مرحله سوم آن یعنی: اعتدال و میانه روی، از دیدگاه شرع و عقل پسندیده و ستوده بلکه واجب است. در همین زمینه امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «الجاهل اما مفرط و اما مفرط^۱ فرد نادان (در انجام امور) یا اهل کوتاهی است و یا زیاده روی می‌کند» و نیز فرمود: «خیر الامور اوساطها، بهترین امور آن است که در حد اعتدال انجام پذیرد» و بر این موضوع شواهد فراوانی وجود دارد.

اکنون که با موارد یاد شده آشنا شدید مناسب است بدانید که صوفیان در همه کارهایی که انجام داده و ارتباط به آنان دارد راه افراط و زیاده روی و یا تفریط و کوتاهی کردن را پیشه خود ساخته‌اند و در این باب، در حقیقت از هر دو مرز افراط و تفریط گذشته‌اند. آنان صدای خود را برای گفتن ذکر، به گونه‌ای بلند می‌کنند که از اندازه بیرون می‌رود و به مرز غنا می‌رسد و گاهی چنان در درون خود آن را نهان می‌کنند که مورد تأیید شرع نیست، بلکه اختراعی و بدعت است.

آنان بر این پندارند که حیرف خارج شدن حروف جمله: «لا إله إلا الله» از زوایای دل و

درونشان به گونه‌ای که میان آنها مشهور است، آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازد. به همین دلیل برخی از حروف را بالقوه و غیر عملی و بدون تلفظ از ناحیه راست دهان و برخی را از سمت چپ و بعضی را از سقف دهان و برخی را از سمت پایین آن ادا می‌کنند. بی آنکه با زبان سخنی بگویند. بلکه سر و بدن خود را برای انجام این کار به شدت حرکت می‌دهند و خود را در گفتن چنین وزدهایی به زحمت می‌اندازند. کسی که به حالات آنان آشنایی داشته و به اموری که انجام می‌دهند آگاه باشد به خوبی می‌داند که اینان در هر دو حالت به ظاهر اکتفا کرده و به درون نمی‌اندیشند و تردیدی نیست که شیطان اراده کرده آنان را در این دو حالت از عبادات شرعی دور نگاه دارد. به همین دلیل تمام تلاشی آنان صرف ادا کردن حروف و زیبایی صدا و نظیر آن‌ها، در حد افراط و زیاده روی است افزون بر این کارهایی که این افراد انجام می‌دهند موافق با شرع نیست و همین موضوع در فساد و بطلان شیوه آنان کافی است. با این همه ما در این زمینه دوازده دلیل ارائه خواهیم داد:

۱- هیچ گونه دلیل قطعی بر این کار وجود ندارد چنان که مکرر یادآوری شد و پوشیده نیست که اثبات عبادتی شرعی بدون دلیل، بدعتی محکوم به بطلان است.

۲- چنان که آگاهید انجام چنین کارهایی مخالف اعمال شیعه و اجماع آنان از قدیم تا نزدیک به این زمان است و پی خواهید برد که معصومین علیهم‌السلام در آن اجماع داخل‌اند و همان گونه که به فساد و تباهی گفتار و کردار آنان آشنا شدید، خارج شدن این گروه اندک از جرگه شیعه، هیچ گونه آسیبی بدان اجماع نمی‌رساند.

۳- شیوه صوفیان در سردادن ذکر خفی و جلی مخالف شیوه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام است. زیرا همان گونه که به خواست خدا پی خواهید برد، حالات و رفتار و سخنان پیامبر و ائمه با حالات و رفتار این افراد، کاملاً متفاوت است.

۴- آیات مبارکات قرآن در خصوص زیاده روی در بلند کردن صدا، دلالت بر نهی دارد آنجا که فرمود: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ﴾^۱ پروردگارت را در دل خود، با تضرع و بیم، آهسته و آرام یاد کن. ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۲ و نمازت را زیاد بلند یا خیلی آهسته نخوان و در میان آن دو، راهی میانه

۱. اعراف، آیه ۲۰۵.

۲. اسراء، آیه ۸۸.

برگزین» ﴿وَادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً﴾^۱ انه لا یحبّ المعتدین^۲ پروردگار خود را با تضرُّع و زاری و در پنهانی بخوانید، به راستی او متجاوزان را دوست ندارد﴾ و دیگر آیاتی که با بلند کردن صدا به آن اندازه که صوفیان انجام می‌دهند، به روشنی منافات دارد، افزون بر این که آنان صدایشان را به مرز غنا می‌رسانند و قبلاً دلایل تحریم غنا را یادآور شدیم که در مسأله‌ای این چنین بیش از این نیاز به دلیل نیست.

۵- کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «کان أهی کثیر الذکر لقد کنت امشی معه وانه لی ذکر الله و آکل معه الطعام و انه لی ذکر الله و لقد کان یحدّثه القوم و ما یشغله ذلک عن ذکر الله و کنت اری لسانه لازقاً یحکنه یقول: لا اله الا الله»^۳ پدرم فراوان ذکر می‌گفت، همراه با او راه می‌رفتم وی ذکر خدا می‌گفت و با او غذا می‌خوردم، او خدا را یاد می‌کرد و مردم با او سخن می‌گفتند ولی این کار وی را از یاد خدا باز نمی‌داشت و همواره می‌دیدم زیانش به سقف دهانش چسبیده و لا اله الا الله می‌گوید.

همان گونه که ملاحظه می‌کنید روایت فوق در هر دو حالت، برخلاف شیوه صوفیان دلالت دارد.

۶- نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قال الله عزوجل: من ذکرنی سراً ذکرته علانیه»^۴ خداوند در حدیث قدسی فرمود: هر کس مرا در نهان یاد کند او را آشکارا یاد خواهم کرد.

۷- هم چنین از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من ذکر الله عزوجل فی السر فقد ذکر الله کثیراً ان المنافقین کانوا یذکرون الله علانیه و لا یذکرونه فی السر، فقال الله عزوجل: «یراؤن الناس و لا یذکرون الله الا قلیلاً» کسی که خدا را در نهان یاد کند در حقیقت او را فراوان یاد کرده است. زیرا منافقان خدا را آشکارا یاد می‌کردند و در نهان، از او یاد نمی‌نمودند. از این رو، خدای متعال فرمود: «در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند».

آن چه از ذکر در نهان استفاده می‌شود، آرام یاد کردن خدا، همراه با نطق با زبان است و

۱. اعراف، آیه ۵۵.

۲. کافی ج ۱، ص ۴۹۹.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۰۱.

۴. نساء آیه ۱۳۲.

منافات این عمل با بلند کردن صدایی که شعار صوفیان است، کاملاً روشن است و نیز استفاده می‌شود کاری که اینان انجام می‌دهند عملی ناپسند و ترک آن سزاوارتر است و در این خصوص به یاری خدا به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۸- نیز به اسناد خود روایت کرده که فرمود: «قال الله عزوجل لعيسى عليه السلام اذكرني في نفسك، اذكرك في نفسي؛^۱ خدای عزوجل به عیسی علیه السلام فرمود: مرا در دل خود یاد کن، در دلم تو را یاد خواهم کرد».

۹- از یکی از آن دو بزرگوار روایت کرده که فرمودند: «لا يكتب الملك الا ما سمع وقد قال الله عزوجل: «و اذكر ربك في نفسك»^۲ فلا يعلم ثواب ذلك الذكر في نفس الرجل الا الله لعظمته؛^۳ فرشته جز آن چه را می‌شنود نمی‌نویسد و خدای عزوجل فرمود: «پروردگارت را در دل یاد کن» ثواب آن ذکر در دل فرد آن قدر زیاد است که کسی جز خدا به آن آگاه نیست».

این روایت و امثال آن به روشنی دلالت دارند که بلند کردن زیاد صدا و غیر آن، به وسیله ذکر و وزد، نکوهیده است. از ذکر و یاد خدا در درون انسان، به یاد داشتن عظمت الهی در دل، استفاده می‌شود که نقطه مقابل فراموشی و غفلت است ولی صرف پندار ادا کردن حروف از زوایای قلب آن گونه که گذشت از مفاد هیچ یک از روایات و اخبار ائمه علیهم السلام، استفاده نمی‌شود.

۱۰- طبرسی در تفسیر آیه شریفه «ادعوا ربكم تضرعاً وخفية؛ پروردگارتان را با تضرع و زاری در نهان بخوانید» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که در یکی از جنگ‌ها هنگامی که سپاهیان به دره‌ای رسیدند، بانگ لا اله الا الله و تکبیر سر دادند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم لاتدعون الا صمّاً ولا غائباً انکم تدعون سميعاً قريباً؛ مردم! از دادن شعار خودداری کنید، شما فردی کر و یا شخصی غایبی را مخاطب قرار نمی‌دهید. بلکه خدایی شنوا و نزدیک را می‌خوانید».

۱۱- شیخ بهایی در کشکول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «لا تقوم الساعة

۱. کافی ج ۲، ص ۵۰۱.

۲. نساء، آیه ۱۴۲.

۳. کافی ج ۲، ص ۵۰۲.

۴. مجمع البیان ج ۸، ص ۳۲۹.

حتی یخرج قوم من امتی یقال لهم: صوفیه یسوا متی و انهم یهود امتی یحلقون للذکر و یرفعون اصواتهم بالذکر یفلقون انهم من الابرار و هم اضل من الکفار و انهم من اهل النار لهم شهقه کشهقه الحمار^۱ قبل از رستاخیز جمعی از امت که صوفی نامیده می‌شوند، ظاهر گردند آنان برای گفتن ذکر حلقه می‌زنند و صدایشان را برای ذکر و ورد بلند می‌کنند و می‌پندارند از نیکان اند در صورتی که گمراه‌تر از کفار و اهل دوزخ اند و فریادشان به فریاد الاغ می‌ماند.

۱۲ - شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جئبوا مساجدکم البیع و الشراء و المجانین و الصبیان و الاحکام و الضال و الحدود و رفع الاصوات»^۲ در مساجد خود از خرید و فروش و راه دادن دیوانگان و کودکان و گمشدگان و اجرای حدود و بلند کردن صدا، خودداری کنید.

در روایات متعددی نقل شده که عبادت در نهان، برتر از عبادت آشکار است و آن کس که در نهان کار نیکی انجام دهد دارای هفتاد حسنه^۳ پاداش است هر دو معنا با وجود تکرارشان (تکرار عبادت و تکرار حسنه) دلیل بر مقصود ما در اینجا هستند. اگر بگویید: برتر شمردن عبادت، خود دلیل بر ثبوت فضیلت برای بخش دیگر عبادت تلقی می‌شود و برخی روایات گذشته بر منع از چنین عباداتی، واضح و روشن نیست و بخش دوم عبادت (ذکر آشکار) حمل بر کراهت می‌شود.

در پاسخ می‌گوییم: برتری دادن، در موارد بسیاری همراه با عدم مشارکت به کار رفته است. به فرض که تسلیم گشته و آن را پذیرا شویم ولی دلالت تمام روایاتی که در مورد برتری قائل شدن و نهی و دیگر موارد، یاد آوری شد، آن گونه که ملاحظه می‌کنید بر نکوهیده بودن این عمل، دلالت دارد و استمرار و مداومت بر انجام کاری نکوهیده افزون بر این که شرعاً حرام است، در مخالفت با شرع، کافی است تا چه رسد به این که برتری دادن عملی نکوهیده نیز به آن اعتقاد، ضمیمه شود.

به هر ترتیب، هر عملی که به مرز اطراط برسد تردیدی در عدم جواز آن نیست. هم

۱. در کشکول چاپ شده به این عبارت برنخوریم ولی محدث قمی آن را در سلفیه البعار ج ۲ ص ۵۸ از کشکول روایت کرده است.

۲. تهذیب ج ۳، ص ۲۲۹.

۳. وسائل ج ۱، باب ۱۷.

چنین آن چه را که به ذکر خفی از آن یاد می‌کنند، نه مصداق ذکر نهان است و نه ذکر نفس و درون و چنین حرکاتی در شرع سابقه نداشته بلکه اختراع و بدعت به شمار می‌آید. و الله تعالی اعلم.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

باب دوازدهم:

عدم جواز دوستی با دشمنان خدا

در این باب بر این شعار صوفیان یعنی: دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان خدا، خط بطلان می کشیم. شما و کلیه کسانی که شیوه اهل سنت و نیز منش پیروان اهل بیت (علیهم السلام) را مورد بررسی قرار داشته باشند به خوبی آگاه‌اند که صوفی گری از ناحیه مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) رواج یافته است و آن گاه که منسوبین به تشیع از این افراد پیروی کردند، لازمه اش اظهار محبت به سران صوفی بود که خود، در شمار دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) در آمدند و سرانجام آن گونه که مشخص است در اثر تناقض کامل این دو شیوه، ماجرأ به دشمنی با علما و دانشمندان شیعه کشیده شد به گونه ای که گاهی مدعی شدند بیشتر سران صوفی، شیعه بوده‌اند و گاهی اظهار داشتند: بیشتر علمای شیعه صوفی بوده‌اند و این ادعا در هر دو بخش آن، محکوم به بطلان است و لازمه اش دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان خدا است و این عمل شرعاً حرام و تحریم آن واضح و روشن است ولی برای توضیح بیشتر، درازده مورد بر آن می افزاییم:

- ۱ - بر جواز این عمل، دلالتی ابراز نشده در صورتی که در ممنوعیت آن به ظهور رسیده است. چنان که در این جا و در فصل های بعدی به خواست خدا بیان خواهد شد.
- ۲ - آن گونه که مشخص است، اقتضای ضرورت دین، چنین چیزی را ایجاب می کند.
- ۳ - عقل و خرد پاک، به قبح و زشتی این عمل حکم می کند. زیرا اگر کسی دشمن فردی را دوست داشته باشد در حقیقت با آن فرد دشمنی کرده است و به عکس و این سخن حکما و علما همه جا گسترش یافته که گفته‌اند: دوستان سه دسته و دشمنان نیز سه گروه‌اند. دوستان: یکی دوست، دوست دوست و دشمن دشمن، دشمنان: یکی دشمن، دشمن دوست و دوست دشمن و هر انسان خردمندی به صحت این مسأله گواهی می دهد. بنابراین، بی می بریم کسی که یکی از دوستان خدا را دشمن بدارد و با دشمنی از دشمنان

خدا، دوستی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است.

۴ - قرآن کریم در آیات فراوانی به این معنا تصریح فرموده نظیر آیه شریفه: ﴿لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾^۱ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان شان باشند.

نیز این فرموده‌اش: ﴿وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ﴾^۲ و اگر به خدا و پیامبر ﷺ و آن چه بر او نازل شده ایمان می‌آوردند هرگز (کافران) را به دوستی اختیار نمی‌کردند نیز فرمود: ﴿...لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...﴾^۳ دشمن من و دشمن خویش را به دوستی برنگزینید و روایاتی از این دست.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه شریفه: ﴿مَاجَعِلَ اللَّهِ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾^۴ فرمود: ﴿مَاجَعِلَ اللَّهِ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ، يَحِبُّ بِهَذَا قَوْمًا وَيَحِبُّ بِهَذَا أَعْدَاءَهُمْ، مِّنْ أَحِبِّ عَدُوِّنَا فَلَيْسَ مَتَّاءٌ خَدَّائُونَ بَرَّاءٌ هِيَ كُلُّ كَسٍّ فِي دُرُونِشْ دُو قَلْبٍ نِّیَافَرِیدَه که با یکی گروهی را دوست بدارد و با دیگری به دشمنانشان محبت بورزد. کسی که به دشمنان ما محبت بورزد از مانیت است.

۵ - همه شیعیان و کلیه مسلمانان بر این واقعیت اجماع و اتفاق دارند و به حکم ضرورت و روایات، داخل بودن معصوم علیه السلام در چنین اجماعی مشخص و روشن است.

۶ - از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «مَنْ أَحَبَّ حَبْرًا عُشْرَ مَعَهُ»^۵ اگر کسی به سنگی علاقه‌مند باشد با آن محشور خواهد شد و نیز از آن بزرگوار منقول است که فرمود: «المرء مع من أحب»^۶ فرد، با هر کس بدو محبت ورزد، محشور می‌شود. هم چنین

۱. مجادله، آیه ۲۲.

۲. مائده، آیه ۸۱.

۳. ممتحنه، آیه ۱.

۴. احزاب، آیه ۴.

۵. تفسیر برهان ج ۲، ص ۲۹۰.

۶. مادر بهار به این روایت از امام رضا علیه السلام بر نخوردیم بلکه این گونه آمده است: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا يُونِي حَبْرًا عُشْرَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَعَهُ، أَكْرَمَ فَرْدٌ بِهَ سَنَكِي عِلَاقَه مَنَد بَاشَد خدای متعال وی را با آن محشور می‌گرداند.

۷. مستدرک الوسائل ج ۲، ص ۳۶۶ و در کافی ج ۲، ص ۶۳۷ نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «المرء مع من أحب» فرد، با هر کسی که بدو محبت می‌ورزد، محشور خواهد شد.

از آن حضرت نقل شده که فرمود: «انت مع من احببت ولک ما اکتسبت»^۱ تو با آن که بدو علاقه‌مندی محشور خواهی شد و نتیجه اعمالت را دریافت خواهی کرد و دیگر روایاتی که بدین مضمون وارد شده است.

۷- کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ان المتحابین فی الله یوم القيامة علی منابر من نور، قد اضاء نور وجوههم و نور اجسادهم و نور منابرهم کل شیء حتی یعرفوا به، فیقال: هولاء المتحابون فی الله»^۲ آنان که برای خدا یکدیگر را دوست دارند روز قیامت بر فراز منبرهایی از نور قرار دارند که نور چهره و بدن‌ها و منبرهای آنان، همه چیز را روشن می‌سازد تا بدان وسیله شناخته شوند. در آن هنگام گفته می‌شود: اینان کسانی‌اند که برای خدا یکدیگر را دوست می‌داشتند.

۸- نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «المتحابون فی الله یوم القيامة علی ارض زبرجدة خضراء فی ظل عرشه، عن یمینه و کلثا یدیه یمین وجوههم اشدّ بياضاً و اضاءه من الشمس الطالعه یغبطهم بمنزلتهم کل ملک مقرب و کل نبی مرسل، یقول الناس: من هولاء؟ فیقال: هولاء المتحابون فی الله»^۳ آنان که برای خدا یکدیگر را دوست دارند روز قیامت در سرزمینی از زبرجد سبز در سایه عرش الهی در سمت راست او - که هر سمتش سمت راست است - قرار دارند. چهره‌های آن‌ها سفیدتر و نورانی‌تر از خورشید به هنگام طلوع است، همه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل به مقام و جایگاه آنان غبطه می‌خورند، مردم می‌گویند: اینها کیانند؟ در پاسخ گفته می‌شود: اینان کسانی‌اند که برای خدا یکدیگر را دوست داشته‌اند.

۹- نیز به اسناد صحیح خود از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اذا جمع الله الاولین و الاخرین قام مناد فنادی بسمع الناس، فیقول: این المتحابون فی الله؟ قال فیقوم عنق من الناس، فیقال لهم اذهبوا الی الجنة بغیر حساب؛ قال: فتلقاهم الملائكة، فیقولون: الی این؟ فیقولون: الی الجنة بغیر حساب. فیقولون: ای ضرب انتم من الناس؟ فیقولون: نحن المتحابون فی الله، قال فیقولون: و ای شیء کانت اعمالکم؟ قالوا: کنا نحب فی الله و نبغض فی الله، فیقولون: نعم

۱. مجالس شیخ، ص ۲۲۹.

۲. کافی ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

۳. همان.

اجرالعاملین؛^۱ آن گاه که خداوند اولین و آخرین را در قیامت گرد می آورد ندا کننده‌ای به پا می خیزد و ندا سر می دهد و مردم همه می شنوند. وی می گوید: کجا بندگان که برای خدا یکدیگر را دوست داشتند. فرمود: جمعی از مردم بپا می خیزند. بدانان گفته می شود: بدون حساب وارد بهشت شوید. فرمود: فرشتگان به آنان بر می خورند و از آن‌ها می پرسند کجا می روید؟ در پاسخ می گویند: بدون حساب رهسپار بهشتیم. فرشتگان از آنان جويا می شوند: شما چه دسته‌ای از مردم هستید؟ پاسخ می دهند: ما کسانی هستیم که برای خدا یکدیگر را دوست می داریم. فرشتگان می پرسند: چه اعمالی داشتید؟ در پاسخ می گویند: ما یکدیگر را برای خدا دوست داشتیم و برای خدا با دشمنان، دشمنی می کردیم، فرشتگان می گویند: این بهترین پاداش عمل کنندگان است.

۱۰ - هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «ان الرجل لیحبکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله الجنة یحبکم و ان الرجل لیبغضکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله ببغضکم النار»^۲ افرادی شما را دوست دارند ولی به مقام و منزلت شما آگاه نیستند خداوند آنان را به خاطر دوستی شما وارد بهشت می گرداند و کسانی با شما دشمنی و کینه می ورزند و به مقام و جایگاهتان آشنا نیستند، خداوند آن‌ها را به خاطر کینه و دشمنی با شما وارد آتش دوزخ می گرداند.

۱۱ - نیز از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود: «اذا اردت ان تعلم ان فیک خیراً فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصية ففیک خیر و الله یحبک و ان کان یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصية فلیس فیک خیر و الله یبغضک»^۳ اگر خواستی پی ببری که آیا در تو خیری وجود دارد یا ندارد به قلب خویش بنگر، اگر فرمانبرداران خدا را دوست و نافرمانان او را دشمن دارد، در تو خیر است و خدا دوستدار توست و اگر فرمانبرداران الهی را دشمن دارد و علاقه‌مند به نافرمانان اوست، در تو خیری وجود ندارد و مورد خشم خدا قرار داری.

۱۲ - از ائمه (ع) روایت شده که «ان الحب فی الله و البغض فی الله علامات الایمان بل

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. وسائل ج ۳ چاپ قدیم باب وجوب الحب فی الله.

أوثق عُرى الايمان والاسلام؛^۱ دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا از نشانه‌های ایمان بلکه از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان و اسلام به شمار می‌آید. دلالت روایات یاد شده بر وجوب و مبالغه در این صفت (دوست داشتن برای خدا) و ترک آن که موجب خروج از ایمان و اسلام به سمت کفر و بی دینی می‌شود، روشن‌تر از آن است که بیان گردد. اکنون به بیان دوازده حدیث که دلالت بر این معنا دارد، خواهیم پرداخت:

۱ - کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من أحبَّ فی الله و ابغض فی الله و اعطى فی الله فهو ممن کمل ایمانه»^۲ کسی که برای خدا دوست بدارد و برای خدا با او دشمنی کند و در راه رضای خدا بخشش نماید، از جمله کسانی است که ایمانش کامل است.^۳

۲ - نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «من اوثق عُرى الايمان ان تحبَّ فی الله و تبغض فی الله و تعطى فی الله و تمنع فی الله»^۴ از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان این است که کسی را برای خدا دوست داشته باشی و برای خدا با فردی دشمنی ورزی و برای رضای خدا بخشش کنی و برای خدا کسی را از چیزی محروم سازی.

۳ - از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «وَدَّ الْمُؤْمِنُ فِي اللَّهِ مِنْ أَكْثَرِ شُعْبِ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ ابْغَضَ فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ»^۵ دوست داشتن مؤمن برای خدا، از بزرگترین بخش‌های ایمان است. به هوش باشید! آن کس که برای خدا کسی را دوست بدارد و برای خدا با کسی دشمنی کند و در راه رضای خدا کسی را از چیزی محروم سازد، از برگزیدگان الهی به شمار می‌آید.

۴ - هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که راوی از او پرسید آیا دوست داشتن و دشمن داشتن، ایمان به شمار می‌آید؟ حضرت فرمود: «و هل الايمان الا الحب و البغض ثم تلا قوله تعالى: «حُبَّ الْإِيمَانِ وَ زِينَةُ قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ الْإِيمَانِ وَ الْفُسُوقُ وَ الْعِصْيَانُ أَوْلَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»^۶ آیا ایمان چیزی جز دوست داشتن و دشمن داشتن است و سپس

۱. کافی ج ۲ ص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۲. همان، ج ۲ ص ۱۲۲ - ۱۲۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۲۵.

۶. حجرات، آیه ۷.

این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «خداوند، ایمان را محبوب شما قرار داده است و آن را در دل‌هایتان زینت بخشیده و کفر و فسق و گناه را مورد نفرت شما مقرر داشته است، کسانی که داری این صفاتند هدایت یافتگان اند». نظیر این روایت را شیخ صدوق در خصال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هل الدين إلا الحب ان الله يقول: ^۱ «ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله» ^۲ آیا دین چیزی غیر از دوستی است؟ خداوند از قول پیامبر فرمود: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد».

۵ - کلینی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که به پاراناش فرمود: «ای عری‌الایمان اوثق؟ قالوا: الله ورسوله أعلم و قال: بعضهم: الصلوة و قال بعضهم: الزکوة و قال بعضهم: الصیام. و قال بعضهم: الحج و العمرة؛ و قال بعضهم: الجهاد. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لكل ما قلتم فضل، ولكن اوثق عری‌الایمان: الحب فی الله و البغض فی الله و توالی اولیاء الله و التبری من اعداء الله» ^۳ رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پاراناش فرمود: کدام دستاویز ایمان از همه محکم‌تر و استوارتر است؟ عرضه داشتند: خدا و رسولش آگاه‌ترند. برخی اظهار داشتند: نماز، بعضی عرض کردند: زکات. بعضی گفتند: روزه، برخی عرضه داشتند: حج و عمره و بعضی جهاد را عنوان کردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود فرمود: هر کدام از مواردی که گفتید از فضیلتی برخوردار است ولی استوارترین دستاویز ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا و محبت ورزیدن به اولیای الهی و بیزاری جستن از دشمنان خداست».

۶ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ثلاث من علامات المؤمن: علمه بالله و من یحب و من یبغض» ^۴ سه چیز از نشانه‌های مؤمن است. آشنایی به ذات مقدس باری تعالی و کسی را که دوستدار او است و به آن کس که دشمنی می‌ورزد».

۷ - هم چنین از آن بزرگوار نقل کرده که فرمود: «قد یكون حب فی الله و رسوله و حب فی الدنيا، فما كان فی الله و رسوله فتوا به علی الله و ما كان فی الدنيا فلیس بشیء» ^۵ گاهی دوست داشتن برای خدا و رسول اوست و گاهی برای دنیا، آن بخش که برای خداست، پاداش و

۱. خصال، ص ۲۲ ج ۲.

۲. آل عمران، آیه ۳۰.

۳. کافی ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

۴. همان.

۵. کافی ج ۲، ص ۱۲۷.

ثوابش به عهده خدا و آنجا که مربوط به دنیا است، از ارزشی برخوردار نیست».

۸ - نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «ان المسلمین لیتقیان، فافضلهما اشدّهما حبّاً لصاحبه»^۱ آن گاه که دو تن از مسلمانان با یکدیگر دیدار کنند، برترین فردشان کسی است که دیگری را بیشتر دوست داشته باشد.

۹ - هم چنین از آن حضرت نقل کرده که فرمود: «ما اتقى مؤمنان قطّ الاکان المفضلهما اشدّهما حبّاً لأخيه»^۲ هیچ گاه دو تن مؤمن با یکدیگر دیدار نمی کنند مگر این که برترین آن دو، کسی است که برادر مسلمانانش را بیشتر دوست داشته باشد.

۱۰ - نیز از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود: «من لم یحبّ علی الدین و بیغض علی الدین فلا دین له»^۳ کسی که فردی را برای دین دوست نداشته باشد و برای دین با کسی دشمنی نرزد، خود بی دین است.

۱۱ - بخشی از خطبه امیر مؤمنان علیه السلام را در پاسخ به همام، روایت کرده که فرموده است «من جمله علامات المؤمن، الحبّ فی الله والبغض فی الله والعزالة فی الله»^۴ از جمله نشانه های فرد با ایمان، محبت و رزیدن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا و دوستی برای خداست.

۱۲ - شیخ صدوق رحمه الله در خصال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من حبّ الرجل دینه، حبه لأخوانه»^۵ آن کس که دین خود را دوست داشته باشد به برادران مسلمانانش محبت می ورزد.

در کتاب «المجالس» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که به یکی از یارانش فرمود: «احبّ فی الله و ابغض فی الله و ال فی الله و عاد فی الله، فانه لا ینال ولا ید الله الا بذلک و لا یجد احد طعم الايمان و ان کثرت صلوته و صیامه حتی یكون کذلک و قد صارت رلایة الناس اکثرها فی الدنیا علیها یتحابون و علیها یتباغضون و ذلک لا یغنی عنهم من الله شیئاً فقال له: من ولی الله حتی أوالیه؟ و من عدوّ الله حتی أعادیه؟ فوضع یده علی رأس علی بن ابی طالب علیه السلام و قال: وال

۱. همان، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. همان.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴. در خطبه همام در بیان اوصاف مل من به کلمات فوق بر نغزوریم.

۵. خصال، ص ۳.

هذا ولو كان قاتل ابيك او ولدك و عاد عدو هذا ولو كان اباك او ولدك؛^۱ برای رضای خدا به کسی محبت بورز و برای خدا کینه کسی را به دل داشته باش، برای خدا کسی را دوست بدار و برای خدا با کسی دشمنی کن. زیرا جز با این عمل به ولایت الهی نخواهی رسید، هر کس چنین نباشد طعم ایمان را نخواهد چشید. هر چند نماز و روزه اش فراوان باشد، در واقع ولایت مردم جنبه دنیوی دارد، برای دنیا یکدیگر را دوست دارند و برای دنیا کینه یکدیگر را به دل می گیرند و این عمل هیچ حادثه حتمی را نمی تواند از آن ها دور سازد.

به حضرت عرض کرد: ولی خدا کیست تا او را دوست بدارم؟ و دشمن خدا کدام است تا با او دشمنی ورزم؟ رسول اکرم ﷺ دست مبارک خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد و فرمود: دوستدار این فرد باش هر چند قاتل پدر و فرزندی باشد و با دشمنش دشمنی کن هر چند پدر و فرزندی باشند؛ در این جا به تناسب موضوع، به بیان دوازده فصل مرتبط به آن می پردازیم:



حرمت پیروی از دشمنان دین:

در تحریم پیروی از دشمنان دین و همانندی با آنان دوازده دلیل دلالت دارد.

۱ - دلیلی بر جواز این عمل به ظهور نرسیده با این که بر ممنوعیت آن دلیل اقامه شده است.

۲ - همانندی با دشمنان دین در اموری که مخصوص آنهاست، با قطع و یقین از نظر عقل و شرع و عرف، قبیح و ناپسند است و موجب بی ثباتی در دین و اندک شدن بصیرت در آن می شود و لازمه اش دست برداشتن از پیروی پیامبر و ائمه علیهم السلام است و در جای خود ثابت شده است که پیروی از آن بزرگواران واجب و ترک آن حرام است.

۳ - نه تنها شیعیان بلکه همه مسلمانان بر ناپسند بودن و مردود دانستن این کار، اتفاق و اجماع دارند و مرتکب شونده چنین عملی را مورد نکوهش قرار می دهند.

۴ - خدای متعال فرمود: ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ^۲ وَ مَا نُنْذِرُ كَسَانِي نَبَا شَدِيدًا^۳﴾ و مائند کسانی نباشید که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد.

۱. این روایت در امالی صدوق ص ۱۱ ج ۷ آمده و مجلسی رحمته الله آن را در بحار ج ۶۹ ص ۲۳۶ آورده است.

۲. حدید، آیه ۱۶.

۳. احزاب، آیه ۶۹.

موسی را آزر دند نباشید) ﴿يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِ قَاتِلِهِمُ اللَّهُ﴾^۱ گفتارشان همانند گفتار کافران پیشین است، خدا مرگشان دهد. ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾^۲ دوزخیان و بهشتیان با یکدیگر مساوی نیستند و آبائی از این دست.

۵ - شیخ صدوق در «فقیه» از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ: لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِهِمْ وَ يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِهِمْ وَ لَا يَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِهِمْ فَيَكُونُوا أَعْدَائِهِمْ كَمَا هُمْ أَعْدَائِهِمْ»^۳ خداوند به پکی از پیامبران وحی کرد که به ایمان آورندگان بگو: لباس دشمنان را نپوشند و غذای دشمنان را نخورند و راه و رسم آنان را نپویند که در این صورت همانند دشمنانم، با من دشمن خواهند بود.

۶ - کلینی از امام صادق (ع) روایت کرده که به پکی از یارانش فرمود: «لَا تَتَّبِعَنَّ الْأَفْئِ احْسَنَ زِيٍّ لِقَوْمِكَ لِمَا رَأَى الْأَفْئِ احْسَنَ زِيٍّ قَوْمَهُ حَتَّى مَاتَ»^۴ جز در زیباترین پوشش و لباس‌های قومت، خود را میارا و آن فرد تا زنده بود در زیباترین پوشش و لباس‌های قومش دیده شد.

۷ - نیز از آن حضرت نقل کرده که در خصوص اختلاف احادیث فرمود: «مَا خَالَفَ الْعَامَّةُ فُقَيْهَ الرَّشَادِ»^۵ احادیثی که مخالف اهل سنت اند، هدایت‌گرند. روایات فراوانی به این معنا وارد شده که دلالت بر وجوب پرهیز از اهل سنت و دست برداشتن از گفتار و کردار آنان دارد و دستور به مخالفت با آنان داده است.

۸ - هم چنین از آن حضرت روایت کرده که به وی عرض شد: با کلاه سیاه نماز می‌گزارم، حضرت در پاسخ فرمود: «لَا تَصِلْ فِيهَا فَأَتَّهَى لِبَاسَ أَهْلِ النَّارِ»^۶ در آن لباس، نماز مگذار که لباس دوزخیان است.

۹ - نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «وَلَا تَتَزَرَّ بَازَارَ فَوْقِ الْقَمِيصِ إِذَا أَتَيْتَ صَلَاتَكَ

۱. توبه، آیه ۳۰.

۲. حشر، آیه ۳۰.

۳. من لایحضر الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۲.

۴. کافی ج ۶، ص ۳۴.

۵. همان ج ۱، ص ۶۸.

۶. همان ج ۳، ص ۴۰۲، علامه شیخ محمد رضا اصفهانی ساکن کربلا در حرمت پوشیدن لباس سیاه کتابی تألیف کرده است.

فأنه من زئ الجاهلیة^۱ هنگام نمازگزاردن، ردایی روی پیراهنت بر تن مکن که از شیوه دوران جاهلیت است.

۱۰ - شیخ طوسی در نکوهش آهن در ضمن حدیثی از آن حضرت نقل کرده که فرمود: «انه من حلیة اهل النار»^۲ آهن، از زینت دوزخیان است.

۱۱ - نیز در پوشیدن کلاه آسقی از آن حضرت روایت کرده که فرمود: لا تلبسها حول الکعبه فأتها من زئ الیهود^۳ آن کلاه را اطراف کعبه مهوش زیرا از پوشش یهودیان به شمار می رود.

۱۲ - کلینی و دیگران در احادیث مربوط به جهاد، روایت کرده اند که پیامبر اکرم ﷺ و امیرمؤمنان ﷺ برای مسلمانان در جنگ، شعاری بر خلاف شعار مشرکان مقرر داشتند و آن دو بزرگوار با کسانی که برخلاف مسلمانان شعار می دادند، به نبرد می پرداختند.^۴

پوشیده نیست بخشی از یکسانی عبارات احادیث، دلالت بر تحریم همانندی با دشمنان و برخی به دلیلی دیگر بر نفی و نکوهش دلالت دارد. ولی بدین سان، مشخص شد که همانندی یاد شده جز در مواردی که دلیلی بر نفی تحریم دلالت کند، حرام تلقی می شود. با آگاهی از این موضوع پی بردید که موارد یاد شده دلیل بر رد صوفی گری است. بدین ترتیب، باید از بزرگان و سران آنها از اهل تسنن پرهیز نمود و از همانندی با آنان و پیروی از آنها در گفتار و کردار و شیوه ای که مخالف با شرع دارند، دست برداشت.

حرمت بدعت در دین:

در این فصل حرمت بدعت گذاری در دین را مورد بررسی قرار می دهیم و دوازه دلیل بر آن دلالت دارد.

۱ - ضرورت، اقتضای حرمت بدعت دارد زیرا یکی از واضح ترین ضروریات دین است و در حقیقت بر تحریم بدعت نهادن، اجماع و اتفاق مسلمانان اقامه شده است.

۲ - صدوق در «فقیه» به اسانید صحیح از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: «کان

۱. کافی ج ۳، ص ۲۹۵.

۲. تهذیب ج ۱، ص ۳۲۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۲۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۲۶.

فی الزمان الاول رجل طلب الدنيا من حلال فلم يقدر عليها و طلبها من حرام فلم يقدر عليها فأتاه الشيطان فقال له يا هذا! انك قد طلبت الدنيا من حلال فلم يقدر عليها فطلبتها من حرام فلم تقدر عليها افلا ادلك على شيء تكثر به دنياك و يكثر به تبعك؟

قال: بلى تتدع ديناً و تدعوا الناس اليه ففعل فاستجاب له الناس فاطاعوه و اصاب من الدنيا ثم انه فكر فقال: ما صنعت؟ ابتدعت ديناً و دعوت الناس اليه و ما اری لی من توبه الا ان اتي من دعوته فارده عنه فجعل ياتي اصحابه الذين اجابوه فيقول ان الذي دعوتكم اليه باطل و انما ابتدعته فجعلوا يقولون: كذبت هو الحق و لكنك شككت في دينك فرجعت عنه فلما رأى ذلك عمد الى سلسلة فوثد لها و تدأ ثم جعلها في عنقه و قال لا احلها حتى يتوب الله علي قال: فادعى الله الى نبي من الانبياء قل: لفلان و عزتي و جلالی لو دعوتی حتى تنقطع او صالك ما استجبت لك حتى ترد من مات على دعوته اليه فيرجع عنه^۱ در دوران های گذشته مردی در پی دست یابی به دنیا از طریق حلال برآمد و از عهده آن برنیامد از طریق حرام در پی آن رفت، این بار نیز نتوانست به آن دست یابد. در این هنگام شیطان نزد او آمد و بدو گفت: فلانی! تو از طریق حلال در پی دنیا برآمدی نتوانستی بدان دست یابی. از طریق حرام نیز قادر بر این کار نشدی. آیا دوست داری تو را به انجام کاری راهنمایی کنم که دنیايت به وسیله آن آباد شود و طرفدارانت لزونی یابند؟

گفت: آری!

شیطان بدو گفت: دینی را اختراع کن و مردم را به سوی آن فرا خوان. آن مرد چنین کرد و مردم ندایش را لبیک گفته و از در اطاعتش در آمدند و به رفاه دنیوی دست یافت. پس از آن با خود اندیشید و گفت: من چه کردم؟ دینی اختراع کردم و مردم را به سوی آن فرا خواندم و اینک راهی برای توبه از این کار نمی بینم مگر کسانی را که به این مسلک دعوت کرده ام بیاورم و از آن دین باز گردانم. بدین ترتیب، هوادارانی که به وی پاسخ مثبت داده بودند نزدش آمدند و وی خطاب به آنها گفت: دینی که من شما را به سوی آن فرا خواندم مسلکی باطل و از اختراعات خودم بود. مردم یکپارچه اظهار داشتند: تو دروغ می گویی، دین تو حقیقی بود ولی تو در دینت دچار تردید شده ای و از آن برگشته ای وقتی مرد اوضاع را چنین دید زنجیری آورد و آن را میخ کوب کرد و سپس بر گردن خود افکند و

گفت: این زنجیر را از گردنم باز نمی‌کنم تا خداوند توبه‌ام را بپذیرد. امام علیه السلام فرمود: خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد به فلانی بگو: به عزّت و جلالم سوگند! اگر به اندازه‌ای مرا بخوانی که بند بندت از هم جدا شود، هرگز دعایت را مستجاب نمی‌کنم تا کسانی را که بر مسلک تو از دنیا رفته‌اند، بازگردانی و از این آیین برگردند.

۳- آیات شریفه قرآن نظیر آیه شریفه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ؟﴾^۱ بگو به من خبر دهید آیا روزی‌هایی را که خداوند بر شما نازل کرده دیده‌اید، که بعضی از آن را حلال و برخی را حرام نموده‌اید؟ بگو: آیا خداوند به شما اجازه انجام این کار را داده یا برخدا افترا می‌بندید؟ ﴿أَنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَتْهُمَا أُتِمَ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾^۲ این‌ها تنها نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آن‌ها نهاده‌اید و هرگز خداوند بر آن‌ها دلیل و حجتی نازل نکرده است. ﴿إِن يَتُوبِ الْكَافِرُ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةُ مِنْ عِلْمٍ﴾^۳ کتابی آسمانی پیش از این، یا اثری علمی از گذشتگان به من ارائه دهید و آیاتی از این دست.

۴- شیعه و سنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «اتَّبِعُوا وَلَا تَتَّبِعُوا» از من پیروی کنید و بدعت ننهید و فرمود: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؟» هر گاه میان امت بدعت‌ها بروز کرد عالم و دانشمندان باید علم خویش را ظاهر سازد و کسی که چنین نکند لعنت خدا بر او باد.

این روایت دلالت دارد که کشیدن خط بطلان بر بدعت و مردود دانستن بدعت گذاردن واجب است و کسانی را که به این واجب عمل نکنند سزاوار لعن می‌داند. بنابراین چگونه خود بدعت گذاران، سزاوار لعن نباشند؟

۵- نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «مَنْ أَتَى ذَا بَدْعَةٍ فَعَلِمَهُ فَإِنَّمَا سَمِيَ فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ»^۴ کسی که نزد بدعت گذاری برود و او را به عظمت یاد کند در حقیقت در انهدام اسلام کوشیده است و نیز فرمود: «أَبَى اللَّهُ لِمَا سَمِيَ الْبِدْعَةُ التَّوْبَةُ قَبْلَ وَلَمْ يَذْكُرْ؟ قَالَ:

۱. یونس، آیه ۵۹.

۲. نجم، آیه ۲۳.

۳. احقاف، آیه ۴.

۴. کافی ج ۱، ص ۵۲.

۵. همان.

انه قد أشرب قلبه حبها^۱ خداوند از پذیرش توبه فرد بدعت گذار روگردان است عرض شد: چرا؟ حضرت فرمود: به این دلیل که دلش سرشار از محبت آن بدعت است.

۶ - نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يَكَادُ بِهَا الْإِيْمَانُ وَلَيَأْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُوَكَّلًا بِهِ يَذَبُ عَنْهُ، يَنْطَلِقُ بِالْهَامِ مِنَ اللَّهِ وَ يَعْلَنُ الْحَقَّ وَ يَنْوَرُهُ وَ يَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ، بِعَمْرِ عَنِ الضَّعْفَاءِ فَاَعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ وَ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ»^۲ در کنار هر بدعتی که حيله‌ای برای از بین بردن ایمان مردم است پس از من جانشینی از اهل بیتم بر ایمان موکل است و با الهام الهی از آن حراست می‌کند و حق را بیان می‌دارد و آن را روشن می‌سازد و نیرنگ حيله گران را نقش بر آب می‌کند و به دفاع از ضعفاء برمی‌خیزد، ای صاحب بصیرت‌ان! عبرت گیرید و بر خدا توکل نمایید. افزون بر روایاتی که گذشت این روایت دلالت دارد که رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و عمل به سخنان آنان به هنگام بروز بدعت، واجب است.

۷ - نیز از امیر مؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «أَتَمَّا بَدَأَ رُقُوعَ الْفِتَنِ اهْوَاهُ تَتَّبِعُ وَ أَحْكَامُ يَخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا فَلَرَأَى الْبَاطِلَ خُلَصَ مِنْ مَزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى ذِي حُجْبٍ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خُلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَلَكِنْ يَأْخُذُ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضَعْفٌ فَيَمِزُ جَانِ فَيَجِثَانُ مَعًا فَعِنْدَ ذَلِكَ «فَهَذَاكَ» اسْتَخْرَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ نَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى»^۳ همواره آغاز پیدایش فتنه‌ها، پیروی از هوس‌های آلوده و احکام و قوانین ساختگی و اختراعی است. هنگامی که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی برخلاف آئین حق به حمایت از آن بر می‌خیزند اگر باطل کاملاً از حق جدا می‌گردید بر آنان که در پی حقیقت‌اند پوشیده نمی‌ماند و در صورتی که حق از باطل خالص می‌شد. زبان بدخواهان از آن قطع می‌گشت ولی قسمتی از حق و بخشی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند. در این جا شیطان بر دوستان خود پیروز می‌شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده‌اند

۱. کافی ج ۱، ص ۵۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۰، اعلامه مجلسی رحمته‌الله در روضه ج ۹ ص ۳۲۹ می‌گوید: هر چند امروز ولی خدا از دیده‌ها نهان است اما سخنان و روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام پدیدار و علمایی که مورد حمایت الهی هستند حضور دارند. افزون بر این که به هنگام مشکلات، رهنمودهای امام زمان علیه‌السلام برای برخی از علما راه‌گشا بوده است و سپس خدا را که هر گاه برایم مشکلی پیش می‌آمد در رویای صادقانه‌ای که آقا را می‌دیدم بود خدمت آن حضرت مشرف می‌شدم چنان که در روایات آمده ولی عصر علیه‌السلام مانند نهان بودن خورشید زیر ابر است و سودش ظاهر و آشکار است.

۳. کافی ج ۱، ص ۵۳.

نجات خواهد یافت.»

۸ - نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «انّ من أبغض الخلق الى الله عزّ وجل لرجلين: رجل وكله الله الى نفسه فهو جائر عن قصد السبيل مشعوف بكلام بدعة قد لهج بالصلوة والصوم فهو فتنه لمن افتتن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن اقتدى به فى حيوته و بعد مماته؛^۱ دو تن در پیشگاه خداوند مبعوض ترین مردمند: یکی از آن دو کسی است که خداوند او را به خود وانهاده و از راه راست منحرف گشته است و به سخنان ساختگی و دور از حق و حقیقت خویش سخت دل بسته و به سرعت در جهت گمراه ساختن مردم گام بر می دارد و برای افرادی که فریبش را بخورند فتنه است وى از راه هدایتِ پیشیان گمراه گشته و گمراه کننده کسانی است که در زندگی و پس از مرگش از او پیروی کنند».

۹ - نیز به اسناد صحیح خود از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: «كل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبيلها الى النار»^۲ هر بدعتی گمراهی است و مسیر هر گمراهی آتش دوزخ است. و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده «كل بدعة ضلالة وكل ضلالة فى النار»^۳ هر بدعتی گمراهی است و مسیر هر گمراهی آتش دوزخ است.

۱۰ - هم چنین از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لا تتخذوا من دون الله وليجة فلا تكونوا مؤمنين فان كل سب و سبب و قرابة و وليجة و بدعة و شبهة منقطع الا ما اثبتته القرآن»^۴ غیر از خدا و مؤمنان، کسی را به عنوان یار و همدم و محرم اسرار خویش برنگزینند که در این صورت از اهل ایمان نیستند زیرا هر گونه خویشاوندی نسبی و سببی و همدمی و هر بدعت و شبهه‌ای در قیامت گسستنی است جز مواردی که قرآن آن را پا بر جا سازد.

امام صادق علیه السلام از جدش امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که فرمود: «ما أحد ابتدع بدعة الا ترك بها سنة»^۵ هر کسی بدعتی ایجاد کرد قطعاً بدان وسیله سنتی را ترک کرده است.

۱۱ - نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «ما من أحد الا وله شره و فترة فمن كانت فترة الى سنة فقد اهتدى و من كانت فترة الى بدعة فقد غوى»^۶ هر کس روزگار و دورانی

۱. کافی ج ۱، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۵۶-۵۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۵۹.

۵. کافی ج ۱، ص ۵۸.

۶. بحار ج ۷۱، ص ۲۱۱.

دارد، کسی که دورانش به ایجاد سنتی بیانجامد هدايت یافته و آن کس که روزگارش به بدعت انجامد، گمراه شده است.^۱

۱۲ - شيخ طوسی در کتاب «غیبت» از سعد بن عبد الله، از ابوهاشم جعفری روایت کرده که گفت: خدمت امام عسکری علیه السلام شرفیاب بودم که فرمود: «اذا قام القائم امر بهدم المنار والمقاصير التي في المساجد فقلت في نفسي لاني معنى هذا؟ فاقبل على فقال: معنى هذا انها معدة مبتدعة لم ينها نبی ولا حجة؛^۲ آن گاه که قائم قیام کند دستور به انهدام مناره‌ها و اطاق‌های^۳ درون مساجد می‌دهد، با خود گفتم: معنای این سخن چیست؟ حضرت رو به من کرد و فرمود: معنایش این است که این مناره‌ها و اطاق‌ها ساختگی و اختراعی است و توسط پیامبر و یا امامی، بنا نهاده نشده است».

با آشنایی به مطالب یاد شده بطلان تصوف برایتان روشن شد. زیرا این مسلک بدعت‌هایی را که قبلاً یادآور شدیم و موارد دیگری را که چیزی از آن در زمان ائمه علیهم السلام وجود نداشته و خود و پیروانشان دست به چنین اعمالی نمی‌زده‌اند، رواج داده‌اند و همان گونه که پی بردید از ناحیه آن بزرگواران دستوری نیز مبنی بر انجام این قبیل امور وارد نشده است. والله اعلم.

اعمال زشت و ناپسند صوفیان:

در این فصل به بیان برخی از اعمال نکوهیده سران صوفی و کارهای زشت و ناپسند آنان خواهیم پرداخت. توجه داشته باشید که: اعتقاد این پیروان به بزرگان پر کینه و تعصب اهل سنت و خوش‌بینی به آنان و صرف عمرشان در تحقیق و بررسی سخنان آنها و پیمودن راهشان، بسیار نیازمند است که به بیان برخی معایب و کارهای ناپسند آنان بپردازیم تا برای انسان‌های غافل، هشدار و برای اهل خرد یادآوری باشد تا از پیروی عناصری این چنین پرهیز و از آنان و از پیروانشان بیزاری جویند.

قبلاً در باب دوم، حدیثی که دلالت بر نهی از فریب خوردن به وسیله آنان و امثالشان داشت یادآوری شد. اگر به وضعیت امروزه بنگرید ریا و نیرنگ فراوان در آن به خوبی برایتان روشن می‌شود و تحقیقاً روا نیست به وضعیت ظاهری عبادت کنندگان و پارسایان

۱. غیبت، ص ۲۲۳.

۲. اطاقک‌هایی در مساجد اهل سنت و یزید امام جماعت.

نگریست و از آنان در گفتار و کردار غیر موافقشان با شرع، کور کورانه تقلید کرد. ماجرای ابلیس در این خصوص در خور توجه است. در احادیث، پند و اندرزها و سخنان حکمت‌آمیز پراکنده‌ای از ابلیس روایت شده که از اعمال و کردار صوفیان به مراتب افزون‌تر است ولی شیطان همراه با فرشتگان دوازده هزار سال خدا را پرستش نمود و سپس در یک سجده از او نافرمانی کرد و در دامن کفر قرار گرفت و سزاوار جاودانگی در آتش دوزخ گردید. نقل شده که شیطان تنها یک سجده را چهار هزار سال^۱ انجام داد. بنابراین، چگونه برای یک انسان خردمند روا و جایز است به وسیله یکی از دشمنان دین که از او پند و اندرز و تظاهر به پارسایی و عبادت، نظیر آن را دید، فریب بخورد و در کارهای ناپسندش از او پیروی نماید؟

غزالی صاحب کتاب «الاحیاء» از جمله کسانی است که صوفی‌ها به واسطه گفتارش فریب خورده‌اند آنان به سخنان وی فوق العاده اعتماد دارند به گونه‌ای که مدعی اند او شیعه است در صورتی که او از بزرگترین کینه ورزان و سرسخت‌ترین دشمنان شیعه به شمار می‌آید. در این جا به بیان دوازده مورد از کارهایی که از وی سر زده خواهیم پرداخت:

۱- او پس از تلاش‌های زیاد و ریاضت‌های فراوان و رسیدن به مرحله کشف و شهود، مدعی شده که برایش کشف شده ابوبکر به مراتب بر علی علیه السلام برتری دارد و این موضوع برای کسانی که به مطالعه کتاب وی پرداخته باشند روشن است و قبلاً در مبحث کشف به این مطلب اشاره شد.

۲- وی بر مبنای اشاعره صریحاً جور و ستم و تبهکاری و کفر را به خدا نسبت داده و گفته است: نیکی و بدی و ایمان و کفر از ناحیه خدا است... تا آخر سخنانش که در کتاب وی موجود است و ابن طاووس نیز در کتاب «الطرایف» این سخن را از او نقل کرده است بنابراین، چگونه برای کسی که منسوب به شیعه است رواست از چنین فردی تقلید و پیروی کند و بدو خوش بین باشد در صورتی که اقرار و اعتقاد وی، این گونه است.

۳- وی در کتابش به صراحت ناسزاگویی یزید و حجاج را جایز نمی‌داند و عبارتش قبلاً یادآوری شد. آیا مخالفت و دشمنی با دودمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فراتر از این بافت

می‌شود؟ در صورتی که شیعه و سنی این روایت معروف را نقل کرده و همه جا گسترش و رواج یافته که ابوسفیان بر شتری سوار بود و معاویه مهار آن را در دست داشت و یزید آن را می‌راند. رسول اکرم ﷺ فرمود: «لعن الله الراكب والقائد والسائق»^۱ خداوند! شتر سوار و آن کس که مهارش را در دست دارد و کسی که آن را می‌راند، لعنت کند.

آیا غزالی بر این باور است که نبی اکرم ﷺ کاری را که حلال و جایز نبوده انجام داده است؟ و یا بر این اعتقاد است که اسلام یزید صحیح بوده؟ که البته چنین موضوعی برخلاف اجماع و اتفاق شیعه است. بنابراین، اگر این حدیث را همراه با فرموده خدای متعال «وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى»^۲ پیامبر از سر هوا و هوس سخن نمی‌گوید آن چه بیان می‌کند سخنان و حیانی است که به او وحی می‌شود و روایتی که کشی آن را از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «من تأثم ان يلعن من لعنه الله فعليه لعنة الله»^۳ هر کس از لعن کردن فردی که خدا او را لعن کرده خودداری کند، لعنت خدا بر او باد. ملاحظه نمایید چنانچه از چارچوب انصاف بیرون نروید آن چه درباره حلاج و امثال او بیان می‌شود نتیجه دو مقدمه‌ای است که از دو حدیث قبلی استفاده می‌شود سپس به این آیه شریفه بنگر «و من يقتل مؤمناً متعمداً فجزاءه جهنم خالداً فيها و غضب الله عليه و لعنه»^۴ کسی که مؤمنی را عمداً به قتل برساند، پاداشش دوزخ است و در آن جاودان خواهد ماند و خداوند بر او خشمگین می‌شود و وی را لعنت می‌کند. آیا غزالی بر این باور است که ابا عبد الله الحسین ﷺ اهل ایمان نبوده به همین دلیل لعنت کردن قاتل وی جایز نیست چنان که لعن قاتل هر مؤمنی جایز است؟ پس ای اهل بصیرت عبرت گیرید!

۴ - غزالی در رساله‌ای که آن را «المنقذ من الضلالة»^۵ نامیده سخنی آورده که محتوایش رد هر کسانی است که دستورات دینشان را از امام معصوم می‌گیرند و آن‌ها را نظر به گفته خودشان که دستورات را از معصومین ﷺ می‌گیرند، آموزندگان نامیده است. وی پس از ترک تحصیل و اشتغال به علوم و ده سال تنهایی و خلوت گزینی و ریاضت

۱. طحصال، ص ۱۷۴ چاپ نجف.

۲. نجم، آیه ۲.

۳. کشی، ص ۳۳۳.

۴. نساء، آیه ۹۳.

۵. به کتاب یاد شده با بحث‌هایی درباره تصوف و تحقیقاتی از غزالی نوشته دکتر عبدالحمید محمود، ص ۱۰۰ - ۱۵۱ مراجعه شود.

می‌گوید: اموری برایم کشف شد که امکان وصفش نیست و به قطع و یقین پی بردیم که صوفیان ره پویان طریق الهی‌اند به گونه‌ای که در بیداری، فرشتگان و ارواح پیامبران را می‌بینند و از آنان صداهایی می‌شنوند و یا از آن‌ها بهره‌هایی می‌گیرند سپس پا فراتر نهاده به مشاهده چهره‌ها و نظایر و شکل‌ها پرداخته و می‌گوید: آن چه در این امور برایم آشکار شد حقیقت و خاصیت نبوت است.

آن گاه به بیان مطلبی در مورد ادعای کشف پرداخته تا این که به صراحت در زمینه بطلان مذهب شیعه آغاز سخن کرده و می‌گوید: میان مردم شایع شده که در مورد آشنایی به امور، از ناحیه معصوم سخن می‌گویند به همین دلیل در پی کتب آنان و گردآوری مقالاتشان برآمدیم و برخی کلمات جدید و نو به دستم رسید که آن‌ها را تنظیم کرده و به پاسخ آن‌ها دست یافتیم. به گونه‌ای که یکی از اهل حق پیروی از آن‌ها را برای اثبات صحت و دلیلشان خوشایند ندانست و گفت: آنان خود باید چنین تلاشی کنند زیرا اگر تحقیق و تنظیم دلایل توسط شما انجام نشده بود، آن‌ها در برابر چنین شبهاتی از باری مذهب خویش عاجز و ناتوان بودند، البته این اعتراض و ناخوشایندی از جنبه‌ای درست است.

احمد بن حنبل «حرث محاسبی» را در مورد کتابی که رد بر معتزله نوشته بود، مورد اعتراض قرار داد، حرث گفت: رد نوشتن بر بدعت گذاران واجب است. احمد گفت: آری، ولی شما نخست شبهه آن‌ها را نقل کردی و سپس بدان پاسخ دادی، از این رو، اطمینان نداری کسی شبهه‌ای را مطالعه کند و آن را بفهمد ولی توجه به پاسخ آن نداشته باشد و یا در پاسخ دقت کند ولی جان کلام را درک نکند. آن چه احمد بن حنبل گفته در صورتی صحیح است که شبهه‌ای معروف نباشد. ولی هر گاه شبهه‌ای مشهور و معروف گشت، پاسخ آن نیز واجب است. منظور ما نقل همین مطلب بود. ... اکنون کینه شدید وی را نسبت به شیعه و پیشوایان آن‌ها ملاحظه کنید.

۵ - وی (غزالی) در رساله‌ای که بدان اشاره شد در مقام ردّ بر شیعه که مدّعی گرفتن دستورات دین از امام معصوم‌اند، می‌گوید: خلاصه این که سخن آنان (شیعیان) هیچ گونه حاصل و سودی برایشان ندارد و اگر کج فهمی نابخردان نبود، آن بدعت با وجود ضعفش به این پایه نمی‌رسید، ولی تعصب شدید منحرفان از حق را، به طولانی شدن نزاع و کشمکش با آنان در مقدمات و مبارزه با آن‌ها واداشت. بدین ترتیب، در مورد ادعایشان که

خود را نیازمند آموزش و آموزگار دیده و هیچ آموزگاری جز آموزگار معصوم را شایسته نمی‌دانستند، با آن به مبارزه پرداختیم. وی نظیر این سخنان را ادامه داده تا آن جا که امکان خطا و اشتباه در اجتهاد را به همه پیامبران الهی نسبت می‌دهد تا چه رسد به معصومین آن‌ها.

۶- نیز وی در کتاب «القسطاس المستقیم» گفته است: در این کتاب میزان و معیارهایی وجود دارد که موجب رفع اختلاف در هر چیزی خواهد شد. سپس می‌گوید: اگر گفته شود: هر گاه چند میزان و معیار در دست توست چرا اختلاف میان مردم را برطرف نمی‌سازی؟ در پاسخ می‌گوییم: اگر به سخنان من گوش فرا دهند اختلافات میان آن‌ها را برطرف می‌سازم و راه برطرف ساختن اختلاف را برایشان بیان خواهم کرد. ولی امام و پیشوای تو قصد برطرف ساختن اختلاف میان مردم را دارد. در صورتی که به سخنانش گوش فرا نمی‌دهند. اگر چنین نیست چرا تاکنون اختلافات برطرف نشده است؟ و علی بن ابی طالب که در رأس ائمه است، چرا اختلافات را از میان بر نداشته است؟ او قادر بر چنین کاری نبوده و آیا به سبب دھوت وی جز فزونی اختلاف چیزی میان مردم به وجود آمده است؟ و گفته خود را در سخنانی چنین وقیحانه به درازا می‌کشد و مدعی می‌شود خود، اختلافات مردم را برطرف می‌سازد و امام علیه السلام قادر بر چنین کاری نیست و دیگر سخنانی از این دست که با اعتقادات شیعه کاملاً در تناقض است.^۱

۷- هم چنین در رساله یاد شده افزوده است: منظور ما اکنون جز بیان فساد و مذهب آنان - یعنی شیعه - چیز دیگری نیست. قبلاً یک بار در کتاب «المستظهرین» و بار دوم در کتاب «حجة الحق» و بار سوم در پاسخ مقاله‌ای که در مورد این دو به من رسید و بار چهارم در «الدرج المرقوم» و پنجمین بار در کتاب «القسطاس المستقیم» که کتابی مستقل در بیان میزان علوم و ابراز بی‌نیازی از امام است، این مطلب را یادآور شده‌ام، بلکه منظور این است اینان - شیعه - بهره‌ای از شفایی که آن‌ها را از تاریکی‌های زمین‌رہایی بخشید، ندارند. بلکه افزون بر این که از اقامه دلیل بر تعیین امام عاجز و ناتوانند هنگامی که با آنان کنار آمدیم در جهت نیازمندی به آموزش و آموزگار معصومی که وی را معین کرده بودند آنان را تصدیق کردیم. در مورد علم و دانشی که از امام می‌آموزند از آن‌ها پرسش نمودیم،

ولی چیزی ارائه ندادند و به امام غایب واگذار کردند و بدین ترتیب عمرشان را در جستجوی آموزگار تباه ساختند و از او چیزی نیاموختند نظیر فردی که بدنش آلوده به نجاست است و در پی یافتن آب تلاش می‌کند زمانی که به آب دست یافت، از آن استفاده نکرده و هم چنان بر آلودگی باقی می‌ماند.

به دشمنی و کینه توزی و تعصب شدید وی بنگرید! این سخنان تنها از سر غلبه هوای نفس و دشمنی سر می‌زنند. بدین سان، وضعیت و سخنان این فرد تا این پایه رکیک است برخلاف سخنانش در جاهای دیگر ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ﴾ کسی که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد از نوری برخوردار نخواهد بود.

۸- او در کتاب «الاحیاء» و دیگر کتب خود تکرار کرده و گفته است: رافضی‌ها «شیعه» خذلهم الله چنین و چنان گفته‌اند. سپس به نقل گفته‌های شیعه امامیه می‌پردازد و به پندار خود بر آن‌ها خط بطلان می‌کشد. شگفت آور از این، عبارتی است که ابن ابی الحدید آن را در شرح نهج البلاغه نقل کرده و گفته است: هنگامی که غزالی از طوس به بغداد آمد، مردم را پند و اندرز می‌داد و به شیطان تعصب خاصی داشت و می‌گفت: شیطان، سر کرده یکتاپرستان است و از شیطان حکایتی نقل کرده که دلالت دارد وی از موسی علیه السلام کامل‌تر بوده است.

۹- او در کتاب «الاحیاء» می‌گوید: هرگاه فردی رافضی - شیعه - نزد ما آمد و مدعی شد از خانواده او کسی کشته شده، در پاسخ او می‌گوییم: خونت هدر رفته است. زیرا ستاندن آن مشروط به حضور امام تو است بنابراین، او را حاضر کن، تا خونی که از خانواده ات ریخته شده، بازستاند.

۱۰- او در کتاب یاد شده صریحاً غنا را تجویز کرده تا آن‌جا که برای بیان احکام غنا کتابی نوشته و در آن داد سخن داده است در صورتی که قبلاً پی ببردید غنا مخالف با ضروریات مذهب شیعه امامیه است.

۱۱- وی در کتاب «القسطاس المستقیم» بر رد شیعه که مدعی نیازمندی به امام معصوم‌اند، سخنی فوق العاده ضعیف بیان کرده و شبهاتی پوچ و واهی یاد آور گشته است و ادعا کرده که خود، برای هر طرف ساختن اختلافات، پنج معیار و میزان را از قرآن استخراج کرده و در این راستا به آیاتی فاقد دلالت کافی و اخص از دعوی، استناد جسته و مرجع دلیل وی قیاس است و با یاد آوری معیارهای شیطان مدعی شده که ابراهیم

خلیل علیه السلام آن‌ها را به کار گرفته و با پیروی از شیطان به اشتباه فوق العاده بزرگی دچار گشته و شیعیان نیز چنین کرده‌اند و سپس در پایان سخنانش مدّعی امامت برای خود شده و رجوع مردم به خویشتن و امثال خود را واجب شمرده است. در خور توجه است که این سخنان بیهوده، خود دلیل بر انحراف وی از راه حق است. البته اگر این کار نیاز به دلیل داشته باشد!

۱۲ - از بررسی کتب وی و کتب شیعیان به خوبی روشن است که میان آن‌ها تناقض کلی وجود دارد. از این رو، شیعیان در شمار رجال احادیث و در کتب خویش از وی نامی نمی‌برند و سخنان و استدلال وی را نقل نمی‌کنند و به روایت او استناد نمی‌جویند و در کتب اصول و فروعشان جز با نکوهش و نظیر آن از وی یاد نمی‌نمایند او نیز از هیچ یک از علمای شیعه مطلبی جز به نحو اعتراض آمیز و نکوهش‌گرانه، مطلبی نقل نمی‌کند. اگر بگویید: در رساله‌ای تقریباً دو ورقی به نام «سرالعمین» به غزالی نسبت داده می‌شود که از آن بر می‌آید وی به مقدم داشتن امیرمؤمنان علیه السلام در امر خلافت بر دیگران تمایل داشته است.

در پاسخ خواهیم گفت: به فرض صحت نسبت رساله یاد شده به غزالی، اگر این رساله قبل از دیگر کتب وی به نگارش در آمده، در حقیقت غزالی بعد از نوشتن آن از حق منحرف شده است و از ظاهر رساله‌اش «المنقذ» چنین بر می‌آید که وی آن را در پایان عمرش به نگارش در آورده. بلکه گاهی بدان مطلب تصریح نیز کرده است و کتب مشهور خود را در آن یادآور شده و تاریخ نگارش آن رساله بعد از سال ۵۰۰ و در گذشت وی سال ۵۰۵ معروف است. او در پی همراهی با سید مرتضی در مسیر مکه به تشیع گرویده است. با این که چنین چیزی صحیح نیست بلکه وفات سید مرتضی پیش از ولادت غزالی و یا نزدیک به آن بوده است. برخی از اهل تحقیق این رساله را از غزالی نمی‌دانند و در مقام انکار آن بر آمده‌اند. و فرضاً اگر ثابت شود رساله از اوست. آن را در اوایل عمرش نوشته و سپس از نظریه‌اش در آن برگشته است و اگر تسلیم شویم که عکس آن صورت گرفته - یعنی این رساله را در پایان عمرش نوشته - بنابراین آیا می‌توان از کتبی که قبل از رجوع وی به حق به نگارش در آمده، پیروی کرد؟ آیا در این صورت لازمه این کار، بی اعتباری تمام کتب قبلی وی و مکاشفات او و پنبه شدن آن چه را رشته، تلقی نمی‌شود؟ با این وصف میان سخن کوتاه وی در رساله یاد شده و بین روایتی که از ابوبکر و عمر نقل

کرده که با گفتن جملاتی نظیر «لولا علیّ لهلك عمر»^۱ «کانت بیعة ابي بکر فلتة و قی الله المسلمين شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه اقبلونی فلسّ بخیرکم و علیّ فیکم»^۲ و دیگر مواردی که اقرار به حق کرده‌اند، چه تفاوتی وجود دارد؟

بنابراین، آن گونه که صوفیان در مورد غزالی، مدّعی‌اند لازمه تشیع غزالی تشیع ابوبکر و عمر و حجت سخنان آنان نیز خواهد بود. در صورتی که وی در موارد متعددی به تکفیر شیعیان پرداخته است. پس چه شد علما و اندیشمندان مسلمانی که عمر خویش را در راه آن سپری کردند، از جاده حق بیرون رفتند؟ آیا آنان به پایه غزالی و یا نزدیک به او نیز نبودند؟ و کاش آنان را از زمره یزید و حجاج به شمار می‌آوردند و از سب و اهانت و نکوهش و لعن آن‌ها دست بر می‌داشتند. در این موضوع دقت نما و از اوج بی‌انصافی که اینان بدان رسیده‌اند، به شگفت آی.

محمی‌الدین عربی کیست؟

یکی دیگر از کسانی که صوفیان فریب وی را خورده‌اند محمی‌الدین بن عربی است. وضعیت او نیز مانند غزالی بلکه به مراتب زشت‌تر است و اکنون با توجه به سخنان زشت و ناپسندی که از وی به ما رسیده، دوازده مورد از آن را بر می‌شمیریم:

۱- وی در کتاب خود «فتوحات» در سخنانی طولانی مدّعی شده که ۹ بار به آسمان سیر داده شده و چگونگی سیر در آسمان‌ها در سخنانش به چشم می‌خورد و از آن هر می‌آید که وی مدّعی مزیت و برتری بر رسول اکرم ﷺ شده که در خور توجه است.

۲- او در این کتاب پس از بیان این که در مسیر رفتن به آسمان‌ها در هر آسمانی یکی از پیامبران را مشاهده کرده و اظهار داشته که ابوبکر را بر عرش دیده است. بدین سان رتبه و جایگاه ابوبکر به ادعای وی بالاتر از جایگاه پیامبر خداست. بنابراین، چگونه یک فرد مسلمان می‌تواند این سخنان را از او بپذیرد؟

۳- وی در کتاب «فصوص الحکم» مدّعی شده که این کتاب به املاي رسول خدا ﷺ

۱. اگر علی نبود، عمر به هلاکت رسیده بود.

۲. بیعت ابوبکر بی‌تدبیرانه انجام پذیرفت. خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ کند و هر کس دیگر بار به بیعتی این چنین دست زد او را بکشید، دست از بیعت من بردارید آن جا که علی میان شما باشد. من بهترین فرد شما نخواهم بود.

است و حضرت بدو فرمان داده تا عیناً عبارات آن کتاب را بنگارد. در صورتی که اگر چنین سخنی واقعیت داشته باشد با جزم و یقین حکم به بطلان ادعای وی می‌شود و مفاسد فراوانی بر آن مترتب خواهد بود.

۴- از او نقل شده و معروف است که وی خویش را خاتم ولایت نامید و به سبب رؤیایی که دیده بود، وی را بدین اسم نام نهادند. به گونه‌ای که او همواره می‌گفت: ولایت با وجود من پایان پذیرفته است و این ادعا با جزم و یقین دروغ است و حداقل کسانی که پس از او چنین ادعایی کرده‌اند جزماً دروغ می‌گویند و این افراد را بیشتر صوفی‌ها تشکیل می‌دهند که ادعای ولایت دارند.

۵- وی در کتاب «فتوحات» روایاتی نقل کرده که قطعاً دروغ‌اند و عقل و خرد آن‌ها را محال می‌داند و از آن‌ها ادعای دانستن علم غیب و گستاخی بر تهمت و افتراء و دروغ، پدیدار است.

۶- او در کتاب یاد شده می‌گوید: شیطان همه شیعیان به ویژه شیعه امامیه را فریب داده است. آنان در دوستی و محبت اهل بیت از حد و مرز خود پا فراتر نهاده، به گونه‌ای که برخی از صحابه، مورد خشم آن‌ها قرار گرفته و به این پندار که اهل بیت از این کار خرسندند، به سب و ناسزای این دسته از صحابه پرداخته‌اند.

۷- در مورد شیعه امامیه گفته است: آنان از جمله کسانی‌اند که از راه راست منحرف گشته و دیگران را نیز به گمراهی کشانده‌اند و همین سخن در ارتباط با موضوعی که در صدد بیان آن هستیم ما را پسندیده است.

۸- وی در باب ۷۳ کتاب یاد شده می‌گوید: فردی شافعی مذهب و عادل به دو تن یکی شافعی مذهب و عادل و یکی از طرفداران رجعت بر خورد به آن دو گفت: من شما را به شکل خوک می‌بینم و این نشانه میان من و خداست که رافضی (شیعی مذهب) را در این صورت به من نشان می‌دهد. آن دو با شنیدن این سخن در باطن توبه کرده و از مذهب رافضی (شیعه) برگشتند. آن مرد گفت: اکنون که توبه کردید و از مذهب خویش برگشتید شما را به صورت انسان دیدم. آن دو نیز بدان اقرار کرده و از سخن آن مرد شگفت زده شدند.

۹- شارح کتاب «فصوص» از ابن عربی نقل کرده که مدت ۹ ماه بی‌آن که غذایی بخورد خلوت گزینی اختیار نموده و پس از آن دستور یافت از آن‌جا خارج شود و بدو مژده داده

شد که خاتم ولایت محمدی است بدو گفته شد: دلیل شما این است که علامت و نشانه‌ای که بین دو کتف پیامبر ﷺ قرار داشت، دلیل بر خاتمیّت نبوت آن حضرت بود و همان علامت میان دو کتف شماست که دلالت دارد تو خاتم ولایت هستی و این سخن، صرفاً ادعایی بیش نبود و همان گونه که پی بردید چنین سخنی با جزم و یقین دروغ است.^۱

۱۰- در کتاب «الفوائج» از او نقل شده که گفت: قطعی که «غوث» نامیده می‌شود، مورد توجه حق تعالی بوده و در هر زمان شخص خاصی است و نیز گفته: خلافت دارای ظاهر و باطن است و ابوبکر و عثمان و معاویه و یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل عباسی را از جمله کسانی شمرده که ظاهر و باطن خلافت را جمع کرده بودند و شافعی را از شخصیت‌های بزرگ به شمار آورده است.

۱۱- از تحقیق و بررسی در راه و روش و کتب و آثار وی بر می‌آید که با مذهب شیعه امامیه در تضاد است و خود به طور کامل از راه و روش شیعیان بیرون است.

۱۲- با تحقیق و بررسی کتب شیعه نیز به همین نتیجه می‌توان رسید. چنان که در مورد غزالی گذشت ولی با این همه ملاحظه می‌کنید که صوفیان به سخنان این دو، سخت معتقد و پای‌بند بوده و نسبت به آن دو خوش‌بین‌اند و از آن‌ها پیروی می‌کنند. والله اعلم.

حسن بصری:

حسن بصری نیز از جمله کسانی است که صوفیان فریض را خورده‌اند. وی از خط اهل بیت ﷺ منحرف و از پیروی آنان سر برتافته است با این همه برخی موضوعاتی را که در مورد وی وارد شده یادآور می‌شویم:

کلینی از امام صادق ﷺ روایت کرد که فرمود: «اما والله لو قلتم ما اقول لاقرت انکم

۱. به باب ۷۳ فتوحات ج ۲ ص ۸، چاپ دارالکتب العربیه الکبری مراجعه شود. همین عبارت وی چنین است: نظیر این ماجرا در دیدار با دو مرد صورت پذیرفت... تا این که می‌گوید: خداوند باطن آن دو را به صورت خوک برای وی آشکار ساخت و آن علامت و نشانه‌ای بود که خداوند در طرفداران این مذهب قرار داده است. مصنف ﷺ عبارت وی را فوق العاده خلاصه نقل کرده و دانشمندان اهل سنت بر ردّ معنی الدین کتبی نوشته‌اند که برخی از آن‌ها را یاد آور می‌شویم: ۱- فاضلة الملحدین و ناصحة الموحدين فی ردّ معنی الدین و امثاله من المتصوفین، نوشته محمد بن محمد بن محمد بخاری مرقفای سال ۸۳۴ هجری که نسخه آن در کتابخانه دوستان علامه فاضل حاج سید لاجوردی موجود است. ۲- کشف العقائد، نوشته حامی فرید که خلاصه کشف الغطاء نوشته حسین بن عبد الرحمان اهدل حسینی است. موضوع در کتاب یاد شده عقاید اسلامی و ردّ این عربی و هواداران اوست.

اصحابی هذا ابوحنیفه له اصحاب و هذا الحسن البصری له اصحاب؛^۱ به خدا سوگند! اگر آن چه را من بر زبان می آورم گفته بودید اذعان داشتم که شما پارائیم هستید ولی اینک این ابوحنیفه و این حسن بصری است که هر کدام برای خود دار و دسته ای دارند.

همان گونه که ملاحظه می کنید این حدیث شریف به صراحت حسن بصری را مورد نکوهش قرار داده و حاکی از سرپیچی وی از پیروی حق و صاحبان حق است و او را نظیر ابوحنیفه دانسته و بدین گونه وی را با اسم اشاره یاد کردن یا به دلیل مخالفت وی با اهل بیت علیهم السلام و یا در جهت تحقیر او صورت گرفته است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که به آن حضرت عرض شد: حسن بصری مدعی است کسانی که علم و دانش خود را پوشیده و نهان نگاه دارند بوی بد باد شکمشان دوزخیان را آزار می دهد، امام علیه السلام فرمود: «فهلک اذا مؤمن آل فرعون مازال العلم مکتوماً منذ بعث الله نوحاً فلیذهب الحسن یمیناً و شمالاً فوالله لا یوجد العلم الا هیهنا؛ بنابراین، اگر این گونه باشد، مؤمن آل فرعون (که ایمانش را پنهان داشت) به هلاکت افتاده علم و دانش از زمانی که خدا حضرت نوح را به پیامبری برانگیخت، نهان بوده است و حسن بصری اگر شرق و غرب جهان را زیر پا نهد، به خدا سوگند! علم و دانش را تنها در این خانواده خواهد یافت».

حدیث «صرفه» نیز در مورد وی معروف است و امام علیه السلام وی را تکذیب می کند و در بیان حالات سفیان ثوری نیز حدیثی یادآوری خواهد شد که به صراحت حسن بصری را مورد نکوهش قرار می دهد. طبرسی در احتجاج روایت کرده است: آن گاه که امیرمؤمنان علیه السلام از نبرد با مردم بصره «جنگ جمل» فراغت یافت از کنار حسن بصری که در حال وضو گرفتن بود، گذشت امام علیه السلام بدو فرمود: «یا حسن اسبیخ وضوئک؛ حسن، وضویت را شاداب بگیر». وی در پاسخ امام علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان! شما دیروز مردمی را به قتل رساندید که شهادت به یگانگی خدای بی شریک و رسالت پیامبر می دادند و وضوی شاداب می گرفتند.

امام علیه السلام فرمود: «قد کان ما رأیت لما منعک أن تعین علینا عدونا؟» گیرم همان گونه بود که تو گفتی ولی چه چیز تو را از یاری دشمنان ما بازداشت؟» عرض کرد: ای امیرمؤمنان به خدا سوگند! سخن شما را قطعاً تصدیق می کنم. نخستین روزی که از خانه بیرون آمدم و

غسل کردم و حنوط نمودم و سلاحم را حمایل کردم، تردیدی نداشتم که سرپیچی از فرمان ام المؤمنین عایشه، کفر است در بین راه به منطقه‌ای رسیدم ندایی برآمد که: ای حسن بازگرد، زیرا قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخ اند. از این رو، وحشت زده بازگشتم و در خانه نشستم. روز دوم نیز در این که سرپیچی از ام المؤمنین کفر است، شک و تردید نداشتم. خود را حنوط کرده و سلاح پوشیدم و به قصد جنگ از خانه خارج شدم. وقتی به همان جایگاه قبلی رسیدم از پشت سر کسی مرا صدا زد و گفت: ای حسن! باز گرد زیرا قاتل و مقتول هر دو در آتش دوزخ اند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «صدق الله تعالی من ذلك المنادی قال: لا، قال: ذاك اخوك ابليس و صدقك ان القاتل و المقتول منهم في النار» درست گفתי. آیا می‌دانی چه کسی تو را صدا می‌زد، عرض کرد: خیر، امام علیه السلام فرمود: وی برادرت شیطان بود و به تو راست می‌گفت. زیرا قاتل و مقتول، (سپاهیان ام المؤمنین) در آتش دوزخ بودند. حسن بصری عرض کرد: اکنون پی بردم که قوم من دستخوش هلاکت شدند.^۱

از ابویحیی واسطی منقول است گفت: زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام بصره را گشود، مردم از جمله حسن بصری لوح‌هایی با خود داشتند و اطراف حضرت گرد آمدند و هر جمله‌ای که امیرمؤمنان علیه السلام بر زبان می‌آورد، حسن بصری آن را یادداشت می‌کرد.

امام علیه السلام با صدای بلند بدو فرمود: «ما تصنع؟ چه می‌کنی؟» حسن گفت: سخنان شما را یادداشت می‌کنم تا پس از شما آنان را به مردم بگویم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «أما ان لكل قوم سامریاً و هذا سامری هذه الامة اما انه لا يقول لامساس ولكنه يقول لا قتال»^۲ هر گروهی دارای یک سامری است و سامری این امت حسن بصری است. سامری قوم موسی می‌گفت: «با من تماس نگیرید.» و این یکی می‌گوید: «نبرد نکنید».

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده بر حسن بصری که در مین مردم را پند و اندرز می‌داد، عبور کرد. لحظه‌ای در کنارش درنگ کرد و سپس فرمود: «امسك اسنلك عن الحال التي انت عليها مقيم أترضاها لنفسك فيما بينك و بين الله للموت»^۳ لحظه‌ای درنگ کن تا از حالتی که در آن هستی از تو پرسشی کنم آیا از چنین حالتی میان خود و خدا خرسندی اگر

۱. احتجاج، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲. همان، ص ۲۵۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۲.

مرگت فرا رسد؟

گفت: خیر!

امام علیه السلام فرمود: «افتحدث نفسك بالتحول و الانتقال عن الحال التي لا ترضاها لنفسك الى الحال التي ترضاها، آیا خود را به تحول و نقل و انتقال از حالی که از آن ناخشنودی به حالتی که از آن خوسندی، فرا می خوانی؟». راوی می گوید: حسن بصری لحظه ای درنگ کرد و سپس عرضه داشت سخن عاری از حقیقت بر زبان می آورم. امام علیه السلام فرمود: «أفترجوا نبياً بعد محمد؛ آیا پس از محمد انتظار پیامبر دیگری داری؟»

گفت: خیر.

امام علیه السلام فرمود: «أفترجوا داراً بعد هذه الدار يعمل فيها؛ آیا در پی دنیایی غیر از این دنیا هستی که محل عمل است؟»

گفت: خیر!

امام فرمود: «أفرايت أحداً به مسكة عقل يرضى بهذا لنفسه ويحفظ الناس؛ آیا به نظر تو کسی که ذره ای از عقل و خرد برخوردار باشد می تواند برای خود چنین حالتی را بپسندد و مردم را پند و اندرز دهد؟» حسن بصری پس از شنیدن این سخن به کلی دست از پند و اندرز مردم برداشت.^۱

ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که از حسن بصری پرسید: «أنت فقيه أهل البصرة؟»

قال: نعم

قال: فيها أحد تأخذ عنه؟

قال: لا.

قال: كلهم يأخذون عنك؟

قال: نعم!

قال لقد تقلدت عظيماً من الأمر بلغني أنك تقول إن الله خلق الخلق فسوّض اليهم أمورهم فسكت فذكر كلاماً طويلاً في بطلان التفويض ثم قال أبو جعفر: اني اعرض عليك آية وانهي اليك خطباً و لا أحسبك الا و قد فسرته على غير وجهه فان كنت فعلت ذلك فقد هلكت و أهلكت ثم

ذکرانه فسرده علی غیر وجهه و آورد کلاماً فی اختصاصهم بالعلم و تفسیر القرآن الی أن قال: فلم ینته الا صطفاء الیکم بل انتهى الینا و نحن تلك الذریة لا أنت و أشباهک یا حسن^۱

تو فقیه مردم بصره‌ای؟

گفت: آری؛

فرمود: آیا، دانشمندی در بصره وجود دارد که دانش خود را از او فراگیری؟

گفت: خیر؛

امام علیه السلام فرمود: همه مردم احکامشان را از تو یاد می‌گیرند؟

گفت: آری؛

امام فرمود: مسئولیت بزرگی را به گردن گرفته‌ای، به من خبر رسیده که می‌گویی: خداوند آفریدگانش را که خلق کرد امور مربوط به آنها را به خودشان سپرد، سپس سکوت کرد و سخنانی طولانی در بطلان تفویض بیان داشت. پس از آن امام باقر علیه السلام فرمود: من آیه‌ای از قرآن بر تو عرضه می‌کنم و سخن گفتن پیرامون آن را به تو وا می‌نهم. ولی می‌دانم که تو آن را به غیر معنای واقعی‌اش تفسیر خواهی کرد. اگر چنین کنی، خود به هلاکت رسیده‌ای و دیگران را نیز به هلاکت افکنده‌ای. سپس یاد آور شد که آن را به غیر معنای واقعی‌اش تفسیر کرده است. آن گاه در مورد اختصاص اهل بیت به علم و تفسیر قرآن به سخن پرداخت تا این که فرمود: ای حسن! گزینش الهی در خاندان ما صورت گرفته نه شما، دودمان پاک رسول خدا ماییم نه تو و امثالت. ماجرای ابن ابوالعوجاء نیز معروف است.

در کافی و فقیه و احتجاج از عیسی بن یونس روایت شده که گفت: ابن ابوالعوجاء از جمله شاگردان حسن بصری بود که از مسیر یکتا پرستی منحرف گشت. بدو گفته شد: چرا مذهب استادت را رها کردی؟ گفت: «استادم مسائل را به هم می‌آمیخت گاهی قائل به قدر بود و گاهی از جبر سخن می‌گفت و نمی‌دانم آیا واقعاً او به مسلکی که بر آن پایدار همانند اعتقاد داشت یا نه».

خلاصه، شیوه حسن بصری مشخصاً مخالف با روش شیعه و ائمه معصومین علیهم السلام بود. وی همواره از آنان دوری می‌جست و به تحکیم پایه‌های ریاست و صدور فتوای به رأی،

اشتغال داشت و مردم را به سوی خود فراخواند و کارهایی از این دست که از حالات وی پیدا است.

سفیان ثوری:

از جمله کسانی که فریب خوردگان صوفی از او پیروی می‌کنند سفیان ثوری است و کینه و دشمنی وی آشکار و انحراف او از راه و روش ائمه علیهم‌السلام نیز به خوبی روشن است، تا چه رسد به پیروان اهل بیت.

با این همه برخی شیعیان به واسطه وی و امثالش فریب خورده‌اند. بنابراین جا دارد برخی از موضوعاتی را که در نکوهش وی وارد شده یادآور شویم. ماجرای گستاخی وی نسبت به امام صادق علیه‌السلام در پوشیدن لباسی که عمل امام علیه‌السلام را در پوشیدن آن مخالف با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم دانست و مواردی از این دست که در باب دوم گذشت، برایتان پسند است.

علامه و ابن داود و دیگران تصریح کرده‌اند که سفیان ثوری از راویان ما نیست و از او در بخش مربوط به راویان ضعیف و نکوهیده‌ای که روایتشان پذیرفته نمی‌شود، یاد کرده‌اند. چنان که از تحقیق و بررسی کتب شیعه این موضوع به روشنی بر می‌آید و نظیر آن قبلاً یادآوری شد. همان گونه که گذشت کثی و کلینی تعدادی حدیث در مورد اعتراض سفیان به امام صادق علیه‌السلام در خصوص پوشیدن لباس نابخردان و بحث و مناقشه با وی، روایت کرده‌اند.

کثی به اسناد خود از میمون بن عبد الله روایت کرده که گفت: گروهی، از شهرهای مختلف جهت درخواست بیان حدیث خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدند. حضرت به من فرمود: «أتعرف أحداً من القوم؟ آیا هیچ یک از این افراد را می‌شناسی؟»

عرض کردم: خیر!

امام علیه‌السلام فرمود: پس اینان چگونه بر من وارد شدند؟ عرضه داشتم: آن‌ها در پی به دست آوردن حدیث‌اند و آن را از هر کس دریافت کنند برایشان مهم نیست.

امام علیه‌السلام به یکی از آن‌ها فرمود: «هل سمعت من غیري الحدیث؟ آیا از غیر من نیز حدیث استماع می‌کنی؟»

گفت: آری!

امام علیه السلام فرمود: «فحدّثنی ببعض ما سمعت: بخشی از احادیثی را که شنیده‌ای برایم بازگو کن».

مرد در پاسخ امام علیه السلام گفت: من آمده‌ام از شما حدیث بشنوم، نیامده‌ام برای شما حدیث نقل کنم.

امام علیه السلام به یکی دیگر از آنان فرمود: «ما یمنعک أن تحدّثنی بما سمعت: چه مانعی دارد آن چه شنیده‌ای، برایم بازگو کنی».

مرد گفت: سفیان ثوری برایم از جعفر بن محمد برایم روایت کرد که گفت: «النبیذ کله حلال الا الخمر» و سپس ساکت شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «زذنا! بیشتر برایمان بگو».

مرد گفت: سفیان ثوری از کسی که برایش روایت کرده، از محمد بن علی برایم نقل کرد که گفت: «مَن لم یمسح علی خفیه فهو صاحب بدعة و من لم یشرّب النبیذ فهو مبتدع و من لم یأکل الجریث و طعام اهل الذمة و ذبایحهم فهو ضال، أما النبیذ فقد شربه عمر نبیذ زبیب فرشه بالماء. و اما المسح علی الخفین فقد مسح عمر علی الخفین ثلاثاً فی السفر و يوماً و ليلة فی الحضر و أما الذبائح فقد اکلها علی علیه السلام و قال: کلوها ان الله یقول «الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم! کسی که بر کفش‌هایش مسح نکند اهل بدعت است و کسی که مَن ننوشد بدعت گذار است و آن کس که جریث و از غذای اهل ذمه و گوشت قربانی آن‌ها را نخورد، گمراه است. عمر بر شرابی که از مویز تهیه شده بود، آب افزود و آن را نوشید و سه بار در سفر و یک شبانه روز در وطن بر پشت کفش‌های خود مسح کرد و گوشت قربانی را علی علیه السلام تناول کرد و گفت: گوشت قربانی را بخورید، زیرا خداوند می‌فرماید: «امروز روزی‌های پاکیزه و غذای صاحبان کتاب برایتان حلال گردید». امام صادق علیه السلام فرمود: «زذنا! بیشتر برایمان بگو».

مرد گفت: آن چه را شنیده بودم برایت یاد آور شدم.

امام علیه السلام فرمود: «أکل الذی سمعت هذا؟ آن چه گفتی همه شنیده‌هایت بود؟» گفت: خیر!

امام علیه السلام فرمود: پس برایمان بیشتر بازگو نما.

مرد گفت: عمرو بن عبید از حسن برایمان نقل کرده که گفت: مردم اموری را تصدیق کرده و بدان پایبند شده‌اند که ریشه و اصلی در قرآن ندارند. از جمله: عذاب قبر، ترازوی

اعمال، حوض، شفاعت و نیت فردی که نیت کار نیک یا ناپسند می‌کند ولی آن را انجام نمی‌دهد. اما پاداش آن را می‌برد و فردی که جز با عمل، پاداشی نمی‌برد، اگر آن عمل نیک باشد، پاداش نیک و اگر بد باشد، کیفر بد می‌بیند.

امام علیه السلام فرمود: «زُذُنَا؛ بیشتر برایمان بگو».

مرد گفت: سفیان ثوری، از محمد بن منکدر برایمان روایت کرده که وی علیه السلام را بر فراز منبر کوفه دید که می‌گوید: «لئن أتيت برجل يفضِّلني علي أبي بكر و عمر لاجلدة هذا المُفتري! اگر فردی که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، نزد من بیاورید، بر او حدّ انسان دروغگو جاری خواهم ساخت.» امام صادق علیه السلام فرمود «زُذُنَا؛ بیشتر نقل کن».

مرد گفت: سفیان از جعفر روایت کرده که گفت: «حبّ ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر؛ دوستی ابوبکر و عمر، ایمان و دشمنی با آن‌ها کفر به شمار می‌آید.» امام علیه السلام فرمود: «زُذُنَا؛ برایمان بیشتر بگو».

مرد گفت: عمرو بن یونس بن عبید، از حسن روایت کرده که علیه السلام بیعت با ابوبکر را تأخیر انداخت. ابوبکر به او گفت: چه چیز سبب شد که بیعت را به تأخیر اندازی؟ به خدا سوگند! تصمیم گرفته بودم، تو را گردن بزنم. علیه السلام به او گفت: «یا خلیفة رسول الله لا تثریب؛ ملامت و توبیخی بر شما نیست». خلیفه نیز همین جمله را بر زبان آورد. امام صادق علیه السلام بدان مرد فرمود: «زُذُنَا؛ بیشتر برایمان نقل نما».

وی گفت: سفیان ثوری از حسن، روایت کرده که گفت: ابوبکر به خالد بن ولید دستور داد وقتی که وی از سلام نماز صبح فراغت یافت علیه السلام را گردن بزند و ابوبکر بین خود و نفس خویش نماز را سلام داد و گفت: خالد! کاری را که به تو دستور دادم انجام مده. امام صادق علیه السلام فرمود: «زُذُنَا؛ افزون بر این برایمان نقل کن».

مرد گفت: نعیم بن عبد الله از جعفر بن محمد برایمان روایت کرده و گفت: «وَدَّ علی بن ابی طالب أَنه بنخيلات يتبع يستظل بظلهن و يأكل من حشفهن و لم يشهد يوم الجمل و لا النهروان؛ علی بن ابی طالب دوست داشت، در نخلستان‌های یثرب در سایه نخل‌ها آرمیده و از پست‌ترین نوع خرمای آن‌ها تناول کند. او در روز جمل و نهروان، حضور نداشته است.» و سفیان، از حسن نیز همین روایت را برایمان نقل کرده است. امام علیه السلام فرمود: «زُذُنَا، باز هم بیشتر بگو».

مرد گفت: عبّاد از جعفر بن محمد روایت کرده که گفت: «لما رأى علی بن ابی طالب يوم

الجمال كثرة الدماء قال لابنه حسن يا بني هلكت قال له يا ابيه اليس قد نهيتك عن هذا الخروج فقال علي عليه السلام يا بني لم ادر ان الامر يبلغ هذا المبلغ وقتي علي عليه السلام در روز جنگ جمل خون های ریخته شده فراوانی را دید، به پسرش حسن گفت: پسر من امروز به هلاکت رسیدم. وی بدو گفت: پدر جان آیا من تو را از انجام این نبرد نهی نکردم، امام علی علیه السلام گفت: پسرکم من نمی دانستم کار به این جا می انجامد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «زدنا» برایمان بیشتر بازگو کن.

وی گفت: سفیان از جعفر بن محمد : است کرده گفت: هنگامی که علی سپاهیان صفین را به قتل رساند بر آنان گریست . گفت: خداوند ما و آنها را در بهشت با هم گرد آورد. میمون بن عبد الله می گوید: از فرط ناراحتی خانه برایم تنگ شده بود.

امام صادق علیه السلام از آن مرد پرسید: اهل کجایی؟ عرض کرد: از مردم بصره ام. حضرت فرمود: فردی که از او سخن می گویی و او را جعفر بن محمد نام می ببری می شناسی؟ مرد گفت: خیر؛

امام پرسید: احادیثی را که در اختیار داری صحیح است؟ مرد گفت: آری؛

امام علیه السلام فرمود: اگر جعفر بن محمد را ببینی و به تو بگوید: این احادیث دروغ است و من از آنها بی خبرم و از من صادر نشده اند، آیا سخنش را باور می کنی؟ مرد گفت: خیر؛

امام پرسید: چرا؟

مرد گفت: افرادی به سخنان او گواهی داده اند که اگر هر یک به آزادی فردی گواهی دهند، آزاد می شود.

امام علیه السلام فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. پدرم از جدم برایم نقل کرد و فرمود: «من کذب علینا اهل البيت حشره الله يوم القيامة اعمى وان أدرك الدجال آمن به» کسی که بر ما اهل بیت دروغ ببندد خداوند روز قیامت او را نابینا محسوس می گرداند و اگر دجال را درک کند به او ایمان می آورد.

نیز کشتی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که سفیان بن عیینه با امام صادق علیه السلام دیدار کرد و به حضرت عرضه داشت: سنی از شما گذشته، این تقیه تا کی؟
امام علیه السلام فرمود: «والذی بعث محمداً بالحق لو أن رجلاً صلی ما بین الرکن والمقام ثم لقی الله بغير ولايتنا لقی الله بميتة جاهلية»^۱ به خدایی که محمد را به حق برانگیخت اگر فردی همواره میان رکن و مقام نماز بگذارد و بدون ولایت ما به دیدار حق برود، با مرگ جاهلیت خدا را ملاقات کرده است.

کلینی در باب «أن الواجب علی الناس بعد ما یقضون نسکهم أن یأتوا الامام» از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «اتما أمر الناس أن یأتوا هذه الاحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیعلمونا ولايتهم لنا ثم قال یا سدید أفریک الصادقین عن دین الله ثم نظر الی ابی حنیفه و سفیان الثوری فی ذلک الزمان و هم خلق فی المسجد فقال هؤلاء الصادقون عن دین الله بلاحدی من الله ولا کتاب مبین ان هؤلاء الاطاعت لرجسوا فی بیوتهم فجال الناس فلم یجدوا أحداً ینبئهم عن الله و رسوله حتی یأتونا فنخبرهم عن الله و عن رسوله صلی الله علیه و آله و سلم»^۲ مردم دستور یافته‌اند به زیارت این سنگ‌ها بشتابند و اطراف آن‌ها طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایت خود را نسبت به ما اعلام دارند. سپس فرمود: ای سدید! آیا مایل هستی باز دارندگان مردم، از دین خدا را به تو نشان دهم و آن گاه متوجه ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن هنگام در مسجد گرد هم نشسته بودند شد و فرمود: اینان کسانی‌اند که مردم را بدون هدایتی از ناحیه خدا و کتابی آشکار، از گرایش به دین خدا باز می‌دارند. این انسان‌های پلید اگر در خانه‌هایشان بنشینند و مردم همه جا پرسه بزنند و کسی را نیابند که از خدا و رسولش آن‌ها را خبر دهد، نزد ما می‌آیند و ما دستورات خدا و رسول را به آنان می‌رسانیم.

هم چنین کلینی در باب «ما أمر به النبی من النصیحة للمسلمین» از سفیان ثوری نقل کرده که به مردی گفت: ما را نزد جعفر بن محمد ببر. آن شخص می‌گوید: من به همراه وی نزد امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم. از حضرت پرسید: درباره سخنان رسول خدا در مسجد خیف برایمان سخن بگو. امام علیه السلام خطبه را برای وی بازگو کرد از جمله عبارات آن خطبه این بود: «ثلاث لا یفل علیهن قلب امرء مسلم، اخلاص العمل لله و النصیحة لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم قال الرجل فلما رکبنا قلت و الله الزم رکبتک شیئاً لا یذهب من رکبتک ابدأ قال:

۱. کشتی: ص ۳۳۲.

۲. کافی ج ۱ ص ۲۹۲.

و ما هو؟ قلت: النصيحة لائمة المسلمين، من هؤلاء الائمة الذين يجب علينا نصيحتهم؟ معاوية و يزيد و مروان و من لا تجوز شهادته؟ و اللزوم لجماعتهم فأي الجماعة؟ مرجس، او قدري او حروري او جهمی قال: فأي الجماعة قلت: جماعة اهل بيته قال: فأخذ الكتاب فمزقه و قال: لا تخبر بهذا احدًا^۱ دل هیچ مسلمانی بر سه و یزگی دغل و خیانت نمی کند: عمل خالصانه برای خدا و خیرخواهی پیشوایان مسلمانان و همراهی با آنان، روای می گوید: وقتی سوار بر مرکب شدیم به سفیان گفتم: به خدا سوگند! امام مسئولیتی به گردن تو نهاد که هرگز از عهد آن بر نیایی، پرسید: چیست؟ گفتم: خیرخواهی پیشوایان مسلمان، اینان کدام پیشوایانند که خیرخواهی آنان بر ما واجب است؟ آیا مقصود معاویه و یزید و مروان و کسانی اند که شهادت و گواهی آن ها نزد ما جایز نیست؟ و مسئولیت دیگر، همراهی جماعت آن ها، کدام جماعت هر چند مرجئه یا قدری یا حروری یا جهمی؟ سفیان پرسید: پس کدام جماعت؟ گفتم: منظور امام همراهی با جماعت اهل بیت (علی) است. روای می گوید: سفیان، نامه را گرفت و پاره کرد و گفت: هیچ کس را از این ماجرا آگاه مساز. ۵

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

عمرو بن عبید:

از جمله کسانی که موجب فریب خوردن صوفیان شده، عمرو بن عبید است که وضعیت او نیز در فساد مسلک و کینه شدیدش به اهل بیت علیهم السلام مشخص است و قبلاً در حدیث مربوط به سفیان، مواردی دال بر این موضوع یاد آوری شد. کلینی و شیخ صدوق و طبرسی و دیگران با اسناد خود حدیث مربوط به احتجاج هشام بن حکم با عمرو بن عبید را در مورد نیاز مردم به پیشوا از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند. در این روایت مواردی دلیل بر مخالفت عمرو بن عبید با اعتقادات شیعه و مردود دانستن آن ها و تأیید هشام توسط امام صادق علیه السلام به چشم می خورد که با عمرو به بحث و مناقشه پرداخت و امام علیه السلام مناظره هشام را پسندید.^۱

کلینی در حدیث ورود عمرو بن عبید همراه با معتزله بر امام صادق علیه السلام موضوعی را نقل کرده که در فرض مطلوب رسائر از موضوعی تلقی می شود که همراه با محمد بن عبد الله بن حسن خروج کرد و امام صادق علیه السلام را به بیعت با او فرا خواند و امام علیه السلام به وی نسبت

۱. کافی ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۶۹.

گمراهی داد و مطالبی از این دست که در کتاب «الجهاد» بیان شده. به هر حال وضعیتی عمرو بن عبید روشن تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.^۱

منصور حلاج:

حسین بن منصور حلاج و هواداران و امثال او نیز با سخنان خود موجبات فریب صوفیان را فراهم آورده‌اند. آن گونه که در «احتجاج» بیان شده فرجام وی به غلو کشیده شد و تظاهر بدان نمود. شیخ حسن بن علی بن عبد العالی کرکی در کتاب «عمدة المقال فی کفر اهل الضلال» پس از آن که قائل بودن صوفیان به حلول و اتحاد را نقل می‌کند می‌گوید: کسانی که به این شیوه باطل و بیهوده تمایل دارند و نسبت به آنان تعصب نشان می‌دهند و آن‌ها را اولیاء می‌نامند به جرائم سوگند: این افراد سران فاسق و فاجر کفر و سرکردگان خدانشناسان و بی دینان‌اند سپس می‌افزاید: حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی از جمله سران این گروه منحرف و گمراه گر هستند. پدرم در کتاب خود «مطاعن المجرمیه» از راویان مورد اعتماد شیعه روایات فراوانی در نکوهش این دو نقل کرده و آن چه را علامه در کتاب «نهج الحق» در مورد نکوهش فرد صوفی که نماز نمی‌خواند و مدعی وصول بود، یاد آور شده سپس می‌گوید: شیخ مفید در این زمینه کتابی مفصل به نگارش در آورده که حاوی دلائل عقلی و نقلی در رد صوفی‌ها و بطلان مسلک آنان و کفر و سرکشی آن‌هاست. علامه در کتاب «الخلاصه» حسین بن منصور حلاج را در شمار افراد نکوهیده بیان کرده و گفته است. شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در مورد او سرگذشت‌ها آورده است. من اکنون آن چه را شیخ طوسی در کتاب «غیبت» یاد آور شده و علامه و دیگران بدان اشاره کرده‌اند بیان می‌کنم. شیخ طوسی پس از آن که احادیث مربوط به سفیران مورد ستایش زمان غیبت را یاد آور می‌شود، چنین اظهار می‌دارد: اینک بیان نام افراد نکوهیده‌ای که ادعای باییت کرده‌اند، لعنهم الله؛

الف - نخستین فرد آنان معروف به شریعی است. جمعی به نقل از تلعکبری، از محمد بن همام کنیه شریعی را ابو محمد دانسته‌اند وی نخستین بار مدعی مقامی شد که خداوند آن را در وی قرار نداده بود و شایستگی‌اش را نداشت، او برخدا و حجت‌های الهی علیه السلام

دروغ بست و اموری را که در شأن و مقامشان نبود به آنان نسبت داد به همین دلیل شیعیان، وی را مورد لعن قرار داده و از او بیزاری جستند و در مورد او نامه‌ای از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر (عج) مبنی بر لعن و بیزاری جستن از شریعی، صادر گردید. پس از آن به دامن کفر و بی دینی گرفتار آمد.

محمد بن همام می‌گوید: همه این مذہبیان نخست به امام دروغ بستند در صورتی که خود را وکلای آن حضرت می‌خواندند و با این سخن، عوام مردم را به دوستی آنان فرا می‌خواندند سپس پا فراتر نهاده و قائل به سخنان حلاج شدند چنان که از ابو جعفر شلمغانی و امثالش که همواره مورد لعن قرار گیرند، چنین اعمالی معروف است.

ب - محمد بن نصیر ثُمیری یکی دیگر از این فریبکاران است که شیخ طوسی حالات و کفر و الحاد او را نقل کرده و عمری [دومین سفیر ویژه امام عصر علیه السلام] وی را مورد لعن قرار داده و اعتقاداتش را فاسد دانسته است. شیخ طوسی می‌افزاید: از جمله این فریبکاران احمد بن هلال کرخی است که وکالت عمری را انکار نمود و شیعیان، او را مورد لعن قرار داده و از وی بیزاری جستند و از ناحیه مقدسه نامه‌ای مبنی بر لعن و بیزاری جستن از او در شمار دیگر افرادی که مورد لعن بودند، شرف صدور یافت.

ج - یکی دیگر از این مذہبیان دروغ‌بین، ابو طاهر محمد بن علی بن بلال است که وی نیز وکالت عمری را انکار کرد و اموالی را که نزدش بود نگاه داشت، شیعیان از او بیزاری جسته و وی را مورد لعن قرار دادند و در مورد او نامه‌ای از ناحیه مقدسه ولی عصر (عج) صادر گردید که معروف است.

د - از حسین بن منصور حلاج نیز به عنوان یکی دیگر از این مذہبیان می‌توان نام برد. نقل شده: هنگامی که خدا اراده فرمود ادعای فصاحت بار وی را آشکار کند، به ذهنش آمد که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی از جمله کسانی است که کارهای خارق العاده حیلۀ گرانه‌اش در او تأثیر خواهد گذاشت چون ابوسهل میان مردم از جایگاه والایی برخوردار و در علم و دانش و ادب مقام و منزلتی بلند داشت (از این رو با او به مکاتبه پرداخت). سپس شیخ طوسی به نامه نگاری بین منصور و ابوسهل می‌پردازد و می‌گوید: ابوسهل به منصور پیشنهادی ارائه داد که در جهت صحت ادعای وکالت خویش به آن استناد کند و بدین سان، او را به دلیل عجز و ناتوانی‌اش از انجام آن کار، نزد کوچک و بزرگ مورد تمسخر قرار داد و حلاج طی نامه‌ای به علی بن حسین بن بابویه از او خواستار

اقرار به وکالت خویش شد، این بابویه نامه را پاره کرد و به مضمون و محتوای آن خندید پس از آن به گونه‌ای اتفاقی در مجلسی گرد آمدند، این بابویه منصور را نمی‌شناخت و قتی او را شناخت دستور داد وی را مورد ضرب و شتم و اهانت قرار دهند، بدین گونه تنبیه گشت و از آن مکان بیرون رانده شد و او را مورد لعن قرار داد و از شهر قم دور ساخت.

ه - شیخ طوسی پس از یادآور شدن ابن ابوالعزاق در شمار این مدعیان، به بیان دروغ بافی‌ها و کفر و الحادی که از وی سر زده پرداخته است به گونه‌ای که ابوالقاسم بن روح دستور لعن و بیزاری جستن از او را به مردم صادر کرد و قتی بیرون رفت او را لعن کرد و آن گاه که لعن او از ناحیه مقدسه صادر شد، آن را به وی نشان دادند و او به شدت گریست.^۱ ابن عزاق در پی آگاهی از صدور لعن در مورد خود، می‌گوید: این سخن (صادر شدن لعن) باطن بزرگی دارد و آن این که لعن، به معنای دور کردن است. و معنای جمله «لعنه الله» یعنی او را از آتش دوزخ و عذاب، دور ساخت. پس اکنون به جایگاه و منزلت خود پی بردم و سپس از آنان خواست آن ماجرا را پوشیده نگاه دارند.

آن گاه مطالب بسیار زشت و ناپسندی در مورد وی بیان کرده از جمله این که: ابن ابوالعزاق معتقد به تناسخ و حلول و اتحاد و قائل به سخنان حلاج بوده است، پس از آن نامه‌ای از ناحیه مقدسه در مورد لعن ابوجعفر عزاقری و بیزاری جستن از او و پیروان و هواداران و علاقه‌مندانش صادر گردید تا این که می‌گوید: این خبر به راضی رسید و دستور قتل او را صادر کرد. بدین ترتیب کشته شد و شیعیان از گزند او آسوده شدند. شیخ طوسی سپس نامه‌ای را که از ناحیه مقدسه در مورد لعن و بیزاری از او وارد شده یادآور گشته که در آن به کفر او و به دوری و پرهیز از وی و امثالش نظیر شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و دیگران فرمان داده است.

و - از جمله این دخل بازان، ابوبکر بغدادی و ابودلف کاتب اند که نظیر موارد گذشته مطالبی درباره آنان یاد آوری شده است. طبرسی در کتاب «احتجاج» در مورد شریعی و محمد بن نصیر ثُمیری و احمد بن هلال کرخی، نظیر سخنان شیخ طوسی را در «غیبت» بیان کرده و گفته است: نامه‌ای از ناحیه حضرت مهدی علیه السلام در مورد لعن و بیزاری از افراد یاد شده در شمار دیگر لعنت شدگان، صادر گردیده است و می‌افزاید: هم چنین نامه‌ای از

ناحیه مقدسه در مورد لعن و بیزاری جستن از محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی لعنهم الله، توسط ابوالقاسم حسین بن روح رحمه الله صادر گردیده و سپس نامه را مشروحاً یاد آور شده است.^۱

بایزید بسطامی:

یکی دیگر از سران فریب کار صوفی، بایزید بسطامی و امثال او است. قبلاً برخی موضوعات در مورد وی و حلاج یادآوری شد. بایزید در برخی سخنان خویش جمله «سبحانی، سبحانی، ما أعظم شأنی؛ من منزه، من منزه، و چه جایگاه والایی دارم» را عنوان کرده و نیز گفته است: «لیس فی جُبتی سوی الله؛ جز خدا کسی در لباسم نیست» اکنون به فردی که سخن و ادعایش این است و اعتقاداتش بزرگترین کفر و الحاد است بنگرید که هیچ گونه راهی برای تأویل سخن او وجود ندارد بنابراین، اگر منظور از بیان این سخن خلاف ظاهر آن بوده، ضرورتی برای مطلق آوردن آن نبوده است. بلکه صریح در این معناست و در احادیث باب دوم به خوبی آشنا شدید که سخنان آنان را نباید تأویل کرد و عبارت یاد شده با دیگر دلایل شرعی که در صورت اقرار فرد و اقتضای حال ایجاب می کند اعم از اسلام، کفر، ارتداد، قتل و یا مال، دلیل بر وجوب حکم بر او است، موافق و سازگار است. ای کاش می دانستم این کفر و الحاد و نظیر آن در گفتار و کردار اینان، چگونه قابل تأویل است؟ اگر باب تأویل گشوده شود، امکان ندارد حکم به ارتداد و یا فسق کسی شود و یا حد و مال و قصاصی برایش قابل اثبات باشد. زیرا باب تأویل گسترده است و این عمل موجب تباهی و تخریب پایه های دین می شود. تأویل در جایی لازم است که سخن معصوم صریحاً با آن مخالف باشد به گونه ای که تأویل نپذیرد و اگر سخن از معصوم نباشد، حکم به تغییر اعتقادات وی می شود و بدین سان، بر غیر معصوم دو حکم در دو زمان انجام می شود و در چنین مواردی بلکه ضعیف تر از آن، انسان خردمند و عاقل دچار شک و تردید می شود. زیرا احتمال دارد اسلام فرد در یک لحظه ثابت شود ولی کفر و الحادش یک عمر ادامه داشته باشد. بنابراین، چه ضرورتی دارد ما به افرادی از این قبیل خوش بین باشیم تا چه رسد به تقلید و پیروی از آنها در اصول و فروع و مواردی که نه با

عقل سازگار است و نه با شرع همسانی دارد!

صفات نکوهیده:

اگر کسی در حالات صوفیان این زمان بنگرد به خوبی پی خواهد برد که اینان نیز با سران و بزرگانشان در صفات نکوهیده و امور زشت و ناپسند، مساوی‌اند. آن چه عیان است چه حاجت به بیان است و ما به جهت آگاهی و به نحو گذرا، بخش‌هایی کلی را که هر یک از آنان مشمول یک بخش یا دو بخش و بیشتر از آن می‌گردند، یادآور شده و به بیان دوازده بخش بسنده می‌کنیم:

۱ - اینان کسانی‌اند که در اعتقادات یا به تعبیری در انکسار و اعتماد خود نسبت به احادیث رسیده از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بدبین‌اند به گونه‌ای که آشکارا به دشمنی با علما و محدثان پرداخته‌اند یکی از آنان اظهار داشته: من کتاب‌های چهار گانه حدیث (تهذیب، استبصار، کافی، من لایحضره الفقیه) را به یک درهم فروختم و با آن عشقی را خریدم.

۲ - آنان از حد و مرز خود پا فراتر نهاده به صراحت هیچ گونه حجیتی برای احادیث قائل نشده‌اند و گفته‌اند: احادیث، نه افاده علم می‌کنند نه افاده ظن و عمل به آنها به هیچ وجه جایز نیست. با این که این سخنان ادعایی بدون دلیل است، با شرع و اجماع شیعه نیز مخالفت دارد.

۳ - این افراد از دانشوران و شرع مقدس بیزار می‌جویند و به بهانه‌هایی بی پایه و اساس آن را توجیه می‌کنند و مدعی‌اند که در برخی امور غیر واجب کوتاهی کرده‌اند در صورتی که آن چه هواداران شرع انجام می‌دهند و مدعی موافقت آنها با شرع‌اند، این دسته از صوفیان خواستار مخالفت با آن دستوراتند.

۴ - این گروه بیشتر دستورات دین را تأویل و توجیه می‌کنند و سایر دستورات موجود در کتاب و سنت را به ادعای این که از اهل باطن‌اند، از معنای ظاهری آن دور می‌سازند و همین عمل موجب می‌شود آن چه را خدا حلال کرده حرام و آن چه را حرام نموده، حلال بشمرند.

۵ - این دسته معتقدند تکالیف الهی از خود و امثالشان ساقط شده و بدان تصریح می‌کنند و برخی از آنها اظهار می‌دارند که: برخی عبادات را تنها به جهت تقیه انجام

می دهند.

۶ - ایشان خدا را جسم دانسته و برایش شبیه قائل اند و این موضوع را به صراحت بیان می کنند و مدعی اند که غیر از آن ها کسی خدا را نشناخته است و دیدن خدای متعال را با چشم، جایز دانسته بلکه مدعی آن هستند.

۷ - این جماعت به مسلک فلاسفه و حکما تمایل نشان می دهند و اعتقاد به جبر و قدیم بودن جهان هستی و مطالبی از این دست دارند. از برخی آن ها تمایل بدین امور بر می آید و بعضی نیز بدان تصریح کرده اند.

۸ - آنان مدعی اند که پیامبران و ائمه و فرشتگان را در شب و روز و خواب و بیداری می بینند و با آنان دیدار می کنند و در خلوت با آنان سخن می گویند. حتی فاطمه زهرا (علیها السلام) با این که نسبت به شخص ادعا کننده بیگانه و نامحرم است، چه افتراء و گستاخی بالاتر از این می توان سراغ داشت؟

۹ - این افراد با جزم و یقین، مطلقاً وقف را حرام می دانند و بهره وران از وقف را فاسق می شمرند هر چند فردی که مورد وقف، بر او وقف گردیده باشد، با این که مشروعیت و روا بودن آن برای اهلش از ضروریات به شمار می آید و اگر صرفاً در برخی موارد وقف شبهه ای حاصل شود نظیر آمیخته شدن برخی از آن ها با بعضی دیگر، به هیچ وجه موجب تحریم اصل وقف نمی شود و نسبت به کسی که از آن آگاهی ندارد و در مقام تحقیق و تفحص بر نیامده نیز حرمتی ندارد. بلکه نظیر دیگر مواردی است که در همه اموال موجود در دست مردم که شامل ربا و غصب و اموری از این قبیل شود، حلال و حرام به هم آمیخته است و آیا در دنیا موردی وجود دارد که خالی از این آمیختگی باشد؟ در بحث کسب روزی که قبلاً گذشت، روایت صحیحۀ عبد الله بن سنان یاد آوری شد و مضمون آن مشخص است.

۱۰ - این دسته قائل به تحریم متعه بوده و متعه کننده را به این دلیل که برخی از زنان، عده نگه نمی دارند، فاسق می دانند در صورتی که جواز متعه در کتاب و سنت و اجماع ثابت است و اگر عده نگاه داشتن برخی از زنان موجب تحریم همه می شود، لزوماً ازدواج دائم و کنیز خریداری شده نیز حرام خواهد شد. زیرا بسیاری از زنانی که در عده اند و یا شوهر داشته اند، همواره ازدواج می کنند و در حقیقت بسیاری از کنیزکان، آزادند. بنابراین، آیا می توان به تحریم همه موارد آن حکم نمود؟ و بنابر مذهب شیعه امامیه چگونه تکلیف

بدون علم و آگاهی جایز است؟ بلکه این مورد تکلیفی غیر قابل تحمل بوده و به اتفاق همه باطل است.

۱۱ - افراد یاد شده تعامیل دارند به علوم و دانشی نکوهیده که شرعاً از آن نهی شده و موجب شک و شبهه و اعتقادات فاسد و تلف کردن عمر در کارهای بیهوده می شود، روی آورند.

۱۲ - اینان که از کلیه علوم حتی علوم می که واجب عینی بوده و شرعاً باید آن‌ها را آموخت، گریزانند و از اهلش دوری می‌گزینند. هر کس با این قبیل افراد معاشرت داشته باشد به خویی می‌داند که هر یک از این افراد، مشمول کدام بخش‌اند و به مصداق فرموده رسول خدا ﷺ: «الجاهل اما مفراط او مفراط؛ هر فرد نابخردی یا اهل افراط است یا تفریط.» والله اعلم.



وجوب امر به معروف و نهی از منکر:

مضمون و محتوای این فصل نظیر بیشتر موضوعات گذشته و مطالبی که خواهد آمد به ضرورت ثابت است. ولی آن چه موجب شد این موضوع را متعرض شوم مخالفت با برخی انسان‌های سست عنصری بود که به دلیل کم توجهی به حفظ دین و بی‌مبالاتی در مورد تباهی است و تخریب پایه‌های دین و به بهانه عدم تأثیر نهی از منکر، نهی کنندگان از منکر را مورد اعتراض قرار می‌دهند. البته عدم تأثیر نهی از منکر در برخی افراد، صحیح به نظر می‌رسد، ولی در مورد برخی دیگر ادعایی پوچ و واهی است. زیرا بسیاری از مردم هنگامی حق برایشان روشن شود، آن را پذیرا می‌شوند، ولی اگر نهی از منکر به طور کلی ترک شود، میان همه شیعیان شبهه به وجود می‌آید و من اینک به بیان دوازده دلیل که بر مضمون این باب دلالت دارد پسند می‌کنم:

۱ - امر به معروف و نهی از منکر به دلیل عقلی نوعی لطف است. بنابراین، واجب خواهد بود و پاسخ اشکالاتی که بر آن وارد شده سهل و آسان و در مباحث کلامی و فقهی موجود است.

۲ - امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که ضرورت دین آن را ایجاب می‌کند.

۳ - قرآن عزیز در تعدادی از آیات به این امر تصریح فرموده از جمله: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ

أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱ باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آن‌ها همان رستگارانند. نیز ﴿لَا يَنْهَاكُمُ الرَّبَانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْآثِمُ وَأَكْلِهِمُ السَّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ^۲ چرا دانشمندان نصارا و علمای یهود آن‌ها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند، چه عمل زشتی است که انجام می‌دهند.﴾ هم چنین ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ إِلَى قَوْلِهِ... وَيَنْهَاكُمُ الْعَنْ الْمُنْكَرِ^۳ همان‌ها که از فرستاده خدا پیروی می‌کنند... و آن‌ها را از منکر باز می‌دارد﴾ و آیات دیگری از این دست.

۴ - همه شیعیان بلکه کلیه علمای اسلام با اجماع و اتفاق امر به معروف و نهی از منکر را واجب می‌دانند.

۵ - شیخ طوسی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لَأَمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْتَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شَرَّكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُمْ^۴ شما باید امر به معروف و نهی از منکر نمایید و یا افراد تبہکارتان بر شما مسلط خواهند شد آنگاه اگر نیکان شما دست به دعا بردارند، دعایشان مستجاب نمی‌شود.»

۶ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أَنَّ رَجُلًا مِنْ خَشْعَمٍ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَخْبِرْنِي مَا أَفْضَلُ الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ صَلَاةُ الرَّحْمَنِ. قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ^۵ مردی از قبیله خشعم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرضه داشت: مرا آگاه سازید که برترین رکن و اساس اسلام چیست؟ فرمود: ایمان به خدا، پرسید: پس از آن؟ فرمود: صله رحم، پرسید: در رتبه بعد؟ امام علیه السلام فرمود: امر به معروف و نهی از منکر.»

۷ - نیز از آن حضرت نقل کرده که فرمود: «الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ مِنْ نَصْرِهِمَا نَصْرُهُ اللَّهُ وَمَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ^۶ امر به معروف و نهی از منکر دو آفریده از آفریده‌های الهی‌اند هر کس آن‌ها را یاری دهد خداوند او را یاری می‌کند و هر

۱. آل عمران: آیه ۱۰۴.

۲. مائده: آیه ۶۳.

۳. اعراف: آیه ۱۵۷.

۴. تهذیب: ج ۶، ص ۱۷۶.

۵. همان: ج ۶، ص ۱۷۶.

۶. همان: ص ۱۷۷ - ۱۷۹.

کس آن‌ها را رها کند، خداوند او را رها می‌سازد».

۸ - ابوبصیر روایت کرده که فردی در مورد تفسیر آیه شریفه: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا؛ خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ بازدارید﴾ از آن حضرت پرسید چگونه آن‌ها را باز دارم؟ فرمود: «تأمرهم بما أمر الله عزوجل و تنهاهم عما نهاهم الله عزوجل فان أطاعوك كنت قد وقيتهم و ان عصوك كنت قد قضيت ما عليك»^۱ آن‌ها را به آن چه خدا فرمان داده دستور ده و از آن چه خدای عزوجل آن‌ها را نهی کرده، بازشان دار، زیرا اگر از تو فرمان ببرند در حقیقت آن‌ها را باز داشته‌ای و اگر نافرمانی‌ات کنند، در واقع وظیفه‌ات را انجام داده‌ای».

۹ - نیز از امام صادق نقل کرده که فرمود: وقتی آیه شریفه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» نازل شد یکی از مسلمانان گریه آغاز کرد و عرضه داشت: من از بازداشتن خود عاجز و ناتوانم، اینک فرمان به بازداشتن خانواده‌ام یافته‌ام. رسول خدا ﷺ فرمود: «حسبك أن تأمرهم بما تأمر به نفسك و تنهاهم عما تنهى عنه نفسك»^۲ کافی است که آن‌ها را به آن چه خودت را بدان فرمان می‌دهی دستور دهی و از آن چه خود را از آن باز می‌داری، آنان را نیز بازداری». از آن حضرت روایت شده هر گاه از کنار جمعی که با یکدیگر در نزاع و کشمکش بودند می‌گذشت تا سه بار با صدای بلند بدانان نمی‌گفت: از خدا بترسید، از آن‌ها دور نمی‌شد.^۳

۱۰ - هم چنین از امام باقر ﷺ روایت کرده در حدیثی فرمود: «ان الامر بالمعروف و النهي عن المنكر سبيل الانبياء و منهاج الصالحين فريضة عظيمة بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر فانكروا بقلوبكم و لفظوا بالسنتكم و صكروا بها جباههم و لا تخافوا في الله لومة لائم»^۴ امر به معروف و نهی از منكر شیوة پیامبران و راه و رسم شایستگان و عبادت بزرگی است که به واسطه آن عبادات اقامه می‌شود و مذاهب مصونیت می‌یابند و کسب‌ها حلال و از جور و ستم‌ها جلوگیری می‌شود و زمین آباد می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها

۱. تهذیب: ص ۱۷۷ - ۱۷۹.

۲. همان، ج ۶ ص ۱۷۹ - ۱۸۰.

۳. همان.

۴. همان، ج ۶ ص ۱۸۱.

سامان می‌یابد. بنابراین، با دل‌های خویش نهی از منکر نمایید و با زبانتان مردم را از کارهای ناپسند باز دارید و با آن‌ها به درشتی سخن نگویید و در راه خدا از نکوهش هیچ نکوهشگری پروا نداشته باشید.

۱۱- نیز از آن حضرت منقول است که فرمود: «أوحى الله الى الشعیب عليه السلام، انى معذب من قومك مائة الف، أربعين ألفاً من شرارهم وستين ألفاً من خيارهم. قال: يا رب هؤلاء الاشرار فما بال الاخيار؟ فأوحى الله جل جلاله اليه أنهم داهنوا أهل المعاصى ولم يفضوها لغضبي،^۱ خداوند به حضرت شعیب عليه السلام وحی کرد که من از قوم صد هزار تنی تو، چهل هزار تن از انسان‌های تبه‌کار و شصت هزار تن از نیکانشان را عذاب خواهم کرد، عرضه داشت: پروردگارا! دسته نخست تبه‌کاران اتم هستند، گناه نیکان چیست؟ خداوند جل جلاله بدو وحی نمود: چون نیکان امت با معصیت کاران قومت تملق و چاپلوسی کردند و به خاطر خشم من خشمگین نشدند».

۱۲- استادمان مقدس اردبیلی رحمته الله در کتاب «حديقة الشیعة» به سند صحیح خود از احمد بن محمد بن ابونصر و محمد بن اسماعیل بن بزیع، از امام رضا عليه السلام روایت کرده که فرمود: «من ذکر هذه الصوفية فلم ينكرهم بلسانه او قلبه فليس منا ومن انكرهم فكأنما جاهد الكفار بين يدي رسول الله»^۲ کسی که نزدش از صوفیه سخن به میان آید و با زبان و دلش به انکار آنان نپردازد از ما نیست کسی که بر مقام انکار آن‌ها برآید گویی در رکاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله با کفار مبارزه کرده است.

روایاتی که بر این معنا دلالت دارد به خواست خدا یادآوری خواهند شد و پوشیده نیست که آخرین حدیث و احادیثی از این دست که قبلاً بیان شد و از این پس نیز خواهد آمد به صراحت بر هدفی که ما دنبال می‌کنیم دلالت دارند و معلق کردن حکم به وصف، خود دلیل بر علّیت وصف است. بنابراین هر کجا وصف صادق آمد، حکم نیز ثابت می‌شود و اگر کسی مدّعی تقیه و یا تخصیص حکم باشد باید آن را اثبات نماید و دلالت آخرین حدیث این فصل بر کفر صوفیان نظیر روایات گذشته، به خوبی آشکار است.

۱. تهذیب ج ۶، ص ۱۸۱.

۲. حديقة الشیعة، ص ۵۶۲.

حرمت ترک امر به معروف و نهی از منکر:

در این فصل به بیان تحریم ترک امر به معروف و نهی از منکر و عدم جواز دست برداشتن از آن‌ها خواهیم پرداخت. در باب قبلی به روایاتی که دلالت به این معنا داشت، پی بردید در این جا به دوازده مورد از این روایات، اشاره می‌کنیم:

۱- افزون بر دلایل گذشته روایات وجوب دوری از بدعت گذاران و اعتراض به آن‌ها یاد آوری خواهد شد.

۲- حدیث ویژه‌ای که از کتاب «حديقة الشيعة» نقل شد، به صراحت بر هدف ما بلکه فراتر از آن دلالت دارد.

۳- شیخ طوسی به اسناد خود از امام باقر و از پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ویل لقوم لا یدینون الله بالأمر بالمعروف والنهی المنکر»^۱ وای بر مردمی که به واسطه امر به معروف و نهی از منکر پایبند به دین خدا نیستند.

۴- نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «بئس القوم قوم یعیبون الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر»^۲ بدترین مردم کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را عیب شمرند.

۵- هم چنین از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: مردی از قبیله خثعم عرضه داشت: ای رسول خدا! کدام اعمال در پیشگاه خدا نکوهیده‌تر است؟ حضرت فرمود: «الشرك بالله؛ شرک به خدا» مرد پرسید: در رتبه دوم کدام؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الأمر بالمنکر والنهی عن المعروف»^۳ دستور به انجام کارهای زشت و بازداشتن مردم از کارهای نیک.

۶- از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا امتی تواکلت الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فلتأذن بوقاع من الله»^۴ هر گاه امتم امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده یکدیگر بنهند، باید در انتظار حادثه‌ای ناگوار از ناحیه خدا باشند.

۷- نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «کیف یکم اذا فسدت نساؤکم و فسق شباکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر قبل له و یکون ذلک یا رسول الله؟ قال: نعم و

۱. تهذیب، ج ۴ ص ۱۷۶-۱۷۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ج ۴ ص ۱۷۶-۱۷۷.

شَرِّ من ذلک کیف بکم اذا رأيتم المعروف منكراً والمنکر معروفاً چگونه خواهید بود آن‌گاه که زنانان به فساد کشیده شده و جوان هایتان در دامن فسق و فجور گرفتار آیند و امر به معروف و نهی از منکر ننمایید؟ بدو عرض شد: ای رسول خدا! آیا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ فرمود: آری، بدتر از آن رخ می‌دهد، چگونه خواهید بود آن‌گاه که مردم را به انجام کار زشت فرمان دهید و از انجام کارهای نیک بازدارید. به حضرت عرض شد: چنین اتفاقی رخ می‌دهد؟ فرمود: آری، بدتر از آن به وجود خواهد آمد، چگونه خواهید بود آن‌گاه که کار ناپسند را پسندیده تلقی کنید».

۸- نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ما قدست أمة لم تأخذ لضعيفها من قوتها غیر متعتم؛^۱ امتی که حق آحاد ضعیف خود را از قوی آن‌ها بی آن که دست رد بر سینه آنان نهاد، نستانند، امتی در خور احترام نیست».

۹- هم چنین از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مراؤن یتقروُن و یتنسکون حدثاء سفهاء لا یوجبون امرأ بمعروف و لانهیاً عن منکر الا اذا أمنوا الضرر. یطلبون لانفسهم الرخص و المعاذیر یتبعون زلات العلماء و فساد علمهم الی أن قال: هنالک یتم غضب الله علیهم فیعمهم بعقابه فتهلک الابرار فی دار الفجار و الصغار فی دار الکبار؛^۲ در آخر الزمان گروهی هستند که در جمع آنان افرادی ریاکارانه عمل می‌کنند و به ظاهر قرآن می‌خوانند و اظهار زهد و پارسایی می‌کنند، آنان انسان‌هایی خام و بی تجربه و نادان اند که نه امر به معروف را واجب می‌شمرند و نه نهی از منکر را لازم می‌دانند مگر آن زمان که احساس امنیت کنند، برای خویش در پی عذر و بهانه هستند. تنها دانشمندان و علماء و تباهی دانش آنان انگشت می‌نهند... تا این که فرمود: آن جاست که خشم خدا بر آنان فرود می‌آید و با عذاب خویش همه را نابود می‌سازد و بدین سان، نیک کرداران در سرزمین فاجران و خردسالان در سرزمین بزرگان به هلاکت می‌رسند».

۱۰- از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «لا تزال امتی (الناس - غ) بهخیر ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البر فاذا لم یفعلوا ذلک نزعت منهم البرکات و

۱. تهذیب: ج ۶ ص ۱۷۷.

۲. همان، ج ۶ ص ۱۷۷.

۳. همان، ص ۱۸۰.

سلط بعضهم علی بعض و لم یکن لهم ناصر فی الارض و لاهی السماء؛^۱ اتمم همواره به خیر و نیکی به سر خواهند برد تا آن گاه که امر به معروف و نهی از منکر نمایند و در کارهای نیک همکاری داشته باشند، هر گاه دست به چنین کارهایی نزدند، خیر و برکت از آنان گرفته می شود و برخی از آن ها بر بعضی دیگر تسلط می یابند و در زمین و آسمان یار و یآوری نخواهند یافت.

۱۱- نیز از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من ترک انکار المنکر بقلبه و لسانه فهو میت بین الأحياء»^۲ هر کس کارهای ناپسند را با دل و زبانش مورد اعتراض قرار ندهد، به مرده ای میان زندگان می ماند.

۱۲- از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به یارانش فرمود: «لقد حق لی ان أخذ البریء منکم بالسقیم و کیف لا یحق لی ذلک و أنتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه و لاتتهجرونه و لاتؤذونه حتی یترکه»^۳ من حق دارم بی گناهان را چون گناهکاران مؤاخذه کنم و چگونه چنین حقی نداشته باشم در صورتی که خبر انجام کارهای زشت فردی به شما می رسد. ولی به او اعتراض نمی کنید و از وی دوری نمی گیرید و در مقام آزار و اذیتش بر نمی آید تا از آن کار دست بردارد.

روایات در خصوص مضمون این دو فصل فوق العاده زیاد است و از بسیاری از این روایات استفاده می شود که در صورت بیم از ضرر و زیان، وجوب امر به معروف ساقط می شود. ولی اصل مشروعیت و استحباب آن به قوت خود باقی است. این معنا از تحقیق و بررسی روایات مربوط به جهاد نیز استفاده می شود و کسانی که راه و روش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و امر به معروف و نهی از منکر آن ها و مبارزه و جهادشان با دشمنان و بحث و مناقشه با آنان در جهت روشن ساختن حق را مورد بررسی قرار دهد، پی خواهد برد که آن بزرگواران با یقین به ضرر و زیان، دست به چنین کارهایی می زدند به ویژه قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام و یاران باوفایش که به خصوص پیانگرای این معناست. البته سخن در این زمینه طولانی است ولی از اصل موضوع ما خارج است بلکه هدف ما وجوب اثبات اعتراض به صوفی ها، در صورت مصونیت از زیان و ضرر است که پس از

۱. تهذیب ج ۶، ص ۱۸۰.

۲. همان، ص ۱۸۱.

۳. همان، ج ۶، ص ۱۸۲.

یادآوری مطالب گذشته، هیچ گونه شک و تردیدی در این موضوع وجود ندارد.

وجوب بحث و مناظره:

در این فصل به بیان وجوب بحث و مناظره در جهت روشن ساختن حق می پردازیم و کلیه مطالبی که در دو فصل گذشته بیان شد، بر این معنا دلالت دارد. افزون بر آن آیه شریفه «و جادلهم بالتی هی احسن»^۱ با آنان به روشی که نیکوتر است به بحث و مناظره پرداز. و روایات پیروی از نبی اکرم و ائمه علیهم السلام در مناظره^۲ با صوفیان و دیگران داشته اند در کتاب احتجاج و دیگر کتب بیان گشته و روایاتی در آغاز احتجاج آمده، شما را بسنده است. مضمون این فصل مشخص است و ما تنها به یادآوری آن به نحو گذرا، اکتفا می کنیم. توجه داشته باشید که: مناظره دارای شریعت و شیوه ای است و آفاتی را نیز در بر دارد که علما و دانشمندان از جمله شهید ثانی^۳ در کتاب «آداب المفید و المستفید» آن ها را یاد آور شده و یکی از مهمترین شرایط آن اخلاص است، والله الموفق.

مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

ضرورت جهاد با نفس:

در این فصل، جهاد با نفس و مبارزه با دشمنان دین را با فراهم بودن شرایط، مورد بررسی قرار می دهیم که دوازده روایت دلیل بر این معنا است:

۱- قرآن کریم در آیات فراوانی به صراحت بیان می دارد: «جاهدوا فی سبیل الله»^۱ در راه خدا مبارزه کنید. و «فقاتلوا فی سبیل الله»^۲ در راه خدا نبرد انجام دهید. «فقاتلوا التی تبغی»^۳ با گروه متجاوز پیکار کنید و آیاتی از این قبیل.

۲- ضرورت دین اقتضای چنین مبارزه و جهادی دارد زیرا مخالف و موافق در این که جهاد و مبارزه با دشمنان دین از ضروریات دین اسلام است، هیچ گونه تردیدی ندارند.

۳- بر ضرورت جهاد با دشمنان خدا، اجماع اقامه شده و در آن هیچ گونه اختلافی میان مسلمانان نیست.

۱. نحل: آیه ۱۲۵.

۲. انفال: آیه ۷۴.

۳. بقره: آیه ۱۹۰.

۴. حجرات: آیه ۹.

۴- در این زمینه باید از نبی اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام پیروی نمود. زیرا آن بزرگواران به تناسب امکان همواره چنین می کردند.

۵- روایاتی که در فصل های گذشته یاد آوری شد، مؤید این واقعیت است.

۶- شیخ طوسی رحمته الله از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود: «لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنة و النار»^۱ مردم را جز شمشیر چیزی برپا نمی دارد و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخ اند.

۷- نیز از آن بزرگوار نقل کرده که فرمود: «من ترک الجهاد الهسه الله ذلاً و فقرأ فی معیشته و محقأ فی دینه ان الله اعز أمتی پسناپک خیلها و مراکز رماچها؛ کسی که دست از جهاد و مبارزه در راه خدا بردارد، خدا بر اندامش لباس خواری و ذلت و تشگدستی در زندگی می پوشاند و دینش را تباه می سازد. خداوند امت مرا به سم های اسبانشان و نوک نیزه های آنان سرافراز ساخته است».

۸- از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که در یکی از خطبه هایش فرمود: «ان الجهاد باب من أبواب الجنة فتحة الله لخاصة أولیاءه سورغهم ایاء کرامة منه لهم و الجهاد لباس التقوی و درع الله الحصينة و جنة الوثیقة فمن ترکه رغبة عنه الهسه الله ثوب الذلة و شمله الهلا و فارق الرخا و ضرب علی قلبه بالاسهاب و دیت بالصفار و القماء و سیم الخسف و منع النصف و ادیل الحق بتضییعه الجهاد و غضب الله علیه بترکه نصرته و قد قال الله عزوجل فی کتابه ﴿ان تنصروا الله ینصركم و یثبت اقدامکم﴾^۲ جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را به روی دوستان و یژه خود گشوده و به جهت کرامتشان آن را برایشان روا دانسته است. جهاد لباس تقوا، زره محکم الهی و سپر مطمئن خداست. هر کس جهاد را از سر ناپسندی رها کند، خداوند لباس خواری و ذلت بر او می پوشاند و غرق در بلا و مصیبتش می گرداند و به رفاه و آسایش دست نمی یابد و به قلبش پرده سفاهت می افتد و به پستی و حقارت گرفتار می آید و به ذلت و خواری محکوم و از انصاف محروم می گردد و به جهت تباه ساختن جهاد، حق از او ستانده می شود. خداوند به دلیل دست برداشتن وی از یاری حق، بر او خشم می گیرد و در کتاب عزیزش فرمود: ﴿ان تنصروا الله ینصركم و یثبت اقدامکم﴾^۳ اگر خدا

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۱۲۲.

۲. همان.

۳. محمد، آیه ۷.

را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و شما را ثابت قدم نگاه می‌دارد.»

۹- روایتی را از امام صادق (ع) در مورد اقسام جهاد روایت کرده که حضرت فرمود: «اما احد الفرضين لمجاهدة الرجل نفسه عن معاصي الله و هو من اعظم الجهاد. و مجاهدة الذين يلونكم من الكفار فرض. و اما الجهاد الذي هو سنة لا تقام الا مع فرض فان مجاهدة العدو فرض على جميع الامة. و لو تركوا الجهاد لاتهم العذاب و هو سنة على الامام وحده أن يأتي العدو مع الامة فيجاهدهم»^۱ یکی از دو جهاد واجب، مبارزه و جهاد فرد با نفس خویش از انجام نافرمانی خداست که بزرگ‌ترین جهاد است و مبارزه با کفاری که بر شما تسلط یابند واجب است و جهادی که سنت است جز با واجب بودن، اقامه نخواهد شد. زیرا مبارزه و جهاد با دشمن بر همه امت واجب است و اگر جهاد را ترک کنند عذاب، آن‌ها را فرا خواهد گرفت و این جهاد بر امام به تنهایی سنت است که همراه با امت با دشمن رویارو شده و با آنان به مبارزه برخیزد.

۱۰- نیز از رسول اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: فوق كل برٍّ برٌّ حتى يقتل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه برٌّ^۲ فراتر از هر کار نیکی، کار نیکی دیگری وجود دارد تا این که فرد در راه خدا کشته شود، هر گاه در راه خدا کشته شد، کار نیکی بالاتر از آن وجود ندارد.

۱۱- هم چنین روایت کرده که عثمان بن مظعون به پیامبر خدا (ص) عرضه داشت: ای رسول خدا! نفسم مرا به گردش و سیاحت وا می‌دارد که به کوهساران رهسپار گردم. رسول اکرم (ص) فرمود: «لا تفعل فانَّ سياحة امشي الجهاد والغزو»^۳ این کار را انجام مده زیرا سیاحت و گردش امت من مبارزه و نبرد است.

۱۲- نیز از آن بزرگوار نقل کرده که گروهی را به جنگ اعزام کرد هنگامی از جنگ برگشتند، حضرت فرمود: «مرحباً بقرم قضاوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر قيل وما الجهاد الاكبر يا رسول الله؟ قال: جهاد النفس ثم قال الفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه»^۴ خوش آمدند جمعی که جهاد کوچک را به پایان برده و جهاد بزرگتر را پیش رو دارند.

۱. تهذيب: ج ۶، ص ۱۲۴.

۲. همان، ص ۱۲۴.

۳. همان.

۴. کافی: ج ۵، ص ۱۲، وسائل، ابواب جهاد نفس، ج ۴، ص ۳۲۹ - حدیث ۱۰.

عرض شد: ای رسول خدا ﷺ، جهاد بزرگ کدام است؟ فرمود: مبارزه با نفس، سپس فرمود: برترین جهاد آن است که فرد با نفسی که در کالبد دارد مبارزه نماید» و روایات در این زمینه بسیارند.

قطع رابطه با اهل بدعت:

در این فصل وجوب پرهیز از معاشرت بدعت گذاران و معصیت کاران و به طور کلی ترک آمد و شد با آنان را مورد بررسی قرار خواهیم داد. روایاتی که قبلاً یاد آور شدیم دلیل بر همین معنا بود و مشخص است بر معاشرت و همدمی با این قبیل افراد، مفاسد بزرگی مترتب است و پرهیز از معاشرت با آنها مصالح مهم دینی را در پی خواهد داشت. افزون بر این مطالب و نیز اجماع و ضرورت دین و مواردی از این قبیل، روایات فراوانی بر این معنا دلالت دارند که تنها به دوازده مورد از آنها بسنده می‌کنیم:

۱- کلینی از رسول اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود: «إذا رأيتم أهل البدع فاعظروا البراءة منهم واكثروا من سيهم والوقية فيهم واهترهم كيلا يطعموا في الفساد في الاسلام و يحدزهم الناس ولا يتعلمون من بدعهم، يكتب الله تعالى لكم بذلك الحسنات و يرفع لكم به الدرجات في الآخرة»^۱ با مشاهده بدعت گذاران، بیزاری خود را از آنها ابراز دارید و آنان را مورد سب و ناسزا و بهتان قرار دهید تا در جهت ایجاد فساد در اسلام طمع نورزند و مردم از آنها دوری جویند و از بدعت‌های آنان نیاموزند، به سبب کاری که انجام داده‌اید خداوند در نامه عملتان حسنات می‌نویسد و بدین وسیله درجات شما را در آخرت بالا می‌برد.

۲- نیز به اسناد صحیح خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لا تصحبوا أهل البدع ولا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم قال رسول الله ﷺ: المرء على دين خليله و قرينه»^۲ با بدعت گذاران همدمی نکنید و با آنان نشست و برخاست ننمایید، زیرا در نظر مردم نظیر یکی از آنان جلوه خواهید کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: هر فرد به مسلک و مرام دوست و همدمش در خواهد آمد.

۳- هم چنین از نبی اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود: «من أتى ذا بدعة فعظمه فاتما سعى

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۵.

فی هدم الاسلام؛^۱ هر کس نزد بدعت‌گذاری آید و از او به عظمت یاد کند، در واقع در جهت تخریب پایه‌های دین اسلام کوشیده است.

۴ - از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: حضرت عیسی بن مریم فرمود: «ان صاحب الشر یعدی و قرین السوء یُردی فانظر من تقارن^۲ انسان تبهکار دشمنی می‌کند و هم نشین بد موجب انحراف می‌شود، بنابراین بنگر با چه کسی همدمی».

۵ - به اسناد خود روایت کرده و می‌گوید: لقمان به فرزندش گفت: «کما یس بین الذنب والكبش خلّة كذلك یس بین البار والفاجر خلّة، من یقرب من الزفت یعلق به بعضه كذلك من شارک الفاجر یتعلم من طرقه. من یحب المراء یشتم و من یدخل مداخل السوء یتهم و من یقارن قرین السوء لا یسلم و من لا یملك لسانه یندم؛^۳ همان گونه که میان گرگ و گوسفند دوستی وجود ندارد، میان انسان نیک کردار و فاجر نیز دوستی برقرار نیست، هر کس به قیر نزدیک شود، بخشی از آن به بدنش می‌چسبد، همین گونه آن کس که با انسان فاجر و فاسق مشارکت داشته باشد، راه‌های فسق و فجور را می‌آموزد کسی که به ریاکاری علاقه داشته باشد، مورد ناسزاگویی قرار خواهد گرفت و آن کس که به جاهای غیر مناسب وارد شود، متهم خواهد شد و کسی که با هم‌نشین بد بنشیند، سالم نمی‌ماند و آن کس که زیانش را کنترل نکند، پشیمان خواهد گشت».

۶ - نیز به اسناد صحیح خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که به ابوهاشم جعفری فرمود: «مالی رأیتک عند عبدالرحمن بن یعقوب فقال: انه خالی قال: انه یقول فی الله قولاً عظیماً یصف الله و لا یوصف. فاما جلست معه و ترکنا و اما جلست معنا و ترکته فقال: هو یقول ماشاء اى شیء علی منة اذا لم اقل بقوله؟ فقال ابو الحسن علیه السلام اما تخاف أن تنزل بکم نعمة فتصیبکم جميعاً اما علمت بالذی کان من اصحاب موسی علیه السلام و کان ابوه من اصحاب فرعون فلما لحقت خیل فرعون موسی علیه السلام تخلف عنه لیعظ أباء فیلحقه بموسى علیه السلام فمضى ابوه و هو یراغمه حتی بلغا موضعاً من البحر ففرقا جميعاً و اتى موسی علیه السلام الخبر فقال هو فی رحمة الله ولكن النعمة اذا نزلت لم یکن لها عن قارب المذنب دفاع؛^۴ چه شد که تو را نزد عبد الرحمان بن یعقوب دیدم؟ عرض کرد:

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۲۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۶۲۲.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

او دایی من است. امام علیه السلام فرمود: وی در مورد خداوند سخن بزرگی می گوید، خدا را وصف می کند در صورتی که خداوند توصیف شدنی نیست. یا با او همنشین کن و دست از ما بردار و یا با ما بنشین و او را ترک نما.

ابوهاشم عرض کرد: وی هر چه بخواهد می گوید ولی اگر من سخن او را پذیرا نباشم چه گناهی دارم؟ امام علیه السلام فرمود: «آیا بیم نداری که عذابی از ناحیه خدا برسد و همه شما را فرا گیرد و آیا نمی دانی یکی از یاران حضرت موسی که پدرش در شمار دار و دسته فرعون بود آن هنگام که سپاهیان فرعون به سپاهیان موسی رسیدند، از سپاه موسی جدا شد تا پدرش را پند و اندرز دهد و به سپاهیان موسی ملحق کند. ولی پدرش راه افتاد و او همواره سخنانی را که موجب خشم او می شد بر زبان می آورد تا به قسمتی از دریا رسیدند و هر دو غرق شدند، وقتی خبر این ماجرا به حضرت موسی علیه السلام رسید، فرمود: او در رحمت الهی قرار دارد، ولی هرگاه عذاب نازل گردد، نمی تواند از کسی که در نزدیکی گنهکار حضور دارد، دفاع کند».

۷ - هم چنین از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش، از جدش علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «یا بُنَّی انظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تعادهم ولا تراقهم فی طریق فقلت یا آبه من هم قال: ایتاک ومصاحبة الکذاب و ایتاک ومصاحبة الفاسق و ایتاک ومصاحبة البخیل و ایتاک ومصاحبة الاحق و ایتاک ومصاحبة الفاطح لرحمه»^۱ فرزندم به پنج دسته بنگر و با آنان هم نشینی مکن و گفتگو انجام مده و در مسیر راه با آنان همراه نشو. عرض کردم: پدر جان! آن ها کیانند؟ فرمود: از هم نشینی با انسان دروغ گو پرهیز، از هم نشینی با انسان فاسق پرهیز کن، از هم نشینی فرد بخیل دوری کن، از همراهی انسان نابخرد پرهیز نما، از هم نشینی با کسی که قطع صله رحم نموده، پرهیز. تعدادی احادیث به همین مضمون وارد شده است.

۸ - نیز از امام صادق علیه السلام در مورد فرموده خدای عزوجل: ﴿وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزأ فلا تقعدوا معهم﴾^۲ هرگاه شنیدید توسط عده ای به آیات الهی کفر ورزیده می شود و به تمسخر گرفته می شوند، با آن گروه همنشین نشوید. فرمود: «انما عنی بهذا اذا سمعتم الرجل یجحد الحق و یکذب به ویقع فی الاثم»^۳ فقط من عنده

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۷۶.

۲. نساء، آیه ۱۳۰.

و لا تقاعده کائنا من کان؛^۱ منظور خداوند از این آیه شریفه این است که هرگاه شنیدید فردی به انکار حق می پردازد و آن را تکذیب می کند و در مورد ائمه علیهم السلام ناسزا می گوید، از نزدش بپا خیزید و به هر پایه که برسد، با او نشیند.^۲ نیز از آن بزرگوار منقول است که فرمود: «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یحضرن مجلساً ینتقص فیہ امام او یعاب فیہ مؤمن؛^۳ آن کس که به خدا و روز جزا ایمان دارد در مجلسی که یکی از ائمه علیهم السلام مورد ناسزا قرار می گیرد، و یا مؤمنی عیب جوئی می شود، هرگز نباید بنشیند.»

۹ - هم چنین کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ثلاثة مجالس یمقتها الله و یرسل نقمة علی اهلها فلا تقاعدوهم و لاتجالسوه، مجلساً فیہ من یصف لسانه کذباً فی فتیاء ذکر اعدائنا فیہ جدید و ذکرنا فیہ رث، و مجلساً فیہ من یصدّ عنا و أنت تعلم؛^۴ سه مجلس اند که مورد خشم خداوند و بر مجلسیان آن عذاب نازل می شود، از این رو، با آنان هم نشینی نکرده و معاشرت ننمایید، مجلسی که افرادی در فتوای خود دروغ گویند و مجلسی که یاد دشمنان در آن جدید و یاد ما کهنه باشد و مجلسی که در آن افرادی مردم را از گرایش به ما باز می دارند و شما بدان آگاهی داری.»

۱۰ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «إذا ابتلیت باهل النصب و مجالستهم فکن کأنک علی الرضف حتی تقوم فان الله یمقتهم و یلعنهم فاذا رأیتهم یخوضون فی ذکر امام من الائمة فقم فان سخط الله ینزل هناك علیهم؛^۵ هرگاه ناگزیر از هم نشینی با دشمنان اهل بیت شدی، چنان هم نشینی کن که گویی روی سنگ داغ نشسته ای زیرا آنان مورد خشم خدا هستند و آن ها را لعنت می کند و هرگاه دیدید دشمنان به یکی از ائمه ناسزا می گویند، از جابر برخیزید، زیرا خشم خدا در آن جا بر آن ها نازل خواهد شد.»

۱۱ - کشی به اسناد خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که به شخصی فرمود: «بلغنی انک تجالس الواقفین؟ فقال: جعلت فداک اجالسهم و أنا مخالف لهم قال: لاتجالسهم فان الله یقول ﴿و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتی

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲. همان.

۳. همان ص ۳۷۸.

۴. همان ۳۷۹.

یخوضوا فی حدیث غیره^۱ یعنی بالایات، الاوصیاء و الذین کذبوا بها الواقفة^۲ شنیده‌ام با واقعی مذهب‌ها هم نشینی داری؟ عرض کرد: فدایت شوم با آن‌ها هم نشینی دارم ولی با آنان مخالفم. امام علیه السلام فرمود: با آنان هم نشینی مکن زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿و در حقیقت خداوند این حکم را در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و به تمسخر می‌گیرند، با آن‌ها نشینید تا به سخن دیگری بپردازند...﴾ و مقصود خداوند از «آیات» ائمه‌اند و کسانی که مورد تکذیب واقعی‌ها قرار گرفته‌اند.

۱۲ - نیز به اسناد خود از امام رضا علیه السلام روایت کرده که نزد حضرت سخن از غلات، هواداران ابوالخطاب به میان آمد امام علیه السلام فرمود: «لاتقاعدهم و لاتواكلوهم و لاتشاربوهم و لاتصافحوهم و لاتوارثوهم»^۳ با آنان هم نشینی نکنید به آنان اعتماد نکنید، با آن‌ها آب نیاشامید و مصافحه نکنید و از یکدیگر چیزی به ارث نبرید. در این زمینه احادیث فوق العاده فراوانی وجود دارد و بخشی از آن‌ها که بر این معنا دلالت داشت، در فصل‌های قبلی یاد آوری شد.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

وجوب لعن بدعت‌گذار:

در این فصل جواز بلکه وجوب لعن بدعت‌گذاران و مخالفان و بیزاری جستن از آن‌ها را مورد بررسی قرار خواهیم داد که دوازده دلیل بر آن ارائه می‌شود.

۱ - آیات فراوانی در مورد لعن وارد شده است از جمله: ﴿ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله»^۴ آنان که خدا و رسولش را آزر دهند، خدا لعنت‌شان کرد. ﴿ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بینه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون»^۵ با کسانی که دلایل روشن ما و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم بعد از آن که آن را در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند خدا آن‌ها را لعنت می‌کند و لعن کنندگان نیز همه آنان را مورد لعن خویش قرار می‌دهند. و آیات دیگری از این دست.

۱. نساء: آیه ۱۳۰

۲. کشی، ص: ۳۸۹، چاپ کربلا.

۳. کشی، ص: ۲۵۲.

۴. احزاب، آیه ۲۳.

۵. بقره، آیه ۱۵۹.

۲ - شیعیان بلکه همه مسلمانان به لعن بدعت گذاران، اجماع و اتفاق نظر دارند با آگاهی به این که امام معصوم علیه السلام در این اجماع داخل است.

۳ - از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در مورد لعن کسانی که با دین به مخالفت برخیزند روایات فراوانی وارد شده حتی در مورد موضوعاتی که تحریم آن اثبات نشده است نظیر این سخن رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که فرمود: «لعن الله أكل زاده وحده لعن الله راكب الفلاة وحده لعن الله النائم فی بیت وحده»^۱ خداوند کسی را که توشه خود را تنها بخورد و در بیابان تنها حرکت کند و در خانه ای تنها بخوابد لعن کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من ظلم أجهراً أجرته فعليه لعنة الله و من عق والدیه فعليه لعنة الله»^۲ کسی که با نپرداختن دستمزد اجیر در حق او ستم روا دارد لعنت خدا بر او باد و کسی که نافرمانی پدر و مادرش را نماید، مورد لعنت خدا باد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی، أنا و أنت مولیا هذه الامة فمن انتمی الی غیر موالیه فعليه لعنة الله»^۳ ای علی! من و تو سرپرستان این امتیم. هر کس به غیر سرپرستان خود وابسته باشد، لعنت خدا بر او باد.

۴ - کلینی رحمه الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «إذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعليه لعنة الله»^۴ هر گاه میان امت بدعت ها آشکار گردید، دانشمندان باید علم و دانش خویش را ابراز کنند و مگر نه لعنت خدا بر آنان باد. این حدیث به طریق اولی دلالت بر مقصود ما دارد.

۵ - نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «إذا رأیتهم أهل البدع من امتی فاطهروا الهرائة منهم و اکثروا من سبهم و الرقیعة فیهم...» که قبلاً یاد آوری شد.

۶ - نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت هر گاه نماز می گذارد تا چهار تن از مردان، فلانی و فلانی و فلانی و معاویه و چهار تن از زنان فلانی و فلانی و فلانی هند و أم الحکیم خواهر معاویه^۵ را لعنت نمی کرد، از نماز خارج نمی شد. هم چنین از حضرت

۱. خصال: ص ۸۰.

۲. سفینة البحار: ج ۲، ص ۵۱۲.

۳. بحار ج ۲۲ ص ۲۰۵.

۴. کافی ج ۱ ص ۵۲.

۵. وسائل کتاب الصلوة ص ۳۰۲ باب استحباب لعن اعدا والدین عقیب الصلوة.

منقول است که فرمود: «إذا انصرف من الصلوة فلا تنصرف إلا بعلن بنی امیه»^۱ هرگاه خواستی از نماز فراغت یابی، جز با لعن بنی امیه فراغت حاصل مکن.

در معنای دو روایت یاد شده موارد زیادی در زیارت و ادعیه و دیگر جاهها، در لعن و بیزاری جستن از دشمنان دین به طور عموم و مخصوص وارد شده است.

۷- شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «غیبت» در مورد فارس بن حاتم بن ماهویه، از عهد الله بن جعفر جمیری روایت کرده که گفت: ابوالحسن عسکری با خط مبارک خویش طی نامه‌ای به ابوعلی بن عمرو قزوینی، چنین مرقوم فرمود: «اعتقد فیما تدین الله به ان الباطن عندی حسب ما اظهرت لك لیمن استنبات عنه، و هو فارس علیه لعنة الله فانه ليس يسعك الا الاجتهاد فی لعنة و قصده و معاداته و المبالغة فی ذلك باكثر ما تجد السبیل الیه ما كنت امر أن ید الله بامر غیر صحیح فجد و شد فی طعنه و هتکه و قطع اسبابه و صد أصحابنا عنه و ابطال أمره و ابلغهم ذلك منی و احکمه لهم عنی و انی سائلکم بین یدی الله عن هذا الامر المؤکد فویل للعاصی و للجاحد»^۲ بر این باورم در آن چه خدا را بدان پرستش می‌کنی، آن گونه که در پاسخ پرستش برای تو فاش ساختم، باطن نزد من است. لعنت خدا بر فارس باد، تو در زمینه لعن و دشمنی با او تلاش کن و به هر نحو ممکن آن را شدت ببخش. من فرمان نمی‌دهم خداوند با امر غیر صحیحی پرستش شود. بنابراین، در ناسزا و اهانت او بکوش و آن را فزونی بخش و روابط با او را قطع کن و یارانمان را از تماس با او بازدار و بر کارهایش خط بطلان بکش و این موضوع را از ناحیه من به مردم برسان و بر ایشان تشریح کن که در مورد این مسئله مهم، در پیشگاه خداوند از شما پرستش خواهم نمود، وای بر کسی که نافرمانی کرده و یا در مقام انکار آن برآید.

۸- نیز از محمد بن یعقوب روایت کرده که گفت: نامه‌ای بدین مضمون از ناحیه حضرت مهدی علیه السلام به نماینده‌اش عُمَری رسید، «و نحن نبرأ الی الله من ابن هلال لارحمه الله و ممن لا یرأ منه فأعلم الاسحاقی و اهل بلده بما اعلماک من حال هذا الفاجر و جمیع من کان سألک و یسئلك عنه»^۳ ما از ابن هلال که خدا او را نیامرزد و از کسانی که وی از آنها بیزاری نمی‌جوید، به درگاه خدا اعلان بیزاری می‌کنیم آن چه را در مورد این انسان فاجر

۱. وسائل کتاب الصلوة ص ۳۰۴ باب استحباب لعن اعدا و الدین عقب الصلوة.

۲. غیبت طوسی، ص ۲۱۳ - ۲۲۸.

۳. همان، ص ۲۱۳ - ۲۲۸.

به تو اعلان کردیم به احمد بن اسحاق و همشهریانش و تمام کسانی که در مورد این شخص از تو پرسش نموده و یا پرسند، اعلان نما.

۹ - شیخ طوسی رحمته الله در توقیمی دیگر از ناحیه حضرت مهدی علیه السلام به حسین بن روح روایت کرده که فرمود: «قد وقفنا علی هذه الرقعة و ما تضمنه، فجميعه جوابنا و لا مدخل للمخذول الضال المضل المعروف بالعزاقری - لعنه الله - فی حرف منه و قد کانت اشیاء خرجت الیکم علی یدی احمد بن ہلال و غیره من نظرائه فکان من ارتدادهم عن الاسلام مثل ما کان من هذا علیهم لعنة الله و غضبه»^۱ بر مضمون این نامه آگاهی یافتیم و راهی برای انسان خوار و گمراه و گمراه گری چون عزاقری - که لعنت خدا بر او باد - حتی در حرفی از آن نامه وجود ندارد و مطالبی توسط احمد بن ہلال به شما رسیده، بنابراین برگشتن آن‌ها از اسلام نظیر همین فرد است که لعنت و خشم خدا بر آن‌ها باد.

در خور توجه است که از سخنان شیخ طوسی رحمته الله استفاده می‌شود که این ملعونان همه، صوفی و از هواداران خلّاج بوده‌اند و برخی از عبارات وی و بعضی از روایاتی که به طور عموم و مخصوص بر لعن این افراد، دلالت داشت قبلاً یادآوری شد.

۱۰ - شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «کمال الدین» از نامه‌های وارده از حضرت مهدی علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت نامه‌ای بدین مضمون رسید: «أما ما ذکرک من أمر الصوفی المتصنّع بئر الله عمره و لعنه ثم خرج من بعد موته قد قصدنا فصرنا علیه فبئر الله بدعوتنا عمره»^۲ ولی آن چه در مورد این صوفی ظاهر ساز که خدا رشته عمرش را پاره کند و لعنش نماید، بیان داشتی و ما بر آن شکیبایی ورزیدیم، خداوند به دعای ما رشته عمرش را برید.

۱۱ - کشی از امام عسکری علیه السلام روایت کرده که بدان حضرت عرض شد: مسطوره (واقفی‌ها) را شناختم آیا در قنوت نماز آن‌ها را لعن کنم؟ حضرت فرمود: «نعم، ألعنت علیهم فی صلوٰتک»^۳ آری، در قنوت نماز آن‌ها را لعنت نما. لعنت و نفرین کردن دشمنان در قنوت، از انجام آن توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام مشخص است.

۱۲ - نیز از نبی اکرم روایت کرده که فرمود: «من تأثم ان یلعن من لعنه الله فعليه لعنة الله»^۴

۱. غیبت طوسی، ص ۲۶۲-۲۶۸.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۲۸۹.

۳. کشی، ص ۲۹۹-۴۲۴.

۴. همان.

کسی که از لعن کردن افرادی که خدا لعنشان کرده خودداری کند، لعنت خدا بر او پاد.»

تحریم تعصّب بی مورد:

در این فصل تحریم تعصّب بی مورد و سرسختی در امور باطل را بررسی می‌کنیم که دوازده دلیل بر آن اقامه می‌شود:

- ۱ - ضرورت دین ایجاب چنین حرمتی دارد و از روشن‌ترین ضروریات به شمار می‌آید. ولی با این همه نظیر دیگر موضوعات دلایلی در تأیید آن، یادآوری خواهد شد.
- ۲ - بر تحریم تعصّب در امور باطل اجماع اقامه شده و در ثبوت این حرمت تردیدی نیست و در آن کسی مخالفتی ندارد.
- ۳ - از ائمه علیهم‌السلام روایات متعددی در وجوب تسلیم وارد شده و مقصود از جمله دو سلموا تسلیماً نیز در آیه شریفه همین است.
- ۴ - روایات مربوط به وجوب جهاد و مبارزه با نفس قبلاً یادآوری شد و این عمل مستلزم تسلیم حق بودن است.
- ۵ - روایاتی در وجوب توبه و تحریم اصرار بر گناه و وجوب پشیمانی از آن، یادآوری خواهد شد.
- ۶ - کلینی به اسناد خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «مَنْ تَعَصَّبَ او تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنْقِهِ»^۱ کسی که تعصّب به خرج دهد و یا برایش تعصّب ورزند، در حقیقت ریشه ایمان از گردنش برداشته شده است.^۲
- ۷ - نیز از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده که فرمود: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرَدَلٍ مِنْ عَصِيَّةٍ بَعَثَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۳ کسی که ذره‌ای در دلش تعصّب وجود داشته باشد، خداوند او را در قیامت با اعراب جاهلیت محشور می‌گرداند.
- ۸ - از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود «مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَهُ اللَّهُ بِعَصَابَةٍ مِنْ نَارٍ»^۴ کسی که تعصّب به خرج دهد، خداوند دستمال و سرپندی از آتش بر او می‌پوشاند.
- ۹ - نیز به سندی صحیح از علی بن حسین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ

۱. کافی ج ۲ ص ۲۰۸.

۲. همان ج ۲ ص ۲۰۸.

۳. همان.

حمیة غیر حمیة حمزة بن عبد المطلب و ذلك حين أسلم غضباً للنبي في حديث السلا الذي ألقى عليه^۱ خیرت و حمیت و جوانمردی جز غیرت و جوانمردی حضرت حمزه وارد بهشت نمی شود و آن زمانی بود که در ماجرای انداختن شکمبه گوسفند بر سر مبارک پیامبر اکرم ﷺ، حضرت حمزه از شدت خشم بر این کار، به اسلام گروید.

۱۰ - هم چنین به سندی صحیح از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: «ان الملائكة كانوا يحسبون ان ابليس منهم فكان في علم الله انه ليس منهم فاستخرج ما في نفسه بالحمية و الغضب فقال: خلقتني من نار و خلقتهم من طين»^۲ فرشتگان می پنداشتند شیطان از آن ها است ولی در علم الهی، از آن ها نبود اما آن چه را در درون داشت با نخوت و خشم پدیدار ساخت و گفت: مرا از آتش و آدم را از گل آفریدی.

۱۱ - از علی بن حسین ﷺ روایت کرده که در مورد تعصب از آن حضرت پرسش شد امام ﷺ در پاسخ فرمود: «العصیة التي یأثم صاحبها علیها أن یری الرجل شرار قومه خیراً من خیار قوم آخرین و ليس من العصیة ان یحب الرجل قومه ولكن العصیة ان یعین قومه علی الظلم»^۳ تعصبی که فرد در به خرج دادن آن مرتکب گناه می شود، این است که شخص، افراد تبهار قبیله خود را بهتر از نیکان قبیله دیگران بداند. تعصب این نیست که فرد قبیله و فامیل خود را دوست داشته باشد بلکه تعصب آن است که قبیله و قوم خود را بر جور و ستم یاری دهد.

۱۲ - به سند حسن از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: رسول اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبِّيَ الْإِيمَانَ مِنْ عُنُقِهِ»^۴ کسی که خود تعصب به خرج دهد و یا برایش تعصب به خرج دهند، در حقیقت رشته ایمان از گردنش برداشته شده است.

عدم جواز پیروی از مخالفان:

در این فصل عدم جواز خوش بینی به مخالفان و عدم پیروی از شیوه خاص آنان را مورد بحث قرار داده و دوازده دلیل بر آن ارائه خواهیم داد:

۱. کافی ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. همان.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۰۸.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۰۸.

- ۱- مشخص است که رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام واجب است و این عمل با خوش بینی به دشمنان آنها و پیروی از راه و رسم این قبیل افراد منافات دارد.
- ۲- افراد یاد شده از شرایعی که پیروی از آنها روا باشد برخوردار نیستند. افزون بر این که هیچ گونه دلالتی بر جواز این عمل نیز وجود ندارد.
- ۳- ضرورت مذهب، خوش بینی به اینان را روان نمی داند.
- ۴- روایات مربوط به تحریم پیروی از دشمنان دین و شبیه شدن به آنان قبلاً یادآوری شد.

- ۵- روایات مربوط به وجوب دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، قبلاً بیان گشت و منافات این روایات با آن چه بدان اشاره کردیم، به خوبی روشن است.
- ۶- روایات مربوط به جهاد و مبارزه با دشمنان دین و بدعت گذاران قبلاً یادآوری شد.
- ۷- روایات مربوط به وجوب لعن و بیزاری جستن از آنها، قبلاً گذشت.
- ۸- برخی موضوعات مربوط به کارهای نکوهش آمیز سران صوفی و اعمال زشت و فضاحت بار آنها قبلاً گذشت که لازمه این گونه اعمال عدم جواز خوش بینی به آنها است تا چه رسد به پیروی و اقتدای به آنان.
- ۹- قبلاً بر کلیه امور مربوط به آنان، مشروحاً خط بطلان کشیده شد و این روایت و روایت قبلی آنحص از مطلوب بوده و دلالتش بر آن بیشتر است.
- ۱۰- قبلاً وجوب دوری و پرهیز از بدعت گذاران بیان شد که این عمل با خوش بینی به آنها و هوادارانشان منافات دارد.

- ۱۱- شیعیان بر عدم خوش بینی به آنها، اجماع و اتفاق نظر دارند.
- ۱۲- روایاتی که در پرهیز از آنها، به طور عموم و مخصوص و در زمینه عدم نقل روایاتشان و رجوع بدانان، وارد شده بسیار است و ما تنها به بیان دوازده مورد بسنده می کنیم.

۱- کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من تعاكم اليهم في حق او باطل فانما تعاكم الى الطاغوت و ما يحكم له به فانما ياخذ به سعتاً وان كان حقاً ثابتاً له لانه اخذه بحكم الطاغوت و قد امر الله ان يكفر به» کسی که در مسأله حق یا باطلی شکایت نزد آنان ببرد.

گویی نزد طاغوت شکوه کرده است و استفاده از مزدی که به وسیله آن به شکایت وی رسیدگی می‌شود حرام است هر چند حق برایش ثابت شود، زیرا آن را به دستور طاغوت گرفته با این که خداوند فرموده به طاغوت کفر ورزیده شود.^۱

۲- نیز از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «انظروا علمکم هذا عن تأخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولاً ینفون عنه تحریف الفالین و انتحال المیطلین و تأویل الجاهلین»^۱ بنگرید علم و دانش خود را از چه کسانی فرا می‌گیرید. زیرا میان ما اهل بیت در هر نسلی افرادی دادگر وجود دارد که دین خدا را از تحریف غالبان و تباه ساختن باطل گرایان و تأویل ناپسندان حفظ و حراست می‌کنند.

۳- هم چنین از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «لاخیر فیمن لا یتفقہ من اصحابنا ان الرجل منکم اذا لم یستغن بتفقہه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لا یعلم»^۲ هر یک از هواداران ما که آشنایی به دین نداشته باشند، خیری در آن‌ها وجود ندارد زیرا هر یک از شما اگر به دین آشنایی نداشته باشد، نیازمند مخالفان می‌شود و هنگامی بدان‌ها نیازمند شد، وی را بی‌آن که توجه داشته باشد، در ورطه گمراهی خود وارد می‌سازند.

۴- از امام باقر (ع) روایت کرده که راوی در مورد تفسیر فرموده خدای سبحان «فلینظر الانسان الی طعامه» انسان باید به غذای خود بنگرد.^۳ از آن حضرت پرسش نمود امام (ع) در پاسخ فرمود: «علمه الذی یاخذہ عن یاخذہ»^۴ منظور از (غذای خود) علم و دانش اوست که از چه کسی آن را فرا می‌گیرد.

۵- نیز از آن بزرگوار روایت کرده که بدو عرض شد: حسن بصری چنین و چنان می‌گوید، امام (ع) فرمود: «فلیذهب الحسن یمیناً و شمالاً فوالله ما یوجد العلم الا ههنا»^۵ حسن شرق و غرب گیتی را بی‌مایند. به خدا سوگند! علم و دانش را جز در این خانواده، نخواهد یافت.

۶- هم چنین به سندی صحیح از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «لیس عند أحد من

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳-۵۰.

۳. همان.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۳-۳۵.

الناس حق ولا صواب ولا أحد من الناس يقتضي بقضاء حق الا ما خرج عنا أهل البيت و اذا تشقبت بهم الامور كان الخطاء منهم والصواب من علي عليه السلام؛^۱ عمل هیچ از یک مردم بر حق و صواب نیست و هیچ یک از آنان بر مبنای حق داوری نمی‌کنند مگر آن چه از ناحیه ما خانواده صورت پذیرد و اگر در کارها برایشان اختلاف نظر به وجود آید، اشتباه از آن‌ها و صواب از علی علیه السلام است.»

۷- نیز به اسناد صحیح خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «انه ليس أحد عنده علم الا شيء خرج من عند امير المؤمنين فليذهب الناس حيث شاؤوا فوالله ليس الامر الا من ههنا و أشار بيده الى بيته؛^۲ هیچ کس بهره‌ای از علم و دانش ندارد مگر آن مقداری که از امیر مؤمنان به او رسیده، به خدا سوگند! مردم هر کجا که بخواهند بروند علم و دانش جز این جا نیست و با دست مبارکش به خانه خود اشاره کرد.»

۸- نیز به سندی صحیح از امام باقر علیه السلام روایت کرده که به سلمة بن كهيل و حکم بن عيينه فرمود: «شرقاً و غرباً فلا تجدان علماً صحيحاً الا شيئاً خرج من عند اهل البيت؛^۳ شرق و غرب گیتی را در نوردید، علم و دانش صحیحی جز آن چه از ناحیه اهل بیت به مردم رسیده، نخواهید یافت.»

۹- هم چنین به سندی صحیح از آن حضرت نقل کرده که فرمود: «ان الحكم بن عيينه ممن قال الله: ﴿و من الناس من يقول امنا بالله وباليوم الآخر و ما هم بمؤمنين﴾ فليشرق الحكم و ليغرب اما والله لا يصيب العلم الا من اهل بيت نزل عليهم جبرئيل عليه السلام؛^۴ حکم بن عيينه از جمله کسانی است که خداوند در حقشان فرمود: ﴿برخی از مردم می‌گویند به خدا و روز جزا ایمان آوردیم ولی آن‌ها اهل ایمان نیستند﴾ به خدا سوگند! حکم اگر شرق و غرب گیتی را بپیماید به علم و دانشی جز از ناحیه دودمانی که جبرئیل علیه السلام بر آنان نازل شده است، نخواهد یافت.»

۱۰- در حدیثی از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود: «فليذهب الحكم يمينا و شمالاً»

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۱

۲. همان، ص ۳۹۹.

۳. همان.

۴. همان.

قوله لا يوجد العلم الا من اهل بيت نزل عليهم جبرئیل^۱ به خدا سوگند! حکم چپ و راست (شرق و غرب) جهان را درنوردد جز از ناحیه دودمانی که جبرئیل بر آن‌ها نازل گشته است، به علم و دانش دست نخواهد یافت.»

۱۱- از امام صادق^{علیه السلام} در مورد حکم اختلاف حدیث روایت کرده که فرمود: «ما خالف العامة فیه الرشاد الی أن قال ینظر الی ما هم الیه امیل حکامهم و قضاتهم فیتترک و یؤخذ بالآخر»^۲ روایاتی که مضمونشان مخالف با اهل سنت است رهنمون‌نگرند. تا این که فرمود: بنگرید که حکام و فرمانروایان و قاضیان‌شان به کدام روایات بیشتر تمایل نشان می‌دهند شما همان را ترک کنید و به دیگری عمل کنید.» و به این معنا روایات فراوانی وجود دارد.

۱۲- ابن بابویه در «عیون الاخبار» از امام رضا^{علیه السلام} روایت کرده که بدان حضرت عرض شد: مسئله‌ای که ناگزیر از دانستن آن هستیم برایمان رخ می‌دهد و در شهر کسی از علمای ما وجود ندارد آن مسأله را از او پرسیم، چکنیم؟ امام^{علیه السلام} فرمود: «اذا کان ذلک فایت قاضی البلد فما افتاکک بشیء فخذ بخلافه فان الرشید فی خلافه»^۳ اگر چنین اتفاقی افتاد، به قاضی شهر مراجعه کنید هر چه فتوا داد برخلاف آن عمل نمایید زیرا هدایت در عمل کردن برخلاف آن است.» در روایت دیگری از نقل احادیث مخالفان هر چند در فضیلت اهل بیت^{علیهم السلام} باشند، نهی شده است.

وجوب توبه از کفر و بدعت:

در این فصل وجوب توبه از کفر و بدعت گذاری و فسق و فجور را مورد بررسی قرار داده و افزون بر روایاتی که در موارد متعددی یادآوری شده، دوازده مورد دیگر بر این معنا دلالت دارند.

- ۱- توبه، زیان و ضرر مظنون بلکه ضرر معلوم و مشخص را دفع می‌کند، بنابراین، توبه از کارهای یاد شده واجب است چنان که در جای خود از طریق عقل و نقل، ثابت شده است.
- ۲- این فرموده خدای متعال بر وجوب توبه دلالت دارد: ﴿یا ایها الذین آمنوا توبوا الی

۱. کالمی ج ۶ ص ۴۰۰

۲. همان. ص ۶۸

۳. عیون الاخبار: ج ۱، ص ۲۱۴، چاپ نجف.

الله توبهٔ نصوحاً^۱ و توبوا الی جمیعاً ایها المؤمنون^۲ و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه^۳ و من لم یتب^۴ فاولئک هم الظالمون؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیشگاه خدا توبه‌ای خالص نمایید، ای اهل ایمان همه به پیشگاهم توبه نمایید... و از پروردگارتان طلب آمرزش نمایید و سپس به پیشگاهش توبه کنید... و آنان که توبه نکنند، ستمکارند و آیات دیگری از این قبیل.

۳ - همهٔ مسلمانان بر این مسأله اجماع و اتفاق داشته بلکه ضرورت دین، چنین وجوبی را ایجاب می‌کند.

۴ - کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «لا والله لا یقبل شیئاً من طاعته علی الاصرار علی شیئی من معاصیه»^۵ به خدا سوگند! کسی که بر نافرمانی خدا اصرار داشته باشد، ذره‌ای از اطاعت وی پذیرفته نخواهد شد.

۵ - نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «لا صغیره مع الاصرار و لا کبیره مع الاستغفار»^۶ آن کس که اصرار بر گناه داشته باشد، کوچک بودن گناه معنا ندارد و اگر کسی استغفار کند، گناه بزرگی برایش باقی نمی‌ماند. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «الاصرار ان یدنب الذنب فلا یتستفر و لا یحدّث نفسه بتوبه»^۷ اصرار بر گناه یعنی فرد مرتکب گناه می‌شود و استغفار نمی‌کند و خویشش را به توبه وا نمی‌دارد.

۶ - هم چنین از آن بزرگوار روایت کرده که فرمود: «والله ما ینجو من الذنب الا من اقرّ به قال: کفی بالندم توبه»^۸ به خدا سوگند! هیچ کس جز با اقرار به گناه از آن رهایی نمی‌یابد و فرمود: پشیمانی همان پس که فرد توبه نماید.

۷ - نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «والله ما اراد الله من الناس الا خصلتین ان یقرّوا له بالنعم، فیزیدهم و بالذنب، فیغفرها لهم»^۹ به خدا سوگند! خداوند از مردم تنها دو ویژگی خواسته است یکی به نعمت‌های الهی اقرار کنند و خداوند آن‌ها را افزونی بخشد و

۱. تحریم، آیه ۸

۲. نور، آیه ۳۱

۳. هود، آیه ۸۰

۴. حجرات، آیه ۱۱

۵. کافی ج ۲ ص ۲۸۸

۶. همان، ج ۲ ص ۲۸۸

۷. همان، ج ۲ ص ۲۸۸

۸. همان، ج ۲ ص ۲۲۶

۹. همان، ج ۲ ص ۲۲۶

دیگری به گناه خود اقرار نمایند و آن را برایشان ببخشاید.

۸- هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «والله ما خرج عبد من ذنب باصرار و ماخرج عبد من ذنب الا باقرار»^۱ به خدا سوگند کسی که اصرار بر گناه داشته باشد از گناه پاک نمی شود و آن کس که اقرار به گناه نکند، از گناه پیراسته نمی شود.

۹- نیز از آن بزرگوار نقل کرده که در تفسیر آیه شریفه «توبوا الى الله توبة نصوحا» فرمود «يتوب العبد من الذنب ثم لا يعود فيه قلت: واينا لا يعود؟ قال ان الله يحب من عباده المفلح التواب»^۲ یعنی، بنده از گناه توبه کند و دیگر بار مرتکب گناه نشود. عرض کردم: کدام یک از ما دیگر بار مرتکب نمی شود؟ فرمود: خداوند بنده گرفتار آمده در فتنه گناه و بسیار توبه کننده اش را دوست دارد.

۱۰- هم چنین از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «ان الله يحب العبد المفلح التواب من لا يكون ذلك منه كان الفضل»^۳ خداوند بنده گرفتار آمده در فتنه گناه و بسیار توبه کننده اش را دوست دارد و اگر کسی دارای این صفت باشد برتر است.

۱۱- از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له والمقيم على الذنب وهو مستغفر منه كالمستهزء به»^۴ آن کس که از گناه توبه می کند به فرد بی گناه می ماند و آن کس که همواره مرتکب گناه شود و از آن استغفار کند، گویی پروردگارش را به تمسخر گرفته است.

۱۲- از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «العبد المؤمن اذا اذنب ذنباً اجله الله تعالى سبع ساعات فان استغفر لم يكتب عليه شيء وان مضت الساعات ولم يستغفر كتبت سيئة»^۵ هرگاه بنده مؤمنی مرتکب گناهی شود خداوند او را هفت ساعت مهلت می دهد اگر توبه و استغفار کرد بر او چیزی نمی نویسد و اگر این زمان سپری شد و استغفار نکرد، گناهی نوشته می شود.

آن گونه که در نظر اهل دقت و صاحبان خیر روشن است، روایات و دلایلی که در این

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۷-۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۷-۳۳۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۷.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۷.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۷.

فصل و سایر فصل‌ها و باب‌ها آوردم فوق العاده بسیارند و پسندیده نمودن به این مقدار تنها جهت اکتفا به آگاهی دادن محترمانه و تبرک به عدد شریف ۱۲ و بیم از به وجود آمدن خستگی و ملال و انجامیدن به مرز مبالغه و طولانی شدن پند و اندرز و یادآوری اهل ایمان، انجام پذیرفت تا هر کس با حق آشنا گردد، از وادی گمراهی به توبه رو آورده و در جهت انجام اعمال نیک بکوشد تا در جهان دیگر با موفقیت به آرزوهایش دست یابد و با اندیشه نیک و انتقادش، به اصلاح اعتقادات درون خویش بپردازد و از شیوه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین پیروی نماید و از پیمودن راه و رسم دشمنان آنها سرباز زند و از بزرگان و سرانشان پیروی نکند. اگر این شبهات در جمع زیادی از شیعیان ساده لوح رواج نیافته بود، بیان مطالبی که گذشت، تناسب چندانی نداشت زیرا یادآوری آنها از بدیهیات به شمار می‌آید. چه بسا کسی بانگریستن در این کتاب، حق و حقیقت برایش روشن شود و از طولانی ساختن سخن به همین مقدار بسنده کند. بنابراین، مطالبی که یادآوری شد برای صاحبان خرد و اندیشه کافی است. از خدای متعال مسألت دارم پاداش و ثواب آن را فزونی بخشیده و آن را از بهترین ذخیره‌های روز رستخیز قرار دهد و برادران دینی و دوستان اهل یقین را به عظمت محمد و دودمان پاکش صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین، از آن بهره‌مند گردانند.